تدوین

ایرج - افشار

با مقدمهٔ

استاد : سعید نفیسی

نثر فارسی معاصر

منتخباتی از بهترین آثار مورخین و محققین نامی ایران

« بضمیمه گراور و شرح زندگانی هریک »

از صدر مشروطیت تا معاصر

مشیرالدوله - محمد قزوینی - فروغی - تقی‌زاده - قریب - دهخدا
بهمن‌یار - پورداود - بهار - کسروی - بهروز - حکمت - دکتر
شفق - مدرس رضوی - یاسمی - اقبال - نفیسی - دکتر غنی -
همائی - فروزانفر - مینوی - فلسفی - دکتر بهرامی - عیسی بهنام
دکتر بیانی - دکتر مقدم - دکتر صفا - دکتر معین - دکتر خانلری

طالباف - زین‌العابدین مراغه‌ای - امین‌الدوله - شیخ احمد روحی
میرزا آقاخان کرمانی - مجدالملك سینکی - امیر نظام گروسی -
نادر میرزا قاجار .

نثر فارسی معاصر

نثر فارسی معاصر

منتخباتی از بهترین آثار مورخین و محققین نامی ایران

از صدر مشروطیت تا معاصر

با مقدمه

استاد سعید نفیسی

تدوین ایرج افشار

ناشر

کانون معرفت — تهران لاله زار — تلگرافی « معرفت » — تلفن ۳۲۴۳۷

فروردین ۱۳۳۰

خوانندگان عزیز .

کتاب حاضر که با یادداشتی از استاد دانشمند و مکرم سعید نفیسی آغاز میشود و با نمونه‌ای از کارهای تحقیقی سخنور هنرشناس دکتر خانلری پایان میپذیرد مجموعه ایست مشتمل بر نمونه هائی از تحقیقات و تتبعات ادبی و تاریخی دانشمندان سی سال اخیر که بدوستداران تاریخ و ادبیات ایران تقدیم میشود .

علت تدوین این مجموعه رادر یادداشت استاد نفیسی میخوانید و نیازی بباز گوئی آن از جانب من نمی باشد .

اما سه توضیح ذیل را جهت استحضار خوانندگان لازم می بینم و اینک معروض میدارم :

الف — مقصود از سالهائی که دراین مجموعه بدون قیدی مذکور شده سنهٔ هجری شمسی وسنواتی که با قید هجری نوشته شده هجری قمری می باشد.

ب— از تألیفات و آثار دانشمندان آنها را نام برده ام که بچاپ رسیده است.

ج — باهمهٔ دقتی که در تصحیح کتاب بکار رفت بازهم اغلاط زیادی بجای ماند که ناچار پاره‌ای از آنهارا که بسیار نابجا و مشهود بود در غلطنامه ای مجموع ساختم و از خوانندگان تمنای تصحیح آنها را دارم .

ایرج افشار

سبب نامه

در ادبیات کتابهائی که شامل منتخبات آثار گویندگان ونویسندگان باشد بمنزلهٔ رکن ادب ودرحقیقت راهنمای دوستداران این فنست زیراکه بوسیلهٔ اینگونه کتابها مردم بهترین آثار شاعران و نویسندگان را میشناسندو بمقام وپایه شان آن چنانکه باید پی می برند . تا جایی که من میدانم ایران یگانه کشور جهان امروزست که درمدارس آن آثار نویسندگان وگویندگان معاصر را نادیده میگیرند وبنوآموزان که حاجت دارند از آغاز تا انجام ادبیات زبان خود آگاه باشند نمی دهند و همواره تا صد وپنجاه سال پیش متوقف میشوند، پنداری که دراین صد وپنجاه سال گذشته هرکس هرچه گفته یاوه بوده وشایستهٔ ضبط و ربط وبحث وفحص نیست. بگمانم این فروگذاری اختیاری گونه‌ای از حسد باشد وچنان مینماید که آموزندگان سرزمین ما نمیخواهند وروا نمی دارند که درمراحل مختلف نوآموزی جوانان کشورما نام نویسندگان وشاعران این صد وپنجاه سال گذشته رابشنوند واز آثارشان باخبرشوند وگویا متأخر بودن و نزدیک بعصر یا معاصر بودن درنزد ایشان گناهست . اگردرست بخواهید میبایست برعکس این باشد زیرا که جوان امروز بزبان امروز ومانند معاصران خود بایدبگویدو بنویسد ونه بزبان متروک وفراموش شدهٔ قرنهای گذشته وبهترین نمونهٔ زبان امروز هم باید گفتار نویسندگان معاصر باشد .

اینک که نویسندگان کتابهای درسی و دبیران خود این نقص بزرگ را جبران نمی کنند وراهنمایان فرهنگ هم نمیخواهند باین نکته مهم در زبان فارسی و در ادبیات امروز پی ببرند چاره جزین نیست که دیگران

این وظیفه را بگردن بگیرند. کتابفروشی کانون معرفت درطهران درین صدد شد وآقای حسن معرفت که عشق وولعی خاص درانتشار آثار ادبی دارد و ازین حیث برتری مسلمی درین اواخر نصیبش شده است مرا باین کار دعوت کرد ومن باهمهٔ گرفتاریها وسرسپردگیها که درجاهای دیگروکارهای دیگر دارم چون اینکار رااز واجبات امروز میدانستم پذیرفتم اما چون کاردراز بود از آغاز بناشد بایکی ازدوستان نزدیك خود شرکت کنم ودوستی جوان پرشور پرکار بسیار خوش سلیقه خود آقای ایرج افشاررا برای اینکار دشوار ودقیق در نظر گرفتم وقرارشدکاررا بدینگونه قسمت کنیم که منتخب آثار نویسندگان ادبی یعنی داستان سرایان ونوول نویسان و رمان نویسان وتئاتر نویسان را من تهیه کنم وشاید پس ازآن منتخبی هم ازآثار مترجمان مهیا سازم و منتخب آثار نویسندگان اجتماعی و تحقیقی وتاریخ نویسان و نقادان را آقای ایرج افشار آماده کند. درین زمینه تا کنون دو مجلد فراهم شده است یکی همین مجلد حاضر که دردست خوانندگانست ودیگر مجلدی شامل منتخب آثارچند تن از نویسندگان ادبی که آنهم چند روزی پس ازانتشار این اوراق انتشار یافت. این کار مادنباله خواهد داشت وامیدواریم بزودی بتوانیم مجلدات دیگری هم که شامل منتخبات دیگر باشد بخوانندگان تقدیم کنیم وبدینگونه پس ازچندی یك دوره کامل منتخبات نثر فارسی معاصر فراهم شده باشد.

طهران - ۱۲ اسفندماه ۱۳۲۹

سعید نفیسی

مقدمه

ادبیات ایران که از روزگاران کهن باز مانده ادبیاتی جاودانی و گرانقدر و جهانی است . ادبیاتی است که یکی از بنیاد گذاران بزرك و نامدار آن فرمود :

بناهای آباد گردد خراب ‏ ‏ ‏ ‏ ز باران و از تابش آفتاب
پی افکندم از نظم کاخی بلند ‏ ‏ ‏ ‏ که از بادو باران نیابد گزند
بدین عمر بر نامه‌ها بگذرد ‏ ‏ ‏ ‏ بخواند هر آنکس که دارد خرد

(فردوسی — شاهنامه)

سعدی بنیاد گذار دانای دیگر آن که از برای جهانیان تحفه ها بهدیت آورده است درباره « گلستان » خود میگوید:

بچه کار آیدت ز گل طبقی ‏ ‏ ‏ ‏ از گلستان من ببر ورقی
گل همین پنج روز و شش باشد ‏ ‏ ‏ ‏ وین گلستان همیشه خوش باشد

(سعدی — گلستان)

آری ، شاهنامه فردوسی ، رباعیات عمر خیام ، مثنوی مولوی، نظم و نثر شیخ سعدی ، غزلیات خواجه حافظ و عموم آثار منظوم و منثور شعرا و نویسندگان و حکما و دانشمندان ایران که مشحون از افکار عالی است آثاری جهانی و جاودانی است. در این سخن جای گفتگوئی نیست و شبهه را هم راهی نمیباشد.

این آثار کهنسال و مانند اینها مثل « تفسیر طبری » و « اسرار التوحید » و « تاریخ بیهقی » محکمترین پایه بقا و هستی ماست ، یکی از عوامل و مشخص ملیت ماست ، رابط گذشته و حال ماست ، و بالاخره این ادبیات ابدی پیوند دهنده حال و آینده ماست .

☆☆☆

درباره ادبیات گذشته ایران تا حدی سخن رفته است، حتی نقد ادبی هم در بعض از قسمتهای آن شده و بیگانه و خویش راجع بآن بحث و فحص کرده‌اند در باب ادبیات کنونی هم باید سخن گفت و در نیك و بد آن حجت آورد و نمونه هائی از آن را برای مردم حال و آینده باز نمایاند... و این کاری است که باید بشود...

خوشبختانه تاکنون چند کتاب و رساله راجع بشعر معاصر جمع و تدوین شده است. اهم آنها دو مجلد کتابی است که آقای محمد اسحق استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه کلکته بنام «سخنوران ایران در عصر حاضر» بسالهای ۱۳۵۱ و ۱۳۵۵ هجری در دهلی بطبع رسانیده و در تدوین و چاپ آن کمال دقت و نفاست را بکار برده است.

دیگر کتاب مفصلی است بنام «سخنوران دوران پهلوی» که مرحوم دینشاه ایرانی آنرا گرد آورده است. این کتاب مشتمل است بر منتخب اشعار بسیاری از شعرای معاصر باترجمه انگلیسی، ودر ۷۶۶ صفحه بسال ۱۳۱۳ شمسی (۱) در کلکته چاپ شده است.

کتب دیگر هم دراین زمینه قلمی و تدوین شده است که نام آنهادراینجا مذکور میشود:

منتخبات آثار - مجموعه‌ایست که توسط آقای محمد ضیاء هشترودی تهیه شده، وبسال ۱۳٤۲ هجری در طهران طبع گردیده است.

ادبیات معاصر - تالیف آقای رشید یاسمی، که آنرا بعنوان ذیل بر جلد چهارم «تاریخ ادبیات ایران» اثر مرحوم ادوارد براون مستشرق انگلیسی نوشته و بسال ۱۳۱٦ درطهران مطبوع ساخته‌اند.

نمونه شعر نو - این مجموعه را آقای داریوش بذوق تازه‌جوی خویش بهم آورده و آقای دکتر پرویز ناتل خانلری آنرا درسال ۱۳۲۵ بعنوان چهارمین نشریه سخن بچاپ رسانید.

شعرای معاصر ایران - مجموعه نسبة جامعی است در باره احوال و اشعار عده‌ای ازشعرای معاصر که بسال ۱۳۲۸ درطهران چاپ شده، بر روی آن نوشته است «نشریه بنگاه مطبوعاتی خورشید»!

---

(۱) سنواتی که دراین کتاب آمده سنه شمسی است مگرآنکه خلاف آن قید شده باشد.

بجز کتب مذکور در فوق که حاوی اشعار شعرای معاصراست در کتاب های « بهترین اشعار » ، « گلچین جهانبانی » و« گلزارادب»(۱) نیز که مجموعه اشعار شعرا میباشد اشعار سخنوران زمان ما درج میباشد .

برخی از شعرا هم اشعار خودرا جمع آورده بصورت کتاب نشر کرده اند که از آوردن نام آنها دراینجا اجتناب میشود .

اما، از نثر معاصر که دردرجه اول اهمیت قرار دارد ودرجهان امروز بیش ازنظم در رواج علم وادب موثر است تاکنون بحثی بحق وبحد انجام نشده است.

آنچه هم دراین زمینه انجام شده کفایت مقام نثر را بهیچوجه ندارد. تنها آقای رشید یاسمی، در کتاب «ادبیات معاصر» مجملی ازنثر کنونـی گفتگو کرده‌اند وپس‌از ایشان آقای ملك الشعرا بهار درمجلد سوم کتاب ذیقیمت « سبك شناسی » بحثی علمی درباره تطور نثر بقلم آورده اند که که مرا هم در نوشتن این سرآغاز مفید وکومك بوده است . آقای دکتر خانلری نیز ضمن‌خطابه تحقیقی و مؤثری که در « کنگره نویسندگان » ایراد کردند شرحی در چگونگی وشقوق نثر معاصر بیان داشتند (۲)

☆☆☆

---

(۱) «بهترین اشعار» را آقای حسین پژمان جمع آورده درسال ۱۳۱۳ نشر کرده‌است . گلچین جهانبانی جمع آوری آقای محمد حسین جهانبانی است، وتاکنون دوبار بچاپ رسیده است . گلزار ادب را هم آقای‌حسین مکی تدوین وطبع نموده است .

(۲) کنگره نویسندگان در تیر ماه سال ۱۳۲۵ بدعـوت انجمن روابط فرهنگی ایران وشوروی مرکب از عده‌ای از نویسندگان وشعرا تشکیل شد . صورت نطقها وخطابه ها واشعاری‌که درجلسات آن ایراد گردید در مجموعه‌ای بنام (کنگره نویسندگان) منتشر گردید .

تطور نثر در ۶۰ سال اخیر

نثر فارسی از ۶۰ سال پیش باینسوی براهی نو وتازه افتاد. این جنبش میبایست زودتر پدید میامد، واگر درست بکاویم ملاحظه میکنیم که پیش از آنهم حرکت وجنبشی موجود بوده است.

دوره هائیکه بر عمر نثر فارسی گذشته مختلف الشکل بوده است. بنظر من بااهمیت ترین دوره هارا باید دوره سامانیان دانست که نثر فارسی روان وخوش آهنك ودر اوج کمال خویش بود، آن زمانی که نثر درحدود بلخ و رود آموی نضج میگرفت وهمعصر با شاعری چون رودکی بود..... وبحق نثر این دوره را میتوان پایه ومایه نثر فارسی دانست.

ازآن پس نثر فارسی فرازها ونشیب های بس خطرناك دید تا جائی که آن نثر ساده وغیر مصنوع ودرعین حال زیبا ودلپسند بصورت نوشته‌های مصنوع وپیچیده ودلگیر درآمد. دراینجا ازبرای مثال این چند سطررا از «اسرار التوحید» شاهد میاورم:

«... روزی شیخ ما ابوسعید با استاد امام ابوالقاسم قشیری و جمع بسیار ازمتصوفه قدس‌الله ارواحهم دربازار نشابور میشدند. بردر دکانی شلغم جوشیده(۱) بود نهاده. درویشی‌را نظر برآن افتاد. مگر دلش بدان میلی کرد. شیخ ما بفراست بدانست. هم آنجاکه بود عنان بازکشید وحسن را گفت که بدکان آن مردشو وچندانکه آنجاشلغم وچگندر است بخر وبیار. وهم آنجا مسجدی بود وشیخ درآن مسجد بااستاد امام وباجمع متصوفه درآمد. و حسن بدان دکان شد وچندان که شلغم وچگندر بود بخرید وبیاورد. وا الصلا آواز دادند و درویشان بکار میبردند و شیخ موافقت میکرد واستاد امام موافقت نمیکرد وبدل انکار میکرد که مسجد درمیان بازار بود وپیش گشاده. باخود میگفت که درشارع چیزی میخورند. استادامام‌دست بیرون‌نکردوشیخ‌چنانکه‌معهوداو بودهیچ

(۱) اکنون‌نیز دریزد وشیراز شلغم‌را، چون چغندر که درطهران‌لبو میکنند، پخته کرده ودر زمستانها بهنگام بامداد میخورند.

اعتراضی نمیکرد و روانمیداشت. بعد از آن بروزی دوسه شیخ با استاد امام بهم وجمع متصوفه بدعوتی رفتند . و در آن دعوت تکلف بسیار کرده بودند و الوان طعام ساخته. چون سفره بنهادند مگر طعامی بود که استاد را بدان اشتها بود، واز وی دور بود، ودست استادبدان طعام نمیرسید ، وشرم میداشت که بخواهدوعظیم ازین مشوش میبود ودرآن رنج بود. شیخ روی باو کرد و گفت ای استاد آن وقت کت دهند نخوری، وآن وقت کت باید ندهند. استاد ازآنچه رفته بود بدل استغفار کرد ومتنبه گشت.»

(محمدبن منور- اسرار التوحید فی‌مقامات الشیخ ابی‌سعید)

اما پس از قرونی نثر مرسل بحالی درافتاد که اگر مطلبی بشیوه «تاریخ وصاف» یا کتب نظیرآن نوشته نمیشدنویسنده‌آن سرافکنده‌میماند، ودانش ودانائی دراین بود که سخن بروجه زیر برزبان آورند تاهمگان‌در فهم آن عاجز باشند!

«سقاة یاقوت شفاه و کم من مریض قد شفاه ارتشافها ، بکاسات‌و اقداح رزین و سیمین ، عقار عقور للرجال مدامة تدیم المنی راح تریح الجوانبا ، می پیمودند ، خواتین زهره عارض خوب شمایل، وفیهن سکری‌اللحظ‌سکری من‌القبل، تعاتب‌حلواللفظ حلوالشمائل یا بغتاقهای مکلل بجواهر که گوئی شعراء شامی ازطرف مجرة متلالی شد یاعقد ثریا بمقارنت بدر منیر مسعودگشت، تازه تر از گل پربار ولطیف‌تر ازیاقوت آبدار...»

(شهاب‌الدین عبدالله شیرازی — تاریخ وصاف)

اما همواره حال بیکسان نیست.... مردمی پدید آمدندکه برفقد نثر گذشته وکهن فسوس خوردند ویکباره بندهای بی‌ثمر ونا بجاراگشوده از زیر بارگران «صنعت بازی» و «لفاظی» بدرآمدند . این گـروه براین بودندکه نثر مرسل‌وشیوه ساده نویسی وبالاخره بیان مطلب درقالب‌روشن ازنثرمصنوع وطریقه قلمبه‌نویسی‌والفاظرا برمضمون‌ترجیح نهادن مهمترو الزم است. درپی‌این فکرنهضتی بوجودآمد که باقلم‌چندتن نویسنده بزرك‌پاگرفت وبثمر سید .

کم‌کم نثر فارسی از آن حال‌کشنده و ملال آور بدر آمد ، اما بیکباره تمام قیدها دریده نشد وبازهم سخن‌را بلفاظی میکشاندند .

☆☆☆

باپیش آمدهای مختلفی که اهم آنها در هنگام سلطنت ناصرالدینشاه قاجار روی داد روش نثرنویسی هم دگرگونی وتحول یافت. مسافرت های شاه باروپا ، انتشار تمدن اروپائی در ایران، رفتن محصلین و رجال ایرانی بفرنك، تزاید وسایل ارتباطی، نشرجراید ومجلات وبالاخره پدید آمدن فکر مشروطه خواهی همه ازعواملی بود که ایران‌را براهی تازه برد ومستقیم و غیر مستقیم درشیوه نگارش هم مؤثر افتاد .

شیوه جدید نثر نویسی که از زمـان ناصرالدین شاه عمومیت یافت پایه‌اش برسادگی بود . یعنی همانطورکه درمحاوره سخن میرود ازنوك بنان هم برصفحه کاغذ قلمی بشود . این شیوه را ابتدا منشیان در باری آغاز نهادند .

معتمد الدوله نشاط (میرزا عبدالوهاب)(۱) ، قائممقام (میرزا بزرك) از آخرین کسانی بودند که بروش قدیم تاحدی دلبستگی داشتند، امانه‌چنان که مروج آن روش باشند . فرزند قائم مقام که موسوم بمیرزا ابوالقاسم قائم مقام و مردی بزرك و جزء درباریان بود از پدر پیش تاخت و شیوه قدیم را در نوشتن رها کرد . اما او هم در مکاتیب خود دو نحوه تحریر داشت : یکی ساده ودیگری تاحدی مصنوع . (۲) اینك نمونه ای از نثر ساده و زیبای او را دراینجا نقل‌میکنیم:

« رقعه خط شریف را زیارت کردم مرا بسیر وصفادعوت‌فرموده بودید جزای خیر بادت ، لطف فرمودی ، کرم کردی ولیکـن الفت پیران آشفته با جوانان آلفته بعینها صحبت سنك وسبوست و حکایت بلبل و زاغ و دیوار باغ . بلی سزاوار حالت شما آن است که با جوانی چون خود شوخ وشنك و اجلاف وقشنك،دلجو و حریف ، خوشخو و ظریف ، بدیگران مگذارید باغ و صحرا را ، نه با پیری پوسیده و شیخی افسرده و شاخی پژمرده ودلی

---

۱) برای‌اطلاع مبسوط‌بکتاب « گنجینه‌معتمد» که بسال ۱۲۸۱ هجری‌درطهران چاپ‌شده است‌رجوع شود .

۲) درباب‌احوال قائم‌مقام‌بکتابهائی که‌مرحوم‌وحیددستگردی‌و آقای‌قائم‌مقامی نوشته‌اند و مجموعهٔ منشآت وی که بسال ۱۳۱۸ هجری دربمبئی وبعدها درطهران بچاپ رسیده رجوع شود .

غمدیده و جائی محنت رسید، که صحبتش سوهان روح است و بدنش از عهد نوح. خوب شما را چه افتاده که خزان بباغ برید و سموم بصحرا، با اینکه حال نوبت فصل بهار است و موسم بادصبا ... میهمانی، میزبانی و چلو و مسمی و غذای فسوجن و بشقاب کوکو و کاسه گل در چمن شمارا گوارا باد. »

(ابوالقاسم قائم مقام ـ منشات)

حسنعلیخان گروسی (امیر نظام) نیز در منشآت خود سیرهٔ نظیر قائم مقام اختیار کرد.

اصولا منشیان و بزرگ شدگان دربار قاجار در روش مکاتبه تغییرات



امیر نظام گروسی

کلی دادند و عموم آنها بواسطه آشنائی که با ادبیات ایران داشتند در نثر نویسی قادر بودند. سطور زیر مستخرج نامه ایست که حسنعلی خان گروسی بدانشمندی نوشته و نمونه ای از شیوه او تواند بود؛ اما در «پندنامه» (۱) پاره‌ای از صنایع ادبی را بکار برده و آنرا تاحدی مصنوع پرداخته است.

---

۱) «پندنامه» بضمیمهٔ منشآت او بسالهای ۱۳۲٤ و ۱۳۲٦ هجری در طهران وبسال ۱۳۲۸ درتبریز بچاپ رسیده ومرحوم حاج سیدنصرالله تقوی نیز آنرا بطرزی زیبا بسال ۱۳۱٦ شمسی مطبوع ساخت.

« فدایت شوم ، باز قلمی برداشته و دو اسبه بر من بیچاره تاخته بودید . آقای من و مولای من قوام‌الدوله وزیر داخله و وکیل مهام مملکت آذربایجان ! بقول مرحوم مغفور موید الدوله که بامین لشکر میگفت :

ملکا مها نگارا صنما بتا بهارا
متحیرم ندانم که تو خود چه نام‌داری !

آنوقت که میرزا عباس خشك و خالی بودی بنده مخلص ومعتقد سرکار بودم و بر صدر اعظمی و ریاست سرکارقول گذاشته، حالا که قوام الدوله وزیر داخله و وکیل آذربایجان و محرم‌اسرار سلطنت وفلان وفلان هستید اگر ادعای‌الوهیت بکنید « آمنا و صدقنا » . کدام احمق مطلق است که جلالت شان شما را نداند یا عیاذاًبالله ملازمان عالی را بچشم‌حقارت بیند و آنکس که‌تردید داشته و ندانسته که‌شان یکی از من‌وجناب ناصرالملك‌وجنابعالی بالاتر است ساده و بیخبر بوده است . بنده و ناصرالملك را کجا میبرند « ماللتراب و رب الارباب» ، تو باز تیز پنجه و ماصعوه صعیف ، والله شان شما بالا تراست. فرستادن لایحه‌هم‌لازم‌نبود زیرا که شما بی‌رقم قوشچی باشی هستید دست وپا کوتاه‌رابخت بلند شما مخبط کرد والا از خراسان کوس بسته برای صدر - اعظمی آمده بود و از حرکات سکنات او چیزهای مضحك می - نویسند و خنده باید کرد ، بقول مرحوم‌هادی خان ما جنس دوپا هدف هر نوع حادثه ایم . اگر انگشتر باب دل جنابعالی نشده تدارکش‌ممکن‌است،لازم‌نبودمارا با آن‌شدت‌زیر رکاب بکشید.» (۱)

از نامه دیگر

« ... بنده دیگر مرحوم فرمانفرما نیستم که از نوشتن‌عنوان‌فرار کرده شعری‌را بخرج‌جنابعالی بدهم. قبله گاهامینویسم،خداوندگارا مینویسم و اگر خواسته باشم شعری را قرار بدهم این شعر را مینویسم ... دوری و محرومی از خدمت جنابعالی‌همه‌وقت‌برای‌من رنج عظیم است ، خاصه این سفر که یکباره تنها هستم ، دل وابسی های چند دارم . نمیدانم شکار ها را از کجا گدائی کرده

---

۱) نقل‌ازصفحه ۸۶ منشآت گروسی‌چاپ‌تهران ۱۳۲٤ هجری-این‌مکتوب‌راخطاب بقوام‌الدوله نوشته‌است .

برای بنده فرستاده بودید که برحسن توجه جنابعالی نسبت بمـن شاهد بزرگی بود و بر هر یك از آنها هزاران شکر کردم ...»
(حسنعلی گروسی ـ منشات)

شیوه ساده نویسی نهتنها در مکاتبه مرسوم شد و منشیان درباری‌در این راه قدم نهادند بلکه بمولفین و نویسندگان کتب نیز سرایت کـرد . کسانی چون عبد اللطیف طسوجی ـ که این شخص «الف‌لیله ولیله » را بفارسی در آورده است ـ کار خود را بهمین سیاق ساده ترتیب‌دادند .

بنظر من نثر فارسی در یکصد ساله اخیر را باید بدو دوره تقسیـم کرد . یکی دوره‌ای که نشاط وقائم‌مقام بذوق وشوق خویش درنثرفارسی تحولی ایجاد کردند و منشات نامبردگان و بعض کتب دیگر، نمونه‌مسلم‌و برجسته نثر تحول یافته آن دوره میباشد.

دوره دیگر که ما در دنبال آن قرار گرفته‌ایم از اوائل سلطنت ناصرالدین شاه آغاز میشود و تا حال پیش میآید. تفاوت مشهود و فرق اساسی این دوره در این است که پس از نشاط و قائم مقام نویسندگان بعدی تحت تاثیر افکار خارجی واقع شدند . چه رابطه با اروپا رو بتزاید گذاشت و سبك نویسندگی اروپائی‌دراثر ترجمه هائی که‌از آثار نویسندگان اروپا توسط سردار اسعد بختیاری ومیرزا طاهر ودیگران بدست ایرانیان افتاد در نثر فارسی تاثیر کرد .

اما باز هم کسانی چون هدایت صاحب مجمع‌الفصحا ، سپهر مولف ناسخ التواریخ واعتمادالسلطنه نویسنده کتب‌مختلف نثررا بشیوه‌ای‌مینوشتند که در آثار آنان روح و طراوتی نبود و بالطبع روش ایشان بهیچ وجه نتوانست دوام یابد .

نثر ادیب الممالك و محمد حسین‌فروغی (ذکاءالملك) ـ که هردواز اهل‌فضل وصاحب‌تالیف بودند وروزنامه های ادب وتربیت‌آنها سالیان‌چند نشرشد ـ چون لطف وتازگی نداشت کوچکترین اثری‌بجانگذاشت .

اینك بدوره‌ای میرسیم که نثر فارسی از شیوه اروپائی متاثر شده است و چون نیك نظر کنیم مشاهده میکنیم کـه در عموم طـبقات تاثیر داشته‌است. ناصرالدین‌شاه یکی‌ازساده نویسان این‌دوره میباشد. وی‌درسفر نامه هائی که خود بقلم آورده ، همچنین در مکاتیب و دستـورالعمل هائی که شخصا نوشته است سادگی و بی پیرایگی را مراعات کرده بدون ذرهٔ

تکلف نوك قلم را بر کاغذ جریان داده است و این هم بواسطه بی سوادی یا کم سوادی نبوده است؛ اینك مکتوبی از وی نقل میکنم که شیوه او را نشان می‌دهد:

« جناب صدر اعظم

عرایض شما رسید اطلاعات حاصل شد، در فقره اتمام خندق البته همانطور که سابقا نوشته بودم انشاءالله معمول بدارید. نوشتجات لندن و مؤیدالدوله و... همه رسید ملاحظه شد دوباره فرستادم. کاغذ محرمانه شخصی را که از احوال یزد نوشته بود دیدم همان خیالی کرده بودید که اشخاص بی غرض عاقل را مأمور چند ولایات که شبهه هست روانه دارید و اخبار صحیح بدهند از آن خیال منصرف نشده انشاءالله همه را بزودی با قسم های شدید و تهدید و نوید روانه دارید اخبار همه‌جا را از روی صدق که فرستادند البته آنوقت فوراً چاره خواهید کرد و چاره همه الحمدالله آسان است.

درباب کاغذ عزیزالله خان از خراسان، این کاغذ ها حقیقتا صدق و کذبش درست معلوم نیست انشاءالله شما را دیده در این باب ها گفتگو میکنم. درباب سلطان مجید میرزا و رنجش ولیعهد از نبردن او نوشته‌اید اگر تقصیری دارد یا ندارد درست نمیدانم اما چون حکم شده که نرود آذربایجان، اگر فوراً حکم شود که برود حمل بر سستی احکام دولت میکنند و شایسته نیست حال که حکم شده است نرود البته باید نرود، ولیعهد هم بهیچوجه باید رنجش از این مقوله کارها نداشته باشد و احتمال میرود که ولیعهد ابداً دراین خیالات نباشد از اندرون و بیرون فضولی میکنند. تفصیلی که در فقره وصول تنخواه سفر فرهگستان نوشته بودید ملاحظه شد معلوم است با اهتمام شما انشاءالله همه آن تنخواه وصول خواهد شد. در فقره شصت و دو هزار تومان غلات کهنه نظام الدوله از قرار نوشته که سپرده است فوراً یا تنخواه یا موجودی را مطالبه کنید، بی مهلت بی حرف، غرض اینست که در همین دو سه روزه این حساب را تمام بکنید که کیفیت آن معلوم شود.

در باب چنك آوردن ... عجیب است که دولت بخواهد شخصی را پیدا کند و نتواند، من ابداً قبول نمیکنم دولت از عهده کاری نتواند بر آید، آنهم باین آسانی. البته تدابیر لازمه را در گرفتن این ملعون بکنید،

اگر شخص، خودش فرضاً پنهان شده باشد باید در آن خانه ها که منزل داشت و در نزد آن زنها که موعظه میکرد آن زنها را بـا آن اشخاص بگیرند و بضرب چماق سراغ ... را از آن اشخاص بکنند ، البته بروز میدهند. درباب سلطان مجید میرزا خاطر شما هست که پارسال بعض اخبار آمد که در قراجه داغ بواسطه حکومت پدرش تعدی زیادی ایـن پسره میکند ۰ازلار من نوشتم اورا احضار کرده، این عمل مسبوق بسابقه است. خلاصه نباید برود ، البته بد پسره ایست .»(۱)

(ناصرالدین شاه ــ مکتوب خطی)

«... چون قصد حمام داشتیم سر کالسکه را بستند وسوار شده یك راست بحمام آمدیم، درب حمام پیاده شده وارد عمارت حمام شدیم. بسیار عمارت عالی خوبی است ووضع بنایش اینطور است که یك تالار بزرگی درجلو واقع است تمام دیوارهای این تالار از سنك مرمری است که رگهای سیاه دارد وسقف آن تخته وچوب بسیار عالی مزین است ودو دالان بلند عریض در دو طرف تالار است که یکطرف حمام های مردانه وطرف، دیگر حمامهای زنانه است واقلا در هردالانی صد حمام است ووضع هرحمامی این است که یك اطاقی است دارای یك حوض کشکولی که عبارت ازدیك مسی است و در کنـار اطاق گذاشته اند وهروقت لازم شود آب گرم وسرد بواسطه لولهاو پیچهای متعدد که باز میکنند باین دیك مسی میریزد و میز وصندلی واسباب توالت خیلی خوب باآینه وغیره درهر اطاقی حاضر است ومنظراین اطاقها ازیکطرف بکوه وجنگل و خیابان و کوچهای بسیار قشنك پاکیزه واز طرف دیگر بهمین دالان بزرك است وهریك حمام متعلق بیکنفر میباشد. حاجـی حیدر دلاك خاصه ما ، ما را بیك حمام مخصوصی که از پیش گرم و حاضر کرده بود برد این حمام قدری بزرگتر و بهتر از سایر حمام هاست و وزمین آن از تخته مشبك است . بعد ازاستحمام بیرون آمدیم، صاحب حمام مارا بسایر عمارات وحمامهای اینجا برده همه را گردش وتماشا می کردیم این حمام دونوع آب دارد یکی آب معدنی که بجهة امراض مردم نافع است و از برای معالجه باینجا می آیند دیگری آب خالص است که هرکس هرنوع آب بخواهد حاضر است ـ یکنوع حمام دیگر هم دارد که حوض آن ازتخته

---

۱) اصل این دستخط جزء مکاتیب ملکی آقای فرهاد معتمد میباشد وتاکنون بچاپ نرسیده بود .

است ولجن آب گوگرد وآهن دارد که بجهة اشخاصی که مـرض مفاصل دارند ساخته اند .. .»(۱)

(ناصرالدین شاه قاجار ـ سفرنامه سفر دوم فرنگستان)

ناصرالدین شاه درسفر نامه های خود کمال نکته بینی رانموده مانند يك نویسنده دقیق نکاتی را که ازجهت روشن شدن موضوع برای خواننده لازم است توصیف کرده است.او چون پادشاه و پادشاهی مقتدر بوده است درسفر نامه‌های خود بمسائلی پرداخته که درخورشأن او واورا بآنجاها راه بوده است وازاینجهت اززندگی مردم صحبتی در میان نیست والبته نمی‌توانسته باشد .....

شاهزادگان قاجار هم که بعضی از آنان مردمان فاضل و دانشمندی بودند وآثار سودمندی از آنان در دست است نثر راساده وروشن ودر کمال پسندیدگی مینوشتند . نادر میرزا مولف «تاریخ تبریز» را باید یکی از نثر نویسان قرن اخیر ایران دانست. از طـرز نـوشتن کتاب مزبور مشهود می‌شود که وی تاریخ بهائی را نیکو خوانده و مطالعاتی نسبت بان داشته است. (۱) من پس ازاین نمونه‌ای از نثراورا میآوردم تاروشن شود که «تاریخ تبریز» یکی از آثار نثری صحیح وزیبای قرن اخیر میباشد.

جهانگیر میرزا مؤلف «تاریخ نو» (۲) نیز کتاب خود را بشیوه ای ساده پرداخته است .

یکی دیگراز شاهزادگان دانشمند و اهل ادب فرهاد میرزا معتمد الدوله میباشد که آثار متعدد ومفیدی از او بجای مانده که بعضی از آنها هم چاپ شده است و بشرح زیر میباشد :

۱ـ جام جم، (جغرافیای عمومی) چاپ طهران سال ۱۲۷۲ هجری

۲ — قمقام ذخار، صمصام تبار (تاریخ وقعه کربلا) چاپ طهران

۳ — نصاب انگلیسی بفارسی (لغت) چاپ طهران ۱۲۸۳ هجری

٤ — هدایة السبیل و کفایة الدلیل (سفر نامه مکه) چاپ طهران

٥ ـ خلاصة الحساب

٦ـ زنبیل ، (مجموعه ادبی) چاپ طهران سال ۱۳۲۹ هجری (بعدها عبدالعلی میرزا فرزند فرهاد میرزا ذیلی برزنبیل نوشت که

---

۱) بجلد سوم سبك شناسی تصنیف ملك الشعراء بهار مراجعه شود .

۲) «تاریخ نو» را آقای عباس اقبال بسال ۱۳۲۷ بامقدمه‌ای بچاپ رسانیدند ـ این کتاب بسال ۱۲٦۷ هجری تالیف شده است .

نسخه خطی آن اکنون پیش آقای فرهاد معتمد موجود میباشد .

۷ — منشأت او که بوضعی مرغوب بسال ۱۳۱۸ هجری در بمبئی چاپ شده است .

برای اینکه نمونه ای از نثر فرهادمیرزا دراین‌مقدمه آمده باشدمکتوبی را که او بمشیرالدوله (میرزا حسین خان قزوینی- سپهسالار اعظم) از کردستان نوشته است نقل میکنم که در ضمن متضمن مطالب تاریخی هم میباشد :

«جنابعالی میدانید که سالهاست که دوستی و یگانگی فیمابین بنده و شما بوده‌است، بلکه هیچوقت کاری‌را از من پنهان نکرده اید و مدتهاست که در ولایت خارج بوده اید دور نیست که از قواعد ایران قدری بی‌خبر باشید واشخاصی هم که‌در خدمت شما هستند بملاحظه وقت آنچه‌لازمه‌حق است‌نخواهند گفت و دورنیست یك‌وقتی بگوئید من یکنفر دوست نداشتم که حقیقت کار را بمن‌بگوید والله‌لا یستحیی فی الحق. تکلیف من آن است‌که یکبار خدمت شما بخط‌لایقراء خود بنویسم در روزنامه دیدم که بارباب وظایف‌طهران خبر کرده اید که هر که پانزده‌روز فرمان مبارك‌رانیاورد ضررای خواهد شد،جنابعالی میدانید که ازصد نفر وظیفه خوارده‌نفرفرمان مبارك ندارد وآن‌شخص کرمانی که‌ده‌تومان وظیفه دارد از کرمان چقدر خرج بکند بطهران بیاید وچهارتومان پول فرمان بدهد وفرمان‌صادر کند. یافلان فقیر طهرانی خرج دفتر کجا داست که فرمان بگذراند . غالب این وظیفه از برکت مستوفی لممالك است که بتعلیقه او بر قرار شده است و هر کدام هم مرده است در دستورالعمل ها مردم برای خود ده‌تومان وپنج تومان گذرانده اند همین که یکسال و دوسال گذشت و دفتری‌شد مثل فرمان‌است؛ حال بخواهید برای مردم درین کار سخت بگیرید جمعی کثیر از شما مأیوس خواهند شد وقطع‌الحلقوم خیرمن‌قطع‌المرسوم ، بجز نفرین‌و بدعائی حاصلی‌نخواهدداشت. من وظیفه خورطهران نیستم‌ومخصوصاً هم در تهران آشنائی‌هم‌ندارم که وظیفه‌داشته باشد .

قطع خواهید کرد یا نخواهید کرد برای من‌علی‌السویه‌است. ثانیاًفقره آسایش اشرار و زحمت فقراست که بممالك محروسه صادر می کنید که قتل وضرب وتنبیه‌نباشد وهمه‌بحبس‌بگذرد ووحشتی که‌چندین هزارسال‌است که مردم داشته اند و سیاستی وعقابی‌هست اورا بر میدارید،یقین بدانید که خودتان از شمران‌تا طهران یکساعت ازشب گذشته‌ازدست دزدهای«از کر» نمی‌توانید‌بیائید که‌درهمان کالسکه‌شمارالخت‌خواهند کرد تابولایات سرحدیه

چه‌رسد. اگر درطهران یکنفردولت عاقل دارید با او مشورت بکنید که یکنفر بمن چنین نوشته است. ملاحظه بکنید که تصدیق خواهد کرد یا خواهد گفت نفهمیده‌نوشته‌است. در غالب اوقات ارعاد وابراق بکاراست ولی امطار مناسب نیست.

جناب عالی یکمرتبه درششماه بخواهید قواعد پنجهزارساله ایران رابهم بزنید گویا فوق عادت وطاقت باشد:

سعدی بروزگاران مهری نشسته بردل

بیرون نمی توان کرد الا بروزگاران!

چنانچه اینجا مذکور است جمعی ازاعزه واشراف‌را پس‌از گفتگوی دارالتحقیق حبس فرموده‌اید. مولای مؤمنان با ضرب ذوالفقار و از اجرای حق‌عجز بهم‌رسانید، بی جهة چرا مردم را باید آزار کرد وباین زودی‌ایران را فرنگستان نمیتوان کرد. در فرنگستان مکرر بسلاطین ذوی الاقتدار طپانچه‌انداخته‌اندوهیچ‌خلاف مایل‌نشده‌است، درایران یکشب که‌اعلیحضرت همایون روحناه فداه که از شکار دیر تر تشریف میآورند شهر طهران بهم میخورد که میرزا عیسی‌مضروب میشود. چنان‌تصور نکنید که من برای خودم میگویم، میدانید تا هستم خوب هستم بعد از آنکه دیدم نمیشود کنیه بنده ابوالاستعفا است فوراعریضه بخاکپای مبارك نوشته استعفا کرده در دربار همایون بفراشی‌استان مبارك‌اقدام‌میکنم. لایکلف الله‌نفسا الاوسعها، زیاده زحمت نمیدهم وخواهشدارم که اگرملالت ازاین کاغذ داشته باشید کاغذ را پس‌بفرستید که شمانفهمیده‌ایدوفوراً ترضیه خواسته مینویسم استغفرالله ربی واتوب الیه. العفو، العفو. پردن، پردن»(۱)

(فرهاد میرزامعتمدالدوله ــ نسخه خطی)

اینك نمونه‌نثر نادرمیرزا:

«... قوت غالب تبریزیان آبگوشت باشد. آنگاه که گوشت بسیار باشد، بخزان گوشت قدید (۲) کنند آن چنان باشد که آنرا پارچها کنندبا روغن ودنبه سخت بتابند، آنگاه بکوزه‌ها ریزند. بزمستان وبهار اندکی با پیاز وگندنای (۳) خشك بجوشانند وشوربا کنند وترید کنند، این بهمه خانه‌ها باشد.

---

۱) این نامه ازدفترسوادمکاتبات مرحوم فرهاد میرزا که بخط اوست واکنون در نزدآقای محمودفرهاد معتمد میباشد استنساخ شد.

۲) قدید ــ گوشت خشك‌شده ۳) گندنا ــ ازاقسام سبزی‌است (دیوان اطعمه)

تبریزیانرا دو خوردنی نامدار باشد: یکی آنکه بهاران «بحکم آباد» شوند و از گندنای تازه خالص کوکو پزند و خورند، دیگر آنکه شبکه و دام بساحل «آجی» برند ماهی سیاه وزبون صید کنند و همانجای بروغن کرده خورند. بدانسال که من تبریز آمدم نشنیدم و ندیدم که برنج عنبر بو خورند. مارا همسایه‌ای بود از بزرگان همواره شکایت داشت که این شاهزادگان برنجی پزند که بوی او مارا نالان کند، برنجی درشت از مشکین بود آن نیز بزرگان بهفته‌ها و ماهها خوردندی. پنیر کوفته و دولمه بادنجان و برگ رز بود آن نیز بس زبون پختندی. کوفته‌ای دارند «آرزومان» نامند اگر نیک پزند خوش باشد. زنان تبریز میلی



نادر میرزا قاجار

بافراط دارند بخوردن گندنا. توانم گفت آنگاه که گندنا بسیار باشد هریک یکمن گندنا با نان خورند. درزمستان کلم سنگ بسیار خورند خام، و به آبگوشت ریزند. ازکلم برگ دولمه سازند زبون. بدین روزگار بزرگان ازهرگونه خورش بکار برند. برنج مشکین نباشد، صدری خورند که ازعنبر بو بهتر و گرانبهاتر است.

طعام بازاری: ببازار تبریز چلوکباب پزند و این طعامی پاکیزه است و تبریزیان دوست دارند. همگنان یکدیگر را ببازار میهمان برند بچلوپزخانه. عادت چنین است که باپشمك وسکنجبین خورند. همان سال که من تبریز آمدم چلو ازبرنج مشکین بود، اکنون برنج صدری است و نیکو پزند.

کره تازه بزیر نهند کبابهای برك برفراز بافلفل، وسماق خورند . غذای دیگر بازار کباب لوله است که بهمه ایران باشد . این کباب‌را به‌تبریز نیك پزند . دیگر بخران وتابستان بریانی پزند ازگوسفند فربه . چون‌گوشتی ساده وبخته است توان خورد . دیگر پاچه باشد ، بس زبون پزند . دیگر پلوخورش است آن نیز زبون است . دیگر حسرت‌الملوك است که بومیان «جز–وز» گویند، از احشاء گوسفند پزند . اینجا بقانون همه‌ایر ن در کوزه های کوچك آبگوشت نیز پزند که بعراق دیزی واینجا «پتی» نامند (۱)
(نادر میرزا – تاریخ وجغرافی دارالسلطنه تبریز)

از شاهزادگان که بگذریم باید از نثر معمول بین طبقات اشراف و بخصوص منشیان درباری سخن کنیم .از زمان قائم مقام ببعد درنثرمنشیانه نهضتی بوجود آمد و منشیانی پدید شدند که داستان تفاوت سبك نثرآنانرا بامکاتیبی که از میرزامهدیخان دبیر نادرشاه بجای مانده باید دراین‌مصرع گوید ، چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا !

مجدالملك سینکی‌پدر امین‌الدوله (علی‌خان) «رساله مجدیه»را که موضوع آن انتقاد از دستگاه حکومتی ووضع آشفته مراجع دولتی‌میباشد بروشی بسیار پسندیده از کار در آورده است و از لحاظ نویسندگی و رعایت جوانب ادبی هم خالی‌از امتیاز نیست . سطور زیر را بطور پاره پاره از «رساله‌مجدیه» استنساخ کرده دراینجا می‌آورم– که شیوه اورا به خوبی مینمایاند :

« ...حکومت ایران نه بقانون اسلام شبیهست ، نه بقاعده ملل ودول دیگر . باید بگوئیم حکومتی است مرکب از عادات ترك وفرس و تاتار و مغول و افغان و روم ، مخلوط (و) درهم یك عالمی است علیحده ، باهرج ومرج زیاد ، که در (هر) چند قرنی یکی از ملوك طوایف مذکوره بایران غلبه کرده‌اند ، از هرطایفه‌ای عادت مکروهه (و) مذمومه در ایران باقی مانده و دراین عهد همه‌آن عادات کاملا جاری میشود ، اگر اجراکنندگان این عادات بگویند : حالت حالیه ما اجرای اینعادات را اقتضا نمیکند که بهترین قانونهاست و درهمه عصر میتوان معمول داشت .

شترمرغهای ایرانی که (از) پطربورغ وسایر بلاد خارجه برگشته‌اند

---

۱) نقل‌از «تاریخ‌جغرافیای دارالسلطنه تبریز» که بسال ۱۳۲۳ هجری‌درطهران چاپ‌شده‌است.

و دولت ایران مبلغها در راه تربیت ایشان متضرر شده ، از (علم‌دیپلامات و سایر) علومی که بتحصیل وتعلیم آن مامور بودند معلومات آنها بدوچیز حصر شده:استخفاف ملت وتخطئه‌دولت. دربدو ورود پای ایشان برروی‌پابند نمیشود ، که‌از اروپا آمده‌اند . ازموجبات اخذوطمع وبخل وحسد بمرتبه‌ای تنزیه وتقدیس میکنند ، که همه مردم حتی پادشاه ، با آن جودت طبع و فراست کذا ، بشبهه میفتدکه آب وهوای بلاد خارجه عجب چیزها از آب بیرون آورده ، گویا توقف آنجا بالذات مربیست وقلب ماهیت میکند .



مجدالملك سینکی

این انگورهای نوآورده هم با نطقهای متاسفانه، گاه از بخت خود اظهار تعجب میکنند که از ولایات منظمه باین زودی چرا بممالك بی نظم رجعت کرده‌اند؟ (و) گاه باحوال پادشاه متحیر که تاچند از تمهید اسباب تربیت غفلت دارند؟ این تاسف وتعجب تاوقتی است که بخودشان ازامورملکی کاری سپرده نشده. همینکه مصدر کار(ی) و (مرجع) شغلی شدند ، باطمینان (کامل) که قبح اعمالشان تاچندی ببرکت سیاحت قطعه اروپا پوشیده است و باین زودیها کسی درصدد کشف بی‌حقیقتی ایشان نیست بالا دست همه بی‌تربیتی‌ها برمیخیزند و درپامال کردن حقوق مردم وترویج فنون بیدیانتی

وترك غيرت ومروت واختراعات امور ضاره وطمع بیجا وتصدیقات بلاتصور وخوش آمد و مزاج گوئی برؤسا و پیشکاران و تصویب عمل و تصدیق به اقوال ایشان چندان مبالغه دارند که پادشاه از ماموریت ایشان پشیمان می شود ومتحیر میماند که با اینها بچه قانون سلوك کند ...»

«ظلم وستم رجال دولت علیه تنها برعیت ایران نیست ، طبقه‌سپاهی ایران (را) از جمیع مخلوق عالم مظلومتر می‌بینم . قشون سایر دول در دعوای مقابل بادشمن بیم جان دارند ، قشون ایران از روزیکه بنوکری مجبور میشود بیم نان وهمیشه دوچار گرسنگی وعریانی است ودرمقابل این دو خصم جانکاه چون‌راه خلاصی را بسته میداند ، جان فشانی وجان نثاری را که از القاب چاکران خاص پادشاهی است پیشنهاد خودکرده تا روزی که روح پرفتوح او بامید وجه برات قبض میشود (و بدرجه شهادت میرسد هرروزی هزاربار میمیرد وزنده میشود)...»

« از کتابچهای تنظیمات قشون که متتبعین ایرانی نوشتند وبدستخط همایون موشح‌شده ، وزیر فیروز جنك اعراض غریبی دارد . میگوید بعداز سالها تجربه وزحمت اینقدر خاك برسرما شده که عقل خود (مان) راکنار بگذاریم ، مقلد مردکهٔ فرنگی شویم و ریشمان را بدست چند نفر جاهل بدهیم ، لازمه‌تنظیمات‌قشونی‌تسلط زیادست وپول حاضر که‌آدم بتواندرخنهٔ کار ها را ببندد. افغانها که صفویه را متفرق کردند کتابچه تنظیمات‌داشتند؟ نادرکه هرچه (نه) بدتر افغانها را پاره کرد(و) تمام هندوستان راگرفت قواعد فرنگی میدانست ؟ من این چیزهارا نمیدانم، شغلی پادشاه‌بمن‌محول کردکه از کسالت‌بیرون بیایم .هزار نفر در این میانه ازمن توقع‌دارند . طالع عجب چیزی است مردم بردند (و) خوردند ؛ بمن که رسید باید گرفتار این لجن کاری‌باشم ... »(۱)

(مجدالملك سینکی - رساله مجدیه)

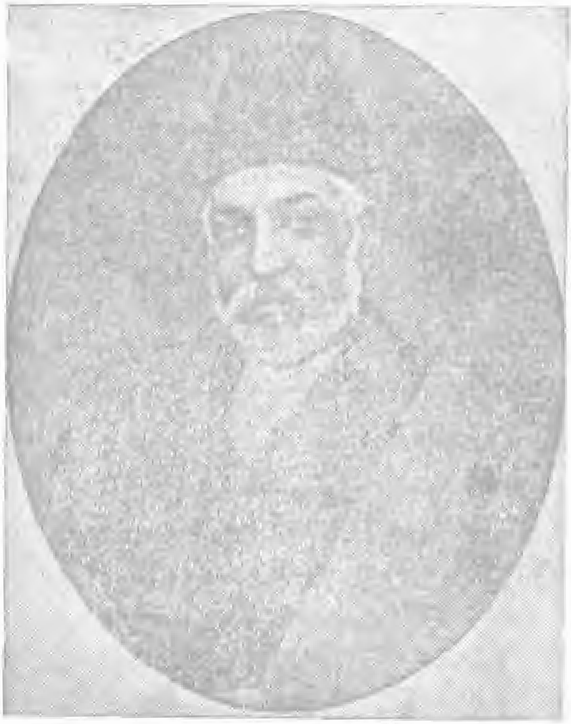
سبك نگارش علی خان امین‌الدوله نیز ملیح ومطبوع است و نمونهٔ برجسته قلم او «سفرنامه‌مکه» میباشد که اخلاف او درسالهای اخیر نسخه اصل را که بخط آن‌مرحوم باقی مانده است کراور کرده بچاپ رسانیده‌اند .

---

۱) رساله مجدیه بامقدمه وتصحیح آقای سعید نفیسی بسال ۱۳۲۱ بطبع رسید . کلماتی که درمتن‌قطعات‌مندرج‌دربالا بین(   )قرار دارد قسمتهائی‌است که‌توسط آقای‌نفیسی تصحیح و بانسخ متعدد مقابله‌شده‌است

مکاتیبی‌هم که ازاو دردست است‌بشیوه‌ای بسیار خوش‌آیند وادیبانه‌میباشد وبسیاری از منشیان دربار ناصری از سیاق او متابعت کرده‌اند . افسوس که مجال‌آن نیست که بیش از این در این باب سخن بدارم . بجاست که قطعه ای از«سفرنامه‌مکه» را دراینجا بچاپ‌برسانم :

«... پس از ناهار باطاق بالا رفتیم که‌جای تدخین و سیگار کشیدن است. چند نفر روزنامه‌دردست و سیگار وسیگارت برلب‌نشسته بودندمانیز



علی امین‌الدوله

همرنك‌جماعت‌شدیم و بصحبت‌سعدالممالك مشغول که‌از درایوان«مادمازل» واردشد و بامردی مسن قوی بنیه که عینك دارد وسیمای مطبوعی‌ندارد‌و باسیگار خود در کنار درب این‌اطاق ایستاده درآمیخت . سیاق رفتار او معلوم میکرد که‌این مرد پدرش باشد وبرپدرش لعنت که این لعبت زیبا و خلقت بهشتی‌چگونه بمردی‌بدقیافه و دوراز مردمی وانس منسوب‌تواندشد. چشم ودلها البته در میان جمع باین آفرینش خوب وصنع مرغوب خدائی میزود ، من نیز برآنم که همهٔ‌خلق برآنند . باطمأنینه و وقار و مقتضیات

پیری و شکستگی نتوانستم که نظر نگاهدارم؛ منتها اینکه زیر چشمی میپائیدم و غلط اندازحواس‌ظاهر وباطن باومشغول بود ، دیدم حدسم‌صائب بوده ایشان از ملت آلمان هستند . والامان که‌چه موزون و دلفریب است علی‌الخصوص که تغییرلباس کرده رخت سفر گرفته ... کلاه‌را برداشته‌قبای حریر بنفش و سفید درهم وزیرجامه پشمین خود رنك‌پوشیده واگرساعتی دقیق شوید و ازدیده مجدالملك بنگرید بی‌آنکه «فتگرافی» او دردست باشد شمایلش را توانید دید .

بدنی از عاج یامرمر بدست استاد ازل پرداخته شده ، گردن‌باندازه بلند ، شانه‌ها با ملایمتی تمام از دوسمت بساعد و بازو سجده‌آورده ، دو بازوی بلند باعتدال دوشاخ طوبی‌و بی‌هیچ لاغری باریك وظریف ، دست ها که‌گوئی از چینی سفید ساخته اند بی سخن مانند در تمین، انگشت ها باریك و بلند وناخنها کشیده ونازك ، سینه که اگر در قبا پوشیده نبودآه ازدل وآتش‌از جگر بیننده‌برمی‌آورد ، کمری چنان باریك که جل‌باریه، پاها که‌گاهی اززیرجامه پدیدارمیشد حیرت‌انگیز که پیکری چنین‌بقوائمی چنان استوارداشتن‌صنع‌الملك‌العلام‌است ، قامت متناسب وموزون‌وحرکات دلفریبش زیبا و مایل ببلندی‌حتی درنظر مردم کوته‌بین ؛

سخن تمام‌بگفتیم وهمچنان باقی‌است حکایت لب شیرین و چشم فتانش !

چنانکه در سفره غذای خوشگوار را بآخر بساط میگذارند وصف جمالش بآخر ماند که ازنو بتصورآن تجدید حظ و لذت شود و درمطالعه آن مکرر فیض دیدار را نشخوار کنیم . تاج این اندام ملکی سری است بگیسوی طلائی مطرز وموی لطیف و نازك بمقداری است که‌اگر اورا با خلق‌سرسنگین کند رواست ، خرمنی مفتول زرین‌را بشکلی‌بالا زده‌ودرهم بافته است که مبلغی دل مفتون‌را درهرگوشه‌گذاشته و پشت‌گوش‌افکنده؛ و پیشانی یکی از اوراق دفتر قدرت الهی و چون کتاب صوفی بی حرف-اسپید همچون برف ، دو ابروی باریك که دریغ باشد تشبیه آن بکمان و نظایر آن جزاینکه مانند هلال شوال حیات بخش وطرب انگیز بگوئیم ، چشمها درشت‌است ومخمور نیست - سیاه نیست و مقبول هست ، باصطلاح عصر میشی و از چشم آهوی ختن دلاویزتر ؛ در سفیدی چشم اندك کبودی که از طراوت عهد صبی بر جا و مژه‌ها برنك ابرو سیاه‌وش وآفت‌دل‌و غارتگر جان ، بینی کشیده ومتناسب ، لبها سرخ وباریك ، دهانی باندازه

تنك، (۱) دندان ها مرتب و آبدار ، ذقن وغبغب چنان که سینه و گردن ، رشته مرواریدی که بگردن بسته بود البته از آب وروشنی بدن‌اوشرمگین است وازخجلت رنگش پریده .

بالجمله دردم در دستها را بزانوی پدر تکیه داده بما مستمندان‌پشت کرده بود غافل ازاینکه رویاورا ازغایت‌لطافت ازپشت توان‌دیدونسیمی که بموهای نازك زیرگیسوش میوزید و تارهارا به یمین و یسارحرکت میداد بچشم‌اهل‌نظر باغ بهشت‌را بیادمیآورد .

از این اطاق که دود ودمِ سیگارت وسیکار ابری متراکم ساخته‌و سکوت جالسین مایه‌خفگی شده‌است برخاسته بسالن کشتی‌رفتیم . دردوسمت پیانو که گذاشته اند دو قفسه محتوی کتابهای قصه وغیره بزبان روس و آلمان وفرانسه‌است، معین‌الملك(۲) از کتابهای فرانسه دوجلد برداشت و بمطالعه آنها مشغول شدیم . دوطفل یونانی نیز درایوان واطاق با مادر وپرستار خود بگشت وگذر وقال‌وقیلند . گاه وبیگاه جمال‌مادمازل شمع جمع میشودو مثل سایر نعیم دنیا پایدار نیست...» (۳)

(علی‌امین‌الدوله ـ سفرنامه‌مکه)

اگر درست دقیق شویم باین نکته توجه می‌یابیم که امین‌الدوله‌دقت نظر تامی داشته‌است، بطوریکه دروصف یك دختر آلمانی بتمام‌اجزاء او پرداخته و همه‌را یکایك با تعبیرات‌وتشبیهات بجا و بسیار ادیبانه توصیف کرده‌است. تنها این‌قسمت ازسفرنامه چنین نیست که من آنرا انتخاب کرده باشم تانمائی داشته‌باشد، بلکه هرورق آن بهمین‌نحو نگارش یافته‌ومتضمن نکات شیرین و ادیبانه میباشد . امین‌الدوله تنها ساده نویس نبوده و باید اضافه کنم که درست‌نویس‌هم بوده است. و اگر گاهی هم سهوی دربیانش دیده میشود چنان‌خرداست که بچشم نمیگیرد.این مزیتی‌است که او برسایر همراهان خویش دارد .

☆☆☆

مردم کم‌کم بیدار میشدند . فشار ها ورنجهائی که‌حکومت‌وطبقات

---

۱) دراینجا امین‌الدوله ازشعر نظامی‌استفاده کرده که میگوید :

دهانی و چشمی باندازه تنك　　　یکی‌راه دل زدیکی راه چنك

۲)محسن‌معین‌الملك فرزند امین‌الدوله‌است وبعدها پس‌ازمرگ پدر به‌امین الدوله ملقب‌گردید.

۳)نقل ازسفرنامه‌مکه‌ـورق ۳۲

ممتاز بر مردم کوچه و بازار روا میداشتند موجب شد که زود تری باب آزادی درایران افتتاح شود . بسیاری از افراد فهمیده و روشن خودرا از ایران بدرانداختندودرممالك بیگانه از برای رهائی هموطنان خویش اقدامات بسیاری کردند که عاقبت با مدد جمعی که در ایران بودند بهدف عالی خود نائل آمدند .

میرزا حبیب اصفهانی یکی از اشخاصی بود که بسال ۱۲۸۵ هجری ناچارشد- ببدنامی دهری بودن- ازطهران بگریزد واگرخود نمیرفت اورا بقهر میبردند. کمااینکه دوستانش را نفی بلدکردند . او به عثمانی رفت ، در آنجا بعز واحترام پذیرفته شد وبکارتدریس پرداخت و کارش بجائی رسید که در وزارت معارف عثمانی منصبی مهم یافت .

میرزا حبیب تالیفات وآثاری دارد که مقام علمی اورا واضح میکند: مانند «خط و خطاطان» ،«دبستان پارسی» ، «دستور سخن» ، «رهنمای فارسی» ، «غرائب عوائدملل» و غیره و بجز خط و خطاطان که بترکی است بقیه را بفارسی و بسبکی ساده نوشته است وما درضمن نمونه نثرمعاصران او سطوری هم ازاو نقل میکنیم .

از میرزا آقاخان کرمانی وشیخ احمد روحی نیز- که دوتن ازآزادی خواهان جسور و برازنده ایران بودند و باتهام بهائی بودن ازایران خارج شدند- یادی باید کرد(۱) که هردو درنویسندگی قادر و از نام آوران این طریق میباشند .

معروفترین نوشته میرزاآقاخان «هفتاد ودوملت» میباشد وبجزاین، کتابی بنام « آئینه اسکندری » در تاریخ ایران نوشته است و نیز کتاب «صدخطابه» را برخی باو نسبت میدهند. در این باب تاکنون سه نظر مشهود افتاده: یکی همان که صد خطابه اثرمیرزا فتحعلی آخوندزاده میباشد و انتساب آن بمیرزاآقاخان صحت ندارد .

دیگر اینکه صد خطابه پرداخته میرزاآقاخان است. اما سومین نظر که بیشتر میتواند صحیح باشد براین پایه است که آخوند زاده «صدخطابه» ای نوشته و میرزاآقاخان بتقلید ازآن کتابی بهمان نام تدوین ساخته است. هنوز درستی این بحث برمن روشن نیست و مشتاقان را بمدارك و کتب

---

۱) میرزا آقا خان و شیخ احمد روحی باتفاق دوست خود خبیر الملك چون بایران باز آمدند بفرمان محمد علی میرزا در تبریز مقتول شدند .

مذکور در حاشیه‌هدایت میکنم. (۱) باری ، میرزاآقاخان قلمی شیرین و قادر داشت وبیك نظرمیتوان این نکته‌را دریافت .

شیخ احمد روحی از مردم فعال وآزاده‌قرن‌اخیر ایران بوده است. او نیز بجرم بهائی بودن با میرزا آقاخان به‌عثمانی رفت .درآنجا بامیرزا حبیب اصفهانی محشورشد و با همکاری او « حاجی بابا» را ترجمه کرد ۰



میرزاآقاخان کرمانی



شیخ‌احمدروحی

«حاجی بابا» کتابی است که «موریر» انگلیسی‌آنرا بقصد تخفیف‌وتحقیر ایرانیان بقلم‌آورده و دوبار بفارسی ترجمه شده است . یکی‌همین ترجمه ایست که بترجمه روحی‌مشهور است و دیگرترجمه ایست که درهندوستان انجام گردیده، وگویا میرزای حیرت مترجم آن بوده‌است .(۲)

---

۱) درباب‌احوال‌آخوندزاده وصدخطابه بمقالات آقای صفی‌نیا درمجلات «پیام‌نو» و«آینده» وکتاب تغییرخط فارسی‌تالیف‌آقای یحیی ذکاء (ذیل احوال‌آخوندزاده) وفهرست‌کتابخانه مسجد سپهسالار(جلد دوم) مراجعه شود .

۲) دراینجا جای تفصیل این بحث نیست ۰ دراین باب نگارنده مقاله‌ای‌تحت‌عنوان «مترجم‌حاجی باباکیست؟» درسال سوم مجله جهان‌نو نوشتم. آقای سعید نفیسی نیز نظرخودرا درمقاله‌ای بعنوان «مترجم‌کتاب‌حاجی‌بابا» که درسال سوم همان مجله درج شده مرقوم داشتند۰

بقیه درصفحه بعد

نثری که در ترجمه کتاب حاجی بابا بکار رفته از بهترین نوشته های قرن اخیر است. از زبان ملك الشعراء بشنوید ، مینویسد: «نثر حاجی بابا گاهی در سلاست و انسجام و لطافت و پختگی مقلد گلستان ، و گاه در مجسم ساختن داستانها و تحریك نفوس و ایجاد هیجان در خواننده نظیر نثر های فرنگستان است ، هم ساده است و هم فنی ، هم با اصول کهنه کاری استادان نثر موافق و هم با اسلوب تازه و طرز نو همداستان ، و از جمله یکی از شاهکارهای قرن سیزدهم هجری است .» (سبك شناسی، جلد سوم)

☆☆☆

جرایدی هم که در ممالك خارجه بزبان فارسی نشر میشد از شیوه ساده نویسی پیروی کردند و بنحوی بود که هر کس کوره سوادی داشت میتوانست از مطالب آنها اطلاع حاصل کند . روزنامه اختر چاپ اسلامبول ، ثریا و پرورش چاپ مصر ، حبل المتین چاپ هند از این قبیل بودند .

☆☆☆

شیوه ساده نویسی در کتب علمی نیز وارد شد و درزمان ناصرالدین شاه بعضی از مؤلفین کتب خودرا ساده نوشتند . نمونه قابل توجهی که من بآن برخوردم کتابی است که تقی بن هاشم بن محمد حسین الانصاری الکاشانی در باره حیوانات و زندگانی آنها تدوین نموده است و نسخه ای از آن در کتابخانه مجلس شورای ملی ضبط است . تاریخ تألیف آن بشرحی که مؤلف در ابتدای کتابش آورده ۱۲۸۷ هجری میباشد.

وی مینویسد : «در این سال فرخنده فال ذیحجه ۱۲۸۷ آغاز آن نمود که در جانوران کشور ایران نامه نگارد و از جنبندگان زهرناك مملکت پارسیان داستانی سراید . چندی نگذشت که سیاحت نامه های خودرا گرد آورده و نوشته های دیگران را فراهم نموده و آنها را برشته سخن کشیده و بصفحه نگارش جلوه گر ساخته جانورنامه نام نهاد .»

از فحوای مطالب کتاب مستفاد میشود که مولف مردی فاضل و آشنا بعلوم جدید و زبان فرانسه بوده و در معرفة الحیوان بخصوص استاد بوده است . وی کتاب خودرا باین اندیشه نوشته که مردم را بکار آید و از گمراهی در آورد. خودش در این باره مینویسد:

بقیه ازصفحه قبل

بسفرنامه حاجی پیرزاده نسخه خطی کتابخانه مجلس، کتاب «وفیات معاصرین» تالیف مرحوم قزوینی، خطابه دکتر خانلری در «کنگره نویسندگان»، مقدمه انگلیسی ماژور فیلوت برچاپ کلکته حاجی بابا نیزرجوع شود .

« پس دانش علوم طبیعیه سبب میشود که هرگز اندیشه های دروغ آشکار نگردد، چه این علوم همیشه دلیلهای مادیهٔ در کنار اندیشه ها و پندار ها گذارند.»

انشای کتاب جانور نامه در نهایت سادگی و بی پیرایگی است. از استعمال کلمات عربی حتی‌المقدور احتراز شده است و نمونه خوبی از سبك ساده نویسی درزمان ناصرالدین شاه میباشد. همین چند سطر که در ذیل برای نمودن شیوه آن میآورم نشانه‌ای برای تمام آن تواند بود:

« ... یکسانی بنیاد و همانند بودن بخشها بیکدیگر دیده نمیشود مگر دربرخی از جانوران که شمار آنها اندك است و هرچه جانوران در مرتبه آفریدگان برتری یافته و بانسان نزدیکتر شوند دیده میشود که رنك و پیوند وچگونگی افزار های آنها در هم آمیخته تر میگردد و هر کار و هر اثری که از آن کار پیدا میشود مختص بیك افزار جداگانه شده، اندك اندك بخشها و پاره های کالبد آن جانور زیادتر و بیگانگی میان آن افزارها بیشتر میگردد، چنانکه نخست همان افزار بود که یابنده (حساس) و جنبنده و فرو برنده و بخود کشنده گوهرهای غذائی از برون و نزدیکیهای بخود بود و تنفس و نگاهداری گونه جانوری نیز از آن بود ...»

(انصاری کاشانی-جانورنامه)

☆•☆

اکنون باید باین نکته هم اشارت کنم که نه تنها سبك نویسندگی و شیوهٔ بیان تغییر یافت بلکه قالب های جدیدی هم برای بیان مطلب از از فرنگیها اقتباس شد.

یکی « داستان نویسی » و دیگری « نمایشنامه نویسی» بود.

طالب اف و حاج زین‌العابدین مراغه ای در کتب خودطریقه‌داستان نویسی اروپائی را برای نخستین بارمعمول ساختند، گرچه «مسالك المحسنین» و «سیاحت نامه ابراهیم بیك» هردو بصورت سفرنامه نگارش یافته اما اگر بدرستی بنگریم خواهیم دید که تعبیرات و نحوه اندیشه از مصالحی است که در بنیاد کردن یك داستان بکار میرود.

طالب اف ازمردم تبریز بود که در جوانی ازایران بولادی قفقاز رفت. کتابهای متعددی نوشت که اهم آنها عبارتست از «مسالك المحسنین» ، «سفینه طالبی» ، « مسائل الحیات » ، « سیاست طالبی »، ونیز «رساله هیاءت جدیده » تالیف فلاماریون را از روسی بفارسی ترجمه کرده‌است.

تالیفات دیگر هم دارد که از ذکر اسماء آنها خودداری میشود .

حاج زین‌العابدین با روزنامه شمس‌چاپ اسلامبول همکاری داشت .

موقعیکه جلد اول « سیاحت نامه ابراهیم بیك » نشرشد تصور نمی رفت که نویسنده آن مشارالیه باشد، تااینکه مجلد سوم آن منتشر شد و



عبدالرحیم طالب اف

خودش صراحتاً آنرا از آثار خویش شمرد.

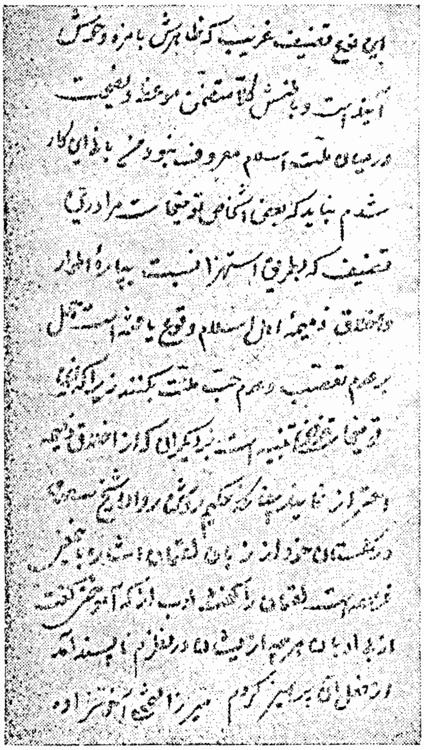
در «شمس» هم مقالات دلکش و ممتعی دارد که اگر جمع آید مفید خواهد . اما باید متوجه بود که نثر او متأثرازترکی اسلامبولی است و درکتاب سیاحت نامه باین نکته برمیخوریم.(۱)

« نمایشنامه نویسی » هم از قوالبی است که از اروپائیان اقتباس کرده ایم . اولین ایرانی که نمایشنامه نوشته آخوندزاده است .

وی چندین نمایشنامه بترکی نوشت و مجموعه‌ای از آنها را بنام « تمثیلات » در تفلیس چاپ نمود . بعد ها نمایشنامه های او زبان ساده‌و

۱) ازافادات دوست فاضلم آقای عباس‌زریاب (خوئی) که بواسطه آشنائی بازبان ترکی ودقت‌درسیاحتنامه این‌موضوع رادریافته‌اند .

شیرینی توسط میرزا جعفر قراجه‌داغی بفارسی درآمد. آخوند زاده درپشت جلدمجلدی از «تمثیلات» که بشاهزاده فرهاد میرزاداده باین نکته اشاره کرده که نخستین ایرانی میباشد که نمایشنامه نوشته است. عین خط او را در اینجا بچاپ میرسانیم که نمونه خطش هم درجائی بیادگار بماند.



میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله از ابتدا که دردستگاه دولتی وارد شد با نوشتن رسالاتی که جهت اشخاص موثر می‌نوشت سبك انشاء خودرا بردلها نشاند. بعد ها بمقامات عالی مثل مقام سفیری ایران در لندن نائل آمد وچون از این کار بر کنارشد دست بکار انتشار روزنامه «قانون» گردید. مقالات آنرا بساده‌ترین وجهی که میسور و در ضمن شیرین و گیرا بود مینوشت. مردم همیشه انتظار رسیدن قانون را بطهران داشتند و با اینکه ازورود آن جلوگیری میشد نسخه‌هائی بایران‌میرسید وآنرا چون کاغذزردست بدست‌میبردند. وی‌مکاتیب خصوصی واداری ورسالات و مقالات روزنامه را بیك شیوه تحریر می کرد و همه پسندیده ومرغوب بود. (۱)

اکنون بقسمت اول این سرآغاز خاتمه میدهیم و نمونه‌ای از نثر را جهت استفاده قارئین این سطور نقل‌میکنیم.

☆☆☆

۱) مجموعه‌ای ازرسالات وی‌سالها پیش‌توسط‌هاشم ربیع‌زاده‌چاپ شد. در سه‌سال پیش ازاینهم آقای‌محیط طباطبائی مجموعه‌ای دیگر از رساله‌های‌ملکم رابا مقدمه فاضلانه‌ای نشر کرد.

نمونه نثر آخوند زاده

« قرتیکا(کومیتیك ـ انتقاد) بمنشی روزنامه ملت سنیه ایران مکتوبست :

برادر مکرم من — از تاریخ یوم جمعه چهاردهم ربیع الاول سنه ۱۲۸۳ درشهر تفلیس روزنامه ملت ایران واصل شده بتقریبی که در ذیـل ذکرخواهد شد بنظرم رسید

اول این عبارت را خواندم : «ازجانب سنی الجوانب همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه وسلطانه امر و مقرر است که روزنـامه ملی برسبیل آزادی نگارش یابد تاخاص وعام ازفواید آن بهره یابند. » لهذا منکه ازمتوطنین خاك «قاقازم» وازجهت اسلامیت ومذهب باملت ایران برادری دارم بموجب مضمون همان عبارت جسارت ورزیده خیال خود را بتو مینگارم :

اولا، شکل مسجد که تو درروزنامه خود علامت ملت ایران انگاشته ای، درنظر من نامناسب مینماید بعلت اینکه اگر از لفظ ملت مراد تو معنی اصطلاحی آنست یعنی اگر قوم ایران را مراد میکنی مسجد انحصار بقوم ایران ندارد بلکه جمیع فرق اسلام صاحب مسجدند. علامت قوم ایران قبل از اسلام آثار سلاطین قدیمه فرس است ازقبیل تخت جمشید وقلعهٔ اصطخر وامثال آن و بعداز اسلام یکی از مشهورترین آثار پادشاهان صفویه است که درایران مذهب اثنی عشری را رواج داده اند وطوایف مختلفه آنرا در سلك ملت واحده منتظم داشته اند و باعث سلطنت مستقلهٔ جداگانـه ایران شده اند . پس برتو لازم است که بجهت اشعار ملت ایران علامتی پیدا بکنی که ازیکطرف دلالت بر دور سلاطین قدیمه فرس داشته باشد وازطرف دیگر پادشاهان صفویه را بیاد آورد . چون شکل تاج دوازده ترك قزلباشی ازسقرلات سرخ .

ثانیاً ، روزنامه را خواندم دیدم که دوصفحه وقدری زیـاده از آن مشتمل است بر نقل نسب وحالات شاعری سروش تخلص ملقب بشمس الشعرا ویکقصیده و غزل او — برادر مکرم من ، تو خود نوشته ای که از فوایـد روزنامه ملتی باید خاص وعام بهره ور شوند ، درمقام انصاف ازتو میپرسم که دانستن نسب وحالات شاعری سروش تخلص وبعداز آن ملقب بشمس الشعرا نسبت بملت متضمن کدام فایده است که خوانندگان خود را بخواندن ایـن مطلب مجبورداشته دردسر داده ای . اگر سروش مرد بافضل وشاعرممتاز میبود آنوقت توحق داشتی بگوئی که شناختن این شخص بملت لازم است چونکه ملت از خیالات اوفیض میبرد و از مضامین اشعار حکیمانه اش کسب حکمت ومعرفت مینماید .

اما قصیده سروش دلالت میکند که شاعری است دراسفل پایه بلکه قابلیت شعر گفتن هیچ ندارد و بناحق اسم فرشتهٔ آسمان را بر خود تخلص قرارداده ، اسم نیر اعظم آنرا نیز برخود لقب گرفته است ... ادعای بدون بینه نامسموع است من عدم قابلیت سروش را ادعا میکنم باید براثبات ادعای خود بینه بیاورم . امابینه را درعقب ذکر خواهم کرد . اول چندکلمه ازبابت نسب این «آفتاب شعرا» بنویسم .... (که نقل نمیشود)

دوچیز ازشرایط عمده شعر است ، حسن مضمون وحسن الفاظ . نظمی که حسن مضمون داشته حسن الفاظ نداشته باشد مثل مثنوی ملای رومی، این نظم مقبول است اما درشعریتش نقصان هست . نظمی که حسن الفاظداشته حسن مضمون نداشته باشدمثل اشعارقاآنی طهرانی (۱) این نظم رکیك و کسالت انگیز است ، اما باز نوعی از شعر است وبازمنیری است . نظمی که هم حسن مضمون وهم حسن الفاظ داشته باشد مثل شاهنامه فردوسی و خمسه نظامی ودیوان حافظ و اشعار میرزا ابوالقاسم قایمقام مرحوم ، این نظم نشاط افزا ووجدآور ومسلم کل است وصاحبان این نظم را نظیر پیغمبران توان گفت زیرا که ایشان مافوق افراد بشرند و ارباب خیالات حکیمانه و مورد الهامند . دروصف چنین شاعران گفته شده است:

پیش وپسی بست صف کبریا   پس شرا آمد و پیش انبیا

قصیده «آفتاب شعرا» نه حسن مضمون دارد نه حسن الفاظ وعلاوه براین دوعیب، وزن پارهٔ افرادش هم خالی از خلل نیست پس آنرا شعر نمیتوان گفت وصاحب آنرا شاعر نمیتوان نامید، بدین دلیل مضمون قصیده شمس الشعرا من البدایه الی النهایه دال بربعضی عقاید شیخیه است . صحت وعدم صحت این عقیده را حواله میکنم برای علمای دینیه بعلت آنکه مداخله در عقاید دینیه وظیفه ما نیست، لیکن ما این را توانیم گفت که این عقاید هرگز طرفه گی وتازگی ندارد وهزار بار آنها را نظما دیگران گفته اند ونوشته اند پس مضمونیکه طرفه گی وتازگی نداشته باشد اصلا نشاط افزا وفرح انگیز نمیتواند شد بلکه خیلی مکروه ومردوداست، مثل رساله طهارت هرمجتهد جدید ، خصوصاً در شعر. (در اینجا به نقد ابیات قصیده پرداخته که از نقل آن خود داری می شود وفقط باشارت میگذرم که وی مردی دقیق وادیب بوده است.).... وای سروش، وای سروش ، وای خانه خراب سروش این چه رسوائی است که تو بر سر ما آوردهٔ آ ر چه منفعت ازاین بدگوئی برتوحاصل است که همکیشان خود را در ممالك اجنبیه هدف تیر ملامت کردهٔ مورد سرزنش و سزاوار تحقیر

---

۱) قاآنی شیرازی بوده است نه طهرانی

وبغض بیگانگان نموده‌ای (اشاره به قصیده دیگر سروش) .....

ترا ای برادر مکرم من منشی، لازم است که برای عبرت و تنبیه دیگران این «قرتیکا» را در چند «نومره» روزنامه چاپ کنی و درداخل مملکت منتشر سازی ، اما بخارج ازآن «نومرها» نفرستی وبسروش نیز بگوئی که بعد ازاین گرد این گونه عمل نگردد

بیندیشد از خامهٔ تیز من — از این تیغ بران وخونریز من»(۱)

(مکتوب به روزنامه ملتی)

ایضاً از همو

«... پس ما طایفه اسلام که خط را از طرف راست بطرف چپ میکشیم خودمان خودمان‌را مبتلای صعوبت کرده ایم ، ماچه بکنیم تقصیر از ما نیست، تقصیر ازآباء واجداد ماست که کتابت خط مارا از راست به چپ ایجاد کرده اند ومالمروز تغییر این‌رسم رادرقوهٔ خودمان نمی بینیم وازجهت اینکه مااز طرف راست بطرف چپ مینویسیم لابدیم که مرکب ما مثل مرکب فرنگیان جاری و آب مانند نشود بلکه غلیظ تر و آلوده بتارهای ابریشمی باشد ولابدیم که‌در حال تحریر پی‌در پی از کتابت باز ایستاده بکشیدن مویهای ابریشمی‌از شکاف قلم مشغول ومعطل شویم وهم باپر مرغ نوشتن نمیتوانیم ناچاریم که‌باقلم نی بنویسیم وهم مثل فرنگیان‌با سرعت نمیتوانیم نوشت‌مجبوریم که‌باتاخیر بنویسیم وهم نمیتوانیم که‌بالای کرسی نشسته در سرمیز بنویسیم بلکه مجبوریم که‌برزمین نشسته و میان خودمان را خم کرده برسرزانو کتابت بکنیم.

قصورات خط قدیم را من بامت اسلام حالی کرده ونیت‌تغییر آن را بخیال ایشان افکنده‌ام وهرکس که‌دلائل‌مرا شنیده‌است بحقیقت‌آنها اعتراف نموده است ... برفرض که معاصرین‌من‌هنوز بنا بر بعضی سببها که‌مفهوم‌من‌نمی شود در تغییر خط قدیم‌سست رای هستند امایقین حاصل است وقتیکه طبقه حالیه ازمیان‌بدر خواهد رفت طبقه آینده یعنی‌اخلاف‌ما خواهندديد که‌تغییر از واجبات است وآنرا بظهور خواهند آورد .. »(۲) (رساله خط جدید)

---

۱) نقل از مکتوبیکه آخوندزاده درانتقاد از روزنامه ملتی درتاریخ ۱۸ رمضان پارس‌ئیل ۱۲۸۳ ازشهرتفلیس بمدیرروزنامه«ملتی» نوشته ونسخه‌ای‌ازآن جزء کتابخانه اعتضادالسلطنه بوده واکنون درکتابخانه مسجدسپهسالارمضبوط‌است .

۲) نقل‌از«رساله‌خط‌جدید» که‌آخوندزاده‌بسال۱۲۸۵ درشهرتفلیس نوشته ، بعنوان«وزارت‌علوم» بطهران‌فرستاده‌است. ازاین‌رساله‌نسخ متعددی وجوددارد وما قسمت‌مندرج درفوق‌را ازروی نسخه‌شماره۲۷۷۸ کتابخانه مسجدسپهسالار نقل‌کردیم.

نمونه نثر میرزا جعفر قراجه‌داغی

«مجلس سیم

(واقع میشود در کنار دریا ، در دیوان‌خانه‌خان لنکران -خان صدر طالار روی تخت نشسته است سلیم بیك،ایشیك آقاسی باشی ، چوبی‌دردست گرفته در حضور خان ایستاده است ، واز دوطرف اعیان و نجبای لنکران صف کشیده اند . صمدبیك فراش باشی ، عزیزآقا پیش‌خدمت‌باشی ، بادو سه نفر پیش‌خدمت دم درب نشسته اند ، در زیر طالار عارضین ، نزد قدیر بیك نائب ایشیك آقاسی، منتظر احضارند . فراشهاسمت پائین طالار پشت در جمع شده اند .)

خان- امروز هواخیلی خوب‌شده است . بعداز دیوان میخواهم قدری روی دریا سیر کنم، دلم باز بشود - عزیز آقا ، بکشتی‌رانان فرمان بده کنار دریا « لوتکه » حاضر کنند .

عزیزآقا - چشم ! (بیرون می‌رود)

خان - سلیم‌بیك ، بگو عارضین را بحضور بیاورند

ایشیك آقاسی باشی - (از میان طالار) قدیر بیگ،عارضین را بیار جلو(قدیر بیك دو نفر مدعی ومدعی علیه را پیش می آورد - تعظیم می کند)

عارض - (مدعی) خان ، قربانت شوم ! عرض دارم .

خان - بگو به‌بینم ، مرد که ، چه‌عرض داری

مدعی - خان ، قربانت شوم ! امروز اسبم را برده‌بودم‌رودخانه‌آب بدهم، اسب از دستم در رفت . گریخت . این مرد از جلو می‌آمد صداش کردم : « ای مرد بخاطر خدا این اسب را برگردان » باخم شد ،سنگی از زمین برداشت بطرف اسب انداخت . سنك بچشم راست اسب خورده کور کرد . الحال اسب بی‌مصرف شده‌است، دیگر بکار من‌نمیخورد ، تاوان اسبم را میخواهم ، نمیدهد ،باهم مجادله میکنند .

خان - (بمدعی علیه) چنین است مرد که؟

مدعی علیه - قربانت شوم ! چنین است ، اما من عمداً سنك نینداخته ام .

خان -- پوچ نگو ، اگر قصد نباشدچطور میشودسنك‌رابرداشت انداخت ؟ توهم اسب‌داری یانه؟

مدعی علیه ـ دارم، قربانت‌شوم !

خان — (بمدعی) ای مردکه ، توهم‌برو بزن یك چشم اسب این را کور کن — السّن‌بالسن والعین بالعین والجروح قصاص . اینکه کار مشکلی نیست . صمدبیك : فراش‌را روانه کن برود آنجا باشدتاآنشخص قصاص خود را بگیرد . (صمد بیك تعظیم کرده، پائین آمده، فراش‌بآنها داده بر میگردد)

خان ـ سلیم بیك بگو عارض‌دیگرهم هست پیش‌بیایند. زودباشدکه امروز میخواهم بسیاحت بروم.

سلیم بیك — قدیر بیك عارض دیگر اگرداری پیش بیاور. (قدیر بیك دونفر پیش میآورد.)

خان — آخ حکومت ! دیگر از تو با زحمت تر چیزی دردنیاهست ؟ مردم همه در فکر و خیال آسایش خود است من باید فکر هزار نفـر را داشته باشم ، درد دلش را وارسی کنم ، ازاول‌حکومتم تا امروز هرگز عارض ازدرخانه‌خود رو نداده‌ام .

سلیم‌بیك ـ دعای این‌همه‌مردم‌اجرزحمت شماست. درحقیقت این‌مردم برای‌شما بمنزله‌عیال‌اند.آبادی این‌ولایت لنکران‌ازبرکت‌عدالت شمااست. (عارضین پیش آمدند . تعظیم میکنند.)

مدعی — خان قربونت ! برارم ناخوش بود، گفتند این پساحکیمه،سه تمانش دادم بالاسر برارم آوردمش بامید این که چاقش کند برسیدن‌سر مریض خونش گرفت ، بیرون آمدن خون همان ، مردن برارم همان،حالا میگویم بی مروت لامحاله پولم را پسم بده! پولم را پس نمیدهد هیچ، می گوید اگر فصدش نمی کردم بدتر از این میشد! هنوز ادعائی بامن دارد . بدادم برس . دورسرت بگردم!

خان — (بمدعی علیه) جناب حکیم . چطور، اگرفصدش نمیکردی بدتر از این میشد ؟ بدتر از این چه میشود؟

مدعی علیه — قربانت شوم، خان! برادراین بمرض‌مهلك‌استسقامبتلا بود . اگر خون نمی گرفتم شش ماه بعد ازاین بی‌شك‌وشبهه می‌مرد. بیك خون گرفتن او را از زحمت خرج بیجای شش ماه دیگر خلاص کردم .

خان — جناب حکیم ، پس از این قرار بقول شما بایداین‌مردمبلغ دیگر هم باز بشماتعارف بدهد .

حکیم — بلی ، قربانت می گردم ! اگر انصاف بکند،البته .

خان - (رو بحاضرین کرده) والله نمیدانم دیوان اینها چه‌نحو بکنم و که قطع دعوی بشود . هرگز دعوی باین مشکلی را دوچار نشده‌بودم .

یکی از حاضرین — قربان سرت ! احترام طائفه حکما واجب است، بکار مردم میخورند ، بفرمائید این مرد یک خلعتی باو بدهد، راضیش کند، خصوصا این‌حکیم‌را بنده میشناسم حکیم‌حاذقی‌است.

خان _ حالا ، که آشنای شما است همچو بشود ، بحرف شما عمل کنند (رو بعارض کرده) : ای مرد - برویك دانه «چوخا» بحکیم‌تعارف بکن، از تو راضی بشود . صمد بیك! فراش بده‌برود چوخا ازین‌مرد بگیرد بحکیم بدهد ....»(۱) (ترجمه سرگذشت وزیرخان لنکران)

نمونه نثر میرزا حبیب اصفهانی

... در ممالك فرانسه زنان را قرب و منزلتی تمام است . در اکرام و احترام زنان مبالغه و اهتمام عظیم مینمایند . زنان می نشینند در حالتیکه مردان ایستاده اند . مردان‌اظهار عشق ومیل و نظر بازی بدیشان‌میکنند و ایشان اظهار لطف و مهربانی بمردان می‌نمایند . درحرکات و سکنات راه صواب وطریقه آداب بمردان مـی آموزند .گفتارشان در رو دارد . کردارشان پسندیده ودلچسب همه‌است . در مجلسی که زن نیست لذت‌نیست گرمی‌نیست ، لطف نیست. شادی و سرورجشن و سور باحضور زنان‌است وفرح و نشاط مجالس ومحافل بادیدار ایشان . هرکجا زن‌است صدرمجلس آنجاست. بزرك‌همه‌اند وصاحب‌اختیارهمه،پیشرو ندو پیشوا ، مختار ندو مقتدا. رای آنست که میاندیشند ، حکم‌آنست که میفرمایند . امرشان جاری‌استو فرمانشان ساری. چون سخن‌از امری‌ومهمی میرود زنان همه زبانندومردان همه‌گوش ؛ زنان همه گویا ، مردان همه‌خاموش .... ولی اینقدر هست که درفرانسه مانند بسیاری از سایرممالك زنان‌سلطنت نمیتوانندراند ،گویند سبب آن این‌است که چون زنان را سلطنتی حقیقی بر مردان است اگر به سلطنت‌مجازی‌ایشان هم دست‌یابند مردان‌را بیکبار بازیچهٔ خودمیانگارند. چنانچه در عالم محبت همین کنند .

اما درانگلستان وروسیه وسایر جایها حق سلطنت دارند. با اینکه در پاره‌ای بلادچنانچه در فرانسه است‌زنان را بامور سلطنت دخالی‌نیست، اما باز ایشان را درامورحکمی وفرمانی‌نافذ و عظیم‌است . خصوصاهرگاه

---

۱) نقل‌از«سرگذشت‌وزیرخان لنکران»چاپ لاهور، ۱۹۲٤ میلادی

زن سلیطه و کارآگاه و شوهر چشم بسته و پادشاه باشد آنگاه رشته بگردنش می‌افکند و بهر کجا که خاطرخواه اوست میکشد ... »(۱)

(غرائب عوائد ملل)

نمونه نثر میرزا ملکم خان

« پولتیك ایران چیست ؟ کشتی دولت کجا میرود ؟ در این دریای حوادث از برای ما خطری هست یا نیست ؟ اگر هست تدارك ما چیست ؟ طرح ما کدام است ؟ دشمن ما کیست ؟ دوست ما کجاست ؟ از چه راه باید رفت ؟ از چه ورطه باید گریخت ؟ در چه کار هستیم ؟ چه باید کرد ؟

هنوز در ایران هیچ یك از بزرگان ما نه این سئوالات را تصریح کرده و نه حل این مسائل را بصیرت کافی داشته است ! کشتی دولت بدون طرح، بدون نقشه، بدون تعین مقصود در دریای پولتیك حیران و سرگردان بوده است گاهی بی جهة در مقابل بادهای مخالف جنگیده ایم، گاهی بی سبب راه رفته را برگشته ایم و پس از صدمات و خبطهای بی شمار اختیار کشتی را بامواج اطراف گذاشته هنوز هم نمیدانیم صلاح ما چیست و مقصد ما کجاست . حال کشتی دولت در این دریای پرخطر بتحریك بادهای مخالف در قرب دشمنان بی باك بر اطراف ورطه های هائل بی اختیار دور میزند و اهل کشتی در آسودگی غفلت مقدمات طوفان را نسیم شرطه سعادت می پندارند. چیزی که فی الجمله مایه امید نجات شده است اینستکه خداوند عالم ناخدای ما را برحالت کشتی ملتفت ساخته است . از فراست دقیق و از قدرت همت این ناخدای جوان بخت چنان معلوم میشود که پروردگار رحیم این کشتی واژگون بخت را بکلی مردود نظر ترحم نساخته است . چون این ناخدای نجات بخش بجهت تعین مقصد و ترتیب حرکات کشتی نقشه های متعدد لازم دارد. لهذا بنده نیز که چندی از مسافرین اقطار این دریا بوده ام نقشه اطراف و طرح سیر سیاحان را بر چند اوراق بی ترتیب کشیده ام ، اگر هم فایده این نقشه پولتیك منحصر باین باشد که فقط یك نقطه مایه اصلاح حرکت کشتی شود نتیجه مزبور برای صاحب کشتی یکنوع غنیمت و برای صاحب نقشه مایه صد قسم تفاخر خواهد بود ...»

(رساله پولتیکهای دولتی)

---

۱) نقل از کتاب «غرائب عوائد ملل» که بسال ۱۳۰٤ هجری در مطبعه اختر بشهر اسلامبول بطبع رسیده است.

ایضاً نمونه نثر ملکم خان

«مجلس اول

(در سنه هزار و دویست وشش « زمان خان» حاکم بروجرد شد بعد از ورود آنجا وعمل آمدن مرسومات پذیرائی واستقبال، عملجات خودرا جمع کرده دستورالعمل میدهد وبفرخ بیك فراشباشی میگوید : فراشباشی!

فراشباشی - بلی‌خان !

خان حاکم - میدانی چه‌خبراست یاخیر ؟

فراشباشی - فرمایش بفرمائید

خان حاکم - دلم میخواهد امسال در این ولایت طوری حکومت و حرکت بکنیم که‌اهالی از جمیع‌حکام‌ومباشرین دیوانی سابق اینجافراموش نمایند و تاعمر دارند ازحکومت ماتعریف و تمجید بگویند .

فراشباشی - از تصدق‌سر سرکارخان انشاءالله خدمتی بجابیاورم که موجب نیکنامی سالهای‌سال بشود، تادنیاهست‌بگویند.

خان حاکم - بایداین‌اوائل، خودرا بمردم‌بی‌طمع و باانصاف‌نموده و از دزدودغل‌وشراب و ... متوجه شد . همینکه آدمی یکدفعه نیکنامی خودرا نشان دادیم‌آنوقت دیگر ببینیم چه‌خواهد شد.

فراشباشی - بارواح خان مرحوم این بنده یکدفعه دندان طمع را بالمرد بریده بجز ازخدمت‌وصداقت وملاحظه آبروی ولینعمت خودمنظور دیگری نخواهم‌داشت .

خان حاکم - بلی،بابا به‌بینم‌چکار میکنی .

فراشباشی - انشاءالله بنظر مبارك خواهد رسید (میآید بکنار، صدا میکند، یکنفرفراش پیش‌میآید، بفراش‌میگوید:)

پسر میروی بآنسر «گذر رجبلات» نرسیده دالان بزرگی هست ، درزیردالان‌دردست‌چپ‌خانه سیم‌مال وارطانوس‌ارمنی است، ‌زودوارطانوس را بردار بیار .

فراش- بچشم!(امروزیکشنبه‌است آیاخانه باشد . بهرحال میرود در خانه وارطانوس را میزنند ، وارطانوس میآید.)

وارطانوس -آقا یاراش!صباح شوما باخیر، فرمایشدی‌هااست

فراش - بیابرویم ، فراشباشی میخواهد شمارا

وارطانوس- چه‌خاباراست باچاآرمانیهاداواکردند یابازموسورمانها خواب دیده‌اندآرمانی بگیراست ؟

فراش - من چه‌میدانم مرد که اصول دین می‌پرسی، زود باش برویم دیر شده .

وارطانوس - چاشم آقا ، چاشم، بیابریم داوا نمیخواهد . (باتفاق فراش میآید، خدمت فراشباشی رسیده. سرفرود میآورد)

فراشباشی-وارطانوس!

وارطانوس - بلی قربان

فراشباشی - دیروز یکی از مجتهدین بسرکارخان رقعه‌نوشته بود که: همسایه‌های وارطانوس ارمنی جمع شده آمده بودند در نزد داعی که وارطانوس در ولایت اسلام شراب میفروشد و الواط درخانه اوشراب میخورند و قیل وقال بزرگی می نمایند یا باید ما دراین محله باشیم یا وارطانوس قدغن بکنید دیگر شراب نفروشد وحالاحکم حاکم است بعدازاین اگر یکبطری شراب فروختی پنجاه تومان باید بدیوان بدهی وهرچه خم وخمره وکاسه و کوزه داری بشکنند .

وارطانوس - باشی خان، قربان تو بی‌روام! آرمانی چه تاصغیردارد، دیوان سالی هزار تومان پول میگیرد، دویست تومان بیشتر کلانترو کدخدا شلتاق میکنند . (چه میدانم چه‌میدانم ، هم پول میگیرند هم قاداغان ،اگر اگرموسورمانها سه فنجون ناهار بخورند سه فنجون شام هرگز مست نمیشوند، خوب پس چرا حارام شد .)

فراشباشی - وارطانوس سوای این نمیتوان کرد ، التزام بنویس و مهرکن بده ، برومعطل نشو . وارطانوس - (سر را بآسمان میکند وآه میکشد آقا جان هرچه فارمایشد میکنید اختیار دارید اما در قیامت آن روز پنجاه هزارسال دست من دامن تو ، امسال خانه‌ام را گرو گذاشته صد تومان به تنزیل قرض کرده کشمش وانگور خریده‌ام ، قاضای بارکات انگورها راسرما ترسانید و کشمش هم بسیار کم است ازاینطرف هم حاکم تان می‌خواهد موسورمان بشد. مان بالان پالان شده فارار کنم برم در ایروان بالاکی بکنم . (درآسواس درآسواس یقه را پاره میکند و کلاه را بزمین میزند و می‌افتد روی دست و پای فراشباشی ومیگوید فراشباشی دخیلم .)

فراشباشی- آ ، وارطانوس دیوانه شدی،چکارمیکنی. مرد که جهود بازی درآوردی .

وارطانوس- ای آقا بیا یك کار ثاباب بکن چطور شد مان آرمنی توموسورمان ، هاما بنده خدا هستیم چاره این کار بدست شوماست ، آمان

آمان .(دامن فراشباشی را میگیرد)

فراشباشی – وارطانوس تومیدانی من چقدر تورا دوست دارم آخر چکنم حکم‌حکم است ومرك مفاجات، اما با وجود این باز بلکه انشاءالله امشب خانرا ببینم یك کاری بکنم .

وارطانوس – باماصابم قاسام من هم درکلیسایك دعای بزرك‌بارای شومامیکنم .آمین آمین

فراشباشی – میدانی این همه‌اش بادعا درست نمیشود.آخر....باید حاکم ... اینجاها ...(بانگشت اشاره پول میکند)

وارطانوس – (پیش رفته یواش بفراشباشی میگوید حالا فامیدم‌اول بگو) بیست تومان پیشکش حاکم ، ده کله قند یك کوپ عاراق رازیانه مالاشاما ، تمام بکن جرنم خلاص بشد ، بازبگوآرمانیها خسیس‌است .

فراشباشی – (بفراش) بگذار وارطانوس برود حال وقت تنك‌است، من خودم درست میکنم .

فراش – بلی چشم (فراش دربین راه بوارطانوس میگوید) بمرك وارطانوس، باین سبیلهای‌تورا توی خون دیدم لوطی‌لوطیانه وقتی‌توحرف میزدی چه‌اشاره‌ها بباشی کردم که وارطانوس خوب‌آدمی‌است،کارشرادرست کن،دیدی چه‌خدمت کردم .

وارطانوس (دست بجیب کرده و پنجهزار هم بفراش میدهد). بیا این هم مال تو ، گاه گاه‌عاراق هم میرسد . (۱)

(نمایشنامه طریقه حکومت زمان خان بروجردی)

نمونه نثر شیخ احمد روحی

« ... قبل‌از آنکه بقیه حالات را بیان کنم بهتر این است که مجملی‌از وضع وهیکل نامرداد خان بعرض مطالعه کنندگان محترم خود برسانم . مشارالیه در واقع آقای من بود . بلند بالا وچهارشانه وخشن طبیعت بنظر میآمد و عمرش تقریباً چهل وپنج سال بود ، ولی بظاهرش هرکس تماشا میکرد خوب جوان خوش سیمائی بنظر میآمد . عارضش چلیده ، ابروی پیوسته پرموئی داشت ، ریش وسبیلش هم زیاد بود .دست بزرك‌استخوانی داشت، موهای سیاه از زیر پیرهنش بیرون آمده پشت دستش ریخته بود ، اتفاقاً موهای بدنش وضع خاصی داشت . رویهمرفته حکمرانی بـه او می

---

۱) نقل‌ازمجموعه «سه تئاتر» ، چاپ برلین ۱۳۴۳ هجری

برازید ، هیکل او اسباب تأمین شهر شده بود بجهت اینکه همان نگاه غضبناکی او برای اوباش و الواط آلت توهم و خوف بود ودر عیاشی و خوش گذرانی‌هم معروف بود ، شراب‌را علی‌رؤس‌الاشهاد میخورد وملاهائی که احکام پیغمبر را بیان میکردند واسفل‌السافلین بجهة شارب‌الخمر وعده میدادند بهمه آنها بدون ملاحظه بد میگفت ، کاشانه‌اش همیشه آشیانه‌عیش بود ، صدای ساز وسنطور ونی‌وطنبور از سرشب تا صبح باوج‌اعلی‌میرفت، درمسکنش‌مطرب‌ومطر به‌مثل‌مورلول‌میزدند‌،هرجاالواطی بود پناه‌باو آورده بود ، از تمام صدمات محفوظ بود معهذادرکار شخصی خود ازاحدی‌اغماض نداشت.درعین عیش صدای ناله مظلومین ازشدت چوب وفلك وتنبیه بگوش عابرین میرسید . شخصاً سوار قابلی ونیزه باز کاملی بود و اگرچه از هر جهت ظاهراً شجاع و دلیر وسپاهی منش‌معلوم میشد ، ولی درباطن بسیار کم جرئت و بزدل بود .

مشارالیه همیشه عیب بزرك خود را بحرفهای درشت و افسانه های زیاد می‌پوشاند و هر کس ازاحوال او خبر نداشت وملاحظه از او نمینمود زیاده برآن شخص تاخت میآورد وخود را چنان جلوه میداد که‌گویا سام نریمان است یا افراسیاب ترك زمانه خود بوده. نایب‌دوم که شخصی تند خو وترش‌رو بود کفالت‌کلیه کارهای‌اورا داشت ، مشارالیه آقای خودرا‌شناخته بود وبطور چاپلوسی قسمی باو حالی کرده بود که غیراز او وذات‌با برکات اعلیحضرت شاهنشاه دیگر کسی درایران محل اعتنا نیست ...»

(ترجمه سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی)

نمونه نثر میرزا آقا خان‌کرمانی

« جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند !

قهوه‌خانهٔ‌درشهر «سورت» بود که‌بعدازظهر بسیاری‌از غربا درآنجا جمع‌میشدند. روزی یکی‌از دانشوران ایران‌آنجا آمد که همهٔ‌عمرش درعلم کلام‌واصول عقاید وصحبت‌دیانت صرف شده بود ودرآخر ،کارش الحاد و ضلالت‌کشیده بهیچ چیز اعتقاد نداشت وهمه چیز راافسانه‌وریشخند وبازیچه میپنداشت. لاجرم میگفت: خدائی مردم را نیافریده بلکه این مردم‌خدائی را آفریده‌اند،یعنی خیالی تراشیده‌اند .

بازگفتی : خداچیست وکیست وکجاست ؟ اگر جسم‌وماده بودمرئی بودی واگر جوهر وعاقل بود روا نمیداشت که بدبختان وعاجزان در روی

زمین باشند و منهم پس‌از اینهمه کوشش ها که در راه او کردم و برهنمائی و بینائی مردم رنج بردم باتهام زندقه ناچار نمیشدم از اصفهان بگریزم و درملك هند آواره و سرگردان باشم ، پس هرآینه خدائی نیست و سلسله انبیا جمعی بوده‌اند که میخواستند دعوی لاحق را بافسانه سابق اثبات کنند.

همچنین آن حکیم گمراه ازحرص خود به‌نیروی سفسطه ودلیل‌تراشی نخستین سبب اشیاء را انکار مینمود ودراینحالت که برروی نیکمتی خوابیده بود وجامی از کوکنار پیموده واین سخنان بیهوده میسرود زنگیئی بندگی داشت که سراپایش برهنه و بر درقهوه خانه برسر سنگی درآفتاب‌نشسته، مشغول بود براندن مگس هائیکه او را همی آزردند . همینکه نوشیدنی‌در دماغ آن ایرانی آغاز بگرمی نمود روی سخن به بنـده اش کرد و گفت : ای سیاه بیچاره ! آیاگمان میکنی که خـدائی هست ؟ زنگی پاسخداد : بلی ! که میتواند درخدا شك آورد ؟ ودراین گفتار از فوطه کرباسین که‌بر گرد کمر خود بسته بود شکل مسخره کوچکی‌ازچوب بیرون‌آوردو گفت :

اینك خدائی که هوا داری من کرده و میکند واز آنگاه که در دنیا هستم این شکل را از شاخهٔ چوب «فتیش» که درهمه ممالك هنـدوستان و جزایر، پیکر معبود را ازآن‌میسازند ساخته همراه خوددارم که‌او درآشکار و پنهان مرا یار وازخطر وبدم نگهدار است . چگونه توان در وجودچنین خدائی‌شك وشبهه نمود ؟ مردم قهوه‌خانه همگی‌از پاسخ بنده کمتر ازپرسش خواجه‌اش متحیر نشدند .

ناگاه برهمنی از اهل «جگرنات» شانه فرازان بسیاه گفت : چگونه خدای خود را در کمربندت اینسووآنسو میبری ؟ بدانکه خدائی دیگر نیست جز «مهادیو» که ذات پاك او درسه صورت متجلی است یعنی چیزی‌از ناف او بشکل شاخه نیلوفر بیرون آمده که سه‌چیز درآن بود : «برهما» یعنی ذات مطلق ، «سیوا» یعنی موجد الکل و آنرا «جگرنات» نیز گویند ، «ویشو» یعنی معدوم‌الکل وآنرا «گهورنات» نیز گفته‌اند ...

آنگاه یکی‌از پارسیان زردشتی که از موبدان و«جیان» مجوس‌بود چشمانش را غضب‌آلود بگردانید و خشمناکانه گفت چگونه برهمنان توانند پنداشت که خداوند مظهری ندارد مگربرهما ، وستایشگاهی ندارد مگردر هند درکنار رود «گنك» ، و دیانت خدا شناسی نیست مگر برای گروه هندوان ونامه‌آسمانی‌نیست مگرچهار«وید»؟ همانا خدای دیگر نیست‌مگر یزدان پاك پیروزگر ، که مؤبد مؤبدان او را بدرستی میشناسد و پیشتراز

همه کیش گزینان پارسیان بودند که پیمبر ایشان مه‌آباد ونامهٔ آنان دساتیر و آئینشان پیمان فرهنك است .....

چون سخن او بدینجا رسید ، یهودی سمساری سخن آغازیـد و گفت .... »(۱) (هفتاد ودوملت)

☆☆☆

نمونه نثر عبدالرحیم طالب اف

«... حالا شرحی ازاین رجال ایران که بنده آنهارا خلاف رجال میدانم بشنوید وبعد رجوع بمطلب ومقصود شما میکنم، شخص موثقی میگفت روزی درمجلس سخن از بانك بمیان آمد ، یکی محسنات اورا ذکر مینمود گفت: لذت ومنافع او برای ایرانی مجهول است . هرجاکه تخم او را کاشته انـد اهالی آنجا لذت ثمر او را میدانند ، یکی از وزرا گوئی درخواب بود بیدار شد گفت: گمان ندارم بالنك ما ازبالنك فرنگیها بهتر نباشد، چه عیب دارد بادنجان سرخ را کاشتید خوردیم بد چیزی نیست ؛ او را هم بیاورید بکارید میخوریم. آنوقت میدانم کدام بهتر است .

روزی سخن از دائره ساختن وزارتخانها بمیان آمد ، یکی از معاریف نقشه اورا تقدیم نمود . اول دائره مرکز ، بعد دوائر ایالات ونواحی وبلوك، یکی از وزرا نگاه کرد ، خندید ، گفت بنده خدا ! چرا آنقدر افاده میکنی، ما چند نفر وزرا که اینجا مربع نشسته‌ایم چه عیب دارد که برخیزیم و دائره بنشینیم . روزی درمجلسی از استحکامات سرحدات ولزوم ساختن چنـدین قلعه گفتگو بود ، یکی از رجال ما گفت من اعتقادم به « آیة الکرسی » از هزار قلعه بیشتر است ، درجنك تراکمه اگر او را نخوانده بودم حـالا از روی قبر من دو وجب گیاه روئیده بود .

... . درفتح آخری هرات که انگلیسها بسواحل خلیج فارس کشتیهای جنگی فرستادند شاه شهید با وزرا شورا نمودمقرر شد که سفیر ایران مقیم لندن بوزارت خارجه انگلیس ازتخلیه هرات وقطع تعاقب جنك افاغنه اطمینان بدهد، وبه پادشاه روس وفرانسه استدعانامه بنویسند که دراصلاح ذات البین معاونت نمایند . یکی ازوزرا عرض کرد که اگرمیرزا محسن گوهری دعای زبان بندی ملکه انگلیس را بنویسد بفرستیم سفیر ما مخفی باخود ببرد در زیرآستانه

---

۱) نقل ازابتدای «هفتاد ودوملت» که بامقدمات آقای محمدبهادرجزء نشریات ایرانشهر درسال ۱۳٤۳ هجری بشهر برلین چاپ شده است .

قصر «ویندزور» پنهان بکند بی‌زحمت واسطه عمل حسب‌المأمول میگذرد، مقبول نشد . وآن وزیر بزرگوار چندین بار این را با سوز وگداز بینه کاردانی وکمایت خود اقامه نمود ....»

« بنده درمجلس شورا بوده ام . روزی دستخط همایونی که بعنوان صدارت صادر شده بود باینمضمون که : جناب آقا ! ایران امروز محتاج یك نظم صحیح وترتیب مستقیم است . خاطر مهر مظاهر همایونی ما از جریان امور خوشنود نیست . تبعه ودایع خداوندی است نباید مظلوم بشودمواجب نوکر درموقعش نمیرسد . خدمات دولتی بالاستحقاق داده نمیشود . عمل سرحدات باشخاص‌کافی محول نیست . البته جمع شوید، شور بکنید وقرار صحیحی درکلیه امور دولت بگذارید، بعرض برسانید وخاطر همایون ما را آسوده نمائید. دستخط قرائت‌شد ، رئیس‌شورا گفت حاکم فارس بایدمعزول شود ، تمام اهالی از او شاکی است ، بدقدم است ، از روز ورود تاکنون جز قحطی وماخ‌خوارگی وتعدیات پسرانش چیز دیگر شنیده نشده . من از اول به تعیین او راضی نبودم وحکومت او درکرمان سبب مجزا بودن نصف بلوچستان‌شد، اما چکنم بحرف‌من‌شاه اعتنا نکرد ، همه گفتند معزول شود . اینکه مواجب نوکر درمواقع نمیرسد راست‌است. اما تقصیرما نیست، گرانی چندین سال متوالی درمردم اوضاع وحالت نگذاشته . پیش‌بندی‌این فقره با بودجه ایران محال است باید استقراض کنیم . همه دول روی زمین مقروض هستند ، اگر مابیست کرور قرض داشته باشیم وهرایرانی‌هشت‌قران مقروض باشد چه عیب دارد .

صدوسی ملیون تبعه روس نفری هرساله پانزده قران تنزیل قرض دولت‌را میدهند. سیصد میلیون روبل استقراض نیز متفقا قبول شد . اینکه خدمات باید باشخاص مستعد و بالاستحقاق داده شود . واقعاً کلام الملوك ملوك‌الکلام. آسمان‌الدوله بسفارت‌بطرزبورغ‌تعیین‌شود. دربای‌تخت روسیه برای ما شخص امین وکافی لازم است ، همه‌تصدیق کردند.در باب‌سرحدات آنچه لازم‌است نموده‌ام، ایل‌بیگی را خلعت فرستادم. بحاکم‌اردبیل‌نوشتم که ایل بیگی در کار ها بصیر است، او را در کارها طرف شورا نماید . از «پست» دیروزی نوشتجات همه از حسن اداره و خدمات ایل بیگی وصافی میکنند. حمد خدارا از این‌جهت نیز آسوده‌هستیم. مخبرالدوله!همه اینها را عریضه حضور مبارك شاهنشاه ارواح العالمین فداه بکنید ... امروز در روی کرهٔ‌زمین بهتر از ایران جائی و آسوده‌تر از ملت ایران

ملتی نیست ... آقا نیست ؟... ما فرنگستان دیده‌ایم ، روزنامه میخوانیم... خدا باین پادشاه باذل و رئوف ما عمروعزت و اقبال روزافزون دهد که مردم ایران درزیر سایه‌ظل‌اللهی او هزاران سال آسوده زندگی نمایند .
... آمین گفتند و مجلس رسمی ختم شد.

بچها! یك قلیان بیاورید بکشیم . ناهار را هم حاضر کنید . حالا بیائید محاکمه من ووزیر فواید را بکنید . پارسال باغ ... آباد را که دویست هزار تومان قیمت دارد از شاه گرفتیم باوادادیم. یك سال تمام گذشته یك نفر از شما در آن باغ یك فنجان آب گرم خورده ، مرك من خورده‌اید ؟ اگرخورده‌اید بگوئید . وزیرفوائد پس‌فردا مهمان‌شما هستیم، باید مهمانی‌مجلل باشکوه بدهید.وزیر فوائد هرچه خواست عذرآوردقبول نشد ، برخواستند رفتندسر ناهار.

فردا فروش ایالتها ، توزیع مناصب جدیده و القاب عجیبه‌سرهنك و سرتیپ بی‌فوج ، نشانهای گران‌بها ، مستمری و مخارج بیجا و مبادله فرامین ناسخ یکدیگر ، هزار گونه فساد جدید خارج از تصور بشری در مدار اولی متحرك‌شد ...»(۱) (سیاست طالبی)

☆☆☆

نمونه نثر زین العابدین مراغه‌ای

« ... باتفاق یوسف عمو رفتم بحمام . جامه را چنانچه عادت است کنده‌رفتیم اندرون ، چند قدمی برنداشته بودم که ناگاه مردی یك‌طاس آب بپای من پاشید . یکی دیگر نیز بپای یوسف عمو . من تعجب کنان بروی یوسف عمو نگاه کرده معنی آب پاشی را بایما ازاو پرسیدم. گفت بیائید درکنار حوض‌آب سرد بنشینیم، معنی‌آنرا بشما بگویم . بآنجارسیده نشستیم. دیدم دورتا دور حمام سی‌چهل جا لنك انداخته مردم درروی آنها

۱) نقل‌ازمجموعه سیاست‌طالبی که بسال ۱۳۲۹ در طهران بطبع رسیده‌و مشتمل بردومقاله «سیاسی» و«ملکی» میباشد. قسمت مندرج در فوق مستخرج ازمقاله ملکی است. طالب مقاله‌مزبوررا بصورت مناظره بین میرزاصادق ومیرزاعبدالله نامی ترتیب‌داده‌واز زبان آنها گفتگومیدارد .

مقصوداز «مجلس‌شورا» مجلسی است که ناصرالدینشاه تشکیل‌داد ومرکب‌از چند تن از رجال بودکه امور مهم‌را درآنجا مورد بحث‌قرارمیدادند.

این کتاب پس ازمرك‌طالب‌اف بطبع رسیده‌است وتازمانی که درقید حیات بوده میل‌نداشته بچاپ برسد .

دراز کشیده بشست و پای و بریش و سبیل و بزلف خودشان حنا بسته‌اند. یکی را چپوق و دیگری را غلیان می آورند و یکی را چائی دهند. یوسف عمو گفت آنان که بپا های ما آب پاشیدند دلاك هستند ، خدمت شست وشوی مشتریان با ایشان است. در توی حمام چندتن دلاك دیگر نیز هست . اینان که یك طاس آب بپای ما پاشیدندمال آنان شدیم. دیگری حق خدمت ما را ندارد. من خندیدم. مطالعه کنندگان خود میدانند .

خلاصه ، ما باید چندان منتظر شویم که استاد دلاك ، مشتریانی را



حاج زین العابدین مراغه‌ای

که پیش ازما داشت ، کیسه و صابون کشیده بعد از آن برسرما برسد . دیدم بقدر چهل پنجاه نفر مشتری و ده نفر دلاك است . اقلا باید سه چهار ساعت بانتظار نوبت بنشینیم.

یوسف عمو گفت ترا مخصوصا برای تماشای این وضع آوردم که بفهمید من دیروز چرا دیر آمدم . گفتم عجبا همه روزه چنین است، یاامروز بمناسبت بودن جمعه که روزتعطیل است مردم بحمام ریخته‌اند؟ گفت دیروز نیز همین طور بود. گفتند تمامی حمام های شهر هرروز چنین است که می بینید .

گفتم این مردان چرا بدست وپاهای خودشان مانند زنان حنا بسته‌اند؟

گفت : میگویند، یکی اینکه‌دست و پای آدم راحنا همیشه نرم می دارد ، دوم آنکه ازسنت سنیه‌است. گفتم اینها دلیل بیکاری وتن پروری است؛ همه ثواب هارا تمام‌کرده‌اند تنها خضاب مانده است. اینان قدروطن داری را نمیدانند ، از لذائذ خدمت وطن بی‌بهره اند ، نظرشان کوتاه ، همتشان‌پست است، سیر کردن گرسنه هزار مرتبه ازخضاب کشیدن ودرحمام خوابیدن ثواب‌تر است.

باری، دو نفر نیز درکنارحوض خضاب کرده غلیان‌میکشیدند ازیکی پرسیدم آقا شما از اهل این شهر هستید ؟ گفت بلی ، گفتم مقصود اینهمه مردم که بدست وپای خودشان حنا بسته‌اند چیست؟

یك نگاه بس متعجبانه بمن کرده گفت : اول اینکه ثواب استدوم دست وپای آدم را نرم میدارد . آهی سرد ازدل دردمند زده گفتم: آقاجان دوائی نیز پیدا کنید که دل شمارا نرم دارد . تاچندی هم درفکر ترقیات وطن ودرپی حفظ حقوق آن باشید.... دلم تنگی گرفت دلاك را صدا کردم درجواب لبیکی شنیدم، پس از اندکی دیدم غولی در برم ایستاده ، در ورود بحمام ازشدت بخار درست ندیده بودم . گفتم استاد ! شما قدری صابون بمن بدهید من خودرا شستشو می کنم ولی حق تراهم میدهم،دیگر کیسه وصابون نمیکشم. رفت‌وقدری صابون آورد ، باهمان آب سردحوض بدن خودرا دوسه‌بار صابون زده وشستم. غلیان هم‌آوردند، نکشیدم. یوسف عمو بخزانه رفته پس ازشستشو برگشت. هردو بیرون شدیم. تمامی‌اوقات امروزی ما صرف حمام شد (١)

(سیاحتنامه ابراهیم بیك)

تتبعات تاریخی وادبی درعصر حاضر

تاپیش‌ازاستقرار رضاشاه بمقام سلطنت نثر بیشتر برای‌انتقاد ازاوضاع اجتماعی ایران بکار میرفت که‌نمونه هائی از آنرا درصفحات پیش دیدیم . اما چون آنها از آسیاب ها افتاد ومملکت بظاهر آماده پیمودن راه ترقی

١) قسمت مندرج درفوق‌را از «سیاحتنامه ابراهیم بیك» که باهتمام «کاتل فلموت» وتصحیح محمدکاظم‌شیرازی بسال ١٩١٠ میلادی‌درکلکته چاپ سربی شده‌اقتباس کردم . بغیرازاین‌چاپ، سه مجلد کتاب‌مذکور نخستین‌بار درسال ١٨٨٨ میلادی‌توسط‌مؤلف در اسلامبول‌بطبع‌رسید وپس ازآن‌یکبار درسال ١٨٩٠ میلادی توسط‌مطبعه حبل‌المتین کلکته‌و باردیگر در ١٩٠٦ میلادی‌در بمبئی بچاپ‌سنگی نشر گردید .

شد، نثر هم از آن کیفیت بیرون شد ودر کارهای اساسی تر و لازم تری بکار رفت. نثر فارسی دراین سی سال اخیر بیش از پیش ساده و روان شدو نویسندگانی برجسته و نامدار آثاری در رشته هـای مختلف بنثر ساده و روان بجا گذاشتند که نمونه هائی از آن را درصفحات بعد خواهیم دید.

آقای سعید نفیسی در کتاب خود - که مجلد اول این مجموعه است - درباره «نویسندگان و مترجمین» سخن کردند. اینك من در این مجلد از «مورخین و محققین» سخن میدارم. مقصود از مورخین و محققین کسانی میباشند که در تاریخ وادب وزبان وفرهنك ایران تتبع کرده‌اند ما دراین کتاب شرح حال وفهرست مؤلفات آنان ونمونه‌ای از نثرشان رابنظر خوانندگان می‌رسانیم.

چون دراین مجلد بعلل مختلف نتوانستم از تمام کسانی که درباره تاریخ وادب ایران کار علمی انجام‌داده‌اند وآثاری بزبان فارسی از آنان بجاست یاد کنم اینك نامشان را دراین مقدمه باعذر خواهی می آورم و تفصیل را بکتابی جداگانه وامیگذارم، که امیداست پس از نشر این مجلد بنشر آن نیز توفیق یابم.

دکتر خانبابا بیانی: در اروپا تحصیلات‌خودرا بپایان رسانیده و دررشته تاریخ دکترا گرفته‌است وی «ذیل جامع التواریخ رشیدی» را با مقدمه‌ای فاضلانه درتهران نشر کرده، کتاب(سیاست ناپلئون درایران) نیز از تالیفات‌او است.

دکتر اسدالله بیژن: در امریکا تحصیل کرده‌ودو کتاب نفیس‌موسوم به (چشم‌اندازتربیت درایران پیش ازاسلام) و (سیرتمدن‌وتربیت درایران باستان - جلد۱) را بزبان فارسی تالیف نموده که بچاپ رسیده است.

مرحوم محمدعلی تربیت: اثرنفیسی که از مرحوم تربیت‌بجا مانده کتاب«دانشمندان آذربایجان»میباشد که نتیجه عمری‌تحقیق‌وتفحص در متون تواریخ وتذکره های زبان‌فارسی‌است. رساله ای هم در باب «مثنوی‌ها» نوشته که در مجله مهر مندرج است و آثار دیگری هـم از او باقی مانده است.

مرحوم حاج سیدنصرالله تقوی: وی کتابهای «درة التاج لعزة الدباج» (جلد دوم) - اندرزنامه‌امیرنظام گروسی - تحفة‌الوزراء - اوصاف الاشراف - تازیانه سلوك - جاودان نامـه - المفید للمستفید - تفسیر ابوالفتوح (مجلدات ۳-٤-۵) - اشارات(بامشارکت‌مرحوم‌مشکان‌طبسی)-

دیوان ناصرخسرو وغیره را تصحیح وچاپ کرده است. خود نیز کتابی بنام «هنجار گفتار» نوشته که بچاپ رسیده است .

مرحوم عبدالرحیم خلخالی - وی دیوان‌حافظ و رساله «ادب الوجیز للولد الصغیر» را تصحیح نموده و کتابی نیز در باره احوال حافظ بنام «حافظ نامه» نوشته است .

محمدعلی داعی الاسلام : وی سالها مقیم هندوستان بود . تالیفات متعدد دارد که معروف ترین آنها فرهنگ نظام (در چهار مجلد) و ترجمه «وندیداد» میباشد .

محمد صدر هاشمی : کتاب «تاریخ جرائد ومجلات فارسی» که تاکنون دومجلد آن نشر شده از امهات آثار اوست . تالیفات دیگر هم دارد، مانند : شعروشاعری درعصرصفوی وعشاق‌قندهار .

سید جلال الدین طهرانی : در سال ۱۳۱۱ سالنامه ای بنام «گاهنامه» منتشر ساخت که مدت شش سال نشر شد وهمه ساله کتابی یا رساله‌ای ضمیمه آن‌بود. کتبی که بوسیله او تصحیح ونشر شده عبارتست از محاسن اصفهان (بعربی، تالیف ما فروخی)، رساله‌الرشاد فی‌احوال‌الصاحب بن عباد (بعربی،احمد قربانی)، تاریخ‌قم(حسن‌بن‌محمدقمی) ، ونیز کتاب‌های تاریخ جهانگشای جوینی (۳ مجلد) — لب‌التواریخ (یحیی‌بن عبداللطیف قزوینی) - حدود العالم - فارسنامه ابن بلخی - چهار مقاله عروضی را انتشار داده است . رسالات آثار قدیمه فارس - اصفهان ، نصف جهان - صور قدیمه فلکی هم از تالیفات خود اوست .

مرحوم‌علی عبدالرسولی وی‌دیوان‌ادیب پیشاوری-دیوان فرخی سیستانی - دیوان خاقانی‌شیروانی را باحواشی ومقدمه‌های تحقیقی‌وفاضلانه بطبع رسانده است .

دکتر بهمن کریمی :کتبی که بوسیله وی بچاپ رسیده و از متون زبان فارسی‌میباشد باین شرح است :

معراجنامه (ابن سینا) — نظام‌التواریخ (قاضی بیضاوی)- جامع التواریخ رشیدی (جلد دوم)- نه رساله ازملامحسن فیض - یزدان شناخت (عین‌القضاة همدانی)- ذیل ظفرنامه نظام‌الدین شامی (از حافظ ابرو).

دکتر صادق کیا : وی با دکتر محمد مقدم همکری دارد وآثارش که تحقیقاتی درباره ادبیات پیش‌از اسلام‌میباشد جزء نشرات «ایران کوده» منتشر شده است وعبارتست از :گشته دبیره - واژه های محلی ایران در

لغت‌فرس - یادداشتی درباره آرامگاه زردشت - واژه‌نامه‌طبری - داستان جم (با مشارکت دکتر مقدم) - چند نمونه از متن نوشته های پهلوی با واژه نامه .

سید محمد مشکوة : وی بیشتر درحکمت‌وفلسفه مطالعه‌کرده ودو کتاب هم دراین زمینه نوشته است. کتابهـای ترجمه تتمه صوان‌الحکمه — درة‌التاج لغزه الدباج (مجلد اول) وبرخی از رسالات بابا افضل کاشانی و رساله رگ شناسی ابن‌سینا باتصحیح وتحشیه او بچاپ رسیده‌است .

دکتر محمد مکری : وی ازدانشگاه طهران دررشته ادبیات باخذ درجه دکترا نائل شده است . کتابهای گورانی یا ترانه های کردی — نامهای پرندگان در لهجه کردی - اندرز خسرو قبادان . از آثار اوست

محمدتقی مصطفوی : در رشته باستان‌شناسی تخصص دارد و چند شماره از مجموعه «آثار ایران» را ازفرانسه بفارسی ترجمه کرده است .

دکتر محمود نجم آبادی : وی دکتر درطب است ودر تاریخ طب اسلامی و بخصوص طب ایرانی مطالعات دقیق دارد . کتابی که درشرح‌احوال محمد زکریای رازی نوشته ومقالاتی که ازاو درمجلات‌ایران امروز و غیره بطبع رسیده دقت نظرش را در تاریخ طب میرساند . اکنون مجله ای بنام «جهان پزشکی» نشر میکند .

عبدالحسین نوائی : کتابهای « شرح حال‌عباس‌میرزاملك‌آرا » و «رجال‌حبیب‌السیر» باهتمام‌او نشرشد

مرحوم‌وحید دستگردی : مجله ارمغان را مدت ۲۱ سال منتشر ساخت وسالی یك کتاب قدیمی راتصحیح‌ونشرمیکرد که فهرست جامع آنها درمجله مزبور مندرج است .

صادق‌هدایت : وی بنام یك داستان نویس معروفیت دارد و آقای سعید نفیسی در کتاب خود از او یادکرده‌اند .

در ادبیات پیش از اسلام هم دارای مطالعاتی است و کتبی‌را که از زبان پهلوی ترجمه کرده عبارتست از : کار نامه اردشیر بابکان - گجسته ابالیش - شهرستانهای ایران - گزارش گمان شکن - زندوهومن یسن که چاپ‌شده است. «ترانه‌های خیام» راهم‌باتحقیقاتی نشر کرده است.

حبیب یغمائی : وی سالیانی است که مدیریت مجله آموزش و پرورش رادر عهده دارد و نشرمجلهٔ « یغما » رانیز- که از مجلات‌نفیس‌و مفیداست- ازسال ۱۳۲۷ آغاز کرده‌است. وی« گرشاسب‌نامه »اسدی طوسی

را تصحیح کرده ، رساله‌ای در «علم قافیه» و داستانی بنام «دخمه‌ارغون» ومجموعه‌ای در احوال یغمای جندقی نوشته ودر تصحیح و انتخاب «منتخب شاهنامه» هم‌بامرحوم فروغی همکاری داشته‌است.

چند نکته

اینك برای اطلاع خوانندگان از چگونگی تدوین‌این مجموعه نکات زیررا توضیح میدهد:

الف - همانطور که نوشته شد در این کتاب از کسانی نام رفته و شرح‌حال آنان بقلم آمده است که درباره تاریخ و ادبیات‌وزبان‌وفرهنگ ایران کارکرده و در نقد و تصحیح و تحشیه کتب ومتون قدیم زبان‌فارسی رنج برده‌اند.

چون دریك‌مجلداز تمام کسانیکه درنظر بوده‌اند نمیتوانستم یادکرداز بعضی دراینجاسخن رفته، بباقی - که‌شرح حال آنان آماده نبوده‌است - درجلد بعدی خواهیم‌پرداخت وتنها ازبعضی آنها دراین مقدمه نام بردم.

بایدباین‌نکته هم‌توجه‌داشت که‌درجلد اول این کتاب که بقلم آقای‌سعید نفیسی‌تدوین شده ازنویسندگان ادبی‌ومترجمین‌بحث شده است ، لذا دراینجا نام آنهارا قلم گرفته‌ایم.

ب - برای اینکه حق کسانی چون ملکم‌ارمنی ، حاجی زین‌العابدین مراغه‌ای مؤلف سیاحت‌نامه ابراهیم بیك ، طالب اف وسایر کسانی که در بوجودآمدن نثرکنونی تأثیر مستقیم وموثرداشته‌اند ادا شده باشد وضمناً نظری کلی به‌تاریخ‌تطور نثرکنونی کرده‌باشیم‌نوشتن مقدمه‌ایرا که درابتدای کتاب‌آوردم لازم دانستم ...

ج - این کتاب از روی تاریخ تولد صاحبان تراجم ترتیب‌یافته ولذا هیچگونه مزیتی درترتب اسما بریکدیگر درکارنبوده است .

د - درانتخاب نمونه‌هائی که‌ازنوشته‌های‌صاحبان تراجم نقل‌شده سعی کرده ام ازمطالبی‌باشد که دررشته تخصصی‌آنها بوده ضمناًطرزفکر وسبك کار وشیوه نگارش آنان‌را نیز نشان‌دهد.

هـ - در این کتاب‌تنها به‌آوردن شرح‌حال وحوادث زندگی صاحبان تراجم اکتفاشده است‌آنهم موجز ومختصر و بتجزیه و تحلیل افکار وعقاید وشیوه کار آن ها نپرداخته ایم .

همچنین ازسبك نگارش‌وچگونگی نثرآنان سخنی‌نکرده‌ام که نه‌حد من است و نه روزگاری‌است که بتوان آنچه در دل‌نهفته‌است‌برزبان راند.

این نکته گفته شد تانظر صاحبان نقدرا پیشاپیش متوجه کرده باشم. کاراصلی واساسی راهم که تجزیه وتحلیل می‌باشد به آنان وامیگذارم تا آنطور که می دانند حق مطلب را ادا کنند. غرض آنکه من‌کاری نکرده باشم که‌ناقص و باطل ومجمل‌باشد.

در پایان این سطورآنچه راکه دردل‌دارم برزبان میآورم‌تادیك‌سینه ازنهفتن‌آن دمادم جوش نزند:

در جمع آوردن این مجموعه شك و تردید و دو دلی و وسواس گریبانگیر نویسنده بوده است.

بارها برنام هریك ازصاحبان تراجم قلم«۹» کشیده‌ام وبازازسرنو بازنوشته‌ام تاکتابرا بدینصورت مدون کرده‌ام، امابابد دانست تا آنجاکه مرا میسور بوده است کوشش کرده ام شرح حال بزرگان علم و ادب عصر حاضر را نوشته باشم، و از آنان نام برم که حکم گزار ملکه ادب هستند.

☆☆☆

بس است. سخن را بدرازا کشانیدم و همچنانهم باقی است. اینك مقدمه را بپایان میآورم در حالیکه نثر زبان فارسی - که‌سخن از آن در میان است - پایان ندارد و تازه در طریقی افتاده که باید روزگارانی را بگذراند و راههائی را در نوردد که اکنون جز سختی و درازی چیز دیگری هویدا نیست...

☆☆☆

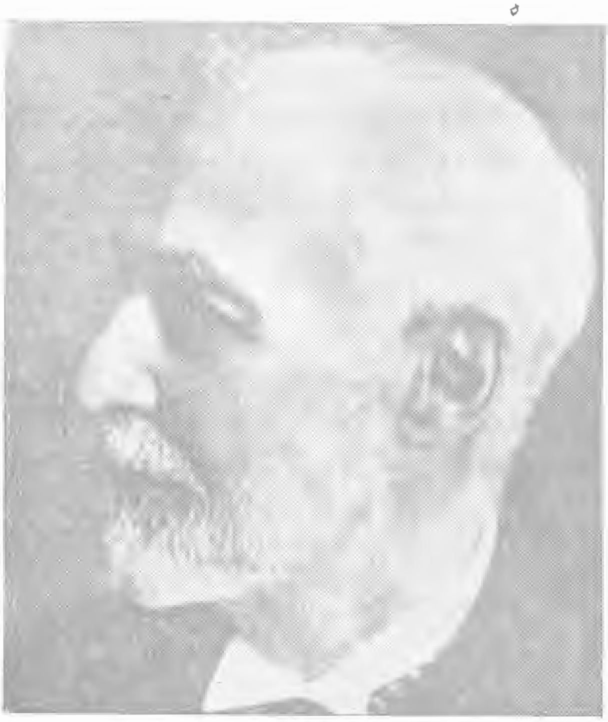
اکنون بنوشتن شرح حال و نقل نمونهٔ نثر مورخین ومحققین معاصر که موضوع این کتاب است میپردازم.

ایرج افشار

طهران- دیماه۱۳۲۹

حسن پیرنیا ـ مشیرالدوله

حسن پیرنیا ملقب بمشیرالدوله در سال ۱۲۹۱ هجری متولد شد . پدرش میرزا نصرالله خان‌مشیرالدوله ازمردم نائین‌و چندی صدراعظم‌ایران بود . حسن پیرنیا برای تحصیل علوم‌جدید باتفاق برادرش (حسین پیرنیا ـ مؤتمن‌الملك) بمسکو رفت و بتحصیل‌علم‌حقوق پرداخت و در رشته‌مزبور



حسن پیرنیا ـ مشیرالدوله

فارغ التحصیل شد . چون بایران بازآمد در وزارت امورخارجه عضویت یافت و بسمت وابسته سفارت ایران در پطرسبورك بآن صوب عزیمت کرد. هنگامی که پدرش بوزارت امورخارجه منصوب گردید اورابتهران‌فراخواند و ریاست کابینه وزارت امورخارجه را بوی محول داشت و درهمین زمان

لقب مشیرالملك باو اعطا شد . وی چند بار بوزارت و چهار مرتبه بمقام ریاست وزرائی نائل آمد و چند دوره بوکالت مجلس انتخاب گردید ومدتی هم ریاست مدرسه علوم سیاسی را در عهده داشت ونیز از اعضای «کمسیون معارف» بود . مشیرالدوله در ۲۵ آبان سال ۱۳۱٤ وفات یافت.

تألیفات و آثار: حقوق بین‌المللی (۱۳۱۹ هجری) ۲ - ایران باستانی (۱۳۰٦) ۳ - داستانهای ایران قدیم (۱۳۰۷) ٤ - تاریخ ایران قدیم (۱۳۰۸ - دوچاپ شده و برای تدریس درمدارس بوده است) ٥ - تاریخ ایران باستان (جلد اول - ۱۳۱۱) ٦ - تاریخ ایران باستان (جلد دوم - ۱۳۱۳) ۷ - تاریخ ایران باستان (جلد سوم - ۱۳۱۷)

اینك نمونه ای از نژاد او :

مذهب آریانهای ایرانی

راجع بمذهب آریانهای ایرانی موافق آنچه که از تحقیقات متتبعین و مقایسه مذهب زرتشتی با مذهب آریانهای هندی بدست می‌آید این است: آریانهای ایرانی و هندی که مدتها باهم بوده ودریك جا میزیسته‌اند ازحیث معتقدات مذهبی همیکی بوده‌اند بدین معنی که ارباب انواعی را میپرستیدند و آنها را «اسور» می نامیدند عده اسور ها هفت یا بقول بعضی هشت بوده و مهمترین آنها «واروَن - متیر» (۱) و «آریامن» (۲) نام‌داشتند اینهارا «ادی‌تی‌یه» میگفتند زیرا معتقد بودند که آنها زاده «ادی تی» عظمت بی‌حد میباشند . در میان اسور ها وارون اهمیت مخصوصی داشت راجع باو معتقد بودند که آسمان را ساخته ودراعلی علیین‌نشسته با نظر دقیق مراقب اعمال انسان است وجزاهائی که در ازای گناهان میدهدحتمی و لایتغیر وکاملا موافق عدالت‌است. (۳)

راجع به اسور ها اعتقاد آریانها این بود که آنها روی گنج ها و ذخائر طبیعت نشسته نمیگذارند فیوضات آن بانسان برسد بعد ها آریانها معتقد بارباب انواعی شدند که موسوم به «دو» بودند (٤) اینجا برعکس آسورها میخواستند اسرار و فیوضات طبیعت را از دست آنها ربوده بانسان برسانند بنابراین «دو» ها یا دیوها درنظر آریانها ارباب انواع

---

۱) - ۲) - ایندو رب‌النوع درمذهب زرتشتی میثر وآیریامن شدند ۳) در متیولوژی لاتینی ورومی نیز «اورانس» رب‌النوع آسمان‌است . ٤) این کلمه‌در بعضی از السنه هند واروپائی باقیمانده والوهیت رامیرساند.

خیری بشمار میرفتند که بابخل و حسد و تاریکی در جنك بودند از اینجهت آریانها از اسور ها می‌ترسیدند ودر مقابل آنها میلرزیدند در صورتیکه دیوها را دوست داشتند و با اعتماد بآنها تقرب میجستند معروفترین دیوها اینهابودند: «اگنی» یاحامی آتش‌واجاق‌خانواده «ایندر» کشنده‌ابوالهولها و آزاد کننده فلق وآبها ، این آخری را «ورترهن» یعنی کشنده «ورتر» نیز مینامیدند بطور کلی معتقدات آریانها چه هندی چه ایرانی درابتداهمین بوده که‌ذکرشد ولی درقرون بعد مابین آریان‌های هندی و ایرانی جدائی مذهبی‌روی‌داده این‌مسئله که کی‌این‌جدائی‌روی‌داده وچه‌باعث آن‌بوده‌عجالةً

تااین‌اندازه‌روشن‌است: کتیبه بوغاز«گویی» نشان‌میدهد که در ۱۳۵۰ قبل‌از میلاد هنوزجدائی‌مذهبی بین‌آنها روی نداده‌بود امادرباب جهت‌جدائی‌عقیده محققین مختلف‌است بعضی مثل«هوگ»(۱) براین عقیده‌اند که چون‌پیروان زرتشت نخواستنددیوهارا بپرستند این جدائی حاصل شد ولی اکثرازمحققین تصورمیکنند که جدائی یکدفعه حادث نشده بدینمعنی که بمرور دهور درمیان آریانها دوتیرگی حاصل شده و درنتیجه قسمتی‌از آریانها دیوها رامردود داشته فقط اسور ها را پرستش کرده‌اند وقسمت دیگر دیوها را وجودهای خیری دانسته از اسورها متنفر ر روگردان شده‌انـد این دوتیره‌گی چون مدتهای مدید دوام داشته تخم مذهب زرتشت در میان تیره اولی کاشته شده و بمرور قوت گرفته و روئیده ودرقرن بعد مبنای مذهب زرتشت گردیــده بنابراین عقیده مدتها قبل‌از پیدایش زرتشت این دوتیره‌گی وجود داشته‌نه اینکه زرتشت آنرا ایجادکرده باشد این عقیده بحقیقت نزدیکتر است زیراً تاریخ نشان میدهد که هیچ تغییری‌درعالم‌دفعةً روی نداده بلکه درمدت‌قرون ودهور زمینه‌حاضر شده تابصورت وقوع درآمده اختلافات اساسی آریانهای زرتشتی باآریانهای هندی ازاینجا است که اولا اسورها درمذهب زرتشت مبدل‌شده‌اند بیك خدای قادر داناکه«اهور» است(۲) واررباب انواع‌دیگر یا «امش سپنتان» و «یزت»ها آفریده او میباشند .

ثانیاً دیوها یاارباب انواع خیر هندیها ارواح بدوآفریده اهریمن‌اند ولیکن نباید تصور کرد که کلیه دیوها درمذهب زرتشت مردود شده‌اندزیرا

---

۱) Haug ۲)درمذهب‌زرتشت براهور کلمه«مزد» علاوه‌شده‌است که بمعنی دانا است .

ازآوستا دیده میشود که بعضی ازدیوهای هندی مورد احترام وستایشند مثل «ورترهن» هندی که درآوستا«ورثرغنا» شده واو را نیروی‌فاتح‌دانسته‌اند و «آگنی»که در آوستا «اتر» نامیده‌اند وچنانکه میدانیم یکی‌از یزت هاست آتش را آریانهای هندی وهم ایرانی پاك میدانستند کهنه آتش را هندیها « اثروان » میگفتند چنانکه در آوستا « آثروان » نوشته‌اند شباهتهای دیگر که مابین دو مذهب مذکور موجود است دال بزیکی بودن معتقدات آریانها درقرون قبل‌از تاریخ است .

مثلاچنانکه درفوق گفته شدعده اسورهای مهم بغیرازوارون شش‌بوده درمذهب زرتشت هم عده امش سپنتان بعد از هرمز شش است‌آتش در نزد هردوملت مقدس وپاك است گیاه «سومه» درنزد هندیها اهمیت مخصوصی داشته‌توضیح آنکه شیره‌آنرا که شیرین ومسکر بوده کشیده درموقع‌عبادت بکار میبردند درآوستاهم این گیاه را «هاومه» نامیده‌اند و درموقع‌اجرای آداب مذهبی‌نزد آریانهای ایرانی نیزمقدس بوده واهمیت زیادی داشته(۱)

پس‌از ذکر مطالب مذکوره این سئوال پیش میآیدکه آریان های ایرانی درقرونی که از وقوع دوتیره گی در مذهب آریانها شروع شده و به پیدایش زرتشت خاتمه یافته دارای چه معتقداتی بوده اند موافق تتبعات محققین آریانهای ایرانی بعداز جدائی مذهبی از آریانهای هندی دارای معتقداتی بوده‌اندکه اصول آن از اینقرار بوده :

آنها معتقد بوده اند بیك عده از وجود های خوب وخیر که فیوضات طبیعت را مجسم کرده و گنجها وذخائر آن‌را بانسان میرسانیده‌اند درمیان این ذخائر مهمتر از هرچیز روشنائی و باران بوده و نیز اعتقاد داشتند بوجودهای بد وتیره‌ای که باوجود های خوب درجنك وجدال‌اند و مظاهر آنها عبارت بوده از شب و زمستان و خشکسالی وقحطی و امراض ومرك و بلیات دیگر معلوم است که وجودهای اولی را میپرستیدند — حمد وثنای

---

۱) راجع‌باین گیاه‌متبتعین نتوانسته‌اندمعین کنندکه باچه گیاهی محققاً تطبیق می‌شود همینقدر معلوم‌است که درمملکت‌مجاور کوهستانی هندمیروئیده وظـن‌قوی این‌است که این‌مملکت فلات ایران‌بوده یعنی‌مملکتی که هندی‌ها و ایرانی‌هامدتی‌در آن باهم‌میزیسته‌اند

آنها را میگفتند یا میخواندند و برای آنها نیاز میدادند درصورتیکه وجود های بد را دشمن میداشتند و برای محفوظ ماندن از شر آنها به اورادی متوسل میشدند که بعدها باعث ترقی سحر وجادوگری شد ولی باید درنظر داشت که بطوریکه از تحقیقات متتبعین معلوم شده آریانهای ایرانی در معتقدات خود خیلی سریعتر از آریانهای هندی ترقی کرده بدرجه وحدت وپرستش خدای یگانه رسیده‌اند .

زیرا از مقایسه مذهب زرتشت با مذهب هندیها بخوبی دیده میشود که اهورآریانهای ایرانی باوجود اینکه از اسور آمده خدای قادر توانا است وامش سپنتان ویزت ها آفریده او میباشند نه اینکه او مثل وارون‌از اسورها و در ردیف آنها باشد و نیز باید درنظر داشت وقتی که زرتشت پیدا شده و خواسته است مذهب را اصلاح کند مواجه بامعتقداتی شده که در مدت قرون عدیده درآریانهای ایرانی ریشه دوانیده ومحکم شده بود لذا احتیاط و مآل‌اندیشی او را وادار کرده که بعضی‌از معتقدات وآداب مذهبی قرون‌سابق را حفظ کند واز اینجا توافق و شباهتهائی مابین مذهب‌زرتشت و هندیها حاصل شده که به بعضی از آنها در فوق اشاره کردیم این سیر تکاملی بطوریکه «هارلز»(١) میگوید سه جریان درآوستا مشاهده‌میشود که هر کدام از عصری است ومنشاء معینی دارد وبعد بسان طبقاتی‌روی‌هم قرار گرفته : ١- باقی مانده کثرت وشرك قرون‌خیلی‌قدیم ٢- دوگانگی‌معین و مشخص قرون جدید ٣- یگانگی که بعدتر حادث شده ومافوق دوطبقه‌قبل است ومیخواهد تمام جریان‌های قرون قبل‌را تابع خود نماید و دوگانگی را مبدل بوحدت کند .

جهت معلوم است زیرا آریانهای ایرانی از خانواده هند و اروپائی‌و ازشعبه آریانی می‌باشند بنابراین معتقدات‌مذهبی خانواده وشعبه درمعتقدات قدیم آریانهای ایرانی منعکس شده باین معنی که زمانی اجداد آنها قوای طبیعت یا بعقیده بعضی از علما سیارات سبعه را پرستیده قوای مذکوره را بصورت ارباب انواعی درآورده بودند وپرستش عناصر مقتضی بود که نه

---

١) – C. de Harlez. L'Avesta Paris 1881

فقط قربانی کنند و دعاهائی بخوانند بلکه موجوداتیرا که خلقتشان را پاك میدانستند ازلوث کثافات محفوظ دارندمثل پاك نگاهداشتن آب وغیره درقرون بعد کثرت مبدل بدوگانگی شد وتمام ارباب انواع دیگر درتحت ریاست دوقوه یادو منشاء درآمدند ولی با این تکامل نسبی معتقدات سابق تماماً منسوخ نگردید بلکه آنچه را که توانستند موافقت بدهند (یعنی مخالفت بین نداشت) نگاهداشته بامعتقدات جدید تطبیق نمودند (درکجا این ترقی نسبی پدید آمد معلوم نیست بعضی تصور کرده‌اند که درمدی وپارت بوده).

بعدها میل جبلی انسانی که فکر میکند وبخدای واحدی معتقد است ایندو یگانگی راهم مبدل به یگانگی کرد ولی یگانگی مذکوررا بایداینطور فهمید: وجودی که فوق موجودات است وقوه ای که برتری برتمام قوا دارد وعالم را اداره میکند وآن را بطرف خوبی میبرد اگرچه تمام عالم مادی وارواح مخلوق اونیست بعبارةاخری دوگانگی درخلقت ویگانگی درپرستش این جریان های مختلف آوستا که باقیمانده قرون قبل از مذهب زرتشت یا قرونی است که این مذهب بشکل قطعی خود درنیامده بود درجا های متعدد وحتی دریك قسمت ویك جای آوستا دیده میشود واین نکته یکی از جهاتی است که مدت‌های متمادی علما ومتتبعین آوستا را دچار حیرت کرده بود و نمیتوانستند بآسانی اصول این مذهب یابطوری که بعضی مثل «هوك» معتقدند اصول این سلسله فلسفی را بدست آرندولی باتشریك مساعی متتبعین طریقه های مختلف ومقایسه این مذهب بامذهب آریان‌های هندی وبا درنظر گرفتن نتیجه اساطیر وافسانه شناسی آریانی خصوصاً وهند واروپائی عموماً کلید حل مشکلات بدست آمد اگرچه موافقت کامل مابین متتبعین (مثل هوگ و شپیگل وغیره) راجع ببعضی مسائل دیده نمیشود ودرآوستا بکلمات یاعباراتی برمیخورند که معانی آن روشن نیست ازطرف دیگر باید درنظر داشت که چون آوستای امروزی قسمتی ازآوستای زمان ساسانیان است بیشتر حاوی سرود های مذهبی ودعاهاست و ضمنا اشاراتی بمطالب مذهبی — باحکام یا باشخاص داستانی مینماید نه اینکه مرتباً مطالبی راراجع بخلقت عالم وغیره بیان کند. بنابراین متتبعین مجبورند برای بدست آوردن معتقدات بکتب پهلوی

مثل «بوندهشن» وغیره رجوع کنند خلاصه آنکه تتبعات راجعه بآوستا را هنوز نمیتوان خاتمه یافته تصور کرد . ازآنچه راجع بمذهب گفته شد باین نتیجه میرسیم که آریان های ایرانی درقرون قبل‌از تاریخ مدتها باهندی‌ها دریکجا زندگانی کرده ودارای معتقدات واحدی بوده‌اند بعدها دو تیره گی مابین آریانهاحاصل‌شده بدین‌معنی که ارباب انواع‌خوب وخیر هندیهامبغوض آریانهای ایرانی گردیده وبالعکس ارباب انواع بدآنان مقبول اینان شده ومذهب آریانهای ایرانی بواسطه این‌دو تیرگی بمجرای دیگری افتاده و خرد خرد نشوونما وترقی نموده تابدرجهٔ وحدت رسیده باپیدایش زرتشت وحدت تثبیت ومحکم شده ولی چون زرتشت نمیتوانسته کلیه معتقدات آریان های ایرانی‌را تغییر دهدمذهب اوبشکلی درآمده که شرح آن در «ایران باستانی» درصفحات ٤٢٤-٤٢٩ ودرضمن روایات قدیمه ذکر شده وماحصل آن ازنظرمذهب زرتشتی‌دوگانگی‌است درخلقت عالم ویگانگی درپرستش اهورمزدازیراموافق‌مذهب زرتشت هرمزازابتدا براهریمن تفوق‌داشت‌چه‌او بروجود اهریمن آگاه‌بود درصورتیکه‌اهریمن بربودن اوواقف نبود ودیگر اینکه بعداز انقضای موعدی هرمز براهریمن غلبه کرده عالم را موافق اراده خود بدون مانعی اداره خواهد کرد . (۱)

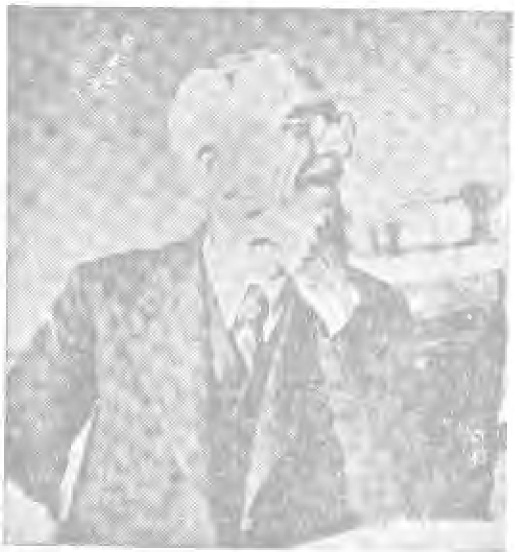
(داستانهای ایران قدیم)

---

۱) - املای‌کلمات ونقطه‌گذاری جملات‌بطرزی است‌که نویسندگان خود انتخاب کرده‌اند. (ا.ا.ا.) .

محمد قزوینی

محمد قزوینی بسال ۱۲۹٤ هجری بشهر طهران متولد شد . پدرش ملاعبدالوهاب از اهل‌فضل واز نویسندگان نامه دانشوران بود. مرحوم قزوینی تحصیلات خودرا ابتدا پیش پدر آغاز کرد وچون پدرش وفات یافت نزد مرحوم ذکاءالملك بزرگ ومرحوم شیخ‌هادی نجم‌آبادی ودیگران بکسب علم



محمد قزوینی

مشغول‌شد. وی بسن۲٦ سالگی بتشویق برادرش که مقیم‌لندن‌بود بصوب‌اروپا عزیمت کرد ومدت ۳٦ سال در ممالك انگلستان ، آلمان و فرانسه اقامت داشت. درلندن بامرحوم ادوارد براون طرح‌دوستی ریخت ودرتحقیقات‌تاریخی معاضد یکدیگر بودند . هنگام توقف در اروپا از طرف وزارت فرهنگ وجوهی‌دراختیاراو گذاشته‌شد تا از نسخ‌خطی نفیس ومنحصر عکس‌برداری کند وبایران ارسال دارد وجمعاً از ۱٦ کتاب عکس گرفته بامقدمه های فاضلانه

بایران فرستاد. وی هنگام بروز جنك بین‌الملل دوم بسال ۱۳۱۸ بطهران بازآمد ودرسن ۷٦ سالگی بسال ۱۳۲۸ جهان را وداع گفت.

مرحوم قزوینی ازاعضاء پیوسته فرهنگستان ایران بود.

تالیفات و آثار او :

الف : رسالاتی که‌نوشته است :

۱ – رساله ای درباره لوایح جامی بزبان فرانسه (و«وین‌فیلد»آنرا بانگلیسی ترجمه‌کرده است.)

۲ – مقدمه بر کتابهای نقطة الکاف، تذکرة الاولیا، تاریخ‌عصرحافظ (تألیف دکتر غنی)

۳ – رساله‌درشرح حال مسعودبن‌سعدبن سلمان که‌فقط ترجمهٔ‌انگلیسی آن‌که توسط ادوارد براون انجام‌شده چاپ‌گردیده است.

٤ – رساله در شرح حال‌ابوالفتوح رازی که درپایان جلد پنجم‌تفسیر او (چاپ تهران) درج شده است.

۵ – مقاله انتقادی وتاریخی درباره‌کتاب «نفثة المصدور» که توسط عباس اقبال بسال ۱۳۰۸ چاپ شده است.

٦ –رساله دراحوال ابوسلیمان منطقی که‌توسط انجمن تتبعات‌ایرانی درپاریس چاپ شده‌است.

۷ – کتاب «وفیات معاصرین» که در مجلهٔ یادگار درج می شد و باتمام‌نرسید .

ب : کتبی که بوسیله وی تصحیح وتحشیه شده وبا مقدمه‌ای ازاونشر شده است :

۱ – «مقدمه قدیم‌شاهنامه» که درجلددوم «بیست مقاله» و درکتاب «هزاره فردوسی» مندرج است.

۲ – مرزبان‌نامه چاپ لیدن، ۱۳٦٦ هجری.

۳ – المعجم فی معاییر اشعار العجم — چاپ بیروت، ۱۳۳۷ هجری (آقای مدرس رضوی استاد دانشگاه از روی آن چاپ مجددی در طهران نموده اند).

٤ – چهار مقاله – چاپ لیدن، ۱۳۲۷ هجری (بعداً دوبار درطهران از روی آن چاپ مجدد شده است) .

۵ – تاریخ جهانگشای جوینی(سه‌مجلد) – چاپ لیدن .

۶ - لباب‌الالباب (جلد اول) - (جلددوم‌آن‌توسط مرحوم پروفسور براون تصحیح و نشر شده است).

۷ - دیوان حافظ (با مشارکت آقای دکتر قاسم غنی) - چاپ طهران، ۱۳۲۰ .

۸- شدالازار فی‌حظ‌الاوزارعن زوارالمزار (بامشارکت عباس‌اقبال) چاپ طهران ، ۱۳۲۸.

۹ - عتبة الکتبه (بامشارکت عباس اقبال) - چاپ طهران، ۱۳۲۹.

۱۰ - سمط العلی للحضرة العلیا (با مشارکت عباس اقبال) -

ج : یادداشتها و مقالاتی که‌در مجلات‌مختلف‌از او بچاپ‌رسیده‌است.قسمتی از آنها را آقای ابراهیم‌پورداود بسال۱۳۰۷جمع آورده ودر بمبئی بنام « بیست مقاله قزوینی» (جلد اول) بچاپ رسانیده اند. قسمتی دیگر را هم آقای عباس اقبال درسال ۱۳۱۳ درطهران طبع کردند وهنوز هم بسیاری دیگر پراکنده مانده است.

اکنون نمونه‌ای از نثر او :

زبان فارسی کنونی (۱)

... در این سنوات اخیره فی‌الحقیقة فارسی نوشتن از نوادر اتفاقات و از اعجب عجایب و ثالث سیمرغ و کیمیا شده است.

من خودم مدتی است از ایران‌خارج شده ام و درمیان مردم نیستم تا حکمی مطابق صواب در این خصوص بتوانم بکنم ولی اگر مقیاس زبان فارسی امروزه را از روی روزنامجاتی که‌از ایران میرسد بتوانیم بگیریم بدون مبالغه و اغراق میتوان گفت که اگر تاده بیست سال دیگر حال بدین منوال و باین هرج ومرج ادبی بگذرد عنقریب زبان فارسی سعدی و حافظ بکلی منحل و متلاشی ومنقرض خواهد گردید ویك‌زبان‌جدیدی مرکب از بعضی عناصر عربی و فارسی و فرانسه وروسی و انگلیسی و ترکی جای آنرا خواهد گرفت تقریبا شبیه زبان اردوی هندوستان‌یاعربی الجزایر حالیه .

---

۱) این‌قسمت نقل ازمکتوبی‌است که« قزوینی »خطاب بمدیر مجله‌علوم‌مالیه واقتصاد نوشته ودرهمان‌مجله بطبع‌رسیده‌است. چون متضمن‌عقاید آن‌مرحوم درباب زبان فارسی است وسبك نثرنویسی‌اورا بخوبی مشخص‌میسازد دراینجا نقل‌شد. (ا.ا.)

و من حقیقة هر چه تفکر کرده و می کنم علت اصلی این تنزل سریع ادبیات ایران و این بحران زبان فارسی را که چهار نعل بطرف انحلال میدود نمی‌توانم کشف کنم زیرا از یك طرف حس میکنم که پس ازظهور مشروطه حس وطن پرستی در مردم بیدار شده وتمایل عموم مردم ببقاء ایران و استقلال ایران و حفظ ملیت ایران روز بروز در ازدیاد است و ازطرف دیگر از واضحات است که یکی از عوامل مهم ملیت یك قومی زبان آن قوم است. لهذا این تناقض را نمی‌دانم برچه حمل کنم که این نویسندگان در آن واحد از طرفی فریاد وطن پرستی و استقلال ایران و بقاء ملیت ایران را میزنند ویکی از اقوی اسباب ابقاء ملیت ایران را که زبان فارسی باشد باین شدت و سرعت سوق بفنا میدهند و هرروز و در هرمقاله بواسطه ضربتی تازه سرودست و پای آنرا در هم می‌شکنند و گویا « شیر بی‌دست و سر و اشکم » میخواهند بسازند چقدر حکایت آن شخص که بر سرشاخه نشسته و بیخ آن شاخه را باتبر می برید برحال ایشان صادق است.

گاهی برای تسلیه خود این تناقض عملی هموطنان خود را حمل بر جهل ایشان بمفهوم حقیقی ملیت می‌نمایم چه عقلاً بسیار مستبعد است که کسی عالماً عامداً نسبت بوطن خود مرتکب این جنایت وخیانت گردد و خائن حقیقی بوطن خود در میان جمیع اقوام و ملل بسیار نادر است و بسیار کم دیده میشود که درزوایا وخفایای قلب خود جداً مایل باشد که استقلال ملیت خودرا بدست خوداز میان ببرد ومادر وطن خودرا بدست خود سر ببرد. ولی بدبختانه سعی درتخریب وحدانیت ملی چه عالماً عامداً چه جهلا و غفلة نتیجه هردو در خارج یکی است و در نظر طبیعت وتاریخ جهل وغفلت در انهدام ملیت عذر عدم فنای آن نمیشود وتاریخ صدها مثال نشان میدهد که اقوامی قوی وسعید ومستقل بواسطه سوء تدبیر وجهل وغفلت افرادآن ومساهله واهمال اولیای امور آن دربحر محیط فناوزوال چنان مستغرق شدند که تاقیامت دیگر سر بیرون نخواهند آورد و جز نام از ایشان نشانی نمانده است.

از همه عجیبتر آنستکه مابین متجددین این عصرجسته جسته درگوشه وکنار بعضی اشخاص پیدا شده اند که سعی‌دارند جمیع کلمات عربی‌اززبان فارسی اخراج شود ببهانه اینکه زبان عربی عنصر خارجی‌است که بواسطه بعضی مقتضیات اجباری تاریخی برزبان فارسی تاراج نموده و بعنف داخل آن شده است ولی همین اشخاص در استعمال کلمات واصطلاحات اروپائی

خودداری ندارند وبدون ملاحظه دائماً کلمات فرانسه وانگلیسی و آلمانی و غیره را طی نوشتجات خود استعمال مینمایند این تناقض ازآن اولی عجیب‌تراست چه اولاً کلمات عربی که‌قریب هزارسال است داخل زبان فارسی شده اند وبواسطه مهاجرت و کثرت استعمال هزارساله و طول مدت اقامت در زبان فارسی ملیت اصلی خود را از دست داده تبعیت لسان ثانوی‌راقبول نموده «حق همشهریگری»(۱) درزبان فارسی بدست‌آورده‌انددیگرعنصر خارجی محسوب نمیشوند همانطوریکه یك خانواده هندی مثلاً که از چند سال قبل ازهندوستان‌بایران‌مراجعت کرده‌باشند و درایران زادوولدنموده حال دیگر هندی حساب نمیشوند وهمانطور که قبایل عرب درصدر اسلام به ایران آمدند بطور قشون یابعنوان تجارت وفلاحت وملاکی مانند شیبانیان وغفاریان وانصاریان وخالدیان وغیرهم وازهمه مثالها روشن‌ترسادات‌صحیح النسب است که بحکم قطعی شجره‌نامه ازنسل صریح عرب اند وبا وجود این اکنون‌پس از چندین صدسال مهاجرت بایران هم خودشان و هم مردم آنهارا ایرانی میدانند ودر حقیقت‌هم ایرانی‌هستند ودر خیر وشرو منافع و مضار ایران باایرانیان سهیم وشریك میباشند .. ..

از این «متجددین» این سؤال رامیتوان نمود که آیا سادات ایران را ایرانی می‌دانند یاخارجی وآیا فرضاً اگر مقتدر بشوید جمیع سادات و شیبانیان وغفاریان‌وانصاریان وغیر هم‌را از ایران‌خارج‌میکنیدیالااقل‌بآنها تذکره‌خارجی‌میدهید؟

اگر سادات و سایر بقایای قبایل عرب را خارجی میدانید و تذکره اجنبی بایشان خواهید داد کلمات عربی را که نیز ایشان‌هزارسال قبل‌همراه خود بایران آورده‌اند خارجی میدانید و آنها را اززبان فارسی اخـراج کنید والا اگر سادات و سایر بقایای عرب را ایرانی و تبعه ایران میدانید کلمات عربی را نیز فارسی بدانید، طابق النعل بالنعل هیچ فرقی‌ما بین‌دو مسئله نیست...

... اگر غرض شما تخلیص زبان فارسی از هرگونه عنصر خـارجی باشد ... باری اگر تخلیص زبان فارسی است از هرگونه عنصرخارجی‌پس یك بام و دو هوا چرا؟ اخراج کلمات هزارسالهٔ مانوس مألوف عربی و ادخال کلمات جدیده وحشی غریب اروپائی این مضحك ترین مضحکات و دلیل بر سطحی بودن اطلاعات آنهاست از تاریخ دنیا عموماً و تاریخ سیر السنه و ریشه و اصول آنها خصوصاً .

---

۱) Droit de cité

و اگر فقط این مسئله مضحك بود انسان بتفریح ومطایبه‌میگذرانید و اهمیتی بدان نمیداد ولی درد بی درمان آنستکه ادخال این کلمات‌خارجی بهوای نفس و بعنف روز بروز بلـکه ساعت بساعت در طی هرمقاله و هر نوشته دو سطری جنایتی است بر استقلال ایران از بزرگترین جنایـات و و از آن فجایع عظام تاریخی است که بعنف و قهوه قهـریه و قسریه سیر حوادث را از مجرای طبیعی تکامل (Évolution) خود منحرف میگردند مثل تزریق کردن میکروب سل یـا طاعون بیك بدن سالم صحیح معتـدل المزاجی که بقوه قهریه سیر تکاملی آن بدن رااز‌مجرای‌طبیعی‌خودمنحرف کرده آنرا عالماً عامداً بطرف فنا و زوال سوق میدهند.

بخصوص در ایران بیچاره که مردم‌آن‌درصدی‌نودسواد خوانـدن و نوشتن ندارند لهذا قراء ساده لوح بسهولت تمام این کلمات وتعبیرات‌اشتر گاو پلنك‌را تلقی‌میکنند و برای اظهار فضل در طی عبارات و نوشتجات خود بکار میبرند وباین طریق بسرعت تمام یك معجون هفت‌رنگی‌مرکب‌از بعضی عناصر خارجی که بعنف وزور داخل زبان شده در میان‌مردم منتشر میشود واگر اولیاء قوم وعناصر صالحه جلوی این‌تاخت و تازرا نگیرند و بواسطه اعلان جهادبرضد خروج‌خارجی وتکثیر جراید و مجلات صحیح و اظهارمعایب ومفاسد این فارسی‌امروزه‌درهرمجلسی وهر محفلی وبهروسیله وهرطریقی وهمه‌جا وهمه وقت بدون هیچ کوتاهی وخودداری سدی‌درمقابل این یأجوج ومأجوج فساد وانحلال نبندند طولی نخواهد کشید چنانکه در صدر عریضه عرض کردم زبان عذب‌البیان‌شیرین فارسی امروزه یعنی‌زبان فارسی سعدی وحافظ مبدل بیك زبان مخلوط مرکبی از عناصر مختلفة ـ الحقایق‌غیرمتناسب‌الاجزا مانند زبان‌اردوی هندوستان وعربی‌الجزایرحالیه خواهدشد.

بعقیده من ضربتی که این‌آقایان امروزه برزبان فارسی میزنند از ضربتی که‌خروج عرب‌ومغول برآن زبان زد. بالاتراست چه آخردرخروج عرب ومغول حکایت زورو شمشیر برهنه و :

در کف شیر نر خونخوارهٔ　　　غیر تسلیم و رضا کـو چارهٔ

بود ولی این آقایان بدون‌این عذر وبدون هیچ عذر بسیار کوچکی‌وبدون هیچ بهانه‌زبان اجداد مارا که بیش‌از هزار سال باوجود آن تاخت و تاز های عظام تاریخی بطور امانت نگاهداشته و بما سپردند حالا این اولاد ناخلف بالطوع والاختیار من‌دون‌الاکراه والاجبارعالماً عامداً بدست خود

در کارند آنرا ازدست می‌دهندواین گنج شایگان را که باهزار سال زحمت ومساعی آن استعدادات فوق‌العاده که در تاریخ دنیا نظائــر آن اشخاص کمتر دیده میشودمثل‌رودکی وفردوسی‌وعنصری ونظامی وخاقانی وسعدی و حافظ وغیرهم برای ما فراهم وحاضر وآماده ساخته اند ماداریم مفت و رایگان وصاف وساده باکمال بی‌قیدی محض برای تقلید کــور کورانــه اروپائیان‌متدرجاً بیغمامیدهیم. هروقت‌دسته‌ای‌ازجرائد ایران‌میرسدواضطراراً برای اطلاع از اخبار ایران نظری بر آنها میافکنم‌وخود را بدون‌هیچ‌حیله وچاره در مقابل این معرکه هولناك مشاهده میکنم از صمیم قلب آرزوی مرك میکنم‌وبی‌اختیار باخود میگویم‌خوش‌بخت کسانی که چندین‌سال‌پیش ازاین‌مردند واین‌حال احتضار واین نزع جانگداز زبان‌فارسی را در مقابل چشم‌خویش مشاهده نکردند . (بیست مقاله قزوینی، جلداول)

باد شرطه

باد شرطه بمعنی باد موافق است یعنی بادی که مساعد کشتی‌رانی باشد و کشتی را و بخصوص کشتی های شراعی را بطرف مقصد مسافرین‌سوق دهد . این کلمه تاآنجاکه راقم سطور عجالةً وبدون ادعای استقراءدرخاطر دارم‌سه‌مرتبه‌در اشعارسعدی‌ویك مرتبه‌درشعرمشهورحافظ، کشتی شکستگانیم الخ، استعمال شده است وفعلا در هیچ مأخذ دیگری از نظم و نثر فارسی بیاد ندارم دیده‌باشم وآن ابیات اینهاست که ذیلاذکر میشود :

اولا ـ دراین‌بیت سعدی که‌دراوایل‌باب سوم گلستان و نیزدرغزلیات قدیم سعدی مذکوراست :

با طبع ملولت چکند دل که نسازد	شرطه همه وقتی نبود لایق کشتی

دربن بیت سعدی شرطه‌راظاهراً بمعنی مطلق باد استعمال کرده است نه خصوص باد موافق چه بادموافق بدیهی است که همیشه‌لایق کشتی‌است و اصل معنی«موافق» همین‌است ولاغیر .

ثانیاً — درین بیت دیگر سعدی در قصیده‌او در مدح ایلخان (یعنی هولاکو) و ذم سلجوقشاه آخرین سلغریان فارس که بواسطه شورش او برضد شحنگان مغول در شیراز وقتل تمام آنها از زن وفرزندباعث لشکر کشی مغول بفارس و انقراض سلغریان گردید :

با شیرپنجه کردن روبه نه عقل بود	باطل خیال بست وخلاف‌آمدش گمان
اقبال نا نهاده بکوشش نمی دهند	بر بــام آسمان نتوان شد بنردبان
بخت‌بلند باید و پس کتف زورمند	بی شرطه خاك برسرملاح و بادبان

ثالثاً - دراین بیت دیگر سعدی ازقصیده درمدح علاءالدین عطا ملك جوینی برادر خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان ومؤلف تاریخ جهانگشای جوینی :

اگر سفینه شعرم روان بود نه عجب که میرود بسرم از تنوردل طوفان
تو کوه جودی ومن‌درمیان ورطه‌فقر مگر به‌شرطه اقبالت اوفتم‌به کران

و ایهام در کلمه «جودی» در بیت دوم که هم‌بمعنی خود بعلاوه یاء خطاب است یعنی تو کوه جود هستی‌و هم‌بمعنی کوه معروف «جودی» که بشهادت قرآن کشتی‌حضرت‌نوح بعداز طوفان برآن قرارگرفت بر احدی مخفی نیست. رابعاً دراین بیت بسیارمشهور حافظ :

کشتی‌شکستگانیم‌ای‌بادشرطه‌برخیز باشد که باز بینیم دیدار آشنا را

این کلمه شرطه در چهار بیت مذکور در جمیع نسخ خطی و چاپی قدیم و جدید کلیات سعدی و دیوان حافظ که تاکنون بنظر راقم سطور رسیده همه جا بدون استثنا با طاء مؤلفه نوشته شده است ، واز این املا و از شباهت ظاهری صوری این کلمه با کلمه شرطه عربی که بمعنی عسس و «پولیس» است در نظره اولی که نظره حمقاً لقب آنست چنان متبادر بذهن میشود که این‌کلمه باید عربی باشد ولی پس از تتبع جمیع کتب لغت عربی از قدیم و جدید ومطول و مختصر خطی و چاپی اصلاً و ابداً و بوجه من‌الوجوه ازاین کلمه مطلقاً اثری و نشانی در هیچیك ازآنها نمی یابد . بالاخره ملتفت میشودکه این کلمه عربی نیست و حمقا لقب درستی بوده است برای نظره اولی‌و از ظاهرأملای‌کلمه نباید فریب خوردچه‌واضح‌است که مجرد وجودطاء مؤلفه درکلمه دلیل‌برعربی‌بودن آن‌نمیشود مانندسطبر و طاق (مقابل جفت) و طپانچه و امثـال آنها ، و از طرف دیگر شرطه کلمه فارسی بنظر نمیآید باشد چه درهیچ یك ازکتب نظم و نثر متقدمین الی حدود قرن ششم‌وهفتم و درهیچیك ازکتب لغت فارسی‌یافارسی‌وعربی که قبل ازاین تاریخ تالیف شده مانند فرهنك اسدی وسامی فی‌الاسامی و مقدمة‌الادب زمخشری و غیر ها این کلمه ظاهراً دیده نشده است، واینکه در بعضی فرهنگهای بسیار متأخر مانند برهان قاطع و فرهنك رشیدی و غیاث‌اللغات و فرهنك نظام ذکری از آن آمده و بباد موافق و باد مراد تفسیر شده بدون شك از روی همان اشعار سعدی و حافظ‌است که‌هم برای

اولین بار در اشعار آنها ذکر شده وهم‌سیاق آنها تقریباصریح‌است‌در‌اراده این معنی از این کلمه بخصوص بیت حافظ که در غایت اشتهار بوده وتقریبا ضرب‌المثل شده‌است .

باری با وجود فحص‌بلیغ از سالیان دراز تا کنون راقم سطور بهیچ مأخذ موثوق‌بهی برنخورده‌ام که بادلیل مقنع‌اصل ومبدأ این‌کلمه را که از چه زبانی از زبانهای معمولهٔ دنیا بوده‌است معلوم کند ، ولی ازروی بعضی شواهددیگری که در پارهٔ مآخذ عربی بدست آمده و ذیلا مذکور خواهد شد چنین بنظر میرسد که این کلمه اولا بنحو قدر متقین از همان اواسط قرن چهارم هجری‌یعنی قریب سه‌قرن قبل ازسعدی وچهار قرن قبل ازحافظ بین بحریه و ملاحینی که از خلیج فارس بهندوسیلان و جزایر سوماترا و جاوه و چین رفت‌وآمد میکرده‌اند معمول و مصطلح بوده‌است ومقصوداز آن همان باد موافق یا مطلق باد نرم‌ملایم بدون قید موافق یا مخالف که کشتیهای شراعی رابصوب مقصد سوق‌میداده‌است و بنابراین باحتمال‌بسیار قوی شاید بتوان ادعا نمود که اصل این‌کلمه بایستی از یکی از السنه‌آن همه ملل و اقوام متعدده متنوعه که در سواحل بحر هند مابین خلیج فارس و هند و سیلان و جاوه و چین و جزایر لا یعد و لا یحصای بحر مـذکور ساکن بوده‌اند مأخوذباشد ، و ثانیاً آنکه اصل املای این کلمه بتاءمنقوطه بوده است نه بطا مؤلفه و بفتح شین بوده است نه بضم آن و در آخر آن الف بوده است بجای هاء مختفیه گرچه‌گاه نیزباهاء می‌نوشته اند .اینك بعضی‌شواهد استعمالا ین‌کلمه دربعضی مآخذ عربی‌که در بالا بدان اشاره کرده‌ایم :

١ — در کتاب عجایب‌الهند بره وبحره تألیف « بزرگ‌بن‌شهریار الناخداه الرامهرمزی» که درحدود سنه سیصد و چهل‌ودوهجری‌تألیف‌شده و یك نسخه قدیمی‌از‌آن‌در‌کتابخانه ملی پاریس موجود است ومن‌این‌نسخه رادیده‌ام ونسخه‌دیگری‌نیزاز‌آن‌دریکی‌از کتابخانه‌های‌استامبول محفوظ‌است و از روی این‌دو نسخه مستشرق‌هلاندی(ظ)فن‌درلیت(١)در سنوات١٨٨٣— ١٨٨٦ میلادی طبع بسیارزیبای متقنی ازآن بعمل آورده است و متن‌عربی آنرا با ترجمه آن بفرانسه بقلم مستشرق فرانسوی مارسل دو یك (٢) در ذیل صفحات بانضمام مقدمه و حواشی و فهارس و تفسیرلغات نادره کتاب‌در

١- P.A. Vander Lth ٢- L.Marcel Devic

مطبعه لیدن از بلاد هلاند بچاپ رسانیده است در ۳۱۰ صفحه بقطع ورقی بزرك باکاغذ اعلا و خطدرشت و بعلاوه‌چهار مجلس تصویر رنگین‌مقتبس از نسخه مشهور بسیار قدیمی مقامات‌حریری مصور ملکی مرحوم شفر(۱) و از روی همین چاپ‌بعدها در سنه ۱۳۲٦ قمری در مصر نیز طبع متوسط ارزانی بحذف حواشی و توضیحات و فهارس در ۱٤٤ صفحه کرده‌اند.

در صفحه ۳٦ — ۳۸ از کتاب مزبورچاپ اروپامؤلف حکایت‌مفصلی نقل‌میکند که‌اینطورشروع میشود : « و کنت‌اسمع بأمر السلاحف‌فاستطرفه وانکره لمایحکی مالایقبله‌العقل فحدثنی ابو محمدالحسن بن عمر وانه‌سمع بعض‌الشیوخ المراکب یحدث ان‌مرکباً خرج من بلادالهند الی بعض‌النواحی فذهب من ید صاحبه بقوة الشرتا و عاب(۲) المراکب فقدموا الی جزیرة صغیرة لم یجدو افیها ماء ولاشجراً ودفعتهم الضروره الی‌المقام بها فقرغوا حمولة‌المرکب الی الجزیرة و اقاموامدة حتی اصلحوا العیب و غرموا علی‌الخطوف فاتفق لهم یوم نوروز ... الی آخر الحکایه» که چون مقصود اصلی ، در این مقاله نقل قصص و حکایات نیست لهذا از ذکر بقیه حکایت صرفنظر کردیم ، و چنانکه سابقاً از سیاق‌عبارت‌جمله منقوله در فوق‌صریحاً واضحاً مستفادمیشود کلمه«شرتا» در عبارت مزبور بمعنی باد موافق‌یامطلق باد استعمال شده است و در ترجمه فرانسه این کتاب در ذیل‌صفحه ۳٦نیز این کلمه بقریب‌همین معنی ترجمه شده‌است یعنی Brise که بفرانسه‌بادخفیف ملایم خنك است .... (از نقل سه‌فقره شاهد دیگر خودداری میشود ، طالبان باصل‌مقاله رجوع کنند.)

(مجله یادگار شماره ۱-۲ سال ۴)

۱– Ch. Scheffer

۲ - عاب بعین مهمله است یعنی کشتی عیبی پیدا کرد بقرینه جمله « و ما قاموامدة حتی اصلحوا العیب» در آخرجمله منقوله .

محمد علی فروغی ـ ذکاء الملک

محمد علی فروغی ملقب به ذکاءالملك (دوم) در سال ۱۲۹۵ هجری بدنیا آمد . پدرش محمد حسین ذکاءالملك اصفهانی مردی دانشمند وشاعر و نویسنده بود . میرزا محمد علی تحصیلات خودرا در رشته‌طب در مدرسه دارالفنون بپایان‌برد ولی آنرارها کردو بتحصیل‌ومطالعه کتب‌حکمت وفلسفه



محمد علی فروغی ـ ذکاءالملك

پرداخت. پس ازفراغ از تحصیل درمدارس‌دارالفنون ، علمیه وادب بتدریس تاریخ ، فیزیك و زبان فرانسه مشغول شد و درسال ۱۲۸۱ هجری‌بمعلمی مدرسه سیاسی انتخاب و پس‌ازفوت پدرش ـ که ریاست مدرسه مزبوررا در عهده داشت ـ بجای اومنصوب گردید.

در سال ۱۲۸۸ هجری (مجلس دوره دوم) بنمایندگی مجلس رسید و بسمت ریاست مجلس انتخاب شد . در دوره سوم نیز وکالت مجلس را

داشت . او چندین بار بمقام وزارت وریاست‌وزرانائل‌آمد ، مدتها نیزسفیر ایران درترکیه ونماینده‌ایران‌درجامعه ملل‌بود که یکسال‌هم‌ریاست آن‌مجمع بااوبود. فروغی دوبارهم دررأس‌دیوانعالی تمیزقرارگرفت ویکی‌ازاعضاء پیوسته فرهنگستان ایران بود .وی بسال ۱۳۲۱ وفات‌کرد و وزارت‌امور خارجه بسال۱۳۲۸ مجلس یادبودی‌برای اوترتیب‌داد وازخدماتش‌تقدیرشد.

تألیفات و آثار

الف: فهرست کتبی که بیشتربرای‌استفاده‌متعلمین نوشته‌است۱ ـ چرا؟ باینجهت ،۱۳۱۸ هجری(درعلم‌هیأت) ۲ ـ اصول علم‌ثروت ، ۱۳۲۳هجری ۳ ـ تاریخ‌مختصر ایران ، ۱۳۲۶ هجری ٤ ـ حقوق اساسی ، ۱۳۲٦هجری ٥ ـ تاریخ ملل‌قدیمه مشرق ۱۳۲۷هجری (ترجمه از فرانسه) ٦ـتاریخ مختصر دولت روم قدیم ۱۳۲۷هجری (ترجمه ازفرانسه) ۷ ـ علم فیزیك، ۱۳۲۸ هجری .

ب : فهرست کتبی که تصحیح‌وتحشیه وانتخاب کرده‌است: ۱ ـ کلیات سعدی (از سال ۱۳۱٤ تا ۱۳۲۰) ۲ ـ خلاصه شاهنامه ، سال ۱۳۱۳ (در دومجلد) ۳ ـ منتخب‌شاهنامه ، سال۱۳۲۰ (برای‌مدارس‌ـ بامشارکت حبیب یغمائی) ٤ ـ زبده حافظ، سال ۱۳۱٦(تاکنون چندبارچاپ‌شده‌است) ٥ ـ رباعیات خیام، سال ۱۳۲۰ (بامشارکت‌دکتر قاسم‌غنی)

ج: فهرست کتبی که بفارسی ترجمه‌وتألیف کرده‌است‌و کتب دیگراو: ۱ـ سیرحکمت‌دراروپا(۳مجلد-این کتاب‌معروفترین کارعلمی‌فروغی‌است) ۲ـ حکمت‌سقراط بقلم افلاطون (۲مجلد ـ ترجمه ازفرانسه وتابحال دوباربچاپ رسیده است) . ۳ ـ آئین سخنوری(۲مجلد) ٤ ـ رساله پیام بفرهنگستان (سال۱۳۱٦) ٥ ـ رساله اندیشه دوردراز، سال ۱۳۰٦، چاپ اسلامبول (درمسائل اجتماعی) ٦ سماع طبیعی، سال۱۳۱٦ـ چاپ اول (ترجمه از کتاب « شفا ») ۷ ـ فنون سماع طبیعی و آسمان وجهان و کون وفساد (ترجمه کتاب شفا) بسال ۱۳۱۹

اینك نمونه‌ای ازنثراو :

خصائص کلام خیام

نخست اینکه در نهایت فصاحت و بلاغت است در سلاست و روانی مانند آب است‌ساده‌و از تصنع و تکلف فرسنگها دوراست و دربی‌آرایش سخن خود نیست صنعت شاعری بخرج نمیدهد تخیلات شاعرانه نمیجوید

همه متوجه معنائی‌است که منظور نظر اوست در رباعیات او آنچه بصورت ظاهر خیالات شاعرانه مینماید در واقع تنبه و تذکر بنکات و دقایق است سبزه می‌پسندد فورا متوجه میشود که این‌سبزه‌از خاك رسته و آنچه‌امروز خاك است دیروز تن و اندام مردمان بوده‌است بکاخ ویران مینگرد‌و بیاد میآورد که‌در‌این‌کاخ پادشاهان‌میزیستند وامروز قرارگاه وحش وطیراست آسمان و ستارگان می‌بیند و بفکر فرومیرود که‌سرگردانی‌این اجرام‌برای چیست ومدبر آنها کیست ؟

دیگر از خصایص خیام ذوق لطیف و حس‌شدید اوست بااینکه‌قصد شاعری ندارد از دیدن مناظر زیبای طبیعی و گل وسبزه و کیفیت شام و بامداد و مهتاب و ابر و باران و مانندآنها بی اختیار طبعش باهتزازمیآید و درضمن‌تفکراتی که‌دارد بدو کلمه بآنها اشاره میکند چنانکه عالمی‌ازصفا و طراوت در نظر جلوه‌گر میسازد ومخصوصاً چیزی که در کلام خیام‌جلب توجه میکند تأثری است که از مرك جوانان خوش‌اندام و بقول اونگاران خورشید رخان زهره جبینان در می‌یابد چنانکه گوئی عزیزی‌یاعزیزانی از زن وفرزند یامحبوبان و یاران‌داشته که‌از رفتن خود داغ‌بردل‌او گذاشته‌اند و منشأ این تذکر و تأسف دائمی او برمرك شده اند و ازسخنش برنمیآید که از مرك بیم دارد زیرا کسیکه از مردن میترسد این اندازه اصرار در یادآوری‌مرك نمیورزد بلکه تامیتواند خودرامنصرف‌وغافل‌میسازد.

خاصیت دیگر کلام خیام سنگینی و متانت ومناعت اوست بذله‌گوئی نمیکند اهل مزاح و مطایبه نیست متعرض مردم نمیشود باکسی کار ندارد پیداست که حکیمی است متفکر و متذکر سخن نمیگوید مگر برای‌اینکه نکتهٔ را که بخاطرش رسیده ابراز کند دنبال سخنوری و لفاظی نیست‌همه مستغرق فکر خود است و چون درست بنگری مدار فکرش بردوسه‌مطلب بیش‌نیست و آن‌تذکرمرك‌است وتاسف برناپایداری زندگانی وبی‌اعتباری روزگار و اینکه بی‌خبریم و هرچه جستیم نیافتیم و ندانستیم کجاآمده‌ایم وچرا میرویم .

مرد هوشیار البته از تفکرات‌او پند و عبرت بسیار میتواندگرفت‌اما خیام در مقام تصریح به‌نتایج تذکرات خویش نیست و با ایجازو کم سخنی که شیوهٔ اوست اکتفا می کند باینکه عمر را غنیمت شمار وخوش باش و اگر درخانه کس است یك‌حرف بس است . البته این تفکرات و تذکرات منحصر‌خیام نبوده و نیست سخن سرایان و دانشمندان دیگر پیش‌از او چه

از ایرانیان و چه از اقوام دیگر این نوع معانی بسیار پرورده اند ، اختصاص خیام بیشتر به شیوه بیان اوست و گرنه میتوان گفت از پیشینیان خود اقتباس کرده است از شعرای عرب ابوالعلای معری که حکیم نیشابوری اگر زمان او را درك کرده باشد در کودکی بوده و افکارش برباعیات خیام خیلی نزدیك است از ایرانیان متقدم یقین است که خیام بفردوسی نظر داشته است وقرائنی دردست هست براینکه متوجه افکار شعرای دیگرهم بوده است کسانیکه ازاو اقتباس و پیروی کرده اند چه بصورت رباعی و چه درانواع دیگر شعر بسیارند اماسخنسرانی که اشعارش مخصوصا خیام را بیاد می آورد خواجه حافظ است .

نظر بتوجهاتیکه درباره کلام خیام کردیم درمی‌یابیم که چرا در سخنسرائی آثار او کم است رباعیاتی که باو نسبت داده اند هزاران است اما یقین است که همه آن رباعیات ازاو نیست وبعضی ازآنها رامیدانیم از کیست. رباعیاتی که ما توانستیم باو منتسب کنیم بدویست نمیرسد ودرمجموعهٔ که‌ما فراهم ساخته ایم طریقی که برای یافتن رباعیات خیام اختیار کرده‌ایم جای دیگر بیان نموده ایم اینجا همین قدر خاطر نشان میکنیم که برای مایقین حاصل است که کمتررباعی از خیام دردست است که‌از این‌مجموعه ترك شده‌باشد اما نمیتوانیم‌ادعا کنیم که‌هرچه در این مجموعه‌هست ازخیام است فقط میگوئیم ممکن‌است این رباعیها از خیام باشد و گمان خود ما اینستکه رباعی‌هائیکه بحقیقت از قلم خیام بیرون آمده بدویست بلکه بیك صدهم‌نرسیده‌است بنابراینکه‌دراین‌رباعیات که‌جمع آوری‌شده یك‌شعربارها تکرار یافته و میتوان استبعاد کرد که کسی مانند خیام این اندازه تکرار درسخن روا بدارد خاصه‌اینکه بعقیده ما بنای‌خیام برشاعری نبوده‌واجباری نداشته است که دائماً رباعی بسازد و یك معنی را همواره تکرار کند . رباعیات خیام تراوش تأثرات وتفکرات اوست ممکن است یك معنی چندین بار بخاطرش‌خطور کرده وهربار بوجهی بزمان آورده باشدخاصه اینکه در چگونگی ادای یك معنی باندازهٔ تنوع بکار برده که‌همه بدیع‌و دلپسنداست‌اما یقیناًرباعیات او بآن فراوانی که مردم تصور کرده‌اندنبوده است واحتمال میرود که چون سخن‌خیام از آغازبسیار دلنشین واقع شده گویندگان دیگر ازاوتقلید وپیروی کرده‌اند وگفته‌های‌ایشان عمداًیاسهواً بخیام‌منسوب شده‌است .

و نیز چون خیام بسرودن رباعی معروف شده بود مردمان سخن

ناشناس بسیاری از رباعیات را هم که بهیچوجه باافکارخیام‌مناسبت‌ندارد باو نسبت داده‌اند وهر کس‌هر رباعی‌را که‌بمذاق خودیافته ازخیام دانسته‌وبنام او قلمداد کرده‌است.

رباعیات خیام از دیرگاهی مرغوب وپسند آمده‌و حکیم نیشابورسر آمد رباعی سرایان شناخته شده بود و گاهی میگفتند چنانکه فردوسی‌در رزمسازی وسعدی در غزلسرائی در نخستین پایه اند خیام هم در سرودن رباعی این مقام را دارد اما حق اینستکه آن بزرگوار شهرت عظیم خود را در این اواخر مدیون اروپائیان است واین گوهر گرانبها نیز حال بسیاری از نفایس ادبی وعلمی وصنعتی‌مارا داشت که درگوشه فراموشی افتاده‌وقدروارزش آنهامعلوم‌نشده‌بودمگرپس‌ازآنکه‌اروپائیان‌وامریکائیان پی‌به‌آنها بردند وجلب توجه نمودند.

پس مقام علمی خیام وقتی معلوم شد که کتاب جبر ومقابله‌او نخستین بار در پاریس بچاپ رسید وبزبان فرانسه ترجمه شدومکشوف گردید که حکیم نیشابور از کسانی است که فن‌جبر ومقابله‌را رو بکمال برده و حل معادلات جبری رامبلغی ترقی‌داده وقدرت ریاضیون‌رابر محاسبه بسی‌افزوده ساخته است.

بازاررباعیات خیام‌هم وقتی‌گرم‌شد که یکنفر شاعر باذوق انگلیسی فیتزجرلد نام یکصده ازآنها را بشعر انگلیسی درآورد باین وجه که معانی وافکار رباعیات خیام را گرفت و موضوع یك منظومه انگلیسی بصورت یکصد ویك‌رباعی قرارداد وآن‌براستی شاهکاری گرانبهاست که هرانگلیسی زبانی‌میخواند ولذت میبرد وگرامی میدارد بعضی گفته‌اندمنظومه فیتزجرلد بهتر ازاصل رباعیات خیام است بنظرما چنین نیست ولی حق اینست که در ادای آن معانی بزبان انگلیسی و موافق مذاق اروپائی هنر کرده است و ایکاش‌که حافظ وسعدی و بزرگان دیگر ماهم مترجمانی مانند فیتزجرلد پیدا میکردند تاصاحبنظران دنیا ببینند که ذوق ایرانی از دریای طبع خود چه گوهرهای درخشان بیرون ریخته است.

(مقدمه رباعیات عمرخیام نیشابوری)

عیب زبان فارسی

«... آمیختگی فارسی را بعربی عیب خواندیم ازآن رو که البته اصل در هرزبان اینست که از عوامل بیگانه پاك باشد هرچند این ممکن

نمی‌شود زیرا که اقوام وملل همواره باهم ارتباط دارند و باید داشته باشند. گذشته از مهاجرت های‌فردی وجمعی که نزد یکدیگر میکنند وخون ها ونژاد ها آمیخته میشود بقصد تجارت وسیاحت وزیارت باهم رفت وآمد واز یکدیگر استفاده می نمایند واینکار عامل مهم ترقی نوع بشر است که علاوه برفواید مادی که میبرند از یکدیگر آداب ورسوم وافکار وعقایدو معلومات فرامیگیرند واین جمله‌در زبان طبعاً تاثیر دارد وهراندازه درخالص نگاه داشتن آن کوشش کنند ممکن نمی‌شود زیرا که زبان امری‌است‌طبیعی ومتعلق بعموم مردم است ودر هیچ قومی یکنفر پیدا نمی شود که با زبان کار نداشته باشد مگر کر و گنگ باشد و زبان از چیز هائی است که در اختیار کسی نیست مگر آنها که حسن بیان دارند و سخن ایشان ازجهت لفظ ومعنی طرف توجه مردم می‌شود که البته بیش‌از کسانی که این خصائص را ندارند در افکار و اقوال مردم تأثیر و تصرف می کنند...

بنابر آنچه گفته شد کمتر زبانی است بلکه شاید هیچ زبانی نباشد که با زبان های بیگانه آمیزش نکرده باشد ولیکن این آمیزش معمولا حدودی دارد یعنی در هرزبان‌آن الفاظ خارجی واردمیشود که برابرآنهادر خود زبان نباشد چنانکه چای ازچین وقهوه از عربستان بکشورهای دیگر رفته وهمه ملل چون آن اجناس را پذیرفته‌اند نام اصلی آنان را هم عیناً یا باکم وبیش تحریف وتصحیفی قبول کرده اند.

آمیختگی زبانها در این حدود چاره ندارد و بیضرر است هرچند عدد لفظهای‌اصیل بصدها وهزار ها برسد مخصوصاً اگرورود عناصر بیگانه در چگونگی بیان وسخن‌گوئی مردم تأثیر نکند وطبیعت زبان‌را تغییرندهد واگر فارسی بهمین اندازه وهمین قسم باعربی مخلوط شده بود عیب نبود چنانکه با بسیاری از زبان های دیگر از هندی و چینی وترکی ویونانی و روسی وفرانسه وانگلیسی وغیر آنها درهمین حدود آمیخته شده و زیانی ندیده است .

اما آمیختگی فارسی بعربی از حد معقول تجاوز کرده است باین معنی که شماره لفظهای عربی ازعدد لفظهای هندی در زبان ما بیشتر شده است وآن لفظها ازهمه قسم است یعنی هم از اشیاء مادی و هم از امور معنوی وهم چیزهائی که معادل‌آن درفارسی‌بوده وهست ومحل‌احتیاج‌نبوده‌و نیست واز این بدترآنکه الفاظ عربی باصیغه ها و قواعد نحوی و صرفی و

ترکیبات عربی درزبان‌ما داخل‌شده‌و بنابراین‌درشیوه بیان‌فارسی تأثیروتصرف کرده است. علت این‌پیش‌آمدرا همه کس‌میداند که چیرگی‌عرب بر کشورما بوده است و استوار شدن حکومت عربی درچندین قرن در اینجا که بآن واسطه نوشته هائیکه باین زبان بود ازمیان رفت ونزدیك بسیصدسال زبان فارسی‌جز درنزد روستائیان وطبقات عوام بکار نرفت ومخصوصاً نوشته‌نشد وازاینرو چون ایرانیان درمائه چهارم هجری خواستند باز بفارسی سخن بگویند وبنویسند بسیاری از لفظها فراموش شده بود وچارهٔ نداشتند جز اینکه بجای آنها لفظهای عربی‌بکار ببرند.

وپوشیده نیست که یك امر دیگر نیز این پیش‌آمد را قوت دادوعیب ونقص زبان فارسی‌را تمام‌کرد وآن این‌بود که هنگامیکه مسلمانان بعلم و ادب توجه کردند اقوام بیشمار بودند ازحدود چین گرفته تا اقیانوس اطلس و با آنکه جهت جامعه اسلامی داشتند طبیعی بود که عربی رازبان عمومی و اشتراکی خود قرار دهند یکنفر ایرانی اگر کتابی بفارسی مینوشت فایده‌آن تنها بفارسی زبانان میرسید اماچون بعربی مینوشت همه مسلمانان جهان که شماره ایشان چندین برابرفارسی زبانان بود ازآن‌بهره میبردندوهمین امردر پنج شش‌قرن اول‌اسلام‌سبب رواج ورونق فوق‌العاده علم وادب درمیان مسلمانان گردید چنانکه امروزهم اگریك زبان مشترك درمیان مردم بود گذشته از سهولت های دیگر که درکار زندگانی دست میداد بنشر وترقی علم وتمدن بی‌اندازه مددمیکرد وازهمین روست که خیر اندیشان انسانیت کوشش دارند یك زبان بین‌المللی رائج و شایع گردد و لیکن متأسفانه اختلافات دینی‌وسیاسی وتعصبهای گوناگون تاکنون‌نگذاشته است واین مبحث ازگفتگوی مابیرون است (۱)

مشترك بودن زبان عربی در میان مسلمانان خاصیتی راکه گفتیم داشته است ولیکن بزبان‌فارسی‌لطمهٔ‌سخت زده‌است که علما وفضلاایرانی‌هم تقریباًهمه‌آثارشان بعربی نوشته‌شده وازاین‌رو گذشته‌از زبانهای دیگر که بما

---

۱) بگمان‌من صاحبان این‌فکر اشتباه‌کرده‌اند که زبان بین المللی‌را جعل کرده اند وحال‌آنکه‌میبایست یکی‌از زبانهای موجودراکه آسانتر ومزایایش‌بیشتر باشد برای این‌مقصود اختیارنموده و اسباب‌شیوع آنرافراهم‌ساخت‌و برای‌این نظر دلایلی دارم که‌جای بحث‌آن اینجانیست .

رسیده‌است زبان‌فارسی‌ازجهت اصطلاحات علمی‌وادبی‌وبسیاری‌دیگر که‌محل حاجت است فقیرمانده ونیازمند بزبان عربی گردیده ونیز فارسی چنانکه باید ورزیده نشده وبرای بیان همه قسم مطالب پخته نگردیده است .

درقرن‌های اخیرفضیلت فروشی هم دراین امر دخالت تمام داشته که چون علم عربیت درنظرها اعتبار و شأن داشت بلکه تقریبا فضیلت منحصر بعربیت شده‌بود نویسندگانی که میخواستند خودرا بفضل وعلم معروف کنند ودرنوشته‌ها بلکه گفته‌های خود تا میتوانستند بضرورت یا بیضرورت بجا یابیجا کلمه‌ها یاعبارت‌ها وجمله‌های عربی بکارمیبردند و هیچ لفظ وجمله عربی‌را درفارسی بیگانه نمیشمردند بلکه برای معانی که لفظ فارسی‌داشت نیزعربی رابرتری میدادند ودر عبارت فارسی ترکیبات عربی‌را بی مضایقه میآوردند وبرعایت قوانین عربی قید داشتند وحدوشرطی برای گفتن‌لفظها وصیغه‌ها وجمله های عربی در فارسی نمیگذاشتند اینستکه امروز باآنکه نه‌آن فضیلت‌فروشی‌خریداردارد ونه‌هیچگونه‌اجباری ازخارج برای‌ایرانیان درعربی‌گفتن ونوشتن هست وکمتر کسی هم علم‌وسوادعربی درستی‌داردما همه بواسطه انس وعادت چندصد ساله وفراموش‌کردن بسیاری ازلفظهای فارسی ودرواقع‌بواسطه ناتوانی که درادای مراد بزبان خود پیدا کرده‌ایم بساهست که درگفته ها ونوشته های خویش غالبا بیضرورت عربی بیش‌از فارسی بکار میبریم و با زبان فارسی چنان بیگانه شده‌ایم که‌هروقت‌معنائی در ذهن داریم که اندکی از درجه مطالب عادی و عامیانه بالاتراست‌هیچ بخود زحمت نمیدهیم که تعبیر فارسی برای آن بیابیم و فوراً لفظی مفرد یا ترکیبی از عربی می‌آوریم و بکار میبریم و من بسیاری از اهل علم و فضل را دیده‌ام که اصلا از تعبیر فارسی عاجز بوده‌اند و مخصوصاً هر وقت مطالب علمی میخواستند بیان کنند یا یکسره جمله‌های عربی‌میگفتند ومی نوشتند یاترکیبی درست میکردند که بهیچ‌وجه مناسبتی بافارسی‌نداشت .

اینست آنچه من عیب‌زبان‌فارسی میشمارم ...»

(پیام فرهنگستان)

سید حسن تقی زاده

سید حسن تقی زاده درسال ۱۲۹۰ هجری بشهر تبریز متولد شد ـ تحصیلات قدیمی و مقدماتی معمول زمان را در همان شهر آغاز کردو سپس بفرا گرفتن زبان فرانسه پرداخت. وی در سال ۱۳۲۲ هجری بمصر رفت و مدتی نپائید که بایران بازگشت و در طهران بزعمای مشروطیت پیوست . در دوره اول مجلس بنمایندگی اهالی تبریز انتخاب شد وچون



سید حسن تقی زاده

مجلس بتوپ بسته شد با جمعی بسفارت انگلیس پناهنده گشت و توانست جان راازمهلکه بدر برد . مدتی را در لندن و پاریس گذارند و چون اخبار انقلاب تبریز را شنید و از فتح طهران مطلع شد از لندن حرکت کرده خود را بتبریز رسانید ۰ درمجلس دوم از طهران وتبریز بنمایندگی مجلس انتخاب شد.

وی متهم بود که در قتل مرحوم بهبهانی دست داشته است لذا از جانب علما تکفیر گردید ، ناچار از ایران بسوی امریکا و اروپا رفت

و بسال ۱۹۱۵ وارد برلن گردید. وی در دوره‌های پنجم و ششم و پانزدهم نیز سمت وکالت مجلس را داشت و اینك ریاست مجلس سنا با اوست. تقی‌زاده مشاغل زیر را هم عهده دار بوده‌است: مأموریت عقد قرارداد تجارتی با دولت شوروی — ریاست غرفه ایران در نمایشگاه شهر فیلادلفی — مقام سفارت ایران در انگلستان — وزارت طرق، مالیه — مقام سفارت ایران در فرانسه — نمایندگی ایران در کنگره بیستم مستشرقین (شهر رم) - استادی مدرسهٔ السنه شرقیه لندن - نمایندگی ایران در شورای امنیت - عضویت شورای عالی فرهنك.

تالیفات و آثار: ۱- تمدنات قدیمه، ۱۳۲۰ هجری (ترجمه کتاب گوستاولبون - مندرج درمجله گنجینه فنون) ۲- رساله تحقیق احوال کنونی ایران، ۱۳۲۴ هجری، چاپ مصر ۳- کشف الغطا، ۱۳۲۹ هجری ٤- مختصر تاریخ مجلس ملی ایران، ۱۳۳۷ هجری، چاپ برلن ٥ - ایران و جنك فرنگستان، چاپ برلن ٦- رساله فردوسی (مندرج در «کاوه» - در «هزاره فردوسی» نیز طبع شده است) ۷ - مقدمه تعلیم عمومی یا یکی از سر فصل های تمدن، سال ۱۳۰۷ (رساله درباب تغییر خط) (۱) ۸ - از پرویز تا چنگیز سال ۱۳۰۹ (قسمت مقدماتی کتاب) ۹ - مقدمه بر دیوان ناصرخسرو، چاپ طهران ۱۰ - جنبش ملی ادبی، سال ۱۳۲۰ (در باب اعمال فرهنگستان که ابتدا در مجله «تعلیم و تربیت» درج شده بود ولی ازطرف شهربانی اجازه نشرمجله‌داده نشد تا اینکه پس از شهریور ۱۳۲۰ مستقلاً بطبع رسید) ۱۱ - گاه شماری در ایران (سال ۱۳۱٦) ۱۲ - حفظ زبان فصیح فارسی (سال ۱۳۲٦) ۱۳ - کتابهای «کشف تلبیس»، «گنج شایگان» (تالیف محمد علی‌جمال‌زاده)، «جنایت روس وانگلیس»، «کتاب شناسی فارسی» و غیره را نیز (ازانتشارات مجله کاوه) نشر کرده است. ۱٤- Old Iranian Calandar، ۱۹۳۸ میلادی چاپ لندن(۲) ۱۵- مقالات تحقیقی وتاریخی که بزبانهای انگلیسی وآلمانی وفارسی نوشته ودرجراید ومجلات مختلف درج‌است که بعضی‌ازمقالات‌فارسی راکتابخانه طهران بصورت کتابی بنام «مقالات تقی‌زاده» (سال۱۳۲۱) نشر نموده‌است ۱٦ - تقی زاده در برلن بنشر «مجله کاوه» اقدام کرد که جمعاً پنج‌سال نشر شد.

---

۱) تقی‌زاده درضمن‌خطابه «حفظ زبان فصیح فارسی» که بسال ۱۳۲۵ ایراد کرد ازنظرسابق خود عدول کرد. ۲) بزبان انگلیسی

اینك نمونه‌ای از نثر او :

نوروز

قبل از شروع بشرح داستان گاه شماری ایران باید بگویم که آنچه در ذیل بیان میشود نتایج آن مطالعات است بطور خلاصه و بدون ذکر دلائل و مآخذ ورنه اگر تمام دلائل بتفصیل نوشته شود ازحوصله گنجایش مجله بیرون خواهد بود.

نوروز اسم روز اول سال زردشتی و نخستین روز از فروردین ماه بوده است . ماههای ایرانی که حالا ما در حساب سال وماه‌خودمان‌استعمال میکنیم اگر چه از سال ۱۳۰٤ هجری شمسی باین طرف در ایران رایج شده قبل از آن تاریخ نیز در تقویم های ایرانی ثبت میشد . در آن نوع تقویم های نجومی چنانکه هر کس ملاحظه نموده دو قسم حساب ایرانی مندرج است یکی باسم جلالی و دیگری باسم قدیم مثلا در ماه اول بهاردرستون شهور جلالی نوشته میشد « فروردین ماه جلالی » و در ستون‌شهورقدیمه « آذر ماه قدیم » . این دومی همان حساب سال و ماه قدیم ایرانی است که قبل ازملکشاه سلجوقی درایران معمول و تنها سال شمسی رایج بوده و حساب زمان اکثریت ایرانیان در امور عرفی هم با آن بوده و بعد از ملکشاه نیز با وجود استعمال گاه شماری جلالی در امور رسمی وبعضی محافل خواص باز در میان عامه همان سال و ماه قدیم مداومت داشت و اینك هنوز کماکان دربین زردشتیان ایران و هند عیناً و هم چنین نزداهالی بعضی ولایات ایران مثل مازندران و نائین و غیره مستعمل و جاری است . این ماههای قدیم اصلاً جزو یك سال ناقصه بود که هرماهی‌از آن سی روز داشت که ۱۲ ماه ازآن ۳٦۰ روز میشد و برای تکمیل آن پنج روز بعنوان« پنجه‌دزدیده» یاخمسهٔ‌مسترقه در آخر یکی ازماهها‌الحاق میشد وسال را به ۳٦٥ روز میرسانید . این نوع حساب در دورهٔ اسلامی در ایران چنانکه گفتیم تاآخر ثلث‌دوم از قرن پنجم هجری باسال وماه عربی قمری متوازیاً دربین اکثریت سکنه مملکت جاری بوده وتا اواخر قرن چهارم هجری خمسهٔ مسترقه درآخر ماه‌هشتم سال یعنی‌آبان‌ماه‌الحاق می شدوپس از آن‌درفارس‌وعراق‌عجم درآخر اسفند ارمذماه‌یعنی درآخر سال قرار داده‌شد ولی دربسیاری ازولایات دیگر مانندگرگان‌وطبرستان و خراسان وغیره همچنان در آخر ماه هشتم ماند . پارسیان هند مانند

زردشتیان ایران هم در الحاق خمسه بآخر سال ازاهل فارس تبعیت نمودند وهنوزهم نزد آنها بهمان قرار است .

سال قدیم چون سال ناقصه بوده وقریب ربع روز (در واقع پنج ساعت و۴۸ دقیقه و ۵۱ر۴۵ ثانیه) نسبت بسال شمسی حقیقی (وسطی) که باصطلاح علمی فرنگی سال تروپیك (Tropique) گویند ناقص بوده لذا اول سال وهمه ایام سنه درهرچهار سال تقریباً یکروز از موضع خوددرسال شمسی حقیقی عقب تر میماند باین معنی که اگروقتی اول فروردین درروزاول حمل واقع بوده چهار سال بعد در ۳۰ حوت و ۸ سال بعد در ۲۸ حوت می افتاد. بااین سیر تدریجی قهقرائی اول سال (اول فروردین ماه) درسال ۴٦۷ هجری با ۱۲ حوت مطابق شده بود و درآن سال بحکم ملکشاه سلجوقی برای تثبیت ایام سال شمسی حقیقی ایجاد سال جلالی کردند باین ترتیب که اول فروردین ماه را ۱۸ روز جلوتر برده ودر اول حمل قرار دادند، بعلاوه کبیسه ای شبیه بکبیسه سال رومیان یاسال یولیانی احداث کردند که بوسیله آن سال جلالی که پس ازآن تاریخ در دوایر رسمی دولتی ومحافل بامعرفت معمول شد ثابت گردید ودیگر سال ناقصه نبود .

این کبیسه ازاین قرار بود که درهر چهارسال یکبار سال را بجای ۳٦۵ روز ۳٦٦ روز شمردند یعنی یکروز برخمسهٔ مسترقه افزودند وبرای صحت کامل ودقیق ظاهراً مانندحالا هرسال منجمین موقع تحویل شمس را بحمل استخراج نموده وبرطبق آن اول فروردین ماه را معین میکردند یعنی اگردر سالی تحویل بعداز ظهر روز سیصدوشصت وششم از سال وقوع می یافت بجای آنکه همان روز اولین روز سال جدید شمرده شود فردای آنروز یعنی روز سیصد وشصت وهفتم نوروز واول سال نومحسوب میشدو پس ازآن سه سال دیگر هر کدام ۳٦۵ روز بودو بازدرسال چهارم که تحویل ببعدازظهر می افتاد سالی که بـه آخر می رسید ۳٦٦ روز شمرده می شد . باین ترتیب ایام سال همیشه درمواضع خود از فصول شمسی ثابت میماند . در نتیجهٔ ایـن نوع کبیسه چنانکه گفته شد هر چهار سال یکبار سال ۳٦٦ روز میشد الا گاهی پس از هفت یاهشت دوره چهارساله یکبار بجای سال چهارم سال پنجم ۳٦٦ روزه میشد یعنی چهارسال پی درپی ۳٦۵ روز و سال پنجم سال کبیسه بود.

شرح کیفیت این سال وماه جلالی داستان مفصلی میشود که محتاج بمقاله جداگانه ایست ، همین قدر باید گفته شود که مطابقت اول سال ایرانـی باولین

روز فصل بهار یعنی اعتدال ربیعی از همان‌زمان ایجاد سال جلالی بر قرار شد وقبل از آن زمان چنانکه ذکرشد آغاز سال در موقعی ازسال شمسی ثابت نبوده ودر فصول‌شمسی میگشت وحتی بعداز عهد ملکشاه‌هم تأسیس این گاه‌شماری جلالی ثابت تأثیر عامی درحساب سال وماه مردم مملکت نکرده وحساب‌عامه غالباً بهمان ترتیب‌سال ناقصه‌قدیم جریان و مداومت داشت و آثار آن‌درقرون بعد در کتب دیده‌میشود تا آنکه درقرون اخیره کم‌کم سال ناقصه‌در بین مسلمین‌ایران(جزمازندرانیها واهالی بعضی‌نواحی دیگر) منسوخ گردید ولی نزد زردشتیان تاامروز(یابعبارت صحیح‌ترتا این اواخر) کماکان جاری‌بوده وهست .

حساب زمان‌باتاریخ یزدگردی(مبدأ سنه۶۳۲مسیحی) یاتاریخ‌فارسیه (پارسیك‌یا تاریخ المجوس) که در کتب پهلوی از آن بتعبیر غریب «فلان تاریخ پس از بیست‌سال ازیزدگرد» یاد میشود (مبدأ ۶۵۲ مسیحی) باسال ناقصه‌بوده وهست وهم‌اکنون حساب پارسیان هند وزردشتیان ایران‌با آن سال ناقصه‌است که اول فروردین آنهادرسال جاری (یعنی ۱۳۲۷هجری شمسی) درچهارم ماه‌اوت فرنگی یا ۱۳ مرداد معمولی ماهاست وپس‌ازچهار سال دیگر در۱۲مرداد خواهدافتاد (الانزد قسمتی ازپارسیان هند که‌رسمی یاشاهنشاهی نامیده می شوند واکثریت‌زردشتیان هندهستند که‌یکماه‌جلوتر است‌واول سال‌آنها حالا در۳سپتامبراست بعلتی که‌شرح آن دراینجاموجب اطناب میشود .)

☆✡☆

دلایل عدیده وکافی وجود دارد براینکه این نوع سال وماه شماری (یعنی سال ناقصه) درعهد ساسانیان نیز بهمین ترتیب که ذکرشده بوده است مثلا در سال جلوس یزدگرد اخیر ساسانی در سنه ۶۳۲ مسیحی (یا سال یازدهم هجری)اول‌سال‌ایرانی‌یعنی‌اول فروردین ماه که‌نوروز خوانده میشد در۱۶ ماه حزیران رومی(ژوئن) بوده‌ودرسال وفات یزدگرد درسنه ۶۵۲ مسیحی در۱۱ ژوئن رومی بوده است .علاوه برایرانیان اقوام‌مجاور نیز مانند سغدیها وخوارزمیها در مشرق وکاپادوکیها وارمنی‌ها و صابئین (مغتسله) در مغرب‌نیزهمان‌گاه‌شماری ایرانی‌را با اختلاف‌اسم ماههاداشتند وهم چنین سیستانیها ، فقط حساب چهارقوم اولی همیشه‌در ماههای‌اول‌سال پنج روز باحساب‌ایرانیان فرق‌داشته وششم‌فروردین‌ایرانی که‌نوروزبزرك ایرانیان باشداول‌سال آنها یعنی‌روز اول‌ماه نخستین‌آنهابود واین اختلاف پنج‌روزه دلیلی‌دارد که‌بعد بیاید .

قرائنی موجوداست براینکه دردوره اشکانی نیزدرایران باوجودآنکه حساب رسمی زمان با تاریخ سلوکی (مبدأ ۳۱۲ قبل از مسیح)یاباتاریخ اشکانی (مبداء ۲٤۷ قبل از مسیح) وسال وماههای مقدونی بوده است و چون ازطرفی مورخ رومی کورتیوس درقرن اول مسیحی ازسال ۳٦۵ روزه ایرانیان قدیم سخن میراندوازطرفی دیگر سال وماه بومی کاپادوکی قبل از زوال استقلال آن مملکت بدست پومپی سردار رومی درسنه ٦۳ قبل از مسیح عیناً مطابق همان سال وماه ایرانی زردشتی بوده قریب به یقین میشود که سال و ماه زردشتی معروف با سال ۳٦۵ روز آن در دوره اشکانی نیز جاری بوده است .

این گاه شماری زردشتی که دربین علمای ایرانشناسی حالا آن را غالباً باسم سال وماه «اوستائی جدید» میخوانند بظن قوی از گاه شماری مصری قدیم اقتباس شده است و بعقیده اینجانب (بدلایلی که شرح کامل آن در اینجا میسر نیست)درحدودسنه ٤٤۱–٤٤٦ قبل ازمسیح درعهداردشیر اول هخامنشی معروف بهدراز دست درقلمرو ایران برقرار شد ، واگرچه ابتدای اتخاذ این گاه شماری شاید مدتی قبل از آن تاریخ (شاید هفتاد یاهشتاد سال قبل) دربین فرقه‌ای یاقسمتی از ایرانیان واقع گردید ظاهراً مسلم و متفق علیه شدن آن دربین عامه و بالخصوص محافل دینی زردشتی از تاریخ مذکور درفوق بوده است .

درآن زمان سال دراواخر زمستان شروع میشد ومثلا درتاریخ ٤٤۱ قبل از مسیح اول فروردین ماه (که مطابق ماه چهارم سال مصری است) در ۲۰ حوت یا ۱٦ ماه مارس رومی (بحساب قهقرائی) واقع بوده است و چون درهمان موقع که سال ناقصه وسیاررا درحساب جاری زمان کل مملکت مستقر نموده اندخواسته اند مواقع شش عیدبزرگ مذهبی راکه درسال شمسی حقیقی همیشه محل ثابتی داشته اند(گاهنبارها)از تغییر مصون داشته واز تاثیر گردش ایام سال ناقصه در فصول شمسی محفوظ بدارند کبیسه ای احداث نموده اند که دراثر آن سال مذهبی معمول درامور دینی و مخصوصاً برای تعیین اوقات ثابت گاهنبارها نزدیك سال شمسی حقیقی بماند از این قرار که درهرصد وبیست سال یکبار سال مذهبی را درمحافل مؤبدان بطور فرض ۱۳ ماه شمرده و درآخر سال صد وبیستم (برفرض فوق درسال ۳۲۱ قبل از مسیح مثلا) دوماه اسفندارمذ در یکسال مذهبی شمرده یعنی فروردین عرفی راهم اسفندارمذ مذهبی داده وماه اردیبهشت عرفی جاری‌رافروردین

مذهبی شمرده‌اند و برای اینکه ازاین حساب فرضی که تأثیر ظاهری درحساب زمان معمولی عامه نداشته علامتی در سال عرفی باشد خمسهٔ مسترقه راکه درآخر اسفندارمذ بوده بآخر فروردین عرفی نقل کرده‌اند وتا ۱۲۰ سال دیگر درهمانجا مانده است .

بهمین قرار درآخر دومین دوره ۱۲۰ ساله (یعنی مثلا درسال ۲۰۱ قبل‌از مسیح) باید خمسهٔ مسترقه بآخر اردیبهشت انتقال یافته باشدوهکذا تا اوایل قرن پنجم مسیحی که موقع هفتمین کبیسه بوده و بقاعده بایستی خمسهٔ مسترقه از آخر شهریورماه بآخر مهرماه منتقل شود ولی بجهاتی که کاملا معلوم نیست دو کبیسه را دریکجا اجرا نموده وخمسهٔ را بآخرآبانماه نقل داده‌اند که بایستی در واقع ۲٤۰ سال دیگر درآنجا بماند ولی‌پس‌از ۲٤۰ سال سلطنت ایران منقرض شده‌بود دیگر کبیسه‌ای اجرا نشد وخمسهٔ مسترقه درآخر آبان ماند تاچنانکه گفته شد دوعهد دیالمه درفارس همهٔ کبیسه‌های عقب افتاده را (البته درعالم فرض) یکجا اجرا کردند وخمسه‌را درآخر اسفند ارمذ قرار دادند .

درمبدأ کبیسه یعنی درسال ٤٤۱ قبل‌ازمیلاد مسیح گاهنبار میدیوی‌شم که عید انقلاب صیفی باشد در۱۵ ماه تیر قرار داشت (از ۲۰ حوت تااول سرطان ۱۰٤ روز است همچنانکه از اول فروردین تا ۱۵ تیرماه نیز ۱۰٤ روز است) . درموقع اولین کبیسه طبعاً گاهنبار مزبور به۱۵ماه مرداد منتقل میشد یعنی ۱۰۵ روز بعداز آخرین روزخمسه مسترقه یا روز صدوپنجم از سال مذهبی وهکذا در دوره های بعدکبیسه‌ها این گاهنبار از ماهی بماهی انتقال مییافت وبهمان قرارگاهنبارهای دیگر درهرصد و بیست سال‌یکماه تمام جلوتر برده میشد تاآنکه درآخرین کبیسه(که کبیسه هفتم وهشتم‌یکجا اجراشد)گاهنبار انقلاب‌صیفی درپانزدهم اسفند ارمذ ماه‌قرارگرفت .

بودن اول سال اوستائی جدید در ۲۰ حوت درمبدأ قبول شدن آن سال وماه دربین عامه ایرانیان و فاصلهٔ آن باعید انقلاب صیفی که باسم وسط تابستان نامیده میشد (میدیوی شم) باندازه ۱۰۵ روز و فاصله آن عید باعیدفصلی دیگر که بقول اوستاموسم بازگشتن گله‌ها ازصحرابه آغل وجفت شدن احشام‌واغنام‌بوده (ایاثرم)بازبمیزان ۱۰۵روزظاهراً بنای‌عقیدهٔ تابستان‌هفت‌ماهه وزمستان‌پنج‌ماهه‌شده که‌درویدیوداد (وندیداد)آمده‌است.

☆☆☆

چنانکه گفته شد دلائل وقرائن قوی وجود دارد که اتخاذ گاهشماری

اوستائی جدید با سال وماه زردشتی را درعهـد هخامنشیان باسال ناقصه ۳٦۵ روزه (یعنی ۱۲ ماه ۳۰ روزه وخمسه مسترقه اضافی) قریب بیقین ثابت میکند لکن برای کیفیت گاه شماریهای دیگر که قبل از آن در ایران یا بین اقوام مختلف ایرانی معمول بوده فقط قرائن حدسی در دست داریم و بس. معذلك میتوان نه تنها بطور احتمالی بلکه بظن قوی گفت که قبل از برقراری قطعی و اجماعی گاه شماری اوستائی جدید (که باید از مصر اقتباس شده باشد) سه نوع حساب زمان و سال وماه دیگر نیز وجودداشته است که یکی از آنها ظاهراً گاه شماری رسمی ایران هخامنشی بوده که آثار آن در کتیبه‌های هخامنشیان(مخصوصاً در کتیبه‌دار یوش اول در بیستون) باقی مانده‌است. این سال وماه ظاهراً عیناً مطابق سال‌وماه بابلی بوده وحتماً از بابلی یا عیلامی (که ظاهراً فرقی با بابلی نداشته) اقتباس شده است.

اسامی هشت‌ماه از آن سال در کتیبهٔ بیستون آمده است ولی‌تا این اواخر مواقع حقیقی همه آن ماهها درسال شمسی (در واقع قمری-شمسی بابلی) بتحقیق معلوم نشده بودولی پس از خوانده شدن الواح عیلامی‌تخت جمشید که قبل از جنك دنیائی اخیر بامریکا برده شده موقع هریك از آن ماهها ومطابقت آنها بانظیرخود درسال بابلی روشن‌شد بقرار زیر:

۱ — آدوکنیش = نیسان بابلی ۲ — ثوروا هر = ایار ۳ — ثایگرچیش = حزیران ـ گرمپد = تموز ۷ — باگیادیش = تشرین اول ۹ـ اسریادی = کانون‌اول ۱۲ — ویخن = ادار.

این سال وماه که‌قمری ـ شمسی (یعنی سال‌وماه بابلی‌قمری‌با کبیسه) بوده در دوره هخامنشیان ظاهراً در دوائر رسمی (شبیه باستعمال بروج حمل وثورالخ در دوائردولتی قبل از اتخاذ سال وماه شماری جدیددر سنه ۱۳۰٤ شمسی هجری) مستعمل بوده وبعیدنیست که حتی بعد از انتشار و استقرار گاه شماری اوستائی‌جدیددر میان عامه‌مردم بازتااواخر آن سلسله مبنای حساب‌رسمی‌ودولتی بوده‌است.

نوع دوم گاه‌شماری اوستائی قدیم‌است که‌درمیان قوم اصلی اوستا (این اصطلاح را بضرورت بآن قومی اطلاق میکنیم کـه زردشت‌در بین آنها باظهار امر وتبلیغ برخاسته وگاثارا سرود) مستعمل بود وسال‌درآن بشش‌قسمت‌غیرمتساوی تقسیم‌میشد که درآخرهرقسمتی عیدی‌مذهبی‌مهم باسم گاهنبار واقع بود. این قسمتها یافصول سال‌عبارت‌بود از فصلی ٤۵روزه‌ودیگری ٦۰روزه‌ویکی ۳۰روزه ودوفصل ۷۵ روز، ویك فصل ۸۰روزه. احتمال

میرود که این سال باانقلاب صیفی و گاهنبار میذیوی‌شم شروع میشده ودر مهد قوم اوستا که بظن قوی در نواحی شرقی بوده معمول بوده است و با انتشار تدریجی دین زردشتی در ایران درمیان طایفهٔ زردشتی که بآن دین گرویدند نیز برای حساب دینی استعمال یافته است .

نوع سوم را که شاید بتوان گاه شماری مجوس یامغان نامید محتملا در صفحات مغربی وشمالی ایران یعنی در مملکتی که بعد ها بهماد (مدی) معروف شده بود در ایران مرکزی معمول بوده است وشاید اثر گاه‌شماری ایرانیان اصلی وحتی آریائیهای قدیم بوده وظاهراً با اعتدال ربیعی شروع میشده و گمان میرود در بسیاری از کیفیت‌ها شباهتی بسال ودائی قدیم هندی داشته است . این سال و ماه قطعاً متعلق بقومی بوده که پرستندهٔ مهر و ناهید و خدایان دیگر مغهای قدیم بوده اند و ماه مقدس آنها ماه مهر و اعظم اعیادشان مهرکان (میترا کانا) بوده که بظن قوی در اعتدال خریفی بوده است و حتی ممکن است که اول سال آنها نیز ماه مهر بوده است . طول سال و تقسیمات آن و ترتیب ثابت نگاهداشتن آن در سال شمسی حقیقی (که لابد بوسیله نوعی از کبیسه بعمل می‌آمده) درست معلوم نیست وچون در مآخذ قدیمه (مثلادر کتاب آثار الباقیه بیرونی) از یکسال ۳٦۰ روزه ایرانیان قدیم سخن رفته ممکن است که سال « پیشدادیان» که بیرونی آنرا باین صفت ذکر میکند و بقول او در هرشش سال یك کبیسه بوسیله افزودن یکماه بر سال داشته (ولابد کبیسه دیگری هم برای تقریب آن بسال شمسی حقیقی درکار بوده است) سال همین قوم « مجوس» بوده است ، اگرچه ممکن است که چنین سالی (۳٦۰روزه)متعلق بقوم اوستائی اصلی بوده که از گاه‌شماری شش فصلی آنها که شبیه بشش فصل سال هندی قدیم است ودر فوق سخن رفت یعنی همانطور که در تقسیمات شش گانه سال متشابه بوده درعدهٔ ایام سال هم نظیر یکدیگر بوده‌اند .

بظن قوی درعهد داریوش واخلاف نزدیك او هم گاه‌شماری «مجوس» در ایران مرکزی وشمالی وغربی و نزد پرستندگان میترا هنوز رایج بوده وهم گاه شماری اوستائی قدیم در نزد ایرانیانی که بدین زردشتی گرویده واهورمزدای زردشت را میپرستیدند معمول بوده است و گمان میرود یکی از این دو فرقه یعنی دارندگان سال نوروز و مهرگان یا دارندگان سال شش گاهنباری در اواخر قرن ششم یا نیمه اول قرن پنجم قبل از مسیح ترتیب گاه شماری مصری را اقتباس نموده و باگاه شماری خود تطبیق و مورد استعمال قرار داده

است و پس‌از مدتی که نزاع ومخالفت‌ایندوطایفه یعنی پرستندگان اهورمزدا و پرستندگان میترا وخدایان دیگر غیرزردشتی عاقبت بصلح واتفاق خاتمه یافته قوم «مجوس» اهورمزدا وامشاسپندان اورا پذیرفته وبحق تقدم او نیز اعتراف نموده وتسلیم شده اند و زردشتیان نیز که قوم «مجوس» را تا آنوقت پیرو دیوان میدانستند درمقام صلح میترا (وشاید تیر وآذر) را از خدایان مجوس در کیش خود پذیرفته واو را خدای درجه دوم قراردادند و دراینموقع بوده که گاه شماری اوستائی جدید (مأخوذ ازمصر) را یکی از این دوفرقه از دیگری پذیرفته واین سال و ماه متفق علیه کلیه ایرانیان گردیده است و دراین وقت بعنوان مصالحه از طرفی اول سال را دراول فروردینماه (یا ماهی که درمقام آن بوده ولی این اسم را هنوز نداشته و شاید اول سال قوم مجوس بوده) قرارداده واز طرف دیگر که شایدآن را ماه اهورمزدا دانسته‌اند و ماه هفتم را بمهر داده‌اند وهمچنین روزاول هرماه را به اورمزد و روزهای بعداز آنرا به امشاسپندان واتباع اورمزد تخصیص‌داده وروزشانزدهم‌را به‌مهروروزهای بعدازآنرابااتباع اوداده‌اند.

ازقرائن تعلق مهرگان بفرقه «مجوس» آنست که داریوش وهمراهانش برای برانداختن سلطنت غاصبانه مغان ورئیس آنها گماتای مغ روزی را انتخاب کردند که عید میترا یا مهرگان بوده یعنی عید بزرك آن فرقه بود وپادشاه غاصب ودربار او مستغرق درجشن ومستی بودند چه این واقعهٔ یعنی حمله به گماتا وکشتن او بقول خود داریوش در کتیبه بیستون در روزدهم (یاشب قبل‌از یازدهم) ماه باگیادیش (تشرین اول بابلی) واقع شده که‌در آن سال یعنی ۵۲۲ قبل‌از مسیح آنروز (یعنی دهم ماه تشرین بابلی)درست درحوالی اعتدال خریفی بود و روز یازدهم آبانماه مطابق ۳۰ سپتامبر رومی یعنی همان‌روز اول پائیز بود (تحویل به برج میزان درافق ایران‌در ۲۹ سپتامبر قریب بظهر بوده است) واین روز یعنی دهم ماه باگیادیش‌در دربار هخامنشیان حتی باوجود صلح بعدی دوفرقه عید بزرگی ماند اگرچه دهم آنماه همیشه دراعتدال خریفی نبوده واغلب چندروزیاحتی چندهفته جلوتر و عقب‌تر می افتاد. بنابرحدس یافرضیه اینجانب که نظر بقرائنی متراکم آنرا محتمل میشمارم پس‌ازانتشار تدریجی دین‌زردشتی درایران (شایدابتدادرشرق‌وجنوب ایران) گروندگان بآن‌مذهب که گاه‌شماری‌قدیم‌اوستائی رادرامور دینی استعمال میکردنددراوایل یااواسط سلطنت داریوش اول باحتمال‌قوی بین‌سال ۵۱۷ و ۵۰۱ قبل‌از مسیح بواسطه ارتباط زیاد بامصر و مراودهٔ کهنه‌مصر باایران

و علمای روحانی زردشتی بمصر گاه شماری مصری را اقتباس و اتخـاذ نمودند .دراینموقع بزرگترین اعیاد مذهبی آنها و مبدأ سال قدیمشان که انقلاب صیفی بوددراول‌ماه‌هفتم‌مصری قرار گرفت ولی باقتضای‌تبعیت ازسال مصری‌اول‌سال‌جدیدخودرامطابق‌اول‌سال مصری‌یعنی‌نخستین روز ماه‌تحوت (توت) مصری که درآنوقت دراواخر ماه دسامبر بود قرار دادند وماه‌اول را باسم خدای بزرك آفریننده یعنی دی (دذو) نامیده و پس از مدتی (بیش از نیـم قرن یعنی در اوایل نیمه دوم قرن پنجم قبل از مسیح مثـلا در سال ٤٤٦ یا ٤٤١) صلح واتفاق فرقه زردشتی باپیروان میترا (مجوس) واقع‌شده و دوگاه شماری را ترکیب نموده وسال اوستائی‌جدید را برقرار نمودند از اینقرار که زردشتیان اول سال مجوس را برای آغاز سال پذیرفتند و برای این منظور ماه چهارم خود را (یعنی در واقع ماه چهارم مصری را) ماه اول سال جدید قرار دادند و بـا آنکه خمسهٔ مسترقه برطبق سال وماه‌مصری تاآنوقت در آخر آذرماه(یا ماهی که قبل از دیماه بود) قرار داشت درآن سال یك خمسهٔ دیگری‌هم بآخر اسفندارمذ که تا آنوقت ماه‌سوم بود افزودند وبنابراین اول‌سال یعنی‌اول ماهی که بعدها اسم فروردین گرفت در سال ۱۸ یا ۱٦مارس رومی و ۹ یا ۱۱ روز قبل از اعتدال‌ربیعی (۲۷ مارس) افتاده بود و مهرگان‌یاعید اعتدال خریفی مجوس در ١٦ ماه هفتم (مهرماه) واقع شده بود. در نتیجهٔ این مصالحه‌سال ناقصه‌یعنی سیارشد و اعیاد مجوس‌مانند نوروزومهرگان (وشاید تیرگان هم‌که تا آنوقت درآغاز تابستان بوده) تابع سیر سال در فصول شمسی گردید لکن زردشتی‌ها اعیاد مذهبی بسیار مهم واساسی‌خود راکه به تغییر مواقع نجومی آنها در سال بهیچ وجه راضی نمیتوانسته‌اند بشوند (یعنی گاهنبارها) در مواقع خود یعنی درانقلاب‌صیفی و۷۵روزبعداز آن و۳۰روز بعد و۸۰ روز بعد و۷۵ روز بعد و٤٥ روز ثابت نگاهداشتند باین طریق که اولی در آنوقت در ۱۵ ماه تیر افتاده بود وهـم چنین دومی در آخر شهریور و سومی در آخر مهر و چهارمی در ۲۰ دیماه و پنجمی در آخر خمسه مسترقه ملحق بهآخر اسفندارمذ و ششمی در ۱۵ اردیبهشت.

پس‌بوسیله ایجاد کبیسه۱۲۰ساله در سال‌مذهبی‌معتبر درنزدموبدان ومحافل خاص وعالی روحانی آن گاهنبار هارا بطریقی که در فوق بیان آن گذشت ثابت نگاه‌داشتند ودر نتیجه اعیاد مذهبی‌این فرقه در مواقـع

نجومی خود بخوبی ثابت مانده، و اعیاد مجوس اعیاد عرفی شده تابع سال عرفی سیار گردید. گاه شماری اوستائی جدید از موقعی که قبول عامه یافته مورد اتفاق ایرانیان شد مستمراً بطور سال ناقصه وسیار در ایران جاری بوده و اگر چه شاهان هخامنشی ودربار آنها سال وماه فرس قدیم (مأخوذ از بابلی) را استعمال میکردند وسلاطین سلوکی مقدونی (اخلاف اسکندر) در ایران وهمچنین سلاطین اشکانی دردوایر رسمی ودولتی تاریخ سلوکی وسال وماه مقدونی را معمول میداشتند ظاهراً شکی نباشد در اینکه مردم ایران باهمان سال وماه اوستائی جدید یعنی سال ناقصه زردشتی و با همان ماهها که ماحال استعمال میکنیم حساب میکردند وهمان سال است که در دوره ساسانیان بنای گاه شماری رسمی وملی بوده ودر دوره اسلامی نیز درجریان خود مداومت داشت ولی اثری از آن در این عصر جز در حساب پارسیان «قدیمی» مذهب هندوستان و زردشتیان ایران وصابئین عراق عرب واهواز و پیرمردان مازندران نمانده است وشاید براثر انتشار طریقه «فصلی» جدید در بین زردشتیان هند و ایران و متروك شدن سنن قدیمه در ولایات ایران در نتیجه انتشار تمدن «طهرانی» تاچندسال دیگر نشانی از آن گاه شماری (جزدر نزد صابئین) نماند.

در خاتمه اشاره بسه نکته بی فایده نیست یکی آنکه اسم ماه تیر که شکل فارسی یامدی تیشتر یای اوستائی استدلالت برآن دارد که شاید این ماه از ماههای مجوس بوده است.

دوم آنکه حمله داریوش به گماتا و مغها و برانداختن آنها وهمچنین پرستش او وخشایارشا پسرش از اهورمزدا دلیل زردشتی بودن آنها نبوده و شاید قبول دین زردشتی از طرف سلاطین هخامنشی همانا در موقع صلح زردشتیان و مجوس درحدود سنه ٤٤١ قبل ازمسیح بعمل آمده است.

سوم آنکه نسبت بتأسیس سال وماه اوستائی جدید بخود زردشت در کتب متأخر اساس معتبری ندارد زیرا که زردشت بظن اقوی وبنابر دلایل قویه که حالا در دست است در اوائل قرن ششم قبل از میلاد مسیح میزیسته (اعلان امر در سنه ٦٠٠ و ایمان گشتاسپ در سنه ۵۸۸ قبل از مسیح) و در آن وقت هنوز مابین مصر و مشرق ایران ارتباطی وجود نداشته است.(۱)

(مجله یادگار شماره ۵ سال ۴)

---

۱) چون مقاله مطول بود حواشی آن حذف گردید و آنان که طالب مطالعه هستند باصل مقاله مزبور رجوع کنند . (ا.ا.)

عبدالعظیم قریب

عبدالعظیم قریب در قصبه گرگان از توابع اراك بسال ۱۲۹۶ هجری متولد شد. زبان فارسی و عربی را در همانجا آموخت. سپس بسال ۱۳۱۳ هجری بطهران آمد و عضویت وزارت معارف را یافت و درمدارس



نظام، علمیه، «ایران و آلمان»، علوم سیاسی، دارالمعلمین عالی ودارالفنون بتدریس زبان فارسی مشغول شد.

چون دانشگاه طهران تأسیس گردید بمقام استادی دانشگاه نائل آمد ودر دانشکده ادبیات بتدریس پرداخت. وی ازاعضاء پیوسته فرهنگستان ایران است و بعض اوقات شعرهم میگرید. در سال ۱۳۲۶ دانشگاه تهران بمناسبت پنجاهمین سال خدمات فرهنگی او مجلس جشنی برپا کرد ودستخطی که ازطرف شاه صادر شده بود باو داده شد.

تألیفات و آثار- الف: کتبی که جهت متعلمین نوشته است ۱ـ قواعد

فارسی(صرف ونحو فارسی ـ ۳مجلد) ۲ ـ دستور زبان فارسی (٤مجلد) ۳ ـ بدایة لادب (۱۳۲٤هجری)٤ فراید الادب (٦ مجلد) ٥ ـ کتاب املا (۳ مجلد) ٦ ـ مشارکت در تدوین و تهیه کتب قراءت فارسی کلاس های متوسطه ۷ ـ مشارکت در تألیف دستور زبان فارسی که جمعی از فضلا در تهیه آن شرکت داشتند (دومجلد، ۱۳۲۸ ـ ۱۳۲۹) ۸ — کتاب فارسی (از انتشارات موسسه وعظ و خطابه)

ب : کتبی را که تصحیح و تحشیه و بامقدمه ای از خود نشر کرده است : ۱ ـ کلیله و دمنه (سال ۱۳۱۰) ۲ ـ گلستان سعدی (که بارها بچاپ رسیده است) ۳ ـ منتخب کلیله ودمنه (سال ۱۳۲۰) ٤ ـ تاریخ برامکه ، سال ۱۳۱۳ (با رساله ای در احوال برامکه که خود نوشته و در مقدمه کتاب آورده است) ٥ـ بوستان سعدی (بهمن ۱۳۲۹)

اینك نمونه‌ای از نثر او :

شرایط استعمال فعل وصفی

شرایط استعمال فعل و صفی ازاین قرار است :

۱ـ اتحاد فاعل (مسند الیه) ، « صیاد بشکار رفته صیدی را دید » هرگاه بگوئیم : « صیاد بشکار رفته صیدی‌از دور بنظر وی آمد » جائز نیست. همچنین این عبارت چون‌دارای‌اتحادفاعل نیست وفاعل‌دوجمله‌مختلف است نادرست و غلط باشد : «خان‌فارسی درین هنگام در چادرخود جلوس کرده وسرداران‌دایره‌وار نشسته ببیانات وی گوش میدهند .»

۲ـ ذکر نکردن حروف عطف وربط ، «آموزگار شاگردان را مخاطب ساخته گفت »،هرگاه عبارت مزبور را مانند بسیاری‌از نوشته‌های نویسندگان معاصر چنین نویسند : «آموزگار شاگردان را مخاطب ساخته و گفت.»نادرست باشد.

همچنین در عبارت ذیل :«من‌درین دوروزه بهرنحوی بود بسر برده تاآنکه صبح روز بعدگروهان ماخسته‌وفرسوده‌مراجعت کرد .» ذکرحرف ربط «تا آنکه»روانیست . همچنین‌آوردن«مثل اینکه» در این عبارت : «خان اینجا اندك‌تأملی کرده مثل اینکه در ادامه بیان مقصود تردید دارد . »

۳ ـ نیاوردن دوفعل یاچندفعل وصفی متعاقب یکدیگر :«ماحاضریم دوستی‌خودرا باشاهنشاه‌ایران‌استوارساخته دست‌دوستی‌خودرا بانهایت‌صداقت بسوی اودراز کرده با خلوص نیت قراردادی که برای طرفین سود قطعی

داشته باشد منعقد سازیم.» ، «دو غلام ... ازپله‌ها بزیر آمده درمقابل تازه وارد سرفرود آورده پیشاپیش او براه افتادند». درمثال اول باید عبارت بدینطریق باشد:

«ما حاضریم دوستی خودرا با شاهنشاه ایران استوار سازیم ودست دوستی خودرا بانهایت صداقت بسوی اودراز کرده باخلوص نیت قراردادی که برای طرفین سودقطعی داشته باشد منعقد سازیم» ودر مثال دوم عبارت باید چنین باشد: «دوغلام... ازپله‌ها بزیرآمدندودرمقابل تازه‌واردسرفرود آورده پیشاپیش او براه افتادند.» همچنین دراین عبارت «من فوراً از جا جستن کرده بین صفرف آنها دویده رفقا را جستجو میکنم.» ذکر دوفعل وصفی متوالی خطا است.

عقیده نگارنده آنستکه از افراط در استعمال افعال وصفی باید خودداری نمود.

(مجله آموزش و پرورش شماره ۱۱-۱۲ سال ۱۴)

معبد نوبهار

نوبهار در شهر بلخ بنائی متعلق ببرمکیان بود برامکه قبل از ملوك طوایف از بزرگان واشراف جهان بودند ونسب بسلاطین ایران میرسانیدند وآئین وکیش ایشان پرستش اصنام بود (۱) در اطراف معبد نوبهار بتها قرارداده وبدیبا وحریر آنرا بیاراسته وجواهر گرانبها ونفیس بدان آویخته بودند اهل فارس مانند حاجیان بدانمکان میرفتند وطواف وزیارت میکردند وهدایا وتحف تقدیم مینمودند وآنرا بانواع جامه ها میپوشیدند. درعظمت وبزرگی بناء معبد نوبهار وبلندی وارتفاع آن بمبالغه چیز ها گفته اند و افسانه‌ها نگاشته گویند معبد مزبور دارای قبه‌ها بود وبرنخستین قبه علمها افراشته وآن قبه را «استن» مینامیدند وقاعده آن صدذراع درصدذرع وارتفاع از صدذراع بیشتر بود وچنانکه روایت کرده‌اند وقتی باد حریریکی ازعلمهارا درربود آنرادرشهر ترمد یافتند وفاصله میان نوبهاروترمد دوازده فرسخ است در اطراف خانه سیصدوشصت مقصوره وحجره بنا کرده بودند که جای خدام وکارکنان وحافظین ومتولیان بود وبرای هریك ازخدام درسال بیش از یك روزخدمت مقرر نبود که چون ازآن فراغت مییافت تاسال دیگر نوبت

---

۱) حواشی این مقاله بعلت تطویل حذف گردید (ا.ا.)

بوی نمیرسید خادم وسادن بزرک را برمك میخواندند وریاست آن معبد بمیراث از برمکی ببرمك دیکر میرسید ......

موقوفات بسیار از ضیاع وعقار وخواسته وغیره برای نوبهار مقرر کرده بودند بعلاوه هدایا وتحف زیاد بدانجا میبردند وبدست برمك میسپردند . بدینطریق برامکه یکی بعد از دیگری بخدمت وریاست وسدانت آن معبد منصوب بودند و بانهایت اکرام واحترام میزیستند تا آنکه درزمان خلافت عثمان بن عفان ممالك خراسان بتصرف مسلمانان درآمد ودرین هنگام سدانت خانه ومعبد نوبهار بعهده برمك پدرخالد جد یحیی وزیر باتدبیر هرون الرشید واگذار بود برمك مزبور با رهائن چند بجانب عثمان رفت ونام خودرا بامر خلیفه عبدالله گذاشت وبمحل ومقام خود باز گردید.

مردم بلخ اسلام وی را انکار نمودند وبرضد وی اقدام نمودند ویکی از پسرانش را بعنوان برمکی بجای وی برقرار نمودند . نیزك طرخان یکی از ملوك آن سامان بوی نامهٔ نوشت واورا بترك دین جدید ورجوع بدین آباء واجداد خود دعوت نمود برمك درجواب نوشت من دین اسلام را بمیل واختیار خود اختیار نمودم وفضیلت وبرتری آنرا برسایر ادیان بشناختم وبی ترس وبیم بدین جدید گرائیدم والبته بدینی بازنگردم که عیب ورسوائی آن آشکار است.

نیزك ازجواب برمك برنجید وخشمگین گردید بالشکر بجانب وی رهسپار گردید برمك چون ازین واقعه آگاه شد بوی نوشت البته میل و رغبت مرا بسلوك راه صلح وسلامت وصفادانسته وشناخته از بعضی پادشاهان یاری طلبیده ام ومرا اجابت کرده اند عنان بغض ومخاصمت ازسوی من باز گیر وازین آهنك که کردهٔ اعراض کن وگرنه مرا باکراهت بسیاری که از ستیزه وخصومت است مجبور خواهی ساخت که بملاقات توشتابم طرخان برحسب ظاهر فسخ عزیمت نمود وباز گردید ولی بعد غفلة بروی بتاخت واو و ده پسرش را مقتول ساخت واز اولاد وی بجز طفلی باقی نماند و سبب خلاصی وی آن بود که مادرش اورا برداشت وفرار اختیار کرد وبجانب کشمیر رفت واین طفل پدرخالد جد برامکه است. برمك در ولایت کشمیر پرورش یافت وعلم طب ونجوم وفنون حکمت را بیاموخت و بردین آباء و اجداد خود برقرار بود قضارا درآن سنوات وبا وطاعون برشهر بلخ وآن نواحی استیلا یافت مردم نزول آن بلارا بفال بد داشتند وعلت وسبب آنـرا تغییر آئین قدیم وقبول دین اسلام پنداشتند ببرمك نامهٔ نوشتند واورا بمراجعت بوطن

خود دعوت نمودند برمك این دعوت را اجابت کرد وبولایت بلخ بازگشت مردم وی‌را بجای‌پدرش بنشاندند وتولیت نوبهار را چنانکه اسلاف‌ونیاکان وی عهده‌دار بودند بوی تفویض کردند برمك‌دختر پادشاه چغانیان رابزنی اختیار کرد واز وی سه‌پسر ویك دختر متولد گردید نام سه‌پسر مزبورحسن وخالد وعمرواست ودختر را ام‌خالد خواندند برمك‌را بجز این زن دو زن دیگرازاهل بخارا بود که ازیکی سلیمان‌بن برمك بوجود آمد وازدیگری پسری مسمی بابن برمك ودختری مسماة بام‌القاسم متولد گردید .

چون درایام خلافت معاویه عبدالله‌بن عامربن کریز خراسان را فتح کرد قیس‌بن هیثم را بجانب بلخ گسیل داشت وقبل از ورود وی عطاءابن سائب بدانجا فرودآمد ومعبد نوبهار را ویران کرد وبعضی ازشعراء عرب راجع باین واقعه گفته‌اند :

اوحش‌النوبهار من بعد جعفر	و لقد کان بالبرامك یعمر
قل لیحیی ابن الکهانة‌والسحـ	ـرو این‌النجوم‌من‌قتل جعفر
انسیت‌المقدارام زاغت‌الشمس	عن‌الوقت حین قمت تقدر

درباب معبد نوبهار روایات مختلف است بعضی آنرا بتکده و معبد بودا نوشته وبرخی آتشکده نوشته‌اند : مسعودی درکتاب مروج الذهب وبسیاری از نویسندگان دیگر آن‌را آتشکده نوشته‌اند آنچه مسلم است این معبد در زمان‌ساسانیان بتخانه بوده‌است وچنانکه نوشتیم اصنام‌متعدده درآنجا گذاشته بودند که اهل هند وچین وترکستان وایران مانند حاجیان درآنجا بزیارت می‌آمدند. زکریای قزوینی درکتاب آثار البلاد در ذیل کلمه بلخ نوبهار را بتخانه مینویسد :

معبد نوبهار درشهر بلخ واقع واعظم بتخانه ها وبیوت اصنام بوده چون پادشاهان آن زمان مشرف کعبه واحترام وتعظیم عرب آن خانه را بشنیدند نوبهار را بتقلید کعبه بنیاد نهادند وبا دیبا وحریر وجواهر گرانبها بیاراستند وبراطراف آن‌بتها نصب نمودند فارسیان وترکان آنجارابزرك میداشتند ومانند حاجیان بدان مکان حج میکردند و هدایا تقدیم مینمودند طول معبد نوبهارصد ذراع وعرض‌آن نیز صد ذراع وارتفاعش بیش ازصد ذراع وتولیت وحفاظت آن بابرامکه بوده پادشاهان هند وچین بدان جا میرفتندوچون واردمیشدند بتهاراسجده میکردند ودست برمك‌رامیبوسیدند وبرمك درهمه آن بلاد فرمانروابود وهمچنین برمکی‌پس‌از برمکی بسدانت برقراربود تاسدانت ببرمك پدرخالد منتهی گردید دراین‌زمان بامرعثمان‌بن

ـعفان خراسان مفتوح گردید برمك پدر خالد بدین اسلام رغبت نمود وبنزد عثمان شتافت و بدادن‌مالی شهر بلخ‌را درضمان‌امان نگاه‌داشت چون‌عبدالله عامر بن کریز خراسان‌را فتح کردقیس‌بن هیثم‌رابسوی بتخانه نوبهارفرستاد وی آنجارا خراب کرد.

امیر معزی نیز درین بیت نوبهارا بتخانه برهمن میگوید :

بهار جان کن ازآن روی بزمخانه خویش
اگر چه خانهٔ تو نوبهار برهمن است.

اسدی طوسی نیز در کتاب گرشاسب نامه نوبهار را بتخانه‌مینویسد:

چو آمد به بتخانهٔ نو بهار — یکی‌خانه‌دیدازخوشی‌چون‌بهار
زبرجزع‌ودیوارباام ارزخام — درش زر پخته زمین سیم‌خام
زگوهریکی‌تخت‌درپیشگاه — بتی‌دروی‌از زرو وپیکرچو ماه

(مقدمهٔ تاریخ برامکه)

علی اکبر دهخدا

علی اکبر دهخدا بسال ۱۲۹۷ هجری در خانواده ای که از مردم



علی اکبر دهخدا

قزوین وساکن طهران بودند ـ در این شهر اخیر متولد شد . علوم قدیم را نزد اشهر علمای وقت فراگرفت وسپس بمدرسه علوم سیاسی واردشد ، اما هنوزآنرا باتمام نرسانده بود که باروپاسفر کرد.چون بطهران بازگشت درسلك آزادیخواهان وارد وباتفاق میرزا جهانگیر خان شیرازی و مرحوم قاسم صور اسرافیل بانتشار روزنامهٔ « صور اسرافیل » مشغول شد . (درباره نوشته های دهخدا دراین روزنامهٔ که بعنوان «چرند وپرند» بود بکتاب آقای سعید نفیسی رجوع شود).

نشر صور اسرافیل تازمان واقعه بمباردمان مجلس و متواری شدن آزادیخواهان ادامه داشت، سپس دهخدا باروپا رفت و۳ شماره هم درشهر «ایوردون» ازبلاد سویس منتشرساخت تااینکه ازسویس باسلامبول آمد وبنشر روزنامه «سروش» اقدام کرد.

دهخدا پس از خلع محمد علیشاه از سلطنت بایران باز گشت و از کرمان بوکالت درمجلس دوم انتخاب شد . او چندین سال ریاست مدرسه علوم سیاسی و پس از آن دانشکده حقوق را درعهده داشت و یکی از اعضاء فرهنگستان ایران میباشد و گاه هم شعر میسراید .

تألیفات و آثار او :

۱ ـ مشارکت درنگارش روزنامه صوراسرافیل که ۳۲ شماره در طهران وسه شماره درسویس نشر شد. ۲ـ نشرروزنامهٔ سروش دراسلامبول که ۱٤ شماره از آن منتشر گردید . ۳ـ ملحقاتی بر دیوان ناصر خسرو (سال ۱۳۰٤). ٤ ـ امثال وحکم سال ۱۳۱۰ ببعد (٤ مجلد). ٥ ـ رساله ابوریحان کـه مستخرج از « لغت نامـه » می باشد (سال ۱۳۲٤) . ٦ ـ « لغت نامه دهخدا » که مهمترین کار وی میباشد وتحت نظر عده‌ای تدوین ونشر میشود و تاکنون قسمتی از حرف الف (۳ مجلد) و حروف «ظ» و «پ» انتشار یافته است. ۷ـ رساله «نکاتی در باب لغت فرس» که ازچندی پیش درمجله یغما (سال سوم) شروع بچاپ آن شده است :

اینك نمونه ای از نثر او :

ابدال

ابدال ـ (اَ) ج بدل یا بدیل . عدهٔ معلوم ازصلحا وخاصان خدا که گویند هیچگاه زمین از آنان خالی نباشد وجهان بدیشان برپایست وآنگاه که یکی ازآنان بمیرد خدایتعالی دیگری‌را جای او برانگیزد تاآن شمار که بقولی هفت و بقولی هفتاد است همواره کامل بماند . این قوم بدانچه خدای از رازها درحرکات ومنازل کواکب نهاده عارفند واز اسما ، اسماء صفات دارند . وازعلامات آنان یکی اینست که فرزند یافرزند نرینه نیارند چنانکه یکی‌از ایشان موسوم به حمادبن سلمة‌بن دینار هفتاد زن کرد واورا هیچیك فرزندی نیامد . کسانیکه عدد ابدال را هفتاد دانند برآنند که چهل تن درسام وسی تن دیگر درسایر بقاع ارض باشند وآنان که ابدال‌را هفت تن شمارند گویند دوقطب ویك‌فرد نیز بااین هفت است وهراقلیم از اقالیم سبعه بیکی ازآن هفت قائم است وهریك بدل پیغامبری از پیغامبران‌باشند. چنانکه اولی بدل خلیل و حافظ اقلیم اول است ودومی بدل‌موسی ونگاهبان اقلیم دوم وسومی بدل هارون وپاسبان اقلیم سیم وچهارمی بدل ادریس و نگاهدار اقلیم چهار وپنجمی‌را بدل یوسف‌بن یعقوب وحارس اقلیم پنجم و

ششمین‌را بدل عیسی‌ابن مریم‌وحامی اقلیم ششم وهفتمین را بدل‌آدم بوالبشر و موکل اقلیم هفتم گمان برند. هفت مر، هفت مردان، اخیار، مردان نیك (دستور اللغه) نیك مردان ، مردان خدا ، هفت تنان ، سرهنگان درگاه حق وغیره.

تیر بلا بدیده ابدال در نشاند
بار گران بسینه احرار بر نهاد (حمید بلخی)

یك‌مه ازسال چنان‌بودم کابدال نبود
یازده ماه چنین باشم وزین نیزبتر (فرخی)

در زاویه امروز بخندد لب زاهد
در صومعه امروزبجنبد دل ابدال (فرخی)

هم زجیم سرزلف توخروش عشاق
هم زدال سرزلف تو فغان ابدال (فرخی)

همچو ابدالان در صومعه ها
کند از هرچه حرام است حذر (فرخی)

بینی آن‌ترکی که‌چون‌او برزند زچنك‌چنك
ازدل ابدال بگریزد بصد فرسنك سنگ (منوچهری)

ابدال را بدعوت نیك تو دستها
برداشته چو پنجه سرو وچنارباد (مسعود سعد)

بربت بسجده درون بد سرش
چو ابدال پیش جهانداورش (یوسف‌وزلیخامنسوب‌بفردوسی)

عقل ابدالان چو پر جبرئیل
میپرد تا ظل سدره میل میل (مولوی)

دیوبنموده وراهم نقش خویش
او همی گوید ز ابدالیم پیش (مولوی)

شنیدم که در روزگار قدیم
شدی سنك در دست ابدال سیم (سعدی)

عنایتگرتوگر روزی جمال درددین باشد
عجب نبودکه با ابدال‌خودرا همعنان بینی (سنائی)

|| نجیب ، شریف ، کریم ، بخشنده ج ، بدل:

زرد گل بیمار گردد فاخته بیمارپرس
یاسمین ابدال گردد خردما زائرشود (منوچهری)

زین سخن پادشاه صاحب مال
خندهٔ کرد و گفت ای ابدال (مکتبی)

☆☆☆

وچنانکه ازبعضی شواهد فوق مشهود است در تداول فارسی از کلمه ابدال گــاه جمع و گاه مفرد اراده کنند . غربن عبدالسلام رسالهٔ در رد قائلین بوجود ابدال کرده ودلیلها برعدم صحت این اعتقاد آورده است و البته حق هم با اوست. کوچك ابدال، مرید. مرید خرد سال. مرید جوان .

(لغت نامه دهخدا ، مجلد اول)

احمد بهمنیار - دهقان

احمد بهمنیار بسال ۱۳۰۱ قمری در کرمان متولد شد. تحصیلات خود را نزد پدرش که از اهل فضل بود آغاز کرد وعلوم قدیمه را آموخت. سپس بیاد گرفتن زبان انگلیسی پرداخت . در اوان جوانی شوقی بکار های اجتماعی داشت و بسال ۱۲۹۸ روزنامه «دهقان» را در کرمان نشر کرد و بر سر



احمد بهمنیار

آن بشیراز تبعید شد . پس از آن بطهران آمد و در وزارت مالیه عضویت پیدا کرد و بمأموریت مشهد رفت.

وی مدتی در مشهد روزنامه‌ای بنام فکر آزاد نوشت و در سال ۱۳۰٤ هم آنرا چندی در طهران منتشر ساخت . چون از مشهد بطهران آمد در استخدام وزارت عدلیه در آمد و بسال ۱۳۰۸ بوزارت معارف منتقل شد . از آن پس در مدارس دارالفنون و غیره تدریس میکرد و موقعیکه دانشگاه طهران تاسیس شد بسمت استادی در دانشکده ادبیات بکار تعلیم پرداخت .

وی یکی از اعضاء پیوسته فرهنگستان ایران‌است، شعرهم میسراید و دهقان تخلص میکند.

تألیفات و آثار: ۱ - تحفه احمدیه در شرح الفیه، ۱۳۳۰هجری ۲ - تصحیح و تحشیه «التوسل‌الی‌الترسل» چاپ طهران ۳-تصحیح «تاریخ بیهق» با مقدمه (سال ۱۳۱۷) ٤ - منتخب‌اسرارالتوحید(سال ۱۳۲۰) با مقدمه ٥ -رساله «املای فارسی» (خطابه برای ورود بفرهنگستان) مندرج در مجله فرهنگستان ٦- تصحیح و تحشیه اسرارالتوحید

اینك‌نمونه ای ازنثر او:

مثل

.... یکی ازاقسام مثل چنانکه درجای‌خود گفته خواهدشد مثل‌تشبیهی یا تمثیلی است وآن مثلی است مشتمل بر یك مشبه‌به که درمورد حوادثی که بدان شبیه است ایراد میشود. اصل ومنشاء اینگونه امثال، یاوقایع مهم تاریخی است که در احساسات عامه تأثیر شدید کرده و بدین‌سبب در خاطر ها مانده، و یا حکایتهای پند آمیز و افسانه های شیرین یا شگفت آور است که در هر قوم و ملت اشتهار دارد و اغلب آنها را بیاد دارند و در موقع مناسب نقل میکنند، و یا عادات و افعالی ناشی از توهمات است که عوام هر ملت دارند و آنها را منشاء آثاری پندارند. این نوع امثال یك منبع مهم معلومات و اطلاعات‌است که مطالعه کننده را بر قسمتی از وقایع تاریخی و حکایتها و افسانه های ملی و آداب و اعمال خرافی ووهم آمیز یك‌قوم آگاه میسازد.

این مثل «باین امید بنشین که قائم مقام از باغ در آید» بواقعه قتل قائم مقام فراهانی وزیر محمد شاه قاجار که‌یکی از جنایتهای‌تاریخی است اشاره‌شده و گوینده وشنونده یاخواننده را بدان متوجه میکند واین دو مثل «کارهای شاه سلطان حسینی میکند — حرفهای شاه طهماسبی میزنند» یك سلسله وقایع و حوادث ایرانرا در ایام سلطنت‌آخرین‌پادشاه صفوی و اختلالی را که بسبب ضعف نفس و سوء تدبیر آن پادشاه‌وابلهی پسرش طهماسب را که منتهی باستیلای افغانها به‌ایران و انقراض سلسله صفویه‌وقیام نادرشاه افشار گردید بخاطر میآورد.

هر یك از این امثال «قربان روم خدا را - یکبام و دو هوا را - حکیم‌باشی‌را دراز کنید - گوساله بسته را میزنند -دوستیش‌بدوستی‌خاله خرسك میماند» مشعر بحکایت یا افسانه‌ئی شیرین وعبرت آمیزاست که‌بین

مردم ایران شهرت دارد و از افسانه‌های ملی آنان محسوب میشود. مطالعه این امثال « ازدعای گربه سیاه باران نمیبارد - مرده کفن بنیش کشیده است یا مرده ها کفن میجوند - کوزه‌اش سرما شکست و سکه‌اش گبر دیگران آمد - مغز خر بخوردش داده‌اند » ذهن را بخرافات وموهوماتی متوجه میسازد که بعض آنها در هیچ کتاب ضبط نشده وراه اطلاع بر آنها منحصر بمطالعه امثال است . حاصل سخن آنکه یکی از فوائد مطالعه امثال هر قوم مطلع شدن بر بعض وقایع تاریخی و حکایات و افسانه‌های ملی و عادات و عقاید وهم آمیزی است که مربوط یا مخصوص بدان قوم است.....

(مجله یغما شماره ۹ سال ۳)

طرز انشاء اسرار التوحید

.... اسرارالتوحید بنثری ساده و روان که خالی از هرگونه تکلف لفظی و جامع شروط فصاحت و بلاغت است نوشته شده ، و مؤلف آن که اثر وی بر لطف ذوق و کمال مهارت وی در فنون ادب دلالت میکند، درستی وروشنی و استواری معنی را بزرگترین شرط بلاغت دانسته ودرهرمورد وبیان‌هر مقصود ، جانب معنی را بر جانب لفظ ترجیح داده و رعایت آنرا مقدم شمرده است .

در جمله سازی مفردات ساده و آسان فهم بکار برده ، وهمیشه از میان چند لفظ مترادف (هم معنی) آنرا که مطابقتش با معنی بیشتر و دلالتش بر آن کاملتر وواضحتر است انتخاب ، ودرصورت یکی بودن دلالت و مطابقت ، آنرا که فارسی بودنش مسلم است اختیار کرده است ، و از نازك کاریهای او که خواننده بی اختیار بدان متوجه میشود استفاده از ترکیب الفاظ یا ساختن لفظهای مرکب است که گاهی بافزودن اداتی کوچك هم معنی کلمه را وسیعتر و هم دلالت آنرا بر معنی روشنتر ودقیقتر میسازد .

جمله هارا کوتاه و خالی از حشو و زائد ترکیب ، و در تنظیم کلمات روش مخصوص بفارسی و قواعد کلی واساسی نحو فارسی راپیروی واز تقدیم وتأخیر ها وحذف و زیادتها که سبب پیچیدگی معنی و یا خارج شدن ازطرز واسلوب فارسی است احتراز کرده ودر عباراتش کلمات متنافر وتکرار کلمات که موجب دشواری تلفظ باشد دیده نمیشود.

در ادای معانی کمتر پیرامون اطناب گشته ، لیکن در مورد مقتضی

از ایجاز خود داری نکرده وسخن‌را بجمله های بسیار موجز که هریك را آیتی ازبلاغت فارسی توان شمرد آرایش داده است.

درحکایت سرایی برخلاف بیشتر نویسندگان که تنها بذکر کلیات وقایع واحوال میپردازند، جزئیات هرواقعه وحالت‌را تشریح ومنظرهٔ آن‌را بطور دقت توصیف کرده است. وعالیترین نمونه این نوع شرح ووصف ، حکایت مرد حلواگر است که نگارنده آن‌را فصیح و بلیغ ترین حکایت اسرار التوحید میداند.

دراین‌حکایت‌منظرهٔ‌دیگر از بیابان‌پهناور و بی‌آب و گیاه و پشته‌های کوچك وبزرك وریک روان وسرگردانی وهراسناکی مرد حلواگر وتکاپو وتلاش اورا درجستن راه نجات وخوشحالی اورا هنگام یافتن سبزی وچشمهٔ آب ، باجمله های بسیار کوتاه ومنسجم وچون حلقه های زنجیر بهم‌پیوسته، بنوعی تشریح کرده است که خواننده هنگام خواندن‌آن، خودرا شاهد وبلکه‌صاحب واقعه میپندارد وهمچنین قیافه ابوسعید را که از دور نمایان میشود بتفصیلی وصف‌کرده است که برطبق آن تصویری از ابوسعید میتوان رسم کرد واز همه دقیق‌ترچگونگی وضو کردن‌واذان واقامت گفتن وفریضه وسنت گزاردن ابوسعید است که درست بترتیب‌معمول شافعیان ذکر کرده وعمل یاحرکتی‌را کم وبیش یاپس وپیش نکرده است.

دربیان مقاصد واغراض دیگر ازقبیل اثبات بعضی حقایق واحکام و شرح آداب ورسوم ومصطلحات صوفیه وترجمه و تفسیر عبارات عربی نیز شروط وحدودی‌را که مقتضای هرموردومقام بوده‌است رعایت کرده‌و بهترین وصفی که نامهٔ اورا از آغاز تا انجام شامل میشود اینست که نزدیك بهشت قرن ازتالیف آن میگذرد ومندرجاتش همچنان تازه وبشر مفهوم ومستعمل دربن زمان تاحدی شبیه ونزدیك است که خواننده آن چنین تصور میکند که بخواندن شیواترین نثری که ازقلم ماهرترین نویسنده قرن اخیر جاری شده است اشتغال دارد.

وتنها چیزی که خواننده را بقدمت تالیف کتاب و کهنگی انشاء آن‌متوجه‌میسازد، عده‌ای‌لغات‌واصطلاحات‌استکه درکتابت این‌عصر کمتر بکار میرود ومعدودی قلب وابدالها وترکیب واشتقاقها وتقدیم وتأخیرهای معمول درقدیم که دربرخی ازجمله ها وعبارتها پراکنده وشماره آنها بسیارکم و تقریبا نامحسوس... است.

(مقدمهٔ منتخب اسرارالتوحید)

ابراهیم پور داود

ابراهیم‌پور داود بسال ۱۳۰۳ هجری بشهر رشت تولد یافت . پس از فرا گرفتن مقدمات علوم از رشت بطهران آمد و به تحصیل طب قدیم مشغول شد . سپس به بیروت رفت تا علوم جدید را بیاموزد . درآنجاهم مدتی نماند که بپاریس عزیمت کرد و بتحصیل «حقوق» پرداخت . چون جنك بین‌الملل



ابراهیم پور داود

اول درگیر شد از پاریس به برلن آمد ودراثر مؤانست وآشنائی با ایران شناسان باین رشته که در اروپـا و بخصوص آلمان اهمیت خاصی داشت علاقمند گردید .

وی بسال ۱۳۴۲ هجری ازاروپا بایران بازگشت اما توقف اودرایران بیش‌ازیکسال ونیم نپائید که سفرهندوستان اختیارکرد واز آنجا بازببرلن رفت . درسال ۱۳۱۱ شمسی تاگور از دولت ایران خواستارشد که‌استادی

جهت تدریس فرهنك ایران دردانشگاه وی(در کلکته) اعزام شود ، پورداود باین مقام بر گزیده شد وسالی درآنجا درس گفت وباز باروپا رفت .

پس از بازگشت از اروپا (سال ۱۳۱۶) در دانشکده ادبیات و دانشکده حقوق بتدریس زبان اوستا وتاریخ حقوق ایران باستان مشغول شد ونیز از اعضاء پیوسته فرهنگستان میباشد . اودراوائل جوانی شعر هم میسرود و«لسان» ، «گل» و«پور» تخلص میکرد .

پورداود درسال ۱۳۲٤ انجمنی بنام ایران شناسی تأسیس کرد. پس از دوسال آموزشگاه ایرانشناسی راهم ایجاد نمود که مدت دوسال دوام کرده افسوس که اینك دائر نیست .

درسال ۱۳۲٤ دانشگاه طهران مجلس جشنی بمناسبت شصتمین سال زندگی او بپاکرد واز او قدردانی شد .

تألیفات و آثار

۱ ــ روزنامه «ایرانشهر» که بصورت نشریه ماهانه در برلن نشر شد (٤ شماره) و مرحوم قزوینیهم در انتشار آن دست داشت . ۲ ــ روزنامه «رستخیز» کهمدتیدربغداد وسپس در کرمانشاه بچاپرسید (۱۳۳۳هجری) وجمعاً ۲۵ شماره نشر گردید . ۳ ــ گاتها (جلد اول) ، سال ۱۳۰۵ ، بمبئی ٤ ــ یشتها (جلداول) ، سال ۱۳۰۷ ، بمبئی ۵ ــ یشتها(جلددوم) سال ۱۳۱۰ ، بمبئی ٦ ــ خرده اوستا (تفسیرمجموعه اوستا) ، سال۱۳۱۰، بمبئی ۷ ــ یسنا (جلداول) سال ۱۳۱۲ بمبئی ۸ ــ گاتها (جلددوم) که در بمبئی بطبع رسید ولی یکجا طعمه حریق گردید .

۹ ــ پوراندخت نامه (مجموعه اشعار)سال ۱۳۰٦، بمبئی ۱۰ ــ یزدگرد شهریار (منظومه بمناسبت هزارهفردوسی)سال۱۳۱۳ ، بمبئی ۱۱ ــخرمشاه (سخنرانیهای او درهند) سال۱۳۰٦ ، بمبئی۱۲ ــ سوشیانس ۱۹۲۱ میلادی، بمبئی۱۳ - رادی (متن سخنرانی)،چاپ بمبئی ۱٤ ــایرانشاه (تاریخ مهاجرت زردشتیان بهند) بمبئی،۱۹۲۵مسیحی ۱۵ ــگفت وشنودفارسی(کتاب درس برای مدارس هند) چاپ بمبئی ، ۱۹۳٤مسیحی ۱٦ ــ فرهنك ایران باستان (جلداول ــ سال ۱۳۲۵) ۱۷ ــ طبع ونشر بیست مقاله قزوینی (جلداول) ۱۹۳۵ میلادی ، بمبئی ۱۸ ــ طبع ونشر صد پندتاگور ، ۱۹۳۵ میلادی، کلکته ۱۹ ــ مشارکت در تدوین یادنامه دینشاه ایرانی ونیزمقاله«بغ»او در همین کتاب مندرج است ۲۰ ــ مقالات متعددی بزبانهای فارسی وانگلیسی

که در مجلات وسالنامه‌ها منتشر ساخته‌و فهرست برخی از آنها درقسمت اول کتاب «یادبودنامه پورداود» که آقـای دکتر محمد معین تدوین کرده ضبط شده است.

۲۱ – Mithra-cult , 1933 (پاتنه) چاپ هنـد (۲۲ – The Conception of Truth Zoroastrian Religion, ۱۹۳٤(چاپ بمبئی)
۲۳- The K. R cama Oriental Institute – Governement Research Fellowship, 1935 (چاپ بمبئی)

اینك نمونه‌ای از نثر او:

چهارشنبه سوری

نزد ایرانیان درباستان، سال دو بخش بوده تابستان بزرك و زمستان بزرك، تابستان بزرك هفت ماه است از فروردین تا خود مهرماه و زمستان بزرك پنج ماه از آبان تا خود اسفند ماه، هریك ازدوازده‌ماه بی کم و بیش دارای سی روزاست و هریك ازسی روزماه بنام یکی ازایزدان خوانده شده و بنگهبانی وی سپرده‌شده است. نام هریك از سی روز که با نام ماه موافق میافتاد جشن میگرفتند.

فروردین‌روز (نوزدهم)در فروردین ماه‌جشن فروردگان، اردیبهشت روز(سوم)دراردیبهشت‌ماه جشن‌اردی‌بهشتکان ،خردادروز(ششم) درخرداد ماه‌جشن خردادگان بود،باین‌ترتیب درسال‌دوازده جشن داشتند ازآنهاست جشنهای‌معروف مهرگان و بهمنگان وغیره. تقسیم‌ماه بهفته پس‌ازاستیلای عرب در ایران رواج یافت که ازآن‌سخن خواهیم‌داشت. برای اینکه سال خورشیدی درست دارای ۳٦۵روزباشد درپایان‌هر سال‌پس ازانجام‌اسفندماه پنج‌روز میافزودند.این کبیسه‌را درفارسی بهیژك(ودرپهلوی‌وهیچك) وپنجه و پنجوه‌و گاه واندرگاه گویندو بهریك ازاین‌پنج‌روز نام‌یکی‌ازپنج‌سرود گاتها راکه ازگفتارهای خود وخشور زرتشت‌است داده، اهنوَدگاه ؛اشتودگاه، سپنتمدگاه،وهوخشترگاه ، وهیشتواشت گاه‌نامیدند. این‌پنج‌روز نزدایرانیان بخصوصه فرخنده وخجسته بشمار میرفت. چون سال حقیقی دارای سیصد و شصت وپنج روز ویکربع است‌لازم میآمده که ربع هارا جمع کرده درهر چهارسال یکروزدیگر بیفزایند، گذشته ازجشنهائی که درهرماه بواسطه اتفاق افتادن نام‌روز بانام ماه داشتند، شش جشن دیگر درطی سال روی میداد که آنهاراگاهانبار نامند. جشنهای ششگانه گاهانبار بفاصله های غیر

متساوی از همدیگر دور میباشند . اینچنین گاهانبار میدیوزرم در چهل و پنجمین روزسال، گاهانبار پتیهٔشهیم‌در صد وهشتادمین روز ، گاهانبارایاسرم در دویست ودهمین روز ، گاهانبار میدیارم در دویست ونودمین روز ، گاهانبار همسپتمدم در سیصدوشصت وپنجمین روز سال . این جشنهای شش گانه چنانکه ازنام‌آنهاوصفاتی که از برای آنها دراوستاآورده شده بخوبی میرساند که هریك از آنها اشاره‌بفصل و موسم مخصوصی است مانندهنگام شیره گرفتن گیاهان ، هنگام بریدن علوفه ، هنگام خرمن، هنگام بر گشتن گله ورمه از چراگاه تابستانی ، هنگام جفتگیری چهارپایان و غیره . در مزدیسنا هریك‌ازاین گاهانبارهاهنگام پیدایش‌یکی از آفریدگان اهورامزدا دانسته شده .

آنچنانکه در توراة درسفر پیدایش درباب اول ودوم آمده که‌خداوند درشش روز آسمانها وزمین وروشنائی وآب و گیاه وخورشید و ماه و ستارگان وجانوران وآدمی بیافرید و در روز هفتم که سبات باشد از کار آفرینش بیاسود وآن روزرا جشن گرفتند ، آفرینش اهورامزدا هم‌در طی یکسال درهنگام شش گاهانبار صورت گرفت در نخستین گاهانبار آسمان آفریده شده ؛ دردومین‌آب ؛ درسومین زمین ؛ درچهارمین گیاه ؛درپنجمین جانوران و درششمین گاهانبار مردمان . بنابراین اهورامزدا در سیصدو شصت وپنج روز جهان را بدیدآورد ، اما یهوه خدای بنی‌اسرائیل در شش روز با شتابزدگی این‌کار را انجام داد جشن فروردین درهنگام ششمین گاهانبار است همان هنگامیکه همسپتمدم خوانده شده وهنگامی است که اهورامزدا مردمان‌را بیافرید . ازاینکه این‌جشن‌در پیشانی سال‌نوفروردین خوانده‌شده و نخستین ماه‌سال چنین نامزدگردیــده بمناسبت فرود آمدن فروردهای نیاگان‌است بروی زمین . فرور یا فرورد در فارسی و فروهر در پهلوی و فروشی در اوستا و فرورتی در فرس هخامنشی یکی از نیرو های نهانی آدمی است . در دین زرتشتی پیش از اینکه اهورا مزدا جهان را بیافریند عالم فروشی‌را بیافرید . فروشی عبارت است از صورت ذهنی اجسام .

آنچه درجهان زیرین وزبرین آفریده شده همه از روی‌صورمعنوی آنهاساخته شده است . فروشی در فلسفه افلاطون به مثل تعبیر شده است .

عالم معنوی فروشی سه‌هزارسال پیش از گیتی بوجودآمد پس از سپری‌شدن این دوره جهان‌وآنچه‌درآن است ازروی آن صورروحانی‌بدید

آمد، فروهرازهنگام بسته‌شدن نطفه‌آدمی از برای نگهداری‌اواز آسمان فرود میآید وپس‌از درگذشتن آدمی بادونیروی‌جاودانی‌دیگراورون و دئنا (= روان ودین) خوانند دیگرباره بسوی جهان‌مینوی گراید اما باخاندان خود ترك علاقه نمیکند، هر سال در هنگام فروردین بسوی زمین فرود میآید . در اوستا آمده که فرورهای پاك پارسای‌مردمان هنگام‌ده‌شبانه‌روز برای سرکشی‌بازماندگان‌بروی‌زمین بسر برند، این‌ده‌روزعبارت است‌ازپنج روزآخر اسفندماه وپنج‌روز کبیسه . مراسمی که‌درجشن فروردین بجای میآوردند از برای‌پذیرائی این‌میهمانان آسمانی‌است ، اگرفرورهادر هنگام اقامت‌خوددراین‌جهان آشیانه و بازماندگان‌راپاك وپارسا دیدندخشنود شده از درگاه‌مزدا خوشی آن خاندان‌را درخواست کنند، وگرنه آزرده‌وافسرده بمقام‌جاودانی خودبر گردند .

پس‌از یادآوری این مقدمات معنی آتش افروزی در شب چهارشنبه سوری بسیار روشن‌است وبخوبی‌دیده‌میشود که‌این آتش‌افروزی هنگامی است که فرورهای نیاگان ازبرای سرکشی‌بازماندگان‌فرودآمده ودرروی زمین‌هستند .

این‌است که‌باشعله‌ایزدی‌مقدم‌آنان‌را خوش‌آمدگویند و بازبانه‌فروغ ایزدی درود میفرستند ...آتش‌افروزی ایرانیان منحصر باین‌شب نیست در بسیاری ازجشن‌های‌دیگرشادمانی‌خودرا باشعله‌خندان بروز میدهندوپیش آمدهای‌نیك‌راباگرمی آتش استقبال میکنند .یکی‌از این‌آتش‌افروزی‌های بزرك پنجاه‌روزپیش‌ازفروردین‌دردهم بهمن‌ماه‌وصدروز پس‌از گذشتن‌آغاز آبانماه است‌که گفتیم‌آغاز زمستان بزرك است .آتش‌افروزی سده مژده‌ایست‌ازسپری‌شدن بخش بزرك فصل‌سرد وافسرده‌ونویدی‌است‌ازنزدیك‌شدن فصل خوش‌وخرم‌وفرا رسیدن‌هنگام کشت وورز . از اینکه آتش افروزی پایان سال بویژه درشب‌چهارشنبه‌قرارداده شده ناگزیر رسم نسبة‌نواست هرچند که خود این‌آتش‌افروزی ، آئین کهنسال ایران است زیراچنانکه گفتیم‌تقسیم‌ماه‌بهفته ازروزگاراستیلای‌تازیان درایران رواج‌یافت. پیشینیان شنبه یاشنبذراکه منوچهری بکاربرده:

بفال نیك و بروز مبارك شنبذ

نبیذگیرومده روزگارخویش به‌بد

نمیشناختند . بنابراین چهارشنبه وآدینه‌هم‌درمیان نبود. شنبه‌یاشنبذازلغاتی است که‌از مرزوبوم عراق‌کنونی بایران رسیده است. شباتو Shabbatu

در زبان اقوام سامی اکد Akkad که‌در حدود سه‌هزارسال پیش ازمسیح در شمال بین‌النهرین شهریاری داشتند بمعنی آسایش و تعطیل ، نام روز پانزدهم‌ماه‌بوده . این‌لغت ازآکدیها داخل‌زبان بابلی وآشوری‌شده و از آنان بقوم آنان بقوم بنی‌اسرائیل رسیده در عبری گفتند سبات Sabbat ودرعربی شده سبت ودرفارسی کنونی شنبه. همین‌کلمه‌است که درفرانسه سامدی‌Samedi ودر جنوب‌آلمان زامستاخ‌Samstag گردیده است.

اما واژه سوری در اوستا سوئیریه‌Sûirya بمعنی چاشت است ، درفارسی بمعنی مهمانی بزرگ و جشن گرفته شده ، ناصرخسرو گوید :

در سور جهان‌شدم ولیکن — بس لاغر باز گشتم از سور
زین‌سوربسی‌زمن بتررفت — اسکندر و اردشیر و شاپور
گرتوسوی‌سورمیروی‌،رو — روزت‌خوش باد سعی مشکور

شك نیست درانداختن آتش افروزی شب‌سوری بآخرین چهارشنبه سال مأخذ قدیمی ندارد . درقدیمترین سندی که‌از این‌آتش‌افروزی‌پایان سال سخن‌رفته درتاریخ‌بخارااست. ابوبکرمحمدبن جعفرالنرشخی که‌درسال ۲۸۶-۳٤۸هجری‌میزیست‌دراین کتاب‌آتش‌افروزی‌شب‌سوری‌را درروزگار سامانیان چنین یاد کرده : « وچون امیر سدید منصوربن نوح بملك‌نشست اندرماه شوال‌سال‌سیصدوپنجاه‌بجوی مولیان،فرمودتاآن‌سرایهارادیگربار عمارت کردند وهرچه‌هلاك وضایع‌شده بود بهتر از آن بحاصل کرد(ند) آنگاه امیر سدید (بسرای) نشست ، هنوز سال‌تمام‌نشده بود که چون شب سوری چنانکه عادت قدیم است آتش‌عظیم افروختند ...»

چنانکه دیده میشود نرشخی دربیش ازهزارسال پیش آتش افروزی شب سوری‌را آئین دیرین خوانده امانامی از شب چهارشنبه بمیان نیاورده است . آتش افروزی درشب‌آخرین چهارشنبه سال یادآور آتش افروزی کرم (Feu de Carême) است نزد عیسویان کاتولیك ، در روزی که چهارشنبه‌خاکستر(Mercredi de Cendres=Ash-Wednesday) خوانده می‌شود ، پیش از عید فصح (Paques).

چون چهارشنبه (یوم الاربعاء) در اسلام نحس دانسته شده آتش افروزی پایان سال را بشب این روز انداخته اند تا بدین وسیله‌نحوست آن‌برکنار گردد .منوچهری درنحوست چهارشنبه گوید :

چارشنبه که روزبلاست باده بخور — بسا تکین می‌خورتابعافیت گذرد .

در آتش‌افروزیهای دیگرهم در بسیاری ازجاهای ایران باز بچهارشنبه برمیخوریم، چنانکه در کردستان ناحیه رواندوزازشب چله کوچك، هرشب چهارشنبه تاخود شب‌چهارشنبه سوری آتش‌افروزی میکنند و درآذربایجان در شبستر شب آتش‌افروزی‌سده، درهرشب‌چهارشنبه تا آخرین‌چهارشنبه‌سال تکرار میشود .

آتشی کـه ایرانیان بایستی در پایان سال درهنگام نزول فروردها بیفروزند نظر باحادیث وروایات اسلامی که‌درباره‌نحوست چهارشنبه آمده بشب آخرین‌چهارشنبه‌انداخته‌شده تا آن‌سال بیگزند انجام‌پذیردوازنحوست برکنار باشد .

جشن‌سده که‌باشکوه تمام‌در سراسر ایران زمین‌بزرك گرفته میشده رفته‌رفته متروك گردید جزاینکه در کرمان پایدارمانده از جشن‌های بزرك بشمار است .

در این‌جشن‌آتش بزرگی‌میافروزند ، زرتشتیان‌ومسلمانان‌دوپیرامون آن شادمانی میکنند همچنین در «خور» در دهکدهٔ که مرکز بخش جندق وبیابانك است جشن آتش افروزی سده تاچندسال پیش درمیان مسلمانان آنجا معمول بوده و روشن کردن‌آن آتش از کار های بسیار نیك بشمار می رفت .

اینك دوسال‌است (*) زرتشتنان تهران دیگرباره درشب سده‌آتش کلانی میافروزند. اماجشن‌آتش افروزی شب سوری‌برخلاف همه جشنهای آتش‌افروزی‌ایران در سراسرایران تاکنون پایداراست . آتشی که‌نیاکان ما درچندهزارسال پیش در این سرزمین برافروختند باز در هر سال زبانه میکشد . دراین‌شب درهمه‌دهها و شهرها درکوی وبرزن وبازار وبساروی پشت‌بامها آتش میافروزند و در پیرامون آن شادی میکنند و از روی‌آن میجهند ومیگویند :

زردی من از تو   سرخی تو از من

ناگزیر این جمله که بیماری وزرد رویی بآتش میبخشند از روزی متداول شده که احترام وتقدس آتش از یاد ایرانیان رفت چنانکه درجشن سده ، در دوره اسلامی بنا باخبار نویسندگان ایرانی وعرب قرون‌وسطی، جانوران بقیر ونفت اندوده و درمیان آتش رها میکردند و همین رسم در

---

*- این‌مقاله بسال ۱۳۲۶ نوشته شده‌است.

کشورهای اسکاندیناو در هنگام آتش‌افروزی تابستان در ۲٤ ژوئن‌درشب ولادت یوحنا ، تعمید دهنده حضرت مسیح ، رایج بود . بیشك این رسم هم زمانی درایران پیش‌آمدکه ازآئین نیاکان بیگـانه شده بودند و آزردن جانداران سودمند را مانند پارینه گناه‌ندانستند ودیگرمانند مزدیسنان‌آتش راروی زمین نماینده فروغ ایزدی نخوانسند و احترام‌آن‌را برخود واجب نشمردند. ازآنچه گذشت عقیده داشتندکه این‌روزها هنگام گذراندن فرورد های نیاکان ماست . ما باین مناسبت ترجمه چند فقره از فروردین یشت راکه دراوستا بستایش فروردها اختصاص دارد یاد آورمیشویم : فرورد های مردان پارسای کشورهای ایران رامیستائیم ، فرورد های‌زنان‌پارسای کشورهای ایران رامیستاییم ، فروردهای پاك مردان پارسای همه کشور های روی‌زمین را میستائیم ، فروردهای پاك زنان پارسای همه‌کشور های روی زمین را میستائیم . بشودفروردهای نیکان بدیدن ماشتابند؛ بشودبیاری ماآیند ، بکنند درهنگامیکه درتنگنا هستیم باپشتیبانی اهورا مزداوسروش پاك توانا مارا یاری کنند .

☆☆☆

در پایان امیدوارم فروردهای پاك نیاکان ما رستگاری مرز و بوم کهنسال مارا از درگاه مزدا پژوهش کنند و سال نورا بهمه خوش وخرم گردانند وآتش مهر ایران رامانند آتش شب سوری‌در دلهای ماشعله‌ور بسازند . (مجله ایران وآمریکا شماره۴ سال ۲)

ترجمه مهریشت

کردهٔ ۱

۱ اهورمزدا باسپنتمان زرتشت گفت ای اسپنتمان هنگامیکه من‌مهردارنده دشت های فراخ را بیافریدم اورا درشایسته ستایش‌بودن‌مساوی درسزاوار نیایش‌بودن مساوی باخود من‌که اهورامزدا (هستم) بیافریدم.

۲ ای اسپنتمان مهر و پیمان شکنندهٔ نابکار سراسر مملکت را ویران سازد (۱) مثل صد (تن از اشخاصی‌است) که (بگناه) (کیذ) آلوده

۱ــ کلمه‌ای‌که به پیمانشکن ترجمه شد درمتن میثو دروج آمده‌است وآن صفتی است بمعنی دروغگوینده بمهر ازآن عهدشکن اراده شده‌است در پهلوی مهر دروژگویند همچنین‌ازکلمات میثروائوجنگهه که درفقره ۱۰٤ آمده یعنی‌نادرست‌گو وفریبندهٔ مهرومیثروزیاکه درفقره۸۲ آمده ودر پهلوی مهرژن شده یعنی‌بمهر زیان رساننده نیز پیمان شکن وعهد میثاق ندان ورسم مهرووفانشناس مقصود می‌باشد .

باشد (۱) وقاتل مرد پاکدینی باشد ای اسپنتمان‌تو نباید‌مهر و پیمان بشکنی، نه آن(پیمانی که) تو با یك‌دروغ‌پرست و نه‌آن که تو با یـك راستی‌پرست بستی‌زیرا معاهده با هر دو درست است خواه دروغ پرست وخواه راستی پرست (۲)

۳ مهر دارندهٔ دشتهای فراخ اسبهای تیز رو دهد بکسی که بمهر دروغ نگوید (پیمان‌نشکند) آذرمزدااهوراراه راست نماید بکسی که‌بمهر دروغ نگوید(۳) فروهر های مقدس‌ونیك وتوانای پاکان فرزندان کوشا دهند بکسی که‌بمهر دروغ نگوید.

۴ برای فروغ و فرمش بانماز بلند با زور میستایم آن مهر دارندهٔ دشت های فراخ‌رامهر دارندهٔ دشتهای فراخ رامیستائیم که بممالك آریائی خان ومان باسازش وآرامش وخان‌ومان خوش بخشد (٤)

۵ بشود که او بـرای یـاری ما آید بشود که او برای گشایش(کار) ماآید بشود که او‌برای دستگیری ما آیـد بشود که او برای دلـوزی ما آید بشود که او بـرای چارهٔ ما آید بشود که او برای پیر زی ما آیـد بشود که او برای سعادت ما آیـد بشود که او برای دادگری ما آید آن کسی که قوی و در همه جا پیروزمند و هرگز فریفته نشدنی و در سراسر جهان مادی سزاوار ستایش ونیایش است آن مهر دارندهٔ دشت های فراخ.

٦ آن ایزد نیرومند توانا را و در میان موجودات قوی ترین را (آن) مهر رابازور میستائیم آن مهردارندهٔ دشتهای فراخ را مهر دارندهٔ دشت های فراخ‌را باهوم آمیخته بشیر با برسم بازبان خودبا پندار و کردار با زور وبا کلام بلیغ میستائیم.

(یشتها - جلد اول)

۱- «کیذ» اسم گناه مخصوصی است نمیدانیم که چه‌جرمی درقدیم از آن اراده میشده است درفقره ۳ از یسنای ٦۱ جزو دزدی وراهزنی وجادوئی و پیمان شکنی بشمار رفته است همچنین درفقره ۱۵ از یسنای۵۷ ودرفقره ۷۱ ازفروردین یشت درردیف معاصی کبیره محسوب شده‌است.

۲) از دروغ‌پرست وراستی پرست موحد ومشرك‌مقصود میباشد

۳) آذر (آتر) فرشته موکل آتش مقصود است رجوع کنید بمقاله‌ای که بعداز مهریشت مندرج‌است

٤) از ممالك آریائی ایران اراده شده درقدیم ایران خـاك آریا نامیده شده است

محمد تقی بهار ـ ملك الشعرا

محمد تقی بهار بسال ۱۳۰٤ هجری درمشهدمتولد شد، اماپدرانش از مردم کاشان بودند . چون پدرش صبوری شاعر مرد (۱۳۲۲هجری)لقب ملك الشعرائی او بفرمان مظفر الدینشاه بپسر داده شد. محمدتقی درهمان شهر بکسب علم پرداخت و بسال ۱۳۲۸ هجری روزنامه «نوبهار» را منتشرساخت که بعدهاهم در طهران نشر میشد . در دوره‌های چهارم وپنجم وششم وپانزدهم



محمد تقی بهار ـ ملك الشعراء

سمت وکالت مجلس را داشت و دراواخر سال ۱۳۲٤ نیز به وزارت‌فرهنك منصوب گردید .

ملك الشعرا وقتی بطهران آمد انجمنی بنام «دانشکده» (سال ۱۳۳۵ هجری) تاسیس کرد که مجله دانشکده هم ناشر آثار اعضای آن بود . وی از وقتیکه مقیم طهران گردید در مدرسه دارالمعلمین عالی و سپس که دانشگاه تاسیس گردید در دانشکدهٔ ادبیات بتدریس ادبیات فارسی وسبك شناسی اشتغال یافت .

درفرهنگستان ایران نیزازاعضاء پیوسته میباشد. وی ازشعرای درجه اول این عصر است و «بهار» تخلص میکند.

تألیفات و آثار: الف - کتبی که بوسیله او تألیف شده است.

۱ - سبك شناسی یاتطور نثرفارسی(۳ مجلد) ۲- رساله دراحوال فردوسی سال ۱۳۱۳، اصفهان ۳ - تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ۱۳۲۳ (جلد اول) ٤ - رساله در احوال مانی ٥ - رساله در ترجمه احوال محمدجریرطبری ٦ - منظومه «چهار خطابه» ۷ - منظومه «کارنامه زندان» (مندرج در نوبهار سال ۱۳۲۱) ۸ - دیوان اشعار که قسمتی از آن چاپ رسید لکن بهار اجازه انتشار آنرا نیافت ۹- رمان نیرنك سیاه یا کنیزان سفید (مندرج در روزنامه ایران- سال ۱۳۲۷ هجری) ۱۰- ترجمه منظوم «اندرز آذر بدمار سفندان» و «یادگار زریران» از زبان پهلوی ۱۱ - مشارکت در تدوین دستور زبان فارسی (۲مجلد - سال ۱۳۲۷) ۱۲ - مشارکت در تهیه کتب قرائت فارسی برای مدارس متوسطه (۳ مجلد)

ب - کتبی را که او تصحیح و تحشیه کرده است عبارتست از: ۱ - منتخب جوامع الحکایات (یك مجلد از آن نشر شده است) ۲ - فلسفه نفس ارسطو (اثر باباافضل) ۳- تاریخ سیستان ٤ - مجمل التواریخ والقصص اینك نمونه ای از شعر او:

شعر فارسی

- ۱ -

قدیمترین نمونه «شعر» درمملکت ایران «گاثه» یعنی سرود های منظومی است که درآنها زرتشت پیامبر ایرانی مناجاتها و درود های خود را درپیشگاه «اهورا - مزدا» یگانه و بزرگترین خدایان وخالق زمین وآسمان عرضه داشته است.

این سرودها بقطعه های سه لختی (سه شعری یا باصطلاح امروز سه مصراعی) تقسیم شده است، وهرلخت یاشعر از ۱٦ هجا تشکیل ودرهجای نهم توقف (سکوت) دارد، وبعضی دارای قطعه های پنج لختی است که دارای یازده هجا (سیلاب) وبعداز هجای چهارم سکوت دارد، و بعضی دارای قطعه‌های چهارلختی‌است که یازده سیلاب دارد وسکوت بعدازسیلاب چهارمی‌است. بهمین‌تقدیر بعضی‌چهارده‌هجائی وبعضی‌دوازده هجائی وبرخی‌از شعرهای بلند نوزده هجائی است. این اشعار بلند دارای دو سکوت است یکی بعداز سیلاب هفتم و یکی هم بعدازسیلاب چهاردهم.

خلاصه درگاثه قصیده یاغزل‌طولانی بطرزاشعارعروضی دیده نمیشود بلکه نوعی از ترکیب بندهای بدون بنداست و از ۱۹ حداعلی و۱۱حداقل سیلاب زیادتر و کمتر ندارد. ماراجع بشعرعروضی و اقسام آن در جای خود باز باین‌قسمت‌اشاره خواهیم کرد.

زبان‌گاثه ایرانی است بسیار قدیم و اخیراً عقاید عموم باین نکته نزدیك میشود که زبان‌گاثه زبان‌مردم قدیم ایران‌است که در بلخ و بلادشرقی ایران سکونت داشته‌اند و در باره خود زردشت هم تردید است که آیا از سیستان یا بلخ باشد یا آذربایجان وشق اول روز بروز قوت میگیرد . از اینرو تعجب نیست که زبان اوستا بازبان سنسکریت و «ویدا» کتاب‌مذهبی وادبی برهمنان این قدر بهم نزدیك است .

-۲-

درعصر ساسانیان هم شعر درایران بطریقه‌گاثه‌ی زردشت رایج‌بوده است . اشعاری که متعلق بمکتب مانی است‌واز اوراق مکتشفه تورفان‌بدست میآید که زبان پهلوی مشرقی گفته شده‌است مثل‌اشعار مذکور درگاتهاست یعنی درمیان آنها قطعات ۱۲ هجائی است که درهجای پنجم سکوت داردو هریك دارای شش یاپنج لخت‌است ومانند اشعارگاثه بدون قافیه‌است.آنچه تابحال از تفحصات بدست آمده است در ایران ساسانی سه قسم‌شعر را نام برده اند :

الف: سرود - که مختص آفرین خدایان وشاهنشاه ومختص مجالس رسمی بوده وبا آهنك موسیقی‌توأم خوانده میشده است. از بلهبد «باربد» خواننده و شاعر معروفی‌نام میبرند وسرودهای خسروانی او درالحان۳۱۵ گانه بعدد ایام سال و سرود های سیگانه ی او بعدد ایام ماه درکتب ادب ولغت ذکر شده است . مادونمونه از سرود های هجائی که باغلب‌احتمالات شباهتی بسرود های عهد ساسانی داشته در دست داریم ، یکی سرود سه لختی است که آن را « خسروانی » نام شاعر معاصر رودکی گفته و دیگر «سرود کرکویه» است که درتاریخ سیستان ذکر شده است .

ب : چکامك - که در متون پهلوی مکرر ذکر آن آمده و معلوم است که همین کلمه بعدها درادبیات دورهٔ اسلامی به«چکامه» تبدیل گردیده است یعنی گاف آخر آن مانندگاف بندك وخستك وخانك به هاء هوزبدل شده وباینصورت درآمده است . وبعید نیست که «چامه» نیز مخفف‌چکامه باشد هرچند درکتاب لغت گویند :

چامه قصیده راگویند وچکامه غزل را - ولی بنظر میرسد که این هردو لغت «چکامه - چامه» مخفف ومصحف همان چکامك باشد . چکامك را باید نوعی از اشعار ساسانی شمرد وبدلیل تفاوت اسم بیشك با«سرود» که معنای آنرا دانستیم تفاوت داشته وغیراز سرود بوده است . سرودریشه فعل سرودن بمعنی سخن یاد کردن و مطابق لغت «ذکر» عربی است ، ودر زبان پهلوی لغاتی چند از ین اصل مشتق میشود ازقبیل «هوسرود»و«وش سرود» که گاهی حرف آخر آنها بهحرف بای‌ابجد وگاهی بحرف ش بدل میشود مثل هوسروب و هوسروی که لغت «خسرو» را بوجود آوردهاست و نام دوتن از شاهنشاهان ساسانی است : هوسروی کواتان (انوشیروان) و« هوسروی اپرویژ » نبیره انوشیروان که هردو از همین لغت‌است‌ومعنای آن « نیکنام» و دارای حسن شهرت میباشد و درعوض آنها «وش‌سروی» بمعنی بدنام وقبیح‌الذکر است . از این رو «سرود» یعنی ذکر ویاد کردن که‌طبعاًمراد ذکر خیراست وقصاید مدحیه یاستایش خدایان راسرودگفته‌اند وسرود خسروانی نوعی ازین قصاید مدحیه‌بوده‌است که منسوب‌به«خسرو» است که‌گویا مراد قصاید مدحیه یا مدایح خسرو پرویز باشد . اینجا عیب ندارد اشاره کنیم که سرود در دورهٔ اسلامی معنای دیگری پیدا کرد یعنی بجای تصنیف امروز استعمال شد .

اما «چکامك» یا «چامك » علی‌التحقیق نوعی از سخن سنجی بوده ولی باید دید کدام نوع بوده است ؟

گفتیم که چکامه غیراز «سرود» است ، پس‌از شمار قصاید مدحیه خارج خواهد شد . حالا باید دید از اقسام دیگر شعر ازقبیل غزل (لیریك) یا اشعار وصفی وحماسی ویاترانه (اشعار رقص وتصنیف) کدام یك را چکامه میگفته اند ؟

بعداز اسلام کلمات چامه وچکامه‌را درمورد قصاید وغزل هردوبدون تفاوت استعمال میکنند ولی در اواخر چنانکه گفته شد غزل را «چکامه»و قصیده را «چامه» نامیدند وما چندان نمیتوانیم بااین معنی و اصطلاح که متأخرین وضع کرده‌اند‌اعتماد داشته باشیم . تنها دلیل‌بالنسبه روشنی‌درباب «چامه» که بدون‌تردید‌گوشه‌ای ازپرده استتاررا برمیدارداستعمال‌فردوسی درشاهنامه‌است . وی چامه‌را درمورد اشعار غنائی که شامل مدح پهلوانان وتوانگران و تمجید از زیبائی ممدوح باشد مکرر بر مکرر استعمال کرده است واز همه‌جا بیشتر در داستان « بهرام‌گور» وعشقبازیهای بیمقدمهٔ این

پادشاه و گردشهای محرمانه او ورفتن بخانه دهقانان وملاکین وثروتمندان وخواستگاری دوشیزگان حرم آنان استعمال میکند .

شاه در کسوت «اسوار» بالباس شکاری واسب وساز وبرك قیمتی ویك خادم شبانه وارد خانه دهقان ثروتمند خوشگذرانی میشود و مهمان او میگردد دهقان از سوار محترم که لابد یکی از مقربان دربار یایکی از پهلوانان وسرکردگان شاهنشاه مقتدرعصر است پذیرائی گرمی کرده برای اوشراب وغذای بسیارلذیذی فراهم میکند، ضمناً دختر دهقان هم دربزم بخدمت پدر ومهمان عزیز وبسیار محترم مشغولست وشاه ازاوخوشش می آید .

دهقان بدختر میگوید : ای آرزو (آرزو نام یکی از این دختران است) چنك رابردار و چامه‌ای بنواز ومهمان مارا وصف کن ! آرزو که هم چنك نواز وهم چامه گر میباشدو دراین دوفن اورا تربیت کرده‌اند چنك رابرداشته چامه‌ای میگوید ومینوازد واین چامه در وصف مهمان پدرش وشرح زیبائی وشجاعت ورشادت مهمان است .ازاین داستانها تصور میکنم که چامه باشعار نیمه غنائی ونیمه وصفی وشرح داستان پهلوانان و عشقبازی آنان با دختران جوان میگفته‌اند وبالجمله ویس ورامین وخسرو وشیرین درعداد «چکامه» یا چامه محسوب میشود و شاید غزل و اشعار وصفی غیر حماسی یعنی وصفی وبزمی را بتوان چکامه یاچامه گفت همچنین قصاید اسلامی فارسی دارای تغزل ووصف هنرهای شاه ازشکار وزوربازو و جود ودانش و سایر هنرهای او راهم چامه یاچکامه میتوان نام داد ــ پس ضرر ندارد که چکامه را بغزل صرف وچامه را بغزل که دنباله‌اش وصف ومدح باشد لقب داد همانطور که اینکار را کرده اند .

نمونه «چکامك» اشعار کتاب «درخت آسوریك» است که بزبان پهلوی در مناظره ومفاخره بین نخل وبز در عهد ساسانی یا قدیمتر گفته شده است .

ج : ترانك یاترانه ــ هرچند هنوزدرمآخذ پهلوی واوستائی باین کلمه برنخورده‌ایم ــ بخلاف سرود وچکامك که ازهردونام برده‌شده‌است ــ اما درمآخذ قدیم ادبیات اسلامی فارسی این لغت بشکل مخفف آن «ترانه» بسیار دیده میشود . ترانه در ادبیات اسلامی بدوبیتی ها و رباعیات غنائی (لیریك) نام‌داده شده است ، و آنرا از ماده «تر» بمعنی تازه و جوان گرفته اند . ما تصور می کنیم که ترانه هم نوعی دیگراز اشعارعهد

ساسانی بوده‌است چه درعهدساسانی، ازاسم سرود(مدایح عالی) و«چکامك» اشعار وصفی وعشقی خبر داشتیم اما از اسم اشعار هجائی که شامل هجویا انتقاد یاعشق بوده وقافیه هم داشته وبسیارروواج داشته‌است وبه‌تصنیفات‌عوام امروز شبیه بوده است ، بیخبریم وچنین گمان‌داریم که «ترانك» نام‌این‌نوع شعر بوده است ونامیدن رباعی و دوبیتی در عهد اسلامی باین نام حدس ماراکاملا تأیید میکند .

نمونه قدیم‌ترین این نوع شعرکه هنوز از لباس اشعار هشت هجائی قدیم خارج نشده سه لخت شعر هجویه «یزیدبن مفرغ» شاعر عربست که بفارسی در اواسط قرن اول اسلامی (اوائل قرن هفتم میلادی) گفته و در کتب ادب وتاریخ‌عرب ضبط‌شده‌و ترانه‌ای که در بلخ درهجو اسدبن مسلم گفته شده وطبری هردورا ضبط کرده‌است‌میباشد و در اشعار کردی قوچان که‌آقای ایوانف‌بدست‌آورده وبطبع رسیده‌چند قطعه از این ترانهای‌هشت هجائی قافیه دار و سه لختی کاملا یادگار عهد ساسانی دیده میشود (من این‌نمونه‌هارا در مقاله شعر درایران‌درسال‌ششم‌مجله‌مهر نقل کرده‌ام، بآنجا رجوع شود) .

سوای این اسامی بازهم شایدنامها و اسمهای دیگری بدست‌آوریم واین بسته بکشفیات تازه‌تر و مطالعات زیادتری است ، مثلا به بینیم برای اشعار رزمی یا اشعار مضحك (کمدی) یا اشعار (هجویه) چه اسامی‌مستعمل بوده است .

شعرعروضی دردوره‌اسلامی : اسنادی دردست‌داریم که‌شعرهای بعد از اسلام دنباله و تتمه اشعار قبل‌از اسلام است و تامدتی این‌نوع‌اشعار درهجاهای دوازده گانه‌وهجاهای هشت‌گانه بزبان محلی که‌آنرا«فهلوی» میگفتند و جمع‌آن«فهلویات» بوده است در ایران‌رواج داشته و درتاریخ قم و تاریخ حسن‌بن اسفندیار ودر مقدمه مرزبان‌نامه به این‌نوع‌اشعارمکرر بر میخوریم .

اما اینکه قصاید و غزلیات‌بزبان «دری» ازکجاآمده و آیا اعراب این قصاید خودرا ازکجا آوردند و آیا ایرانیان تاچه حد از اعراب تقلید کردند محتاج بفصول‌مبسوط ومشروحی‌استکه‌از عهدهٔ این مقاله خارج‌است ومامختصراً بدان اشاره کرده واز تحقیقات فنی صرفنظر مینمائیم .

من بخلاف آنچه‌شهرت دارد معتقدم و موافقم با کسانیکه میگویندشعر عرب تکمیل شدهٔ اشعار هشت‌هجائی وبا قافیه اواخر عهد ساسانی است و معنی ندارد‌عرب بیابانی – که بتصدیق‌خود او تا اوائل‌اسلام موزیك نداشته و این‌فن‌را ازاسیران وغلامان ایرانی ورومی آموخته یا از بنایان ایرانی که مشغول ترمیم‌خرابیهای خانهٔ کعبه (درزمان‌عبدالملك‌مروان) بوده‌اندفرا گرفته است – شعر موزون عروضی که خود نوعی ازموسیقی‌است آنهم باآن‌کمال ونظم داشته باشد! مگر اینکه مدعی شویم در عهد ساسانی این‌نوع شعر (شعرعروضی‌وقافیه‌دار) درایران‌موجودبوده واعراب‌ازآن‌روشعرهای‌خودرا بوجودآورده‌اند، ونتیجه‌فنی‌این‌میشود که شعرهجائی ایران درمدت چهارصد پانصدسال‌تکمیل‌شده ودراواخرساسانی بحد کمال‌شعرعروضی‌رسیده واعراب آن‌قسمت مکمل‌را ازایرانیان قبل‌ازاسلام یا بعداز آن آموخته‌اند. اما این عقیده غلط وبدون دلیل است.

پس‌باید‌بگوئیم اعراب قبل‌ازاسلام شعرعروضی‌نداشته‌اند واین اشعار بعد از اسلام ساخته شده‌وبقبل‌ازاسلام منسوب شده‌است ودرتأئید دعوی‌خود ادبای‌قدیم وجدیدعرب هم‌چیزهائی گفته‌اند. هرچه‌هست‌ایرانیان ازدومبداء شعر عروضی خودرابدست آورده اند، اول‌از طریقه تکامل قطعه‌های‌هشت هجائی قافیه‌دار وتفنن در پیدا کردن وزنهای مشابه توانسته‌اند که بیتی‌و وقطعه‌ومثنوی وغزلهای‌موزون‌خودرا بسازند، دوم از راه‌تقلید ازعرب که توانسته‌اند قصیده‌های بزرك وطولانی درمدح پادشاهان‌بوجود بیاورند وما اثر تقلید اشعار عرب را در قصاید زیاد تر ازباقی‌اقسام شعرازغزل‌ودوبیتی ورباعی وقطعه ومثنوی‌فارسی‌می‌بینیم وهرچه دوره‌شعرفارسی‌ازلحاظ تاریخ وسعت پیدا میکنداثرتقلید شعرعرب هم‌دراشعارفارسی‌وسیع میشودوازقصیده بسایراقسام‌سرایت‌مینماید. اوزان گوناگون شعردر زمان صفاریان‌وسامانیان بقدری وسعت دارد وبحدی از وزنهای متداول عربی‌دوراست که‌انسان‌را بیاد شعرهای هجائی قدیم‌می‌اندازد (رجوع شود به‌شمس قیس رازی فصل عروض) ولی هرچه پائین‌میائیم از گوناگونی اوزان عروضی کاسته وبحور بابحورعربی‌نزدیك‌میشود وتنوع‌قدیم‌بیکدستی‌وجمود تبدیل‌میگردد یعنی آن اختلاف فاحشی که بین اوزان شعر وبحورعربی و فارسی‌است کمترمیشود واین نکته‌بسیار دقیق ، دلیل‌دیگرست که شعرعروضی فارسی‌دراصل‌زائیده اشعارهجائی محلی‌بوده‌وبتدریج تقلیدازعربی آنرابصورت کاملاعروضی در آورده است .

-۲-

اقسام شعر فارسی : حالا بطور خیلی مختصر پی بردیم که تطور شعر فارسی چگونه از قرنهای دیرین تا عهد اسلامی بیکدیگر اتصال داشته است. اینك باقسام شعر عروضی فارسی رجوع میکنیم. در ادبیات فارسی اشعار بسبب نبودن فن تیاترو نمایش مطابق شعر یونان ورم تقسیم نمیشود ، بلکه در شعر فارسی یك نوع آزادی و وسعت خیال در عین یکنوع حد و رسم خاص موجود است .

مثلا بجای «کمدی» در ایران «هجا» یا اشعار زننده عشقی و دور از نزاکت که مخصوصاً درعهد قدیم بسیار متداول بوده است دیده میشود، وبجای «درام» اشعار وصفی بتفصیل ازقبیل اشعار رزمی ومثنویات عاشقانه پیداشده ودرعوض «تراژدی» قصاید مرثیه یاضمن مثنویات داستانهای محزون دیده شده وهمچنین درمقابل اشعار غنائی (لیریك) غزلیات یامثنویات عشقی و درمقابل شعر وصفی بهاریه وخزانیه وشرح شکار وجنك در ضمن قصاید می آید .

اما چنانکه گفتیم تمام این مواضیع درحدود معین محدود میباشد یعنی مجموع اشعار فارسی از حدود شش گانه ذیل بیرون نیست :

۱ - بیت ۲ - دوبیت ورباعی ۳ - غزل ٤ - قصیده ٥ - قطعه ٦ - مثنوی

بیت : یعنی دولخت شعر که رویهم یکبار خوانده شود ویا یك لخت شعر که دروسط سکوت پیدا کند . واین تك بیتها غالباً بوزن خاصی درعروض که از منشعبات هزج مثمن وازنوع «رباعی» است گفته میشده وحالیه گفتن «بیت» معمول نیست .

دو بیت : چهار لخت شعر است که دوبیت حساب میشود و هر چهار لخت یاسه تای آنها قافیه دارد ودر بحر خاصی است، همچنین است رباعی که از بحر خاص دیگری است ، ومضمون این نوع از شعر عاشقانه وفلسفی یا در اخلاق یا درهجو یا درمدح است ودوقسمت مضامین اخیر بعداً الحاق شده و کمتر از سه قسم اول است .

غزل : که از هفت یانه یا یازده بیت تجاوز نمیکند مختص بعشق و شکایت از اوضاع وگاهی فلسفه وتصوف است .

قصیده : مختص بمدح یاهجو یامرثیه یاشکایت شاعر یامفاخره است و بعداً قصاید مذهبی و سیاسی برآن علاوه شد – قصیده مانند غزلی است که از یازده بیت تا هزار بیت بیك وزن وقافیه گفته شده باشد . ومسمط و ترجیع بند ومستزادها جزء قصایدمحسوب میشوند ـ واعراب مثنویات‌را هم قصیده مینامیده اند .

قطعه : یکپاره ازقصیده است که دارای مطلع نباشد ـ مطلع: شعر اول قصیده و غزل راگویندکه هر دو مصراع قـافیه دارد و قطعه آن را فاقداست .

مثنوی : تك بیتهائی است بیك وزن که درهریك قافیه عوض میشود وخاص داستانها از رزم وعشق یاحکایات فلسفی وعرفانی «تصوف» است .

- ۴ -

سبکهای شعری وادوار تاریخی : سبك شعر یعنی‌مجموع‌کلمات و لغات و طرز ترکیب آ نهـا از لحاظ قواعـد زبان و مفـاد معانی هر کلمه در آنعصر و طرز تخیل واداى آن تخیلات‌از لحاظ حالات روحی شاعر که وابسته بتاثیر محیط و طرز معیشت وعلوم وزندگی مادی و معنوی هردوره باشد . آنچه از این کلیات حاصل میشود آب و رنگی خاص بشعر میدهد که آنرا «سبك» شعر مینامیم و قدما گاهی بجای‌سبك « طرز » و گاه « طریقه » و گاه « شیوه » استعمال میکردند . شعر فارسی بطور کلی از زیر سیطره و تسلط چهار سبك بیرون نیست،اگر چه باز هر سبکی بطریقه و طرز های مختلفی تبدیل میشودتامیرسد بجائی که هر شاعری « استیل » و طرز خاصی را بخود اختصاص میدهد که قابل حصر نیست.

بنابر این در مدارس امروز ایران ماتنها چهارسبك‌را اصیل ومبدأ سبکها قرار داده‌ایم و آن بقرارزیر است :

۱ ـ سبك خراسانی یا ترکستانی،

۲ ـ سبك‌عراقی،

۳ ـ سبك هندی،

٤ ـ بازگشت‌ادبی‌یاسبك‌های‌جدید که‌منتهی‌بسبك‌جدیددوره مشروطه شده است .

توضیح آنکه این سبکها مربوط بزمان‌است نه بمکان و مکان‌را در آن تاثیری نبوده و نیست . و همچنین سبکهای بین‌بین نیزهست که‌استادانی داشته است . مبداء سبک‌خراسانی از نیمه قرن چهارم هجری آغاز شده و به‌نیمه قرن ششم میرسد . مبداء سبک عراقی از آغاز قرن هفتم ابتداشده باواخر قرن دهم هجری میرسد و سبک هندی‌از قرن‌دهم‌تاامروزوبازگشت بشیوه‌های عراقی و خراسانی از قرن دوازدهم در ایران تا امروز برقرار است و درین دوره شعرا بهمه سبکها شعر گفته و غالبا از متقدمان تقلید های بسیار استادانه کرده و سبک خراسانی و عراقی را تجدید نموده‌اند وبسبک هندیهم شعر گفته اند و اخیراً مکتب تازه‌تری بوجود آمده است. که افکار و عقاید بسیار تازه را بسبک کلاسیک در آورده‌اند.درعین‌حال شعرای جوان نیز هستند که در وزن و کلمات و اسلوب هم تجددی قائل شده و مشغول امتحان میباشند.....

(مجله پیام نو شماره ۵ سال۳)

سید احمد کسروی

سید احمد کسروی بسال ۱۳۰۸ هجری در شهر تبریز متولد شد ۰ تحصیلات خودرا ابتدا در مکتب وسپس در مدرسه «طالبیه» بپایان‌رسانید درسال ۱۳۳۳ هجری درمدرسه «مموریال اسکول» (آمریکائی) بتحصیل



سید احمد کسروی

زبان انگلیسی پرداخت ودرضمن درهمان مدرسه ادبیات عربی وفارسی را تدریس میکرد.

وی درسال ۱۲۹۸ شمسی عضویت وزارت عدلیه را پذیرفت، امابس ازچندی اینکاررا رهاکرد وبطهران آمده در مدرسه ثروت بتدریس زبان عربی مشغول شد تا اینکه مجدداً وارد خدمت در وزارت عدلیه گردید. او مدت دهسال در عدلیه بود و بعضویت استیناف مازندران ، ریاست عـدلیه

اردبیل و زنجان وخوزستان ، مدعی العمومی طهران و خراسان ، عضویت دیوان عالی جنائی و ریاست محاکم بدایت طهران نائل آمد. سپس از کار قضاوت دست کشید وبوکالت دعاوی مشغول شد .

کسروی براثر مخالفت هائیکه باطبقه روحانی می کرد در اسفندماه سال ۱۳۲٤ هنگامی که درمحضر دادگاه عدلیه بود بضرب گلوله و خنجر دشمنان ازپا در آمد .

تالیفات و آثار

الف ـ کتب تاریخی وتحقیقی : ۱ ـ آذری یازبان باستان آذربایگان سال ۱۳۰٤ (سه چاپ) ۲ — شهریاران گمنام سالهای ۱۳۰۷ـ ۱۳۰۸ ـ ۱۳۰۹ (سه مجلد) ۳ - نامهای شهر ها ودیه‌ها ، سالهای ۱۳۰۸ـ۱۳۰۹ (دو جزوه) ٤ — تاریخچه شیر و خورشید ، سال ۱۳۰۹ (دوچاپ) ٥ ـ بلوتارخ (دومجلد ترجمه، از انگلیسی) ٦ -- کارنامه اردشیر بابکان، (سال ۱۳۰٤ ، ترجمه از زبان پهلوی) ۷ ـ تاریخچه پانصدساله خوزستان (سال ۱۳۱۲) ۸ ـ تاریخ مشعشعیان (سال ۱۳۲٤) ۹ ـ شیخ صفی و تبارش (سال ۱۳۲۳) ۱۰ـ زبان پاك (سال ۱۳۲۲) ۱۱ — تاریخ مشروطه ایران، سال های ۱۳۱۹ — ۱۳۲۰ — ۱۳۲۱ (سه مجلد) ۱۲ — تاریخچه چپق و غلیان (سال ۱۳۲۳) ۱۳ ـ تاریخ هیجده ساله آذربایجان ازسال ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۱ (شش مجلد) ۱٤ - مقالات کسروی (مجلد اول سال ۱۳۲٦). (۱)

ب ـ کتبی که در مسائل اجتماعی وسیاسی نوشته و متضمن عقاید شخصی اوست و عموماً چاپهای شده است :

۱ — حافظ چه میگوید؟ ۲ — دادگاه ۳ ـ درپیرامون ادبیات ٤ ـ در پیرامون اسلام ٥ ـ درپیرامون جانوران ٦ — درپیرامون خرد ۷ ـ درپیرامون روان ۸ — درپیرامون رمان ۹ ـ دین وجهان ۱۰ — راه رستگاری ۱۱ قانون دادگری ۱۲ ـ آئین (دومجلد) ۱۳ - سیزدهم مرداد ۱٤ ـ صوفیگری ۱٥ - بهائیگری ۱٦ — شیعیگری ۱۷ - فرهنگ چیست؟ ۱۸ ـ فرهنگ است یا نیرنك ؟ ۱۹ - کار و پیشه و پول ۲۰ - ورجاوند بنیاد (۳ بخش) ۲۱ -- پرسش وپاسخ ۲۲ ـ پیام بدانشمندان اروپاوآمریکا ۲۳ ـ افسران ما ۲٤ ـ خواهران و دختران ما ۲٥ — پندارها ۲٦ ـ بهمن ماه (۱۳۲۳) ۲۷ — خدا باماست ۲۸ ـ بخوانند و داوری کنند ۲۹ - در پاسخ حقیقت گو ۳۰ - گفت و شنید ۳۱ ـ در پاسخ بدخواهان ۳۲ - نیك وبد ۳۳ـ یکم

---

۱) مجموعه مزبور توسط آقای یحیی ذکاء جمع آوری وطبع شده است

آذر (۱۳۲۲) ۲٤ - یکم آذر (۱۳۲۳) ۳۵ — یکم دیماه (۱۳۲۲) ۳٦- یکم دیماه (۱۳۲٤) ۳۷ - درراه سیاست ۳۸ — سرنوشت‌ایران چه خواهدبود؟ ۳۹ — امروز چاره‌چیست؟ ٤۰ — ازسازمان ملل متفق چه نتیجه توانه بود؟! ٤۱ - امروز چه‌باید کرد؟ ٤۲ — زندگانی‌من ٤۳ — دهسال در عدلیه.

ج - کتبی که بزبان عربی نوشته است:

۱ — الدرة‌الثمینه، چاپ تبریز (کتاب درسی) ۲ — النجمة الدریه، چاپ تبریز «کتاب درسی» ۳ - قهوة‌السورات، ۱۲٤۳ هجری چاپ صیدا (ترجمه ازاسپرانتو) ٤ — التشیع والشیعه، چاپ طهران

ه - ۱ - کسروی درسال ۱۳۱۲ مجله پیمان را منتشر ساخت و ۷ دوره تا آذر سال ۱۳۲۱ نشرشد ۲ — نشر روزنامه پرچم که ۲٥٤ شماره نشر گردید (۱۳۲۰-۱۳۲۱) ۳ - پرچم‌نیمه‌ماهه ۱۲ شماره (سال۱۳۲۲) ٤ -پرچم هفتگی (سال ۱۳۲۳) ٥ - کسروی درمجلات و جرائد مختلف هم مقالاتی نوشته است که قسمتی ازآنها بنام «مقالات کسروی» بچاپ رسیده است.

اینك نمونه‌ای‌ازنثر او:

شهرها و شهریاران

بسیاری از مؤلفان اسلام، از تازی وپارسی، این سیره را داشته‌اند که ساختن و پدید آوردن هرشهری را بپادشاه باستانی منسوب سازند، و برخی پادشاهان را مینویسند که شهرهای بسیار پدید آورده‌اند. (۱)

مثلا از تاریخ‌نگاران ابوجعفر طبری‌وحمزهٔ اصفهانی چون شهریاران باستانی ایران را شمرده‌اند بکمتر کسی از ایشان پدید آوردن یك یاچند شهری را منسوب نساخته‌اند؛ از جمله طهمورث دیوبند (پادشاه داستانی) بابل وکهندیز و مرو وشهرهای دیگر را ساخته، جمشید تیسفون و مدائن را بنیادگذارده، اردشیر بابکان ده شهر بیشتر از شهرهای بزرك وبنام پدید آورده، شاپور پسر اردشیر شهرهای شاپور و نیشابور و جندیشاپور وفیروز شاپور و بلاش شاپور وشاپور خواست را ساخته است. (۲)

همچنان از جغرافی نگاران یاقوت حموی وحمدالله مستوفی‌ودیگران

---

۱) گویا برخی از مؤلفان یونان وروم‌نیزاین‌سیره‌راداشته‌اند زیرااسترابورن نیز ساختن بعضی شهرها را بپادشاهان منسوب می‌سازد.

۲) سنی ملوك‌الارض والانبیاء چاپ کاویانی صفحه ۳٤

کمتر شهری از شهرهای ایران و عراق را ساخته و پدید آورده شهریار باستانی ننوشته‌اند.

مثلا مستوفی چون از خوزستان سخن میراند ساختن شوشتر را ازهوشنك پیشدادی، اهواز ودزفول را از اردشیر بابکان، جندیشاپور را ازشاپورپسر اردشیر، حویزه وعسکر مکرم را از شاپور ذوالاکتاف، رامهرمز را از هرمز پسر شاپور، شوش را از مهالیل نواده آدم مینگارد(۱). گوئی پیش این مؤلفان قاعده مسلمی بوده که هر شهری را شهریاری پدید آورد و راه دیگری برای پیدایش شهرها نمی‌انگاشته‌اند. با آنکه آئین عمومی و راه طبیعی برای پیدایش شهرها آنستکه نخست دهکده‌ای پدید آید پس رفته‌رفته برشکوه وآبادی و برانبوهی مردمش افزوده تاسر انجام شهرچه یا شهری می گردد.

چنانکه طریقه ناپدید گشتن شهرها نیز آنستکه کم کم از شکوه و آبادیش کاسته دیهی یادهکدهٔ می گردد سپس آن نیز ازمیان رفته جزنام ونشانی از آنشهر باز نمی ماند.

بسیاری از شهرهای کنونی ایران پس از ظهور اسلام آباد گشته وتاریخ وداستان آنهادردست است. میتوان کیفیت پیدایش آنهارا مقیاس ونمونه پیدایش شهر های باستانی گرفت وما گواه را نام چند شهر میبریم: شهر مشهد در قرن دوم اسلام که خلیفه هارون و امام علی‌بن‌موسی‌را در آنجا بخاك سپردندديهی بود بنام «سناباد» بتدریج برآبادی خود افزوده و اکنون آبادترین شهر خراسان است. بار فروش مازندران نخست دیهی بنام «مامطیر» بوده ودر اوایل قرن دهم هجرت هنوز در شمار دیه ها بوده «بارفروشه ده» خوانده شدی واکنون بزرگترین شهر مازندران واز حیث تجارت وثروت شهرمهم ایران است. محمره خوزستان دراوایل پادشاهی قاجاریان دهکده کوچکی بود که از چندی پیش پدیدآمده بود در زمان محمدشاه «شیخ ثامرجعیب» آنجارا بندرآزادی ساخت وبوسیله آمدوشد کشتیها برآبادی محمره افزوده‌در شمارشهرهادرآمد واکنون مهمترین شهر خوزستان است.

شهر باستان اهواز در قرنهای ششم وهفتم هجرت ویرانی یافته و جز دهکده کثیفی از آبادی آن باز نمانده بود تادر زمان ناصرالدین شاه کشتی‌رانی کارون آزادگشته اهواز نیز روی بآبادی گذاشت و چند سال

---

۱) مقاله سوم نزهة‌القلوب چاپ گیب صفحه ۱۰۹-۱۱۲

نگذشت که بازشهری گشت واکنون از شهرهای بزرك خوزستان‌است :

همچنان **طهران** خودمان که‌امروز تکیه برجای هاکماتان وشوش واستخر وتیفسون زده وپایتخت وشاه نشین کشورشاهنشاهی ایرانست در قرنهای نخستین‌اسلام‌نامی‌از آن‌نتوان‌یافت‌و در قرنهای‌دیرتر دیهی‌یاشهرچهٔ بیش نبوده واکنون بهترین وبزرگترین شهرایرانست . بی گفتگوست که هیچیك ازاین شهرهارا پادشاهی نساخته وبخودی خود وبمرور زمان پدید آمده اند ، وهمین یکی بهترین‌دلیل است براینکه شهرهای باستان را نیز پادشاهان پدید نیاورده‌اند ، زیرا بگفته‌قطران «جهان‌بگردد کهن‌نگردش احوال» .

بهیچ دلیلی نتوان گفت که طریقه پیدایش شهر ها در روزگاران باستان جز ازآن بوده که‌در دوره های تاریخی‌است‌ودر هیچ روزگاری پادشاهان‌شهر برای مردم نساختندی .

گذشته ازاینها از نیستی‌شهری پدید آوردن برای پادشاهان توانا وتوانگر نیز آسان نیست، چه«شهر» تنهااز گل‌وخشت وآهك‌وآجرپدید نمی‌آید که پادشاهی در گنجینه گشاده خانه‌ها ساخته وخیابانها انداخته با زوروزر به یکبار شهری‌پدید آورد ، بلکه مردمی میخواهد که زندگانی شهری توانند ، بازار وبازرگان میخواهد، پیله‌وران وپیشه‌وران میخواهد، باید دیه‌ها وروستاها در پیرامونش آباد باشند ، کاروانها ومال‌التجاره‌ها از شهرهای‌دیگر بدانجا آیند . بی گفتگوست که این همه شرایط واسباب را بیکبار فراهم ساختن کاری بس دشوار ، بلکه گاهی نا ممکن است . وآنگهی آنمردمیکه پادشاه می‌خواهد‌درشهر نوبنیاد او نشیمن گیرند‌بیش از این کجا بوده اند؟ چرا ازجای‌خودبیرون آمده‌اند؟مگر مردم‌راازشهری بشهری کوچانیدن دلیل آبادی کشور است ؟

بعبارت دیگر اگر پادشاهی خواهدشهری‌از نیستی‌پدید آرد ناگزیر است که‌شهردیگری‌را خراب‌و خالی گذارده مردمش را بشهر نوبنیاد خود کوچاند .

آری گاهی‌ممکن است که‌پادشاهی برخاك دشمن دست یافته گروهی ازمردم کشور خودرا بدانجا کوچانیده شهری‌برای ایشان سازد،یاگروهی از مردم آنخاك را بکشور خود آورده در شهری که‌نو بنیاد گذارده نشیمن دهد ، یانقطهٔ خوش وباصفائی‌را برای تختگاه خودبرگزیده شهری پدیدآورد اینگونه اتفاقات‌در دوره‌های تاریخی ودرقرنهای نزدیك‌هم‌روی

داده ،چنانکه دوشهر کوفه و بصره را در عراق بامر خلیفه دوم بنیاد گذارده گروهی از تازیان را که برای فتح ایران و عراق کوچیده بودند نشیمن دادند؛ همچنان دوشهر بغداد - واسط را منصور خلیفه وحجاج والی عراق برای نشیمن وتختگاه خود برگزیده بنیاد گذاردند . در ایران هم سلطان محمد خدا بنده شهر سلطانیه را پدید آورده و تختگاه خود ساخت .

نتوان منکر شد کـه در قرن‌های باستان و در روزگار شهریاران هخامنشی واشکانی وساسانی هم اینگونه شهرها پدید آمده باشند ، ولی این اتفاقها بسی زیاد است و تنها در بارهٔ بخش کمی از شهر ها می توان احتمال داد. اعتراض ما برمؤلفان اسلام ازاینروست که بیشتر بلکه همگی شهر های ایران وعراق را پدید آوردهٔ پادشاهان دانسته واز قواعد مسلمه پنداشته اند که شهری را باید شهریاری سازد و بیرخی پادشاهان بنیاد گذاردن ده شهر بیشتر را منسوب کرده‌اند . شگفت تر آنکه برخی مؤلفان فرنگی هم بنوشته های این مؤلفان قیمت داده بتقلید ایشان ساختن برخی شهرها را بپادشاهان منسوب می سازند . گذشته از همه اینها برخی گفته های این مؤلفان دروغ صریح و برخلاف حقایق مکشوفه تاریخ می باشد و باندك غور و وارسی توان دانست که نیاز موده و نیندیشیده سخن رانده ویك رشته افسانه در کتابهای خود آورده‌اند.

گواه ودلیل را ما دراینجا چند فقره از گفته‌های ایشان که برخلاف حقایق تاریخ است آورده مقاله خود را بپایان میرسانیم :

۱ - ابوجعفر طبری وحمزه اصفهانی شاپور دوم ساسانی را مینویسند که شهری در خوزستان بنیاد گذارده « ایرانخره شاپور» یا « ایرانشهر شاپور» نام نهاد و مردم تازی آنرا «سوس» خواندند(۱) با آنکه بی گفتگو شهرشوش هزار ها سال پیش از ساسانیان آباد و یکی از شهر های بنام گیتی بوده است .

۲ - حمزه وطبری ومستوفی مینویسند که شهر اهواز را اردشیر بابکان بنیاد گذارده «هرمز اردشیر» نامیده وتازیان «سوق الاهواز» خواندند(۲). با آنکه اهواز بسی پیش ازاردشیر شهری آباد و نشیمن زمستانی اردوان اشکانی بود و «خوزستان وچار» نامیده شدی و«سوق الاهواز» تازیان ترجمه این نام پارسی است .

---

۱) طبری چاپ مصر جلد دوم ص۶۷ ، سنی ملوك الارض ص ۳۷

۲) سنی ملوك الارض ص۳۳ ، طبری جلد دوم ص۵۸ ، نزهة القلوب ص۱۰

۳ - مستوفی «حویزه» را پدید آوردهٔ شاپور دوم می‌نگارد (۱) باآنکه آن شهر چنانکه از نامش پیداست پس از ظهور اسلام و استیلای تازیان بر ایران پدیدآمده وپس از خرابی«نهرتیری» است که نام آن‌در کتابها وتاریخها برده‌میشود.

(مجلهٔ آینده شماره ۹ سال ۳)

گونه های کارواژه ها

(برای اطلاع خوانندگان از شیوه نگارشی که مرحوم کسروی در اواخر عمر برگزیده بود قسمتی از رساله «زبان‌پاك» اورا نقل میکنم)

...چنانکه گفتیم یکی از آکهای بزرك‌فارسی بهمخوردن گونه های کارواژها و از میان‌رفتن بیشتر آنهاست.این آك یکی ازچیزهائیست که‌زبان را بسیار تنك گردانیده بود . میدانیم زبان از جمله ها ، وجمله هاازواژها پدیدآید . نیز میدانیم که واژه‌ها بسه گونه است : نام واژه (اسم)،کارواژه (فعل)، بندواژه (حرف).

هم باید دانست که درجمله بندی ما بهمه این سه گونه نیازمندیم. ولی رك سهنده جمله‌هاکارواژه میباشد . اگر شما میگوئید: «بهزاد رفت» از یك واژه «رفت» چند معنی فهمیده میشود . زیرا هم رخدادن کار ، و هم زمان آن ،وهم اینکه رونده یکتن بوده فهمیده میشود . گذشته از اینها از کارواژه معنی‌های دیگری نیز می‌توان فهمید که سپس روشن خواهیم گردانید .

اینست که کارواژه در هرزمانی رك سهندهٔ‌جمله‌هابشمار آید ودربرخی از زبانها گونه‌های آن تا سی یابلکه بیشتر می‌باشد . درفارسی نیزتابیست وچندی بوده‌است .

ولی بشوند آسیبی که بزبان رسیده بسیاری ازآنها فراموش شده و برخی‌نیز بهم‌آمیخته و نابسامان گردیده‌بود . اینست فارسی زبانان‌ازفهمیدن وفهمانیدن بسیاری از معنی‌ها بی‌بهره میبودند .

برای روشنی سخن مثلی یاد میکنم : در اکنون(مضارع)گفته‌میشد: «میرود» ، «مینویسد» ، «میخواند» واینها بدومعنی توانستی بود . یکی

---

۱) نزهةالقلوب ص ۱۰

آنکه کارش رفتن یانوشتن یا خواندن است، و دیگری اینکه همین اکنون میرود ، یا می‌نویسد ، یامیخواند . مثلا اگر کسی گفتی :«من فرش‌میخرم» شما ندانستیدی که آیا کار او فرش خریدنست و یا کنون را میخواهد یك فرش بخرد . از خود جمله‌ها هردوی این معنی‌ها فهمیده شدی. در زبان‌های دیگر این‌دو معنی‌ازهم جداست . در فارسی نیز نخست جدا می‌بوده وهریکی با واژهٔ‌دیگری فهمانیده میشده . ولی سپس بهم‌خورده بدانسان که گفتیم‌دو معنی بهم‌آمیخته بوده .

از اینگونه بازهم هست و به یکایك شماردن نیازی نیست . بشونه این بهم‌خوردگی‌ها در فارسی گونه‌های گذشته(ماضی) پنج،وگونه اکنون یك گردیده بود .

ما دراین باره نیز بکار پرداخته و گونه های فراموش شده را باز گردانیده سامان درستی بآنها دادیم، واینك ما درزبان پاك سیزده گونه گذشته، وسه گونه اکنون بکار می‌بریم که هر کدام دریك معنای ارجدار و سپنده ای‌میباشد .

چون درفارسی گذشته ازاین آسیب کارواژها ، در ریشه‌های« بایستن» و« بودن» و« دانستن» نابسامانیهای فزون‌تری پدیدآمده‌بود وما آنهارا نیز بسامانش باز گردانیده‌ایم،اینست دراینجاازهمه اینهاپاسخن‌خواهیم‌راند

(رساله زبان‌پاك)

ذبیح بهروز

ذبیح بهروز اصلش از ساوه است ولی درطهران بسال ۱۳۱۰هجری متولد شد. تعلیمات مقدماتی را پیش اساتید فن وتحصیلات ابتدائی وعالیترا در مدرسه ادب و کالج امریکائی آموخت . در سال ۱۲۹۰ بقاهره



ذبیح بهروز

رفت و بیاد گرفتن زبان عربی پرداخت و بعضویت فرهنگستان آن مملکت نائل آمد . پس از ۱۰ سال اقامت در مصر بلندن مسافرت کردو مدت شش سال که در لندن بود بعنوان معاون «براون» ، مستشرق شهیر انگلیسی، بتدریس زبان فارسی در دانشگاه کمبریج اشتغال داشت.

وی در سال ۱۳۰٤ بطهران بازگشت ، مدتی را در وزارت مالیه بکار ترجمه مشغول شد و سپس در مدارس مختلف بتدریس زبان عربی و انگلیسی پرداخت تا اینکه بالاخره دردانشکده افسری سمت معلمی یافت و اکنون ریاست کتابخانه «باشگاه افسران» رادارد.

بهروز، ازسالها پیش تاکنون برسرالفبائی که جهت اطفال تهیه کرده کارمیکند ورسالاتی هم دراین‌موضوع نشر کرده‌است. وی شعرهم میگوید.

تألیفات و آثار - الف : کتبی که تالیف کرده و بخط معمولی بچاپ رسیده است :

۱- نمایشنامه‌جیجیك‌علیشاه (چندبار بچاپ رسیده) ۲-نمایشنامه « شاه ایران و بانوی ارمن » (این نمایشنامه را بعربی و انگلیسی هم نوشته و انگلیسی آن طبع شده است) ۳ - زبان ایران : فارسی یاعربی (این رساله را دیگران برای او بچاپ رسانده‌اند لذا نسخه اصل نیست) ٤- دبیره ، سال ۱۳۲۳ ، (شماره ۲ ایران کوده) ٥ - خط و فرهنك سال ۱۳۲٥ (شماره ۸ ایران کوده) ٦ - نمایشنامه « درراه مهر »، سال ۱۳۲۳ (شماره ۱ ایران کوده) ۷ -گندستان (مجموعه انتقادی) که‌نسخ خطی آن دردست میباشد.

ب : کتبی که برای ترویج الفبای نوبنیاد خود و بخطی که‌خودش تهیه کرده بطبع رسانیده‌است. ۱- کودك دبیره ، (سال ۱۳۲٤)۲-هوشی و موشی (دوچاپ) ۳ - برزوی بازیگوش (دوچاپ) ٤- موش و گربه (سال ۱۳۲٤) ٥ - منتخبات دیوان حافظ ٦ - منتخبات کلیات‌سعدی ۷- منتخبات رباعیات خیام .

اینك نمونه ای از نثر او :

تجویددر ایران و هند

...از چندین قرن پیش‌از میلاد درایران وهندادعیه‌وسرودهای‌مذهبی را بازمزمه یا آهنك میخواندند . این طرز خواندن را مردم این‌دو کشور از پیشوایان دینی خود با علاقه‌مندی‌بسیار میآموختند زیرا که عقیده‌داشتند اگر سخنهای مقدس با تلفظ صحیح قدیمی و زیبای خود ادا نشود تاثیری ندارد و این عقیده و عادت در ایران و هند بهمان روش دیرینه‌خوددر کنار بتکده‌ها و صحن مسجدها معمول‌است.

علمی که در آن از مقاطع دهان و حروف هجا و مخرج و صفات هرحرف بحث میکنند علم تجوید مینامند و کتب بی‌نظیر این علم که‌ازپانزده تا پنج قرن پیش‌ازمیلاد در هند نوشته شده خوشبختانه ازمیان‌نرفته‌است .

قبل‌از‌اسلام درایران‌علاوه‌علم‌تجویدحروف‌،خصوصی برای‌ضبط‌زمزمه یا قرائت کتب مذهبی داشته‌اند . متأسفانه بجز حروف آن‌الفبای آهنگی و ترتیب علمی بینظیر آن و علامات تجوید و برخی اصطلاحات و

مدارك تاریخی از کتب اصلی این علم چیزی بدست ما نیافتاده است . کتابهای تجوید قبل از اسلام مانند اصل کلیله و دمنه و هزار افسانه و صد ها کتاب دیگر در فتنه عرب و مغول از میان رفته ولی محتویات آنها بعربی و فارسی محفوظ مانده است .

تجوید بعد از اسلام - اولین علمی که بتقلید عادات مذهبی قدیم بعربی ترجمه شده علم تجوید است ولی چون تجوید از علوم سری مذهبی و در ایران منحصر بیك دسته مخصوصی بوده مسلمانان جز معلومات سطحی از آنچیز دیگری نتوانسته اند کسب کنند زیرا اگر باصول این علم کاملا آشنائی داشتند میتوانستند خط تجوید داشته باشند و مجبور نشوند برای قرأت هر کلمه‌ای شرح جداگانه‌ای در کتابهای مفصل خود بنویسند . از قراریکه نوشته‌اند درزمان حجاج بن یوسف در عراق اختلافات خونینی میانه مسلمانان درقرأت آیات قرآنی پیداشد.

برای جلوگیری از اختلافات حجاج از کاتبهای ایرانی خود استمداد جست و در همین موقع است که حروف معجم کوفی که بعداً بآن اشاره خواهد شد ازخطوط قدیم ایران اقتباس گردید .

از ترتیب تجویدی آیات و عصریکه در آن قراء سبعه نشو و نما کردند و مدارك تاریخی دیگر ظاهر است که علم تجوید درحدود هشتاد هجری در میان مسلمانان رواج گرفته‌است. خلاصه مسلمانان‌ایران باسوابقی که‌از کتب‌دینی باستانی داشتند در تقسیم‌وتنظیم‌آهنگی آیات ونقل‌و تعریب اصطلاحات خدمت شایانی انجام دادند و کلمات آی سوره جزو ... که همه کلمات دخیل‌میباشند وبسیاری ازاصطلاحات وآثاردیگر تقلید از گذشته‌را میرساند . (۱)

کتابهای تجوید : چون در مدت قرنهای بسیار اصول علم تجوید تغییراساسی نکرده‌است وتقریباً همه‌مؤلفین کتابهای‌خودرا از هم استنساخ کرده اند لازم نیست یك کتاب و یا یك نسخهٔ مخصوصی را زمینهٔ نقل قرار دهیم .

هرچندطرز تقسیم‌بندی‌وسبك تعبیر کتابهای تجوید باهم‌اختلاف‌دارد واغلاط وافتادگیهای بسیاری‌در نسخه‌های خطی وچاپی‌دیده میشود ولی‌آن اختلافات واغلاط بهیچوجه تأثیری در موضوع بحث‌ما نخواهد داشت زیرا

---

۱) بسم‌الله در اول سوره‌ها ومقایسه بقره وگوشورون و شأن نزول سوره یوسف ترتیب‌تجویدی آیات یکی‌ازمباحث‌تاریخی است که بایددررسالهٔ‌جداگانه‌از آن‌بحث‌کرد.

مقصود ما در این رساله تصحیح وتنظیم کتب تجوید نیست بلکه میخواهیم نشان دهیم که در ایران و هند قبل از میلاد بمخارج و مقاطع حروف هجا آشنائی داشتندو شکل‌حروف الفباهای ایران برای‌ضبط‌صداوآهنگ‌ازروی مقاطع دهان گرفته شده است .

شرح‌چنداصطلاح‌مهم- تجوید . تجوید درلغت خوب کردن‌است ودراصطلاح اداکردن هرحرف رااز مخرج که مخصوص‌اوست باصفاتی که مخصوص اند به‌آن‌حرف تا ممتاز شوند حروف متقاربه که نزدیک‌اند باهم در مخرج و حروف متجانسه که متحدند در مخرج و متغایرند در صفت.

ملاحظه : کلمه تجوید که در عربی از اصل جاد است بهیچ‌صورت وصیغه ای در قرآن‌بکار نرفته ومعانی‌لغوی آن با معنی اصطلاحی‌هیچگونه ربطی ندارد . حقیقت اینستکه کلمه « جاد » معرب « گات » میباشد یعنی خواندن باآهنگ .

حرف : مقصود از حرف حرف هجا است . اینکه حرف را حرف گویند برای اینست که حد منقطع صوت‌وپایان و کناره آنست .

ملاحظه : هرچند این‌تعریف‌مبهم است ولی باوجود این برای‌حرف چنین تعریفی در هیچ زمانی نیست . حقیقت اینست که حرف و هجا هردو باین معنی‌معرب اند ومعنی ترکیبی‌هردو «صدای‌مقطع» است .

مخرج : مخرج حرف موضعی است‌که آن حرف از آن بیرون‌می آید وطریقه‌شناختن وی آنستکه آن‌حرف را ساکن گردانند وهمزه‌بر سر وی افزایندو تلفظ کنند. پس هر موضعی که آن‌حرف برآن‌قرارگیرد مخرج حرف است .

ملاحظه : از روی این تعریف مبهم میتوان برای هر حرفی شکلی رسم‌کرد وحرف قرار داد .

مخرج ومقطع وحرف و صوت : در کتابهای تجوید دو کلمه مخرج ومقطع تقریباً مترادف هم بکار رفته اند و بهمین سبب ملاحظه می شود که راجع بعدد مخارج حروف اختلافاتی پیدا شده وآنهارا از نه تا هفده نوشته اند . ونیز دو کلمه حرف و صوت بجای هم استعمال‌شده‌اند . نظیر این اشتباهات در کتبی که از یونانی بعربی واز عربی بلاتین ترجمه شده مشاهده می شود که باعث اختلافات زیادی گردیده است ...

(دبیره - ایران کوده شماره ۲)

علی اصغر حکمت

علی‌اصغر حکمت بسال ۱۳۱۰ هجری درشیراز متولد شد. تحصیلات قدیمی را درهمان‌شهر وعلوم جدید را درمدرسه امریکائی‌طهران فراگرفت بسال ۱۲۹۷ بعضویت وزارت معارف درآمد وپس از آنکه داورتشکیلات جدیدی‌برای‌عدلیه فراهم کرد اورا هم بعدلیه فراخواند. وی بعداً مسافرتی



علی اصغر حکمت

که‌قریب پنجسال طول کشید باروپا رفت ودرپاریس‌ولندن بتکمیل‌تحصیلات ومطالعات خود پرداخت .

حکمت چندین‌بار بمقام وزارت نایل‌آمد و در دوران تصدی وزارت معارف کوششهای بسیار کرد . اوگاه شعر میگوید ویکی ازاعضاء پیوسته فرهنگستان ایران واستاد دانشگـاه طهران میباشد . اکنون ریاست شعبه انجمن یونسکو در طهران با اوست.

تألیفات و آثار:

۱ — نشر مجله «تعلیم و تربیت» چهار سال ۲ — نشر «تقویم معارف» (از سال ۱۳۰۵ — ۱۳۰۷) ۳ — راه زندگانی سال ۱۲۹۵ از عربی (اثر نیکلا حداد مصری) ٤ — مقدمه بر الف لیله ولیله چاپ خاور (سال ۱۳۱۵) ٥ — درسی از دیوان حافظ (سال ۱۳۱۹) ٦ — رومئو ژولیت و لیلی و مجنون (سال ۱۳۲۰) ۷ — جامی، سال ۱۳۲۱ (شرح احوال) ۸ — ترجمه پنج حکایت از شکسپیر (ترجمه از انگلیسی سال ۱۳۲۲) ۹ — تصحیح و تحشیه «مجالس النفائس» (سال ۱۳۲۳) ۱۰ — خطابه درباره شعر معاصر مندرج در مجموعه «کنگره نویسندگان» (سال ۱۳۲٥) ۱۱ — ایران در فرهنگ جهان (سال ۱۳۲٦) ۱۲ — از سعدی تا جامی، سال ۱۳۲۷ (ترجمه از انگلیسی — مجلد چهارم تاریخ ادبیات ایران تالیف «براون») ۱۳ — رساله دراحوال امیرعلیشیر نوائی (مجله پیام نو سال ۱۳۲۷).

اینك نمونه‌ای از نثر او:

چهار کتاب از مولانا جامی(۱)

ازجمله تألیفات مولانا جامی چهار کتاب ورساله بشرح ذیل است:

۱ — رساله در شرح دوبیت از مثنوی مولوی. ۲ — رسالهٔ «الدرة الفاخره» فی تحقیق مذهب الصوفیه والمتکلمین و الحکماء ۳ — شرح فصوص الحکم شیخ محیی الدین الاعرابی ٤ — رساله فتوح الحرمین.

۱ــ رساله شرح دوبیت از مثنوی مولوی:

چنانکه درتلو اسامی تألیفات مولانا جامی بنقل ازتحفه سامی ذکر شده یکی از آثار آن استاد رساله ایست درشرح بیتی چند ازمولوی. این رساله درحاشیهٔ مجموعه ای از رسائل و کتب تصوف (مانند اشعة اللمعات جامی ومنتخب جواهر الاسرار علی بن حمزة الطوسی وغیره) بطبع سنگی لیتوگرافی درطهران بسال ۱۳۰۳ هجری قمری در ۳۸۲ صحیفه بطبع رسیده است وشروع میشود باین ابیات:

بشنو از نی، چون حکایت می‌کند	وز جدائی ها شکایت می‌کند
کیست نی آنکس که گوید دمبدم	من نیم جز موج دریای قدم

---

۱) پس از اینکه آقای حکمت کتاب «جامی» را نشرمیکنند بچهار کتاب دیگرجامی دست‌میابند واین مقاله را درمورد آنها ترتیب داده درمجله آموزش و پرورش (۱۳۲۳) بچاپ میرسانند. (ا.ا)

از وجود خویش چون گشتم تهی — نیست ، از غیرخدایم آگهی
خالی ازخویشم من و باقی بحق — شد لبـاس هستیم یکباره شق

واین ابیات از آنجاست :

هم شرایع را بیان من می کنم — هم حقایق را عیان من‌می‌کنم
هرچه باشد نظم و نثر اندر زمن — نیست الا نغمه های لحن من
هست از این خوش لحن های‌جانفزا — مثنوی در شش مجلد یك‌نوا
فرصتی خوش باید و عمری دراز — تا بگویم‌حال خود یك‌شمه باز
چون بپایان می نیایـد این سخن — می نهم مهر خموشی بر دهن

پس از آن بشرح بیت مذکور بزبان نثر شروع فرموده وباز بانظم آمیخته است واین رساله که در حدود پانصد شعر است باین سه بیت ختم می شود :

این سعادت روی ننماید بکس — جزپس‌از عمری وآنهم یك‌نفس
چون پس‌از عمری بتوروی آورد — زود تر از برق خاطف بگذرد
تشنه ای را گر ز دریا خطرهٔ — در دل آید بلکه بر لب قطرهٔ

۲ـ رسالهٔ «الدرة الفاخرة» :

این کتاب که در فهرست مندرج در تکملهٔ ملا عبدالغفور و همچنین در فهرست مندرج در تحفهٔ سامی بنام «رسالهٔ در تحقیق مذهب صوفی و متکلم وحکیم» قید شده و در کتاب «الشقائق النعمانیه فی‌العلماء الدولة العثمانیه) درشرح‌احوال جامی بدان اشارت رفته است، بنام الدرة الفاخرة در قاهرهٔ مصر درمطبعهٔ « کردستان العلمیه» بسال۱۳۲۸ با کتاب اساس التقدیس امام فخر رازی در یك جا بطبع رسیده وباین عبارت شروع می شود : «الحمدلله الذی تجلی بذاته لذاته فتمین فی باطن علمه مجال ذاته و صفاته ...»وپایان‌میبابد بدین عبارت: «واما انبساطه علی‌القوابل‌لایجادها فی العین فـلا یلزم ان یکون علی تلك النبة فیمکن ان یکون الصادر اولا بالوجود العینی اکثر من واحد کما ذهب الیه الصوفیةالموحدة قدس الله اسرار هم.»

در این کتاب مؤلف اشاره بتاریخ و علت تألیف ننموده و همچنین رساله را بنام احدی از عظماء زمان مصدر نساخته و مستقیما وارد مطلب شده (ترجیح مبادی‌صوفیه برمتکلمین وحکما درمسئلهٔ واجب). تنهادرمقدمه ودرذیل دوسه‌سطری مختصر از مقصود وتعریف کتاب خود سخن گفته که عینا نقل میشود :

«اما بعد فهذه رسالة فی تحقیق مذهب الصوفیه والمتکلمین والحکماء المتقدمین وتقریر قولهم فی وجود الواجب وحقایق السمائه وصفاته وکیفیته صدور الکثره عن وحدته من غیر نقص فی کمال قدمه وعزته و مایتبع ذلك من مباحث اخر یؤدی الیها الکفر والنظر والمرجو من الله سبحانه ان ینفع بها کل طالب منصف ویصونها عن کل متعصب متعسف وهو حسبی و نعم الوکیل.»

وهرگاه سخن طاشکپری زاده مؤلف «الشایق النعمانیه» در باب علت تألیف رسالهٔ فوق درست باشد یعنی کتاب را جامی بامر سلطان محمد خان فاتح سلطان عثمانی و بخواهش سیدی علی الفناری تألیف کرده باشد پس تألیف کتاب مذکور در اواخر ایام سلطنت سلطان عثمانی واقع شده زیرا بعداز وفات او این رساله بروم رسیده است (رجوع شود بکتاب جامی تألیف حقیر ص۱۶۴) وچون وفات سلطان درسال ۸۸۶ هجری اتفاق افتاده بنابر این تاریخ تألیف رسالهٔ مذکور قبل ازسال مذکور بچند سال است (بظن غالب بین ۸۸۰ و ۸۸۶) واین درست همان موقعی است که مولانا بتألیفات مهمه درتصوف مانند نفخات الانس مشغول بوده است وچون سفر مولانا بمکه وشام درسال ۸۷۷ اتفاق افتاده پس تألیف این رساله بعداز مراجعت وی میباشد که در آن تاریخ دربلاد روم وشام شهرتی بسزا داشته زیرا در اوائل سال ۸۷۸ آمدن وی بشام بعرض قیصر روم رسیده است. (رجوع شود بکتاب مؤلف درباب جامی ص۸۵).

فهرست مطالب ومباحث رساله از اینقرار است :

۱ — تمهید : فی ان الوجود واجباً والالزم انحصار الموجود فی الممکن. ۲ — الکلام فی ما ذهب الیه جمهور المتکلمین وبیان حاصل مذهب الحکماء فی ان للوجود مفهوماً واحداً. ۳ — الکلام فی ان مستند الصوفیه فیما ذهبوا الیه هو الکشف والعیان لا النظر والبرهان. ٤ — القول فی وحدته تعالی. ٥ — القول الکلی فی صفاته العالی ٦ — القول فی علمه تعالی. ۷ — القول ان علمه بذاته منشأ لعلمه بسائر الاشیاء. ۸ — القول فی الارادة. ۹ — القول فی القدرة. ۱۰ — القول فی ان الاثر القدیم هل یستند الی المختار ام لا. ۱۱ — القول فی کلامه سبحانه وتعالی. ۱۲ — القول فی بیان ان لاقدرة للممکن. ۱۳ — القول فی صدور الکثرة عن الوحدة.

۳ — **شرح فصوص الحکم** : این شرح مفصلی است برفصوص الحکم محیی الدین ابی عبدالله محمد بن علی المعروف بابن العربی الطائی الحاتمی

الاندلسی، واینکتاب غیراز «نقدالنصوص» که شرحی‌است بر «نقش‌الفصوص» می‌باشد، و نباید آندو را با یکدیگر اشتباه نمود.

نسخه‌ایکه مورد مطالعه حقیر است درحاشیهٔ شرح «جواهرالنصوص فی حل‌کلمات‌الفصوص لسید عبدالغنی النابلسی» که در سال ۱۳۰٤ هجری قمری درمطبعة الزمان مصر در دومجلد بچاپ رسیده ومشتمل است‌برشرح خطبهٔ متن‌الفصوص و ۲۷ نص که ابواب فصوص‌الحکم می‌باشد.

ابتدا میشود باینعبارت:

الحمدلله‌الذی زین خواتم قلوب اولی‌الهمم بفصوص نصوص‌الحکم . . .

و پایان میپذیرد باینعبارت که مشتمل برتاریخ تألیف نیز می‌باشد: لقدوفق للفراغ عن فك ختام هذه‌الفصوص و کشف ابهام هذه‌النصوص العبدالمتذلل بالشخوص بین‌یدی عموم اهل‌الخصوص عبدالرحمن بن احمدالجامی تجاوزالله سبحانه عن مزال اقدامه ومزالق اقلامه‌غرة جمادی‌الاولی المنتظمة فی‌سلك شهور سنة ست وتسعین وثمان مائه والله اعلم، وبنابراین درسال ۸۹٦ که جامی بتألیف این شرح موفق شده (دوسال قبل‌از وفات) بیش‌از سی سال از تاریخ تالیف اصل‌کتاب نگذشته بوده است.

درمقدمهٔ شرح مذکورجامی‌اشاره بکیفیت افاضهٔ‌کلمات‌حقه دفعةواحدة از مقام‌قدس نبی (ص) برقلب شیخ نموده وسپس علت اقدام بر این کار را چنین می‌گوید:

«ومن عجائب هذاالنوع‌ما فاض من قلبه‌الانور و روحه‌الاطهر کتاب «فصوص‌الحکم» الجملة‌مافیه من‌الحکم والاسراردفعة واحدة علی قلب‌الشیخ الکامل‌المکمل محیی‌الملة‌والدین‌ابی عبدالله‌محمدبن‌علی المعروف بابن‌العربی الطائی‌الحاتمی الاندلسی ... ثم انی کنت برهة من الزمان مشعوفاً بمطالعته مشغولا بمذاکرته ولم‌اجداستاذاً یمن علی مستفیدیه بشرح مشکلاته ولا رشداً یرشد مریدیه‌الی کشف‌معضلاته‌فقصدت‌الی جمع شروحه وجملتها مفاتیح‌ابواب فتوحه وطالعتها مرة بعد مرة و رجعت‌الیها کرة بعدکرة حتی استقر رأیی علی ان انتخبت منها ما یجدینی فی‌حل مبانیه ویکفینی فی‌فهم معانیه واضفت الیه‌ماسنح فی اثنا المطالعة لبالی وسمح بی رقتی و حالی فجاء بحمدالله کما ینبغیه‌الاصحاب و یرتضیه‌اولوالالباب وها انا اشرع فی ...»(۱)

---

۱) یك‌نسخه خطی ازکتاب شرح فصوص را استاد دانشمند آقای‌بدیع‌الزمان فروزانفر درسمنان نزدآقای علامه دانشمند آقاشیخ محمدصالح حائری‌ملاحظه‌نموده اندکه ظاهراً خط مؤلف‌است.

٤ - فتوح الحرمين :

درمکتب جامعه نظامیه حیدرآباد دکن نسخه خطی بنظر رسید که منسوب بمولانا جامی است ولی درفهرست اسامی تألیفات او که عبدالغفور لاری درتکملهٔ نفحات الانس وسام میرزا درتحفه سامی ذکر کرده‌اند ازاین کتاب نامی نبرده‌اند . چون مجال فحص واستقصای زیاد دربارهٔ آن‌نسخه نبود باکمال استعجال نکات ذیل ازآن یادداشت گردید .

نسخه ابتدا میشود باین بیت :

ای همه‌کس را بدرت التجا　　کعبه دل را ز تو نور و صفا

ودرسبب تالیف کتاب میگوید :

برخردی را چو از این مختصر　　فهم شد از یثرب وبطحا خبر
ز آن خبرش فیض ازل رو نمود　　بردل وجانش در راحت گشود
چون بفتوح دل و جان شد سبب　　کرد «فتوح الحرمین» اش لقب

در خاتمه کتاب فرماید :

اینهمه سخن موی بمو گفته ام　　نیست غلط آنچه بر او گفته ام
جامی‌ازاینهمه مطلب کام خویش　　محو کن‌ازلوح کسان نام‌خویش

سراسر کتاب دراوصاف مقامات‌مکه معظمه ومدینه طیبه است و نسخهٔ مذکور تاریخ ونام محرر ندارد .

(مجله آموزش و پرورش شماره۹ سال۱۴)

دکتر صادق رضازاده ـ شفق

دکتر صادق رضازاده (شفق) بسال ۱۳۱۰ هجری در تبریز متولد شد . تحصیلات مقدماتی را در مدرسه کاتولیك های آنشهر بپایان رسانید . در سال ۱۳۲۸ هجری روزنامه شفق را انتشار داد و چون مقالات آن مخالف سیاست روسهای تزاری و خودش مورد تعقیب آنها بود باسلامبول رفت تا مصون باشد.



دکتر صادق رضازاده ـ شفق

در آنجا بتکمیل تحصیلات خود پرداخت و از کالج اسلامبول فارغ التحصیل شد. سپس از اسلامبول بطهران آمد و چندی نپائید که برای ادامه تحصیلات عالی در سال ۱۳۰۴ هجری بسوی برلن رفت .

در برلن رشته فلسفه را خواند و باخذ درجه دکترا نائل آمد . چون بطهران بازگشت در دارالمعلمین عالی و مدرسه دارالفنون درس فلسفه می گفت . موقعیکه دانشگاه طهران ایجاد شد بسمت استادی دانشکده ادبیات

انتخاب گردید . وی از اعضاء پیوسته فرهنگستان ایران است و گاه هم شعر میگوید .

در دوره چهاردهم و پانزدهم از تهران بوکالت مجلس انتخاب شد و اکنون سمت نمایندگی مجلس سنا را دارد .

تألیفات و آثار

۱ — نشر روزنامه شفق در تبریز (۱۳۲۸ هجری)

۲ ـ رساله اقتصاد ۳ ـ رساله راه رهائی ایران ، ۱۳٤٥ هجری

٤ ـ مقدمه بر دیوان عارف ، ۱۳٤۲ هجری ، چاپ برلن ٥ـ مشارکت در تألیف رساله کلنل محمد تقی خان پسیان، چاپ برلن ٦ ـ رساله « تورک متفکر نینک نظر انتباهنه » ، بزبان ترکی ، ۱۳٤۳ هجری ، چاپ برلن ۷ — سه سخنرانی (سال ۱۳۱۸) ۸ ـ تاریخ ادبیات ایران (چاپهای متعدد) ۹ — (تاریخ مختصر ایران) (ترجمه از آلمانی - اثر پاول هرن) ۱۰ ـ ترجمه یك روز از زندگانی داریوش (ترجمه از آلمانی ـ اثر یوستی) ۱۱- فرهنگ شاهنامه ۱۲ ـ یادگار مسافرت سویس

اینك نمونه‌ای از نثر او:

شاهنامه و اوستا

قریب یکقرن است که دانشمندان مغرب زمین در تحقیق منابع شاهنامه بذل مساعی نموده و در منشاء اخبار وحکایات داستانهای آن غور کرده و بکشفیات سودمند مهمی نایل آمده‌اند .

یکی از نتایج این تحقیقات ترجمه و تطبیق اوستاست ومعلوم شده که قسمت مهم داستانها واشخاص شاهنامه در کتاب اوستا ومخصوصاً در قسمتی که باسم «یشت» موسوم است موجود بوده ، نیزداستانهای زیادی در کتاب های پهلوی زمان ساسانیان مانند بندهشن و یادگار زریران وجاماسب نامك اردشیر پاپکان و خسرو کواتان ونظایر آن مضبوط است که گاهی عیناً و گاهی باتغییراتی درلفظ و معنی بکسوة فارسی شیرین ونظم متین شاهنامه اندر آمده منشأ داستانهای اوستا هم بنوبه‌خود بافسانهای هندی و کتاب های «ودا» میرسد که تحقیق و تطبیق آن از موضوع اینمقال خارج است .

آنچه معلوم است بین شاهنامه و اوستا و کتب پهلوی کتابها و داستان های دیگر از فارسی و عربی بوده است و فردوسی و دیگر نویسندگان و مورخین اسلامی بیشتر از آن منابع درجه دوم استفاده کرده‌اند ونام بعضی

از آنها مانند ترجمهٔ خداینامك و شاهنامه منثور ابومنصور عبدالرزاق و شاهنامها و قصه‌های شعرای قبل‌از فردوسی از منظوم و منثور مانند آنچه به ابوالمؤید بلخی و بختیاری و دقیقی اسناد شده بما رسیده است ، و از همین‌تعدد وتنوع منابع است که اختلافی بین شاهنامه وتواریخ اسلامی‌مانند تاریخ طبری وحمزهٔ اسفهانی وامثال آنها دیده میشود .

مثلا پدر جمشید دراوستا «ویونگهوت» یا « ویونهو » ودر کتاب بندهشن «ویونه» (بافتح واو اول ودوم وبسکون نون) و بقول طبری «ویونجهان» وبنوشته بیرونی «ویجهان» وبقول شاهنامه « تهمورث » بوده ، همچنین ضحاك بموجب بندهشن پسر «خروتاسپ» وبنا بقول بیرونی و دینوری ضحاك‌بن علوان و درشاهنامه ضحاك پسر «مرداس» است . هم درنسبت‌منوچهر بین بندهشن وشاهنامه اختلاف هست چنانکه مسعودی‌ملتفت آن شده وذکر کرده. گذشته از اسامی وانساب درطرز جریان وقایع هم اختلاف میان شاهنامه وکتب تاریخ وکتابهای قبل‌از اسلام موجود است .

ولی بااین مراتب بهمانطور که درفوق مذکور افتاده گردهٔ اصلی اشخاص وافسانهای شاهنامه بطور کلی از اوستا وکتب‌متأخر زرتشی است‌واخباری مانند داستان اسکندر و منظومهٔ یوسف و زلیخا که بمنابع سامی و دیگر منابع مربوطست‌حال استثنا داردگو اینکهٔ کتب زرتشی بنام واعمال‌اسکندر بیگانه نیست .

تحقیق اشخاص‌وافسانه‌ها و تطبیق آنها بااصل فواید بزرك دارد که یکی‌از آنها دریافتن علت و معنای آنها و دیگر موطن اصلی آنها ودیگر تأثیر واهمیت آنهاست .

یك‌ارزش فرعی ولی‌مهم وسودمند نیزدرتحقیق داستانهاعبارت‌است ازپی بردن بتلفظ صحیح‌ومعانی بعضی‌ازاسامی خاصه ولغات‌شاهنامه‌وپیداست که این موضوع برای تصحیح شاهنامه وپاك کردن آن از تحریفاتی که شده و اغلاطی که رو داده تا چه پایه مهم است .

اینك برای روشن ساختن این مقصود اخیر دوسه مثال بروجه نمونه آورده وتأثیر وفایده آنهارا درفهم لغت وتفسیر شاهنامه نشان میدهیم تااز این نمونه پی بماباقی برده شود .

ضحاك ــ اژدهاك :

از افسانه های معروف شاهنامه حکایت فریدون وضحاك است . این

افسانه ازاوستا هم قدیمتر بوده وریشه‌اش از کتاب های «ودا»ی هنداست. فریدون در واقع مظهر قوای آسمانی است که بااهریمن حرص ودروغ و پلیدی می جنگد و اورا برطرف میسازد . این اهریمن در ودا «آهی» نام داردکه بمعنی مار میآید ودر اوستاوپهلوی همین کلمه «آزی» و «آز» و «آژ» است که نماینده‌حرص‌وشهوت و بشکل افعی‌است‌واسم مرکب‌آن «ازی دهـاك» است و بعقیده بعضی از مستشرقین کلمه «آز» در فارسی امروز ازهمان ریشه است . این اهریمن بنا بپارهٔ افسانه های هندی در ابرها جا دارد وآب وباران را از ابر میگیرد وسبب خشکسالی میگردد.

این جانور پلیداست که درشاهنامه نام ضحاك گرفته ومظهر ستم و استبداد وظلم اجانب در ایران شده پس کلمه ازدی‌هاك در واقع مرکب استاز دوقسمت که «ازی» و «دهاك» باشدومخفف‌آن همان اژدها بمعنی مار واقعی است.

«دهاك» باحرکت کاف هم‌بموجب اوستا و اساطیر قدیم حیوان پلید وزشتی است وآنچه درلغات راجع بده‌آك گفته وآن‌را بمعنی ده‌عیب گرفته اند در واقع خالی از صحت نیست. بفرق اینکه ده در اینجا عدد نیست و جوهر کلمه است و تمام‌کلمه «دهاك» بمعنی عیب و بدی و یا مظهر بدی است. بموجب‌اوستا این جانورمهیب یعنی اژدهاك سه‌سر وشش چشم‌دارد ودو مار بردوش‌ضحاك که‌در شاهنامه هست از بقایای‌همان افسانهٔ قدیمست. پس ضحاك جانشین اژدهاك سه‌سره است و اتفاقاً خود فردوسی‌هم ضحاك راگاهی باسم صحیح‌یعنی‌اژدها ملقب نموده وگفته است :

بایوان ضحـاك بردندشان	بدان اژدها فش سپردندشان
بکشتی ومغـزش برون‌آختی	مران اژدها را خورش‌ساختی(۱)

هنگ افراسیاب ـ ناهید وهوم :

در قسمت یشت اوستا آمده کـه افراسیاب (فرنرسین) در هنگ (هنکنه) شاهی خود برای رسیدن بمقصود ونجات یافتن ازدشمن صد اسب هزارگاو وده هزار بره قربانی بناهید نمود ودرآن قصر آهنین زیرزمین بودکه سرانجام هوم (هئومه) اورا آنجاگرفتار کرد .

---

۱) درضمن داستان ضحاك‌فردوسی‌آشپزرا خورشگر و خوالیگر نـامیده است. درپهلوی خوالست‌آمده (ودر اوستائی‌خور زشت) ولام‌وراء درپهلوی‌اغلب مبادله می‌شود پس‌خوالیگر همان خوالستگر- خوارستگر- خورشتگر و خورشگر است . شاهنامه خاور چاپ‌طهران ج۱ ص ۲۵

بنا بروایت شاهنامه هنگ غاری بود که افراسیاب در آنجا پنهان و پناهنده شد:

نه ایمن بجان و نه تن سودمند — همیشه هراسان ز بیم گزند
همی ازجهان جایگاهی بجست — که باشد بجان ایمن وتندرست
بنزدیك بردع یکی غار دید — سر کوه غار ازجهان ناپدید

هوم از پی جستجوی افراسیاب برآمد و غار را پیدا کرد.

بدید اندران هنك افراسیاب — دروساخته جای آرام و خواب

وافراسیاب را گرفتار نمود:

چو آن شاهراهوم بازو ببست — همی بردش ازجای خواب و نشست

راجع به «هوم» فردوسی چنین گوید:

یکی نیکمرد اندر آن روزگار — ز تخم فریدون آموزگار
پرستنده با فرو برزکیان — بزنار کی شاه بسته میان
پرستشگهش کوه بودی همه — ز شادی شده دور ودوراز رمه
کجا نام آن نامورهوم بود — پرستنده دور ازبروبوم بود(۱)

بحکم این اشعار هوم مرد عابد کوهنشینی بود که درگرفتارساختن دشمن ایران-افراسیاب- اقدام نمود. حال بفحوای اوستا هنگ (که شکل اوستائی آن هنکنه باشد) خانه یا قصری بوده ودرواقع خود گفتهٔ فردوسی «دروساخته جای آرام وخواب» این معنی را میرساند ویاآنکه در کتب لغت آنرا بقرینهٔ شاهنامه غار ترجمه کرده اند. بنابقول زبانشناسان مغرب بمعنی خانه است وآن از همان ریشه کندن است وکلمات خانه وفندق و(کندك) و وکان ازیك ریشه مشتق است وگویاریشه «کت» که دراوستا بهمان معنی کندن است و «کده» درفارسی امروز در کلمات مانند کدبانو ومیکده وبتکده وکدخدا بمعنی خانه آمده باریشه فوق قریب المخرج باشد.

هوم که دراوستا «هئوم» تلفظ شده گیاه خوشبوئی است که درهندوستان بنام «سومه» (Soma) معروف بوده وبقاعده تبدیل (س) سنکریت به (ه) درفرس قدیم به هومه مبدل شده وآنرا درموقع عبادت میسوزاندندوشربتش نیز میگرفتند پس گیاه مقدسی بودبین هندیان و ایرانیان و نیز از اوستا مفهوم چنین است که وی فرشته ایست وهمین است که درشاهنامه بصورت عابدی جلوه میکند.

---

۱) شاهنامه ، ج ۳ ص ۹۸-۹۶

ناهیداز مظاهرالوهیت در ایران قدیم بوده حتی در کتیبه‌های هخامنشی نیزاز اونام برده شده وترکیب کلمه بقول اهل لغت و بحکم تلفظ قدیم آن که (اناهیته) بود از دوجزو است که اولی (ا) حرف نفی ودومی (اهیته) بمعنی عیب ونقص است و آن درپهلوی اهوك ودرفارسی آهواست و بدینمعنی است که فردوسی گفته: «دوچشم ودوپای من آهو گرفت» نون بین الف و اهیته نون وقایه است که در کلمه انیران (یعنی غیرایران) هم دیده میشود . پس مفهوم لغوی ناهید بی عیب است .

اندریمن - وندریمن : دانشمندان از فحوای کتاب اوستا معلوم کرده اند که ارجاسپ یك برادر دیگرداشته بنام «وندریمینیش » (وندریمینش) چنانکه دریشت آمده : «دوبرادر وندریمینی وارجتاسپه (ارجاسب) ازناهید مسئلت کردند که به «ویشتاسپه» (گشتاسپ) وزیری وبری (رزیر) غالب گردند . »

در شاهنامه در غالب نسخ بجای وندریمن اندریمان آمـده چنان که گوید :

چو گرگین بهشتم بشد کینه‌خواه ... ابا اندریمان ز تـوران سپاه
به آورد که اندریمان گـرد ... به تیر از هوا روشنائی ببرد(۱)

ایضاً در کشته شدن ونـدریمن با برادر دیگـرش کهرم بـدست اسفندیار گوید :

بزد بر در دژ دو دار بلند ... فروهشت از دار پیمان کمند
سر اندریمان نگونساز کرد ... برادرش رازنده بردار کرد.(۲)

از بعضی عبارات فردوسی معلوم چنانست که وندریمن و کهرم رادو فرزند ارجاسپ گرفته وشاید صحیح باشد چه دراوستا هم برادرنبودن آنها صراحت ندارد ، درهرصورت اصل اسم «وندریمن» است وچون تبدیل واو اول کلمه به الف در فارسی قاعده نیست پس میتوان اندریمن را تحریف دانست .

نستور - بستور - گستهم : در اوستا بعدازداستان اسفندیارسخن از «ویستورو» پسر نوذر آمده ودر کتاب پهلوی «یادگار زریران» که آنرا شاهنامه گشتاسپ هم گویندچنین گفته شده چون زریر بدست «ویدرفش»

---

۱)شاهنامه ج ۲ص ٤٦٥
۲)شاهنامه ج ۳ص۲۹۲

(بیدرفش) کشته گردید پسرش بستور از او انتقام کشید. فردوسی در کشتن تستور بیدرفش‌را چنین گفته :

به پیش صف دشمنان ایستاد همی بر کشید از جگر سرد باد
منم گفت نستور پور زریر پذیره نیاید مـرا نره شیر

درجای دیگر در سخن راندن از نوذر و داستان کشته‌شدن‌او بدست افراسیاب از دو پسر او گستهم و طوس نامبرده و مویه وسوگواری آن هارا بخون پدر یاد کرده (١) چون در اوستا چنانکه گذشت پسر نوذر (نوتر)، «ویستورو» (بستور) نامیده شده وقلب واودر فارسی بکاف جایز است مانندویشتاسپ وگشتاسپ.

پس باغلب احتمال گستهم نخست شکل گستور داشته یعنی وستور گستور شده پس تحریفاً بصورت گستهم درآمده وفردوسی آنرا بموجب الزام گاهی باسکون ها یعنی بروزن فعان وگاهی بافتح ها بروزن فاعلن خوانده چنانکه بستور وبستور نیز بهمین ترتیب است درآگاهی یافتن زال از مرك نوذر گوید :

بگستهم و طوس آمـد این آگهی که شد تیره دیهیم شاهنشهی (٢)

ودر جای دیگر گوید.

رسید اندر آن جایگه گستهم که بودند گردان توران بهم (٣)

پس نستور تصحیف بستور و باغلب احتمال گستهم تحریف گستور است .....

فردوسی نامه مهر
(مجله مهر شماره ٥ - ٦ سال ٢)

---

١) شاهنامه ج ١ ص ٢١٦-٢١٥
٢) شاهنامه جلد ١ ص ٢١٦
٣) شاهنامه ج ٢ ص ٤٧٨

تقی مدرس رضوی

تقی مدرس رضوی بسال ۱۳۱۳ هجری درمشهد متولدشد. تحصیلات ابتدائی را درمدارس جدید فرا گرفت و سپس بآموختن علوم قدیم در نزد اساتیدزمان پرداخت وچون درسال ۱۳۳۸ هجری بطهران آمد بتکمیل تحصیلات جدید و قدیم در مدرسه «آلیانس» و مدرسه سپهسالار پرداخت

وی پس از فوت پدرش که مدرس آستان رضوی بود بمدرسی آنجا نائل آمد . بعدها عضویت وزارت معارف را قبول کرد ودرمدارس مشهد واز سال ۱۳۱۰ در مدارس طهران بتدریس اشتغال یافت . پس از تاسیس دانشگاه باستادی در دانشکده های معقول و معقول و ادبیات انتخاب گردید (۱) .

تألیفات و آثار :

فهرست کتبی که بوسیله او تصحیح و تحشیه گردیده و با مقدمه وی نشر شده است:

۱ـ المعجم فی معاییر اشعار العجم (ازروی نسخه مصحح قزوینی با تصحیحات جدید، سال ۱۳۱٤) ۲ـ آثار علوی یا کائنات جو تالیف خواجه ابوحاتم مظفر اسفزاری (سال ۱۳۱۹) ۳ـ تاریخ بخارا (سال ۱۳۱۹) ٤ـ مجمل التواریخ گلستانه (درتاریخ زندیه، سال ۱۳۱۹) ٥ـ دیوان حکیم سنائی (سال ۱۳۲۰) ٦ـ اساس الاقتباس تألیف خواجه نصیر طوسی (سال ۱۳۲۱) ۷ـ دیوان سیدحسن غزنوی متخلص باشرف (سال ۱۳۲۸) ۸ـ حدیقة الحقیقه حکیم سنائی (در دو بخش، سال ۱۳۲۹).

اینک نمونه‌ای از نثر او :

ابواب ومقالات کتاب اساس الاقتباس

ارسطو واضع ومدون اولی منطق مجموعهٔ منطقی خودرا برشش قسمت تألیف وآن را ارغنون نامیده وبعدهم دو رساله دیگر درخطابه و شعر برآن افزوده است بنابراین کتاب منطق ارسطو مشتمل برهشت قسمت یاهشت کتاب بوده است. بعداز او فرفوریوس صوری مقدمهٔ بر کتاب منطق ارسطو نوشته وآنرا بنام مدخل یا ایساغوجی نامیده وبر قسمت مجموعهٔ

---

۱) متاسفانه عکس آقای مدرس فراهم نیامد .

منطقی ارسطو افزوده است ازین روی کتب منطق مشتمل بر نه قسمت یا نه کتاب شده است.

ابن ندیم هم در کتاب الفهرست خود گوید « نسخه تعالیم منطقیه ارسطو آنچه تدوین خود اوست هشت باب میباشد و باب ایساغوجی از مؤلفات فرفوریوس است ومجموع ابوابی را که ارسطو تدوین کرده ارکانون خوانند.»

مؤلفین اسلامی اغلب نیز در تألیفات خود رعایت همان تقسیمات ارسطو را نموده وبا افزودن کتاب ایساغوجی بررسائل ارسطو کتب خویش را بر نه کتاب یانه مقاله مرتب کرده‌اند، ازجمله شیخ الرئیس ابوعلی سینا کتاب منطق شفارا برنه بخش تقسیم وهریك کتاب را بفنونی وهرفنی را بفصولی تقسیم کرده است.

خواجه هم در تألیف این کتاب بروش کتاب منطق شفا تالیف خودرا بنه بخش تقسیم کرده وهریك را مقالهٔ نامیده است . ومقاله نه گانه کتاب عبارتست از :

مقاله اولی درمدخل منطق که آنرا بیونانی ایساغوجی(١) خوانند (این همان مقدمه ایست که فرفریوس صوری(٢) بر مقولات ارسطو نوشته است) .

مقاله دوم درمقولات عشر که آنرا بیونانی قاطیغوریاس(٣) نامند (مقالات عشر اولین قسمت ازمجموعهٔ رسائل منطقی ارسطو است که بنام ارغنون(٤) معروف میباشد) .

مقاله سوم در اقوال جازمه که آنرا بیونانی باریرمنیاس(٥)خوانند (این دومین قسمت مجموعهٔ رسائل منطقی ارسطو است .)

---

١) Isagoge ٢) Porphyre de Tyrede فرفریوس صوری (٢٣٣-٣٠٥میلادی) شاگرد فلوطن Platin (٢٠٥-٢٧٠) و فلوطین یا فلوطینوس؛ مؤسس نحله نو افلاطونی است که رسائل ویراجمع کرده و این کتاب بنام خلاصه Ennéades یا منتخبی از رسائل فلوطین به بی‌ترجمه شده‌است و آنچه نزدفلاسفه اسلام باَ لهیات ارسطو یا«اثولوجیا» «تولوجی»ارسطو معروف‌شده عبارت ازهمین کتاب میباشدکه بغلط بارسطو نسبت داده شده‌است.

٣) Catégories ٤) Organon

٥) کلمه یونانی‌است مرکب ازدوجزء یکیPeri یعنی‌دربارهٔودیگرHerminias یعنی تعبیرعبارت واز همین روی این‌قسمت راکتاب العبارة هم گفته‌اند و بفرانسه De l’interpretation نام دارد ، و باریر منیاس بصور دیگر باری ارمنیاس وبارارمانیاس و باری‌ارمینیاس نیز آمده‌است که ازهمه نزدیکتر باصل‌صورت‌اخیراست.

مقاله‌چهارم درعلم قیاس که آنرا بیونانی آنالوطیقای اول(۱) گویند (این سومین قسمت ارغنون ارسطو است.)

مقالهٔ پنجم دربرهان که آنرا آنالوطیقای دوم یا ابودقطیقا(۲) نیز نامیده‌اند (این چهارمین قسمت ارغنون است.)

مقالهٔ ششم درجدل که آنرا بیونانی طوبیقا(۳) خوانند (این پنجمین قسمت ارغنون است.) مقاله هفتم درمغالطه که آنرا بیونانی‌سوفسطیقا(٤) خوانند (این آخرین قسمت ارغنون است). مقاله هشتم درخطابه که آنرا بیونانی‌ریطوریقا(٥)خوانند (این‌نام‌رساله کوچکی‌است‌ازارسطودراین‌باب).

مقالهٔ نهم درشعر که آنرا بیونانی بوطیقا(٦) خوانند (این نیز نام رساله دیگریست ازاو)

۱- Les Premièrs Analytiques یعنی تخیلات اولیه، در کتب منطق بیشتر این‌کلمه را آنولوطیقا بجای آنالوطیقا نویسند و در این‌کتاب یعنی اساس‌الاقتباس چون نسخ آن همه آنولوطیقا بود با آنکه آنالوطیقا باصل یونانی آن نزدیکتر وصحیح‌تر می‌نمود برای محفوظ ماندن اصل‌نسخه تغییرآنرارواندیدو بهمان صورت که در نسخ متعدد این کتاب بود ضبط نموده ومسلم است که آنالوطیقا چون بااصل یونانی نزدیکتراست صحیح‌تر می‌باشد، وعلت این اختلاف ممکن‌است ازآن جهت باشدکه چون در تعریب الفاظ غیر عربی عرب را قاعدهٔ نیست ناقلین کتب منطق از یونانی بعربی خودرا مقید بحفظ صورت اصل ندیده وهریك به صورتی‌آنرا تعریب‌کرده‌اند، و یاآنکه چون بیشتر این‌کتب ابتدا بسریانی نقل و از سریانی بعربی ترجمه شده این تغییرصورت ازاین‌جهت حاصل شده و یا آنکه بواسطه غلط یا تصحیف درنسخ اصلی این‌اختلاف پدید شده بهرحال این کلمه را بیشترمؤلفین‌بصورت آنولوطیقا درکتب خویش‌آورده و فقط ابن‌الندیم در کتاب الفهرست آنراآنالوطیقا که مطابق بااصل یونانی آنست ضبط‌کرده است.

۲) Apodictique این کلمه را شارحین منطق ارسطو بصورمختلف ابوذطیقا، انودوطیقا و انوذوطیقی آورده و از همه صور نزدیکتر باصل یونانی ابودقطیقا است‌که ابن‌الندیم هم درکتاب الفهرست بهمین‌صورت آورده و صور دیگرآن‌ظاهراً تحریفی‌است‌ازاصل.

۳) Tropique، Tropica در لغت یونانی بمعنی موضوع و محل‌است.

٤) Sophistieis Elenehir ٥) Rhétorique

٦) این کلمه درکتب‌منطق‌بصورتهای‌ابوطیقا، بوطیقا، نیطوریقی، بیوطیقی، توانیطیقی، بیطوریقا، نیطوریقا آمده است و بامقایسه بااصل یونانی باید بوطیقا درست و بقیه محرفی ازآن‌کلمه باشد (مطالبی‌که راجع بلغات یونانی دراین مقدمه آورده شده بیشترآن از یادداشتهای حضرت‌فاضل دانشمند آقای یحیی‌مهدوی‌استاددانشگاه طهران که لطفا برای نگارنده مرقوم‌داشته اند‌استفاده‌شده، ازاین لطف ایشان سپاسگذارم.)

وجه تسمیه کتاب:

وجه تسمیه این کتاب باساس الاقتباس بدرستی معلوم نیست وشاید از آن روی که این کتاب درفن منطق است ومنطق هم اساس اقتباس علوم میباشد خواجه این نام‌را برای کتاب مناسب دیده وتألیف خودرا بدین نام نامیده است.

اساس الاقتباس نام چند کتاب دیگر نیز میباشد که از جمله اساس الاقتباس قاضی اختیار الدین بن سید غیاث‌الدین الحسینی (۱) است که از کتب نظم و نثر عربی اقتباس کرده ، دیگر کتاب تاریخی است در احوال شاه عباس ثانی صفوی تألیف میرزا طاهر وحید قزوینی . تاریخ تألیف کتاب اساس الاقتباس چنانکه در اغلب نسخ خطی این کتاب ذکرشده سال ٦٤٢ است و بنابراین تألیف این کتاب پس از تألیف اخلاق ناصری و پیش‌از تألیف شرح اشارات بوده است . کتاب اساس‌الاقتباس را رکن‌الدین محمدبن علی‌فارسی استرآبادی که از فضلای روزگار و عصر وی نزدیك بزمان خواجه بوده باچندین کتاب‌دیگرخواجه بعربی ترجمه کرده‌است (۲) ولی‌تاکنون نگارنده این ترجمه‌راندیده و در فهرست کتابخانه‌های مهم نیز اسمی از آن نیافته‌است .

(مقدمه اساس‌الاقتباس)

---

۱) کتاب اساس‌الاقتباس اختیارالدین مجموعه‌ایست‌منتخب از قرآن‌واحادیث وحکم وامثال و نوادرواشعارعربی که بسال۱۳۲٦ هجری در مصر بچاپ‌رسیده‌است.

۲) شیخ‌رکن‌الدین محمدبن‌علی‌فارسی جرجانی در آغاز نسخهٔ ترجمه رساله اوصاف‌الاشراف خواجه‌که تعریب‌کرده‌گوید : کتب بسیاری از مؤلفات پیشینیان که درفنون مختلف‌ساخته‌اند مطالعه افتاد وهیچیك را درحسن تألیف بمانندمؤلفات خواجه ندید لیکن چون بیشتر مؤلفات خواجه برای ولات زمان خود و بر حسب درخواست‌آنان تألیف شده بفارسی بود و نفعش عام نبود واز این جهت نزد طلاب عراق مشهور نگشته بود برای‌آنکه‌آنان نیز ازآن‌کتب منتفع‌گردند برآن شدم که‌آنچه از مؤلفات فارسی اورا بدست‌آوردم تعریب‌کنم و بتوفیق خداوند کتاب اخلاق ناصری و کتاب اساس‌الاقتباس درمنطق ورساله جبر وقدر و رساله موسومهٔ بفصول وشرح کتاب بطلیموس درنجوم واین رساله (اوصاف‌الاشراف درسلوك) را از فارسی بعربی‌درآوردم (ترجمه اوصاف‌الاشراف نسخه کتابخانه آستان قدس).

غلامرضا رشید یاسمی

غلامرضا رشید یاسمی بسال ۱۳۱٤ هجری در کرمانشاه متولد شد و درهمین شهر تحصیلات مقدماتی و ابتدائی‌را بپایان رسانید . در سال ۱۳۳۳ هجری برای‌ادامه‌وتکمیل تحصیلات بطهران آمدودوره مدرسه «سن‌لوئی» را



غلامرضا رشید یاسمی

تمام‌کرد.پس‌از ختم تحصیل مدتی در وزارت‌معارف‌و سپس دروزارت‌مالیه و پس از آن دردربار سلطنتی بکار اشتغال‌یافت .

اینك از اعضاء پیوسته فرهنگستان ایران و استادتاریخ در دانشکده ادبیات میباشد . وی شعر هم می گوید و منتخبی از دیوانش هم به چاپ رسیده است .

تألیفات و آثار : الف‌ـ‌فهرست کتبی که تألیف‌کرده است: ۱ـ‌تتبع در احوال وآثار سلمان ساوجی ۲ ـ تاریخ‌مللونحل (ازانتشارات مؤسسه وعظوخطابه) ۳ ـ پرورش‌افکار بوسیله کلیات‌تاریخ ٤ – آئین‌نگارش‌تاریخ ٥ ـ کرد و پیوستگی نژادی وتاریخی او ٦ـ تتبع دراحوال وآثارابن‌یمین

۷ ادبیات معاصر (ذیل بر ترجمه جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران تألیف ادواردبراون) ۸ - مشارکت در تدوین کتابهای فارسی جهت مدارس ۳مجلد ۹ - مشارکت در تدوین کتاب دستور زبان فارسی(جهت مدارس ۲ مجلد) ۱۰ - تاریخ مختصر ایران ۱۱- منتخبات اشعار (یاسمی) ۱۲- قانون اخلاق

ب - فهرست کتبی که تصحیح و تحشیه و یا منتخب کرده است :
۱ - دیوان مسعود سعد سلمان ۲ - اشعار گزیده مسعود سعد سلمان ۳- اشعار گزیده فرخی سیستانی ٤ - دیوان محمدباقر خسروی ٥- نصایح فردوسی ٦ - اندرزنامه اسدی طوسی ۷- سلامان وابسال ۸- دیوان هاتف ۹ - مقدمه براشعار بابا طاهر عریان ۱۰ - نشر مجله فرهنگستان (٤ شماره)

ج - کتبی که از زبانهای مختلف ترجمه کرده است : ۱ - آئین دوست یابی(از انگلیسی) ۲ - چنگیزخان(از انگلیسی) ۳ - تاریخ عمومی قرن ۱۸ (از فرانسه) ٤ - تاریخچه نادرشاه (ازفرانسه) ٥ - آثارایران (مجلد اول، از فرانسه) ٦ - از قصرشیرین بطوس (ازفرانسه) ۷- تاریخ ادبیات ایران (مجلد چهارم تألیف پرفسور براون - ازانگلیسی) ۸ -ایران درزمان ساسانیان (از فرانسه) ۹ - مقام ایران در تاریخ اسلام (ازانگلیسی) ۱۰ - رسالات اندرزاوشنرداناك، ارداویراف نامه، اندرز آذربادمارسپندان (از زبان پهلوی) ۱۱ - نصایح اپیکتتوس حکیم (ازفرانسه) ۱۲-رمان ایسیبل (ازفرانسه) ۱۳ - تأتر آنوش (ترجمه منظوم)

اینك نمونه‌ای از نثر او :

کردستان قدیم

از قدیمترین مکانهائی که بشر در آنجا بتشکیل اجتماع و تمهید تمدن کامیاب شده است خوزستان و بین‌النهرین است که مطابق آثار مکشوفه در شوش و اور و لاگاش و بابل و غیره . از حیث قدمت آبادی ، با وادی نیل پهلو میزنند. مردمیکه در این نواحی حاصلخیز مسکن گزیده بآباد کردن شهرها و بستن سدها و کاشتن دشتها همت گماشته‌اند پیوسته با محتاج الیه قبایلی بوده اند که در کوهستانهای مجاور آن مسکن داشته اند و گاه بصورت جنك و گاه بصورت صلح ، با این عشایر کوهستانی مرتبط بوده اند زیرا مردمی که در جبال مشرف بر این آبادی ها مسکن و منزل داشته‌اند ، بسبب خوی درشت کوهستانی و احتیاج بلوازم زندگانی ، همواره درصدد تصرف این شهرها و غارت خزائن و ذخائر آن

ها بوده‌اند و شهرنشینان هم که دردشتهای گرم و سوزان همیشه طاقت ماندن نداشته‌اند برای استفاده از مزایای کوهستان یا عبور بنقـاط دور دست ، دائما خود را باین نواحی کوهستانی کشانده با ساکنین آن تماس پیدا میکرده‌اند.

بحکم طبیعت میان چادر نشینها و شهر نشینان پیوسته زد و خورد رایج بوده‌است،در کتاب **اوستا** آثاراین قبیل منازعات قدیم پدیداراست. ازجمله حوائج شهر نشینان بین النهرین مراتع خصیب و اسبان نجیب کـوهستان **کردستـان** بوده است چنانکه در کتیبه‌های آشوری مکرر باین امر اعتراف و اشاره شده است .(۱)

قبایل کوهستانی در نتیجهٔ این ارتباط با شهر نشینان متـمدن از گمنامی مطلق بیرون آمده واسمشان دردفتر ایام ثبت شده‌است درصورتی که سایر اقوام معاصر آنان یا بعداز آنان که ازاین مجاورت بهره‌ور نبوده‌اند در ظلمت روزگار ماضی فرورفته حتی نامی هم ازآنها درصفحه تاریخ باقی نمانده‌است. سبب آن است که فرمانروایان **کلده** و **آشور** سالنامه ها و فتح نامه های منظم داشته‌اند و حوادث روزگار خود را بتفصیل قید میکرده اند و اکنون آن اسناد مبنای تحقیقات تاریخی است .

منطقه کوهستانی پهناوری که آنرا **زاکروس** میخواندند وامروز درمغرب ایران ومشرق ترکیه وشمال عراق واقع است بواسطهٔ همین تماس که با ممالك بسیار متمدن عهد عتیق مثل **خوزستان(ایلام)وسومر واکادو بابل** داشته است از اعصار بسیار کهـن مشهوربوده و ساکنان آنجا در آثار قدمای آن ممالك بنامهای گوناگون خوانده‌شده اند.منطقه **زاگروس** چنان پیوسته بدشتهای نامبرده بود که صرف نظر از اوضاع آنجا بـرای زمامداران بلاد **بین النهرین** از میان یا از حاشیهٔ این کوهستانها بـوده است . چنانکه در ادوار جدید تر هم مثل روزگار **هخامنشیان واسکندر** اجازه عبور لشکر ها بجانب بین النهرین بعدازدادن مالی گزاف بساکنان کوهستان **کاسی** (لرستان) صورت میگرفت.

در نتیجهٔ این ارتباط نام اقوام بسیاری از ساکنان این کوهستان‌در

---

۱) بسیاری ازمطالب ایـن‌قسمت مقتبس از کتاب جدیدی‌است بنام تـاریخ باستانی ایران که درسال ۱۹۳۵ بقلم‌جورج کامرون استادزبانهای خاوری‌دردانشگاه شیکاگو نوشته شده‌است. آنچه مستقیما باموضوع ما مناسبت‌داشت از آن کتاب با دیگر مطالب آمیختیم.

الواح و کتیبه‌های بابل و آشورو ایلام مسطوراست مثل **لولوبی - گوتی - کاسی - منائی** (مانائی) - **نایری - آمادا - پارسوا** وغیره .

راجع باصل و نژاد این طوایف علما را اختلاف بسیار است زیرا که بعضی از آنها بتحقیق آریائی بوده اند چون **آمادا** و **پارسوا** و بعضی ظن قوی میرود که آریائی بوده باشند مثل **گوتی‌ها** و **کاسی** ها زیرا که نام خدایان **کاسی** بیشتر آریائی است چنانکه ذکر خواهد شد و نسبت ببعضی دیگر چون **لولوبی‌ها** و **مانائی‌ها** بعضی از محققان شك دارند.

از این جهت اصطلاح جدیدی که البته موقت است وضع کرده‌اند که نام آن اقوام مشکوك قرار می‌دهند و آن لفظ **قفقازی** است بمناسبت توقف آنان از زمانهای بسیار قدیم در شعب کوهستان **زاگروس** و **قفقاز** . ولی باید دانست که اصطلاح قفقازی فقط برای امتیاز است و حکایت از یکریشه مخصوصی نمیکند مثل اینکه بگویند بومیان یامردم‌قدیم. بعضی ازدانشمندان هم این اقوام مشکوك‌را طوایف‌سلسلهٔ زاگروس نام نهاده‌اند،دانشمندانی دیگر آنانرا آزیانیك Asianique میگویند(۱) و مراد ازهمه‌این اصطلاحات اقوامی است که ادوار قبل از تاریخ و پیش از ظهور آریائیهائی که مـا میشناسیم . از یکی از نقاط آسیا مهاجرت کرده بکوهستان زاگروس آمده و با اینکه احتمال میدهند آنها هم آریائی بوده باشند ولی تادلیل قطعی کشف نشود موقتاً آنان راتحت عنوان قفقازی یا آزیانیك یااقوام‌زاگروس منظم نموده‌اند.

در اینجا چند نکته برای توضیح نوشته میشود ، از آنجا که‌اطلاعات ما در باب این قبایل متعدد مأخوذ از منابع دول بزرك مذکور است در تسمیهٔ آنان‌دچار اشکال‌میشویم‌زیرا که یك‌طایفه را میبینیم که بچندنام‌خوانده شده‌اندمثل‌ماد که‌نزدپارسیان **مادا** نزدآشوریان **آمادا** ودر کتب یونانی **مد** است وقوم**میتانی** که در کتاب مقدس یهود **آرام‌ناهارم** ونزد مصریان‌قدیم **ناهاری**است **کاسی‌**ها‌رابنام **کاشو** و **کوش** و **کاششو** می‌بینیم و **لولوبی**‌هارا **لولو** و **لوللو** می‌یابیم و ناحیه بین فارس و خوزستانرا **انزان** و **انشان** میخوانیم علت این اختلاف تلفظ این است که کتیبه های مکتشف متعلق به اقوام مختلفند که هریك از گوشه‌ای بااین کوهستان ارتباط داشته‌اند، دیگر اینکه بعضی حروف قدیم را بچند وجه میتوان خواند و این مورث اشتباه

---

۱) G. Conteneau تمدن هیتی‌ها ومیتانی‌ها

محققان میشود علاوه براینکه بسی از کتیبه‌ها ریخته و بمرور زمان محوشده و میدانرا برای حدس علما باز کرده است .

پس نتیجه میتوان گرفت که در آینده ممکن است معلوم شود که این اقوام مختلف با نامهای گوناگونی که دارند یك طایفه بوده اند و فرقی که فعلا قائلند بسبب نبودن دلیل کافی است .

مطلب دیگر که توضیحش لازم مینماید آنکه بعضی از علماء تاریخ قدیم درباب پیدا شدن فلان طایفه درفلان زمین طوری بحث کرده‌اند مثل اینکه یك نژاد خالصی از گوشهٔ ظاهر شده وبآنجا تاخته وبکلی ساکنان قدیم را طرد ومحو نموده‌است اینقبیل بحثها بواسطه سادگی ظاهری که‌دارد شخص را فریب میدهد . ولی طبیعت و احوال جماعات بشری منافی این است .

اولا نژاد خالص غیر موجود یا نادر ومنحصر بعشیره‌های کوچك و محدود تواند بود . درهمه ادواری که تاحال آثار جماعات بشری درآنها دیده شده است آمیختگی نژادها محقق است .

ثانیاً هیچوقت سکنهٔ قدیم یك ولایتی بکلی جای خود را بقبیله تازه وارد نمیدهند و بعداز زد وخوردها وکشمکش‌ها مطیع میشوند و درآنقوم جدید اگر عده آنها زیاد باشد منحل میگردند واگر عده واردین کم باشد آنها را حل می کنند .

پس درعین اینکه نام طایفه‌غالب وزمامدار برآن ناحیه اطلاق میشود نژادی که آنجا ساکن است ممزوجی است از میهمان و میزبان، از اینجهت هرگز نباید چنین بحثی را علمی دانست که درفلان زمین نژادی خالص‌جای گزین شده است وبعدازآمدن آنها نژاد قدیمتر بکلی فانی گشته است‌مثال هردو قسم مذکور یعنی تابع شدن بومیان نسبت بمهاجمان درتاریخ دوقوم قدیم‌دیده میشود کاسیها نمونهٔ منحل شدن مهاجمین دربومیان هستندومیتانی ها نمونهٔ تابع شدن بومیان نسبت بواردین چنانکه ذکر خواهد شد .

بنابراین مقدمات کشوری که محل سکونت‌مادها شد قبل از مذکور شدن نام آنان ، جایگاه طوایف بسیار بوده است که نام بعضی را میدانیم وبعضی‌را اصلا نمیشناسیم وسکنهٔ آنجا ممزوجی از طوایف ونژادهای‌سابق ولاحق بوده‌اند که در مرکز و مغرب ایران از هزاران سال پیش مسکن داشته اند .

پس برای بحث درخصوص ساکنان آنجا باید تاریخ امواج پی در پی مهاجرین راکه آمده و داخل دریای نژادی سابق شده اند محل بحث قرار

داد واین تعبیر نیز اگرچه کاملاً روشن نیست ولی تشبیه بموج صورت‌واضح تری دربرابر ذهن خوانندگان برپای میدارد .

(گرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او)

قصیده بشار مرغزی

رز را خدای از قبل شادی آ فریـد
شادی و خرمی همه از رز شود پدید

این قصیده یکی‌از بهترین‌نقاشیهای ادبیست که بسبك‌منوچهری‌ساخته شده ، تسلسل‌معانی وبی تکلفی الفاظ این قصیده رااز روزگار درازمطبوع طباع ساخته و برخلاف سایر اشعار مرغزی از دستبرد ایام رهاساخته‌است. بشاردراینقصیده لطافت گفتار فرخی را با تشبیه ونقاشی منوچهری آمیخته است . فی‌الحقیقة دراینقصیده یك بیت نیست که بامقدم و مؤخر خود رابطه نداشته باشد،تمام اشعار آن زنجیر وار بیکـدیگر بسته است واز طول آن یك‌حکایت‌لطیف سادهٔ دهقانی برمیآید که عبارت‌از آنواقعه دلپذیر وشاعرانه باشد که اغلب شعرای متقدمین و متأخرین را بخود مشغول ساخته است‌یعنی مراحلی که انگور می‌پیماید تااز ثریای‌خوشه بآفتاب‌جام تحویل کند، مسلم است که منوچهری دامغانی‌درمسمطات خود زبردست ترین نقاش این پرده وصمیمی ترین راوی اینواقعه وتغییر این تحول عجیب است . وهرکس پس از اوباین نقاشی دست زده‌است شاگرد ومقلداو بشمار میرود ولی دوستان منوچهری‌چه خواهندگفت اگر ثابت‌شود که یك شاعری‌هم قبل‌ازمنوچهری باینکار دست زده است واز هرجهت اوستاد او محسوب تواند شد ؟

اگر چنین کسی درعرصه ادبیات بوده است البته بشار مرغزی‌خواهد بود که سبك شعر او ، او را یکی‌از شعرای اواخرقرن چهارم هجری‌معرفی می نماید .

ولی دوستان منوچهری میتوانند آسوده باشند زیرا که جزسبك‌شعر که چندان ثبوتی ندارد هیچ‌چیز مارا بزمان بشار نزدیك نمی‌سازد نه‌اشاره ممدوح (زیراکه ممدوحش معین نیست) ونه عبارتی در تذکره هاست که که نور خفیفی بر زمان او بیفکند بلکه تذکره نویسان با تمام قوا سعی کرده‌اند که مثل اغلب شعرا رد او راگم کنند وجوینده را دربیابان‌شکوك سرگردان سازند . کسی که اشعار بشار را دیده باشد ذوق طبیعی‌اش حکم خواهد کرد کـه این شخص از شعرای ترکستان و معاصر

باغزنویان یاسامانیان است وچون در اسم ولایت او دقت نماید حدس خواهد زد که ازاهل مرو است زیرا که مرغزی بامروزی نزدیك است و بخاطر میآورد که مرغز اسم یکنوع پوستی است که هنوز هم از ترکستان میآورند . اگر آن شخص مثل ما هیچ وسیلهٔ تحقیق دیگر دردست نداشته باشد نزد خود مسلم خواهد داشت که بشار از شعرای فارسی زبان ترکستانی قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری است . ولی نعوذبالله اگر حس کنجکاوی او را بکشاند بتفحص حال او از روی تذکرهها ! نزدیکترین و رایج ترین همه را که مجمع الفصحا است باز کرده و این عبارت را خواهد دید : « از امجاد قدما و انجاد حکمای زمان بوده و بپارسی و عربی اشعار نیکو فرموده در عرفات چند بیتش دیده و گزیده شد از احوالاتش اطلاع کامل حاصل نگردیده این چند بیت را به شیوه منوچهری در توصیف زر و رز گفته درقید اسارت ببصره افتاده اشعار عربی از او مانده حالش در کتاب ابن خلکان مفصلا مسطور ومرقوم ومایهٔ فضلش معلوم است طبع عالی داشته است» چه فهمیده شد ؟

۱ - از امجاد قدما و انجاد حکمای یکزمانی از ازمنهٔ تـا ریخته بوده است .

۲ - این قصیده که حکایت تفرج شاعر است در تاکستان و دیدن و چشیدن رز و قضیه ملتفت شدن دهقان و درخشم شدن ودختران تاك را گرفتن و کشتن و درخم کردن و بعد از پنجماه سر آنرا باز کردن و می را کلید قفل غم دانستن . تمام این حکایت سادهٔ واضح در وصف انگور فقط نیست بلکه در صفت زر(طلا) ورز (انگور) گفته است از کجا میگوید که در صفت زر ورز هردو گفته است از آنجا که رز وزر با پس و پیش یك نقطه بیمدیگر مشتبه می شوند!

پس این قصیده هم در صفت رز است و هم در صفت زر خواه معنی اشعار قصیده دلالت برزر کند خواه نکند !

۳ - از احوالات او اطلاعی دردست نیست. بسیارخوب، اینکه سرنوشت عموم شعرائی است که بدست تذکره نویسان افتاده است . ولی درسطر بعد میگوید در قید اسارت ببصره افتاد ودر کتاب ابن خلکان حال او مفصلا مسطور ومرقوم است. چگونه ممکن است هم احوالش دردست نباشد وهم در ابن خلکان مفصلا مسطور و مرقوم باشد ؟

خلاصه شخص متجسس مجمع الصفا رابسته و ابن خلکان را بازمیکند که شاید شرح مفصل بشاررا بیابد در حرف باء جلد اول شرح حال بشار بن برخوخ القصیلی مداح مهدی بن منصور از اهل بصره ومتوفی درسال ١٦٨ یا ١٦٧ را خواهدیافت یعنی شرح حال عربی که گویند اجدادش از اهل تخارستان ترکستان بوده است ولی خود دربصره و بغداد عمرگذرانیده و بالاخره بدست ممدوح خود مهدی بتهمت کفر و زندقه وبضرب هفتادضرب تازیانه هلاک گردید و در بصره مدفون شد. حقیقتاً شخص جوینده چه حالی خواهد داشت وقتیکه در عوض بشارمرغزی شاعرقرن چهارم یاپنجم هجری فارسی زبان و استاد منوچهری شرح حال بشار بن برد را بیابد که شایداصلا فارسی نمیدانسته وبعلاوه درسالی وفات کرده که اولین شعر فارسی بعد از اسلام شاید ساخته نشده باشد؟

آخرین چارهٔ که برای رفع دلتنگی دارد همان خواندن قصیده بشار است.

(مجله ایرانشهر شماره ١٠ سال ٢)

عباس اقبال

عباس‌اقبال متولد بسال ۱۳۱۴ هجری واز مردم آشتیان است .پس ازآموختن تعلیمات مقدماتی وابتدائی بسال ۱۳۲۸ هجری بطهران آمدودر سال وارد مدرسه دارالفنون شدتاتحصیلات خودراتکمیل کند. بسال۱۳۲۵ هجری از تحصیل فراغت حاصل کرد و در کتابخانه عمومی معارف بکار



عباس اقبال

اشتغال یافت ودرهمان‌اوقات درمدرسه‌دارالفنون زبان‌فارسی‌تدریس‌می کرد.
تدریس‌ادبیات وجغرافیادرمدارس‌نظام‌وعلوم‌سیاسی ودارالمعلمین‌عالی نیز سالها با او بود. وی در سال ۱۳۰۴ از طرف وزارت جنگ بسمت منشی‌بهمراه هیأت نظامی‌ایران‌بپاریس رفت وتوفیق‌یافت که‌ازمدرسهٔ «سربن» درجه لیسانس درادبیات را دریافت دارد . چون بایران‌بازگشت

ودانشگاه ایجادشده بود بسمت استادی دردانشکده ادبیات انتخاب گردید. اقبال درفرهنگستان ایران ازاعضاء پیوسته میباشدواکنون مستشاری فرهنگی ایران درممالك ترکیه وایتالیا رادرعهده دارد.

تألیفات و آثار: الف ـ فهرست کتبی که تألیف کرده است: ۱ـ خاندان نوبختی ۲ـ تاریخ اکتشافات جغرافیائی ۳ـ خدمت ایرانیان بتمدن عالم ٤ ـ کلیات تاریخ تمدن جدید ٥ ـ تاریخ مفصل ایران (تاریخ مغول) ٦ـ قابوس وشمگیر زیاری ۷ ـ ابن المقفع ۸ـ بحرین و جزائر و خلیج فارس ـ ۹ـ دوره جغرافیای عالم (برای مدارس ـ ۳ مجلد) ۱۰ ـ دوره تاریخ عمومی (برای مدارس) ۱۱ ـ دوره تاریخ ایران (برای مدارس ۲ مجلد) ۱۲ـ کلیات جغرافیای اقتصادی (برای مدارس).

ب ـ فهرست کتبی که اززبانهای بیگانه ترجمه کرده است: ۱ـ یادداشت های ژنرال ترهزل (ازفرانسه) ۲ـ سه سال دردربارایران (ازدکتر فوریه ـ از فرانسه) ۳ ـ مأموریت ژنرال گاردان درایران (از فرانسه) ٤ـ طبقات سلاطین اسلام (اثراستانلی لین پول - ازانگلیسی) ٥ـ سیرة الفلاسفه رازی ـ از عربی)

ج ـ فهرست کتبی که تصحیح وتحشیه و بامقدمه ای نشر کرده است: ۱ ـ تتمه الیتیمه (عربی) ۲ ـ معالم العلما (عربی) ۳ـ تجارب السلف هندوشاه ٤ـ حدائق السحر فی دقائق الشعر ٥ـ شاهنامه چاپ بروخیم مجلدات (۲،۳،٤،٥،٦) ٦ـ طبقات الشعرا (چاپ اوقاف گیپ) ۷ـ دیوان امیر معزی ۸ـ بیان الادیان ۹ـ تبصرة العوام فی معرفه مقامات الانام ۱۰ـ سیاست نامه ۱۱ـ لغت فرس ۱۲ـ تاریخ طبرستان (۲ مجلد) ۱۳ـ اشعار عبیدزاکان (چاپ ارمغان) ۱٤ـ سفرنامه میرزا محمد کلانتر فارس ۱۵ـ انیس العاشق ۱٦ـ تاریخ نو ۱۷ـ مجمع التواریخ ۱۸ـ محاسن اصفهان (ترجمه فارسی) ۱۹ـ عتبة الکتبه (با مشارکت محمد قزوینی) ۲۰ـ شدالازار فی... (بامشارکت محمد قزوینی) ۲۱ سمط العلی للحضرة العلیا (با مشارکت محمد قزوینی)

د ـ فهرست کتبی که بوسیله او بچاپ رسیده است: ۱ـ بیست مقاله قزوینی (جلددوم) ۲ـ رساله محمد قزوینی درباره مؤلف نفثة المصدور ۳ ـ جنك ایران وانگلیس (ترجمه سعادت نوری ـ ضمیمه مجله یادگار) ٤ ـ یادداشتهای عباس میرزا ملك آرا (تصحیح عبدالحسین نوائی ـ نشریه انجمن آثارایران) ٥ ـ رجال کتاب حبیب السیر (استخراج عبدالحسین نوائی ـ ضمیمه مجله یادگار)

مجله یادگار را هم مدت ۵ سال از شهریور سال ۱۳۲۳ بیعد مرتبا انتشار داد که هر سال مشتمل بر ۱۰ شماره بود.

اینک نمونه ای از نثر او

دیلم و دیالمه

دیلم موافق ضبط جغرافیون قدیم اسلامی ناحیه ای بوده است محدود بحدود ذیل: از جنوب بقزوین وطارم(طرم) وقسمتی از آذربایجان وری و اراضی متصل آنها - از طرف مشرق به بقیه مضافات ری وطبرستان واراضی متصل بآنها - از شمال ببحر خزر و ازمغرب بآذربایجان و بلاد ران یااران (قسمتی از قفقازیهٔ حالیه که آنرا این اواخر بدون هیچ مناسبت آذربایجان نامیده اند) وگاهی هم قسمت کوهستانی طبرستان را که ازطرف مشرق دنبالهٔ این ناحیه بوده یعنی کوهستان «رویج» و «فادوسبان» و جبال قارن و جرخان را جزء دیلم بشمار میآورند (۱) درعصری که «مقدسی» جغرافیدان معروف کتاب خودرا مینوشته (۳۷۵ هجری) و دولت آل بویه نیز دراوج اعتلا بوده تمام گیلان حالیه باجمیع ولایات کوهستانی جنوب بحرخزر واقع در مشرق آن یعنی طبرستان (مازندران حالیه) و جرجان (استراباد کنونی) وقومس (سمنان ودامغان وبسطام امروزی) جزء ولایت دیلم حساب میشده لیکن بعداین ولایات شرقی جدا و هریك ناحیه ای مجزی شده اند. (۲)

از این بیانات معلوم میشود که ناحیه «دیلم» پیش قدما گاهی گیلان حالیه را شامل میشده وگاهی هم تمام اراضی ساحلی بحرخزر را ولی مورد دوم چندان کلیت نداشته. دیلم قدیم در واقع همین گیلان حالیه بوده است که از ابتدای طالش شروع وبلدهٔ «کلار» ختم میگردیده و کلار که جزء طبرستان بشمار میرفته تا خاك دیلم یك منزل بیشتر فاصله نداشته است. (۳)

بلاد کلار که جغرافیون و مورخین قدیم آنرا مکرر در کتب خود آورده اند و داعی کبیر حسن بن زید علوی در سه شنبه ۲۵ رمضان ۲۵۰ هجری در سعید آباد نزدیك آن از مردم بیعت گرفت (٤) امروز دیگر وجود ندارد

---

۱) کتاب المسالك والممالك تالیف ابن حوقل ص ۲۹۷ چاپ دگویه.

۲) Le Strange, Lands of the Estern Celiphate-173

۳) ابن حوقل صفحه ۲۷۵

٤) تاریخ طبرستان و مازندران ورویان تالیف سید ظهیرالدین مرعشی صفحه ۲۷۳ (چاپ برنهارد دارن).

بلکه خرابه‌های آن در وسط جلگه‌های «کلاردشت» کنونی که‌جزء بلوك کلارستق (درمشرق تنکابن‌ومغرب کجور)(۱)است دیده میشود (۲) اگرچه دیلم درقرون اولیهٔ هجرت نام عمومی گیلان کنونی بوده و سهل وجبل یعنی دشت و کوهستان‌آن هردورا شامل میشود لیکن در حقیقت دیلم بـالاخص قسمتهای کوهستانی و کوهپایه‌ها و گیلان‌قسمت هموار یعنی اراضی باتلاقی و دلتائی مجاری سیاه‌کنار دریا بوده است (۳) و بهمین نظر سابقاً قسمتی از البرز را که درشمال قزوین قرار دارد و راه عراق بگیلان‌از میان‌آن میگذرد «جبل‌دیلم»می گفتند و آنرا سرحد بین‌قزوین‌ودیلم‌میشمردند. (٤)

کلمه دیلم بمرور ایام از استعمال افتاد وگیلان که ابتدا اسم قسمت پست ساحلی بحرخزر بوده‌اسم‌عمومی‌ولایتی شد که امروز هم‌گیلان‌خوانده می شود .

لفظ دیلم چنانکه از استعمالات قدما بر می‌آید هم اسم ناحیهٔ فوق بوده است وهم اسم سکنهٔ‌آن و در موقعیکه معنی دوم اراده میشده آنرا بصیغهٔ جمع یعنی«دیالمه»یا «دیلمیون» هم یاد میکردند لیکن بیشترچنین بنظر میرسد که ابتدا نام سکنه بوده و بعدها بتدریج بواسطهٔ حذف‌کلمه مضاف آن (ارض یا ناحیه یا بلادو امثالها) بر ناحیه مسکونی قوم‌مزبور نیز اطلاق شده است .

در نوشته های نویسندگان فارسی و تلفظ مردم بومی در ایام پیش

---

۱) قسمتی اززبان قدیم

۲) «جلگه کلاردشت طولاًاز مشرق بمغرب بیش‌از یکفرسنك وعرضاً از شمال بجنوب‌کمتر ازیکفرسنك وسعت دارد دروسط آن‌تپه مصنوعی است‌که بنا بر عقیدهٔ اهل‌بلددر قدیم الایام قلعه‌و قصر سلطنتی درینجا بوده موسوم بکلار ووجه تسمیهٔ آن‌جلگه بکلار دشت‌همین قلعه‌بوده استو رسوم آثار عمارتو بنای آن‌تا پنجاه سال‌قبل‌از این باقی‌بوده است چنانکه دربعضی‌از بیوتات‌لاهو (بزرگتریـن دهات امروزی‌کلاردشت واقع در جنوب آن) از مصالحیکه دراین قلعه بکار رفته از قبیل آجرودروپنجره وغیره هنوزموجود است... شکل‌این تپه‌بیضی و طولش‌از مشرق بمغرب‌است بالای‌تپه شکسته پایه‌های آجری وآهکی وخرابه‌های زیاددیده میشود ودرتپه‌علی‌التحقیق ۹٦۵ وارتفاع آن بخطعمودی ۱٦الی ۷ذرعست ...» نقل‌از رساله‌ایکه یکی‌از اهل‌اطلاع در۱۲۹۹ هـ.در باب‌جغرافیای‌کلارستاق نوشته ونگارنده نسخه خطی‌آنرادارم.

۳) ابن حوقل۳۱۷ وLe Strande 172

٤) فتوح البلدان بلاذری صفحه۳۲۹ (چاپ‌مصر)

وقتی که گفتگو از سرزمین مسکونی قوم دیلم بوده است بیشتر آنجا را دیلمستان یادیلمان میگفته‌اند .

ترکیب دیلمستان واضح‌است‌ومعنی تحت‌اللفظی آن سرزمین قوم دیلم میشود ولی ترکیب دیلمان محتاج بمختصر توضیحی است . در دیلمان‌چنین بنظر میرسد که الف ونون آخرآن الف ونون جمع نیست بلکه الف‌ونون نسبت است و در اینصورت اینجا افادهٔ معنی موضع را مینماید وهمانست که درآخر کلمه گیلان هم دیده‌میشود پس بموجب این بیانات دیلم و دیلمستان بمعنی مسکن طایفهٔ دیلم و گیلان بمعنی سرزمین طایفهٔ گیل است چنانکه سید ظهیرالدین میگوید : «دراین وقت داعی لشکر را اجازت داده بود و دیلم بدیلمستان وگیل بگیلان رفته بودند» (۱) گیل یا جیل یا گیله‌یا گیلك نام سکنهٔ بومی گیلان یعنی مردم جلگهٔ‌ساحلی دریاست و این جماعت همانها هستندکه بعضی از نویسندگان قبل از اسلام مغرب ، ایشانرا گیل یا جیل نوشته‌اند .

هنوزهم درکلاردشت وکلارستاق سابق‌الذکرسکنه اصلی‌را «گیل» میگویند و در مقابل ایشان طوایف خارجی وغیر اهل بلدرا که سلاطین از خارج کوچانده وبآنجا آورده اند «ایل» میخوانند (۲) اهالی دو قسمت گیلان و دیلم از قدیم شجاعت وزورمندی و جنك آوری معروف بوده‌اند ودرلشگرکشی‌های مهم شاهنشاهان ساسانی از ایشان استفاده میشده گیلها یا جیلها در جنگهای باروم جزء لشگریان شاپوردوم بودند ودیالمه نیزدر جنگهای عهد ساسانی گاهی داخل میشدندبگفته آگاتیاس‌مورخ درجنك باشمشیر و خنجر بیشتر مهارت داشتند تا در تیراندازی(۳) انوشیروان نیز یمن را بدستیاری‌سواران دیلمی وسرداری «وهرز دیلمی»فتح کردوبتوسط ایشان آنجارا ازوجودحبشیها مصفا ساخت .

در ابتدای ظهور اسلام اگر چه ۴۰۰۰ نفرازسواران‌دیلمی در روز جنك قادسیه (سال ۱۶هـ) بهموطنان دیگر خود خیانت کردند و بلشکر سعد وقاص ملحق گردیده ایشانرا در گرفتن جلولا معاونت نمودند لیکن مردم دیگر گیلان و دیلمستان بهمان حـال قدیم باقی ماندند و بطیب خاطر تامدتها قبول اسلام نکردندو بهمین جهت‌هم پیش مسلمین در

---

۱) تاریخ‌طبرستان سیدظهیرالدین صفحه ۲۸۷

۲) جغرافیای کلارستاق (خطی)

۳) Christensen, L'Empire des Sassanides، 68 - Ar

ردیف کفار حربی بودند در آن اوان جنك بادیلم حکم غزاء با کفار را داشته چنانکه امیرالمومنین علی در موقعیکه عازم صفین وجنك بامعاویه بود بهمراهان‌خود گفت کسیکه ازآمدن بجنك معاویه‌اکراه‌داردوظیفه‌خودرا بگیردوبطرف‌دیلم رود وبا ایشان بجنگد. (۱)

اهالی گیلان ودیلم‌بواسطه وجودحصار عظیم البرزمثل‌مردم‌طبرستان سالها درمقابل مجاهدین‌اسلام مقاومت کردندومدتهارا پس‌ازانقراض‌سلسله ساسانی بپیروی از کیش‌آبائی خویش یعنی«آئین مزدیسنی» یا «بهدین» باقیماندند وباآنکه مسلمین چندین‌دفعه لشگر بعزم تسخیر آنجا کشیدند باز بمسلم ساختن آن قادر نیامدند وگیلان ودیلم همچنان محفوظ ماند و از آن ببعد پناهگاه مأمونی‌شد برای سرکشان وداعیه پروران و مخالفین خلفامخصوصاً اولادعلی بهمین‌جهت‌همه وقت‌خلفای‌عباسی‌ازآنطرف‌درزحمت بودندواز پشت‌جبال طبرستان ودیلم‌وحشت‌داشتند.

(قابوس‌بن وشمگیر زیاری)

موسیقی وفارابی

... قدمای ماریاضیات‌رابچهارنوع تقسیم میکردنـد اول ارثما طیقی Arithmetique و آنچه بخاصیت عدد تعلق دارد، دوم هندسیات و آن معرفت مقادیر واحکام ولواحق آن است، سوم هیئت افلاك، چهارم علم موسیقی (۲)- واین چهارنوع را بررویهم «تعالیم» میگفتند- (۳)وتعریف موسیقی را چنین میکردند که: «موسیقی علمی‌است ریاضی یاصناعتی‌است که از احوال نغمات از حیث تألیف وتوافق وتنافر آنها واز احوال‌ازمنه وفواصلی که‌در خلال نغمات حادث میشود» بحث‌میکند وشامل دوجزء است یکی قسمتی که ازاحوال نغمات از جهت تألیف و توافق وتنافر آنها بحث مینماید وموسوم به «علم تألیف» است، دیگرقسمتی که از ازمنه مزبور گفتگو میکند و «علم ایقاع» خوانده میشود (٤) - و موافق بیانات ایشان غایت علم مـوسیقی و غرض از آن معرفت کیفیت تألیف الحان می‌باشد. (٥)

---

۱) فتوح‌البلدان ۳۳۰.

۲) نقل از ترجمه فارسی‌خلاصه رسائل اخوان‌الصفا (خطی)

۳) مقدمه ابن‌خلدون ص۲۳۳

٤) نقل‌از کشف‌الظنون ج۲ وشرح قانون‌شیخ الرئیس باختصار

٥) کشف‌الظنون ٥٦۹ ج۲

یکی از این نویسندگان میگوید :« موسیقی غناست وغنالحنی بود مؤلف بر یکدیگر نهاده ولحن نغمه‌ها باشد مؤلف متواتر و نغمه آوازهائی باشد موزون (۱) » . وزن بموجب تعریف این جماعت : «هیئتی است تابع نظام ترتیب حرکات وسکنات وتناسب آن درعدد ومقدار که نفس ازادراك آن هیئت لذتی مخصوص یابد که آنرا دراینموضع «ذوق» خوانند وموضوع آن حرکات و سکنات اگر حروف باشد آنرا « شعر » خوانند و الا ایقاع (۲)» .

قدما عقیده داشتند که افلاك و کواکب راآوازهائیست متناسب با آواز ساز ها لیکن این قسم آواز ها لطیفتر ولذت آن بیشتر است و هم ایشان فیساغورث را مؤلف وواضع علم موسیقی می دانستند ومیگفتند که بجواهر لطیف ورقت نفس این آوازها را از فلك دریافته و نغمات مزبوره را در خیال و خمیر خود تمکن داده وسپس قواعد اینعلم را از خزاین خاطر خویش استخراج نموده است .

از روی این قاعده اظهار میکردند که آواز ونغمات آلات موسیقی همان حرکات افلاك است که خواننده از حنجره و سازنده آن را ازآلات واسباب بیرون می آورد وتحفهٔ گوش سامعین می سازد چنان که شاعر گفته:

بانك گردش های چرخ است اینکه خلق
میسرایندش بطنبور و بحلق
پس حکیمان گفته اند این لحن ها
کز دوار چرخ بگرفتیم ما

حکمای قدیم میگفتند غرض علمای موسیقی از استخراج قواعد اینفن مأنوس کردن ارواح و نفوس ناطقه با عالم قدس است که لهو و طرب مجرد میباشد و نفس را به واسطهٔ استماع حسن تألیف وتناسب نغمات گشایش و انبساطی حاصل میآید که متذکر مصاحبت خود بانفوس عالیه ومجاورت با عالم علوی میگردد و غرقه بودن خودرا در پستیهای دنیا وتوجه بعالم بالا و وجود خداوند درك کند. باین ترتیب می بینیم که موسیقی علمی بوده است از جمله علوم ریاضی و بمناسبت آنکه درك قواعد وقوانین آن ذوقی مخصوص میخواستند ومنظور از آن هم یکدرجه تزکیه نفس و توجه بعلویات بوده

---

۱) ترجمه خلاصه رسائل اخوان الصفا

۲) کتاب معیار الاشعار خواجه نصیرالدین طوسی صفحه ٤

وعالم این فن صاحب مرتبتی بلند ومنزلتی شریف بشمارمیآید . وغالباً حکما را بآن توجه دست میداده .

ازجمله‌این مردمان‌حکیم که‌توجه تمامی بموسیقی داشته‌رجل‌موضوع مقاله ما یعنی ابونصر فارابی است که‌بیش از حد در میان اهالی‌شرق باین حیث مشهور میباشد . اماباید دانست که‌اشتهار فارابی درمیان مردم‌نه از آن‌جهت است که‌عامه‌میدانند، وی‌علم‌موسیقی‌را میدانسته‌وآنرا برای تکمیل معلومات در ردیف‌علوم‌ریاضی‌و حکمت‌آموخته‌بوده‌و تألیفاتی‌دراین‌موضوع داشته بلکه همه‌حیث‌اورا در این‌مورد آن میدانند که درمجلس سیف‌الدوله چندپاره چوب را که‌برکمرداشته باوضاع مختلفه بایکدیگر ترکیب نموده ودر هر دفعه آوازی ساز کرده‌است که‌حالت‌حضاررا دیگرگون‌ساخته یا اینکه از نوای تارهای عنکبوت‌که برعلفهای خشکی قرار داشته‌وبراثرباد اهتزاز یافته اصول تاررا استنباط‌کرده‌ویا درشبی بواسطه منظم‌بستن‌زنگ شتران قافله آنها را یکشبه فرسخها راه‌برده است(١).

این جمله یعنی آن حکایات که بین عامه مشهور است احتمال کلی دارد بی اصل و موضوع باشد و یکی از شواهدآن نسبت بعضی ازحکایات فوق باشخاص مختلفه است حتی بندهٔ نگارنده تا کنون در کتاب معتبری هم ندیده ام که مستقیماً از نوازندگی فارابی سختی گفته باشند فقطذکر بعضی از حکایات فوق دربرخی کتب دیده میشود که‌میتوان در اصل آنها هم تردید کرد.

چنانکه گفته شد ، فارابی ازعلمای فن موسیقی بوده وآنرا بهمان جهت آموخته که‌یکی از شعب علوم‌ریاضی محسوب میشده و چنانکه از مسطورات بعضی از اهل خبر استنباط میشود در اینعلم مهارتی داشته و کتبی هم در آن موضوع برشته تألیف کشیده بوده از آنجمله « کتاب الموسیقی الکبیر » است که آنرا بجهت ابوجعفرمحمدبن‌قاسم کرخی وزیر تألیف نموده (٢) .

---

١) تاریخ‌ابی‌الفداء ص٩٩ج٢

٢) مقصوداز‌این ابوجعفر محمدبن قاسم بتقریب بایدمحمدبن قاسم‌بن‌عبدالله وزیر القاهرخلیفه باشدکه از٣٢٠تا ٣٢٢ خلافت کرده ومحمدبن‌قاسم مزبور در اواخر خلافت اوپس از وزارت ثانی ابن‌مقله مشهور بوزارت رسید واندکی بعد دستگیر ومعزول شدودرهمان اوان وفات‌یافت وازاجدادواقوام اوچند نفروزارت خلفای عباسی‌راداشته وبفضل وادب پروری مشهوربوده‌اند.

با تمام این احوال شاید این مسئله را نتوان منکر شد که فارابی‌در مواقعی که خود میخواسته چنگی میزده و سازی مینواخته چه‌ازذوق چنان حکیمی که بتمام‌رموز اینفن آگاهی داشته و بواسطه توجه بآب و سبزه‌و اشجار ذوقی سرشار از خود مینموده بعید است که باختیار از این‌سرچشمه ذوق واحساس تمتعی برنگیرد وگوش جان‌را باین سماع خوش‌آشنانسازد.

استخدام موسیقی در لهوولعب و دست درازی ناقابلان بآلات مختلفهٔ آن بتدریج این فن شریف‌را در انظار خوار کرده وبامطربی‌ورامشگری در یك ردیف قرار داده است .

در ترجمه فارسی رسائل اخوان‌الصفا مسطور است که : « موسیقی اگر امروز در بعضی از شرایع انبیا منهی است سبب آن بوده است کـه ایشان استعمال آن در محظورات و لذت دنیا میکنند نه در آنچه مقصود حکما بوده‌است. » واین خود حاکی‌است که نهی عقلا ازآن بچه‌نظر بوده. اختراع و وضع آلت قانون‌را نیز بفارابی نسبت داده‌اند(١) ولی صحت‌این نسبت درست معلوم نیست و بعد هـا باید اعتبار یا عدم اعتبار آن ثابت شود .... (مجله فروغ تربیت‌شماره ۹ سال ۹)

مادام حاجی عباس گلساز

۱۳۰۵ ـ ۱۲۹۵ قمری

درجلد سوم کتاب منتظم ناصری در ضمن وقایع سال ١٢٦٤ اندکی بعدازجلوس ناصرالدینشاه‌سطری باینعبارت مندرج است :

«مادام‌گلساز فرانسوی زوجهٔ حاجی عباس شیرازی‌که بشرف اسلام مشرف شده بشغل مترجمی خادمان حرم جلالت برقرار گردید .»

خوانندگان محترم‌حق دارند که بپرسند که این‌مادام‌گلساز فرانسوی کیست وچگونه در دربار ایران راه یافته وسمت مترجمی اندرون شاهی‌را پیدا کرده است ؟

در زمانیکه محمد شاه قاجار درتبریز ایام را پیش پدر خود عبـاس میرزا نایب‌السلطنه میگذراند یکی‌از تجارفرنگی مقداری‌گل مصنوعی‌یعنی گلهائیکه درفرنگستان آنها را ازکاغذ و پارچه های الوان درست میکنند بایران آورد و چند دسته ازهمان‌گلها از طهران‌بتبریز رسید وزنان‌اندرون محمد میرزا عاشق وفریفتهٔ آنها شدند وهمهٔ ایشان خواستند که برای‌زینت اطاقهای خود از آنها داشته باشند اما چون تهیه‌آن مقدارگل مصنوعی‌در

---

١)تاریخ ابن خلکان ص١١٣ طبع‌مصر

تبریز میسر نبود و کسی هم پیدا نمیشد که بتواند از آنها بسازد محمدمیرزا یکی از نقاشان دستگاه خود را که حاجی عباس شیرازی نام داشت روانه فرنگستان کرد تا این صنعت را بیاموزد و با این هنر بایران بر گردد .

حاجی عباس درحدود ۱۲۳۵ هجری بپاریس آمد ودر بعضی از کارخانه ها که کارشان گل‌سازی بود قبول شاگردی نمود و پیش خانمهائیکه در این هنرمتخصص‌اند(۱) بآموختن این صنعت پرداخت اما بیچاره حاجی عباس با اینکه نقاش خوبی بود ورنك آمیزی و پرده سازی را بمدد قلم خوب از عهده برمیآمد سرانگشتانی لطیف برای گل سازی نداشت و هرچه کرد نتوانست هنری را که خانمهای نازك کار پارسی دارند بدرستی فراگیرد .

آخرکار تدبیری که بنظر حاجی عباس رسید این بود که با تحصیل اجازه از محمد میرزا یکی از خانمهای گل‌ساز فرانسوی را بـا خود بایران بیاورد وچون این اجازه‌را یافت خانمی سی‌ساله از اهالی ارلئان را بسالی هشت هزار فرانك مزد بخدمت گرفت وبا او روانه تبریز گردید .

در راه حاجی عباس ملتفت شد که خانم ارلئـانی علاوه بر گلسازی هنرهای دیگر نیز دارد ، هم خوب میخواند ومیرقصد وهم در قلابدوزی و خیاطی و آشپزی ماهر است واز همه گذشته زنی زیباست .

حاجی آقا خانم را درهمان بین راه بشرف اسلام مشرف ساخت و او را درعقد خود درآورد وخانم هم که شوهری چرب‌زبان وباهنر وثروتمند ومتنفذ یافته بود برغبت تمام این تکلیف را پذیرفت و در رسیدن بایران‌در چادر و روبند رفت و مثل پیرزن چهل طوطی زیر کرسی نشین و قلیـان کش شد .

مادام حاجی عباس که زنی بسیار زیرك و با هوش بـود بفاصلهٔ کمی فارسی را بخوبی یاد گرفت ودراندرون محمدمیرزا آرایشگر اهل حرم شد ضمناً اوقات شاه آینده ایران را بانقل حکایات وتواریخ مربوط باروپاغالباً خوش میکردد وکم کم نفوذ او درذهن محمد میرزا واطرافیان او تاآنجا زیاد شد که حتی درمصالح ملکی وسیاسی نیزاز اومشورت میکردندو کسی که درمیان اهل‌حرم بیش‌از همه بامادام حاجی‌عباس گرم گرفته بود مهد علیا زوجهٔ محمد میرزا ومادر ناصرالدین میرزا وعزةالدوله بود .

مهدعلیا یعنی ملکه جهان خانم که در زیرکی وهوشیاری در ردیف مادام حاجی عباس یاشاید هم از او زیرکتر و هوشیارتر بـود تربیت دو

Fleuriste – ۱

فرزند عزیز خود ناصرالدین میرزا و ملکزاده خانم عزةالدوله را بمادام حاجی عباس محول نمود ، این زن هم اوقات خودرا شبانروز باینکار مصروف داشت و بدوطفل مهدعلیا فرزند خطاب میکرد .

بعداز آنکه دهسال از ورود مادام حاجی عباس بایران و ازدواج او با اینمرد گذشت شوهرش مرد و مادام که از حاجی فرزندی نداشت وبسنی قریب بچهل رسیده بود درهمان اندرون شاهی ماند ودرجمیع بند و بست ها وتوطئه های حرم ودربار همکار و دستیار مهدعلیا شد .

موقعیکه ناصرالدین میرزا بسن ازدواج رسید یعنی در سال ١٢٦١ محمد شاه مادام حاجی عباس‌را مامور کرد که دراندرون شاهزادگان دربی دختری مناسب بگردد وآن را که میپسندد برای زوجیت ناصرالدین میرزا اختیار کند. مادام حاجی‌عباس‌هم چهارشاهزاده‌خانم‌را بمحمدشاه معرفی کرد و از آن میان دختر شاهزاده احمدعلی‌میرزا بعقد ولیعهد درآمد .

مهدعلیا باوجود اینکه پسرش ولیعهد رسمی مملکت بود طرف مهر ومحبت محمدشاه قرار نداشت بلکه تاحدی منفور ومطرود شاه بود، بهمین جهت دائماً دراین وحشت سر میکرد که مبادا پسرش بسلطنت نرسد و این وحشت موقعیکه محمد شاه درشب سه‌شنبه ششم‌شوال ١٢٦٤ مرد بحداعلی رسید بخصوص که جماعتی از عباس میرزا پسر دیگر محمدشاه که ازخدیجه خانم کرد زوجه محبوبه او بود بشدت طرفداری میکردند .

درمردن محمد شاه مهدعلیا درطهران‌بود ، وی بدستیاری وراهنمائی و توطئه‌های مادام حاجی عباس تا رسیدن ناصرالدینشاه ازتبریز بپای‌تخت دربیست ویکم ذی‌العقده که قریب شش هفته طول کشید باکفایت مخصوص زمام امور را در دست گرفت و بر اثر همین خدمات که مادام حاجی عباس بمهد علیا دررساندن ناصرالدینشاه بسلطنت کرده بود ناصرالدینشاه‌هم اندکی پس از ورود بطهران مادام حاجی عباس را با ماهی هزار فرانك حقوق بسمت رسمی مترجم اندرون مفتخر ساخت و یك باب منزل مخصوص نیز باو بخشید .

از تاریخ ١٢٦٤ تا اواخر زمستان‌سال ١٢٩٥ که مادام حاجی‌عباس درسنی قریب بنود درطهران فوت کرد این زن درحرم ناصرالدینشاه باعمال نفوذ مشغول بود مخصوصاً در دوره‌ای که مهدعلیا حیات‌داشت یعنی تا١٢٩٠ بهمراهی او امورکلی دربار را اداره میکرد .

خانم حاجی عباس درسال ١٢٩٥ اندکی قبـل از فوت برای خانمی

ایتالیائی بنام کارلاسرنا (۱) که بسیاحت ایران آمده بود ودو کتاب هم راجع بسفر خود درایران ومشاهدات خویش نوشته چنین نقل کرده که وی در ایام مرض موت محمدشاه مهدعلیا را برای دردست گرفتن زمام امور مهیاساخته وجهت او تاریخ بعضی از ملکه‌های اروپا را که پس از فوت شوهر تا برشد رسیدن پسرخود شخصاً سلطنت نموده واختیاردار جمیع مهام کشور بوده‌اند نقل میکرده و باو آموخته بوده است که بعداز مردن محمد شاه با عزم و ارادهٔ محکم بنام مادر پادشاه تا رسیدن پسرش از تبریز مقام صدارت را مخصوص خود بداند و با وزرای مختار روس وانگلیس بدستور او گفتگو کند چنانکه مهدعلیا درملاقاتهائیکه وزرای مختار مزبور از او میکردند با زبان چرب و نرمی از مساعدتهائیکه دولتین روس وانگلیس در رساندن ناصرالدینشاه پسرش بتخت سلطنت کرده بودند تشکر مینموده واز آراء آنان درمصالح خود استمداد میجسته و باینوسیله بیش از پیش دل ایشان را نسبت بخود وپسرش گرم نگاه میداشته است.

جای هیچ شك وشبهه نیست که یك مقدار از بلاهائی که برسرعباس میرزا ملك آرا برادر ناصرالدینشاه و مادر او وارد آمد وما بشمه‌ای از آنها در مقدمه شرح حال ملك آرا اشاره کرده‌ایم و شاید هم قسمتی از توطئه‌هائیکه برضد میرزا تقی خان امیر کبیر تهیه وبعزل وقتل آنمرد باکفایت منتهی شده است بدست همین خانم حاجی عباس همدست و مشیر مهد علیا انجام گرفته باشد. دسیسه یك زن بتنهائی اساس خاندانی را بر باد میدهد، وقتیکه دو زن حیله ساز و نیرنك باز دست بدست یکدیگر دهند معلوم است که فساد واخلال ایشان تاچه حد دامنه پیدا میکند وبچه عواقب شومی منتهی میگردد.

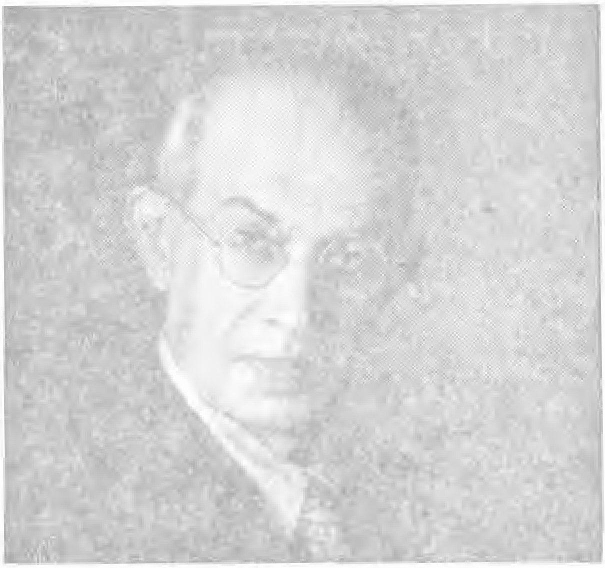
(مجله یادگار شماره ۶-۷ سال ۳)

---

۱) Carla Serena مؤلف دو کتاب بزبان فرانسه یکی بنام: «یکزن فرنگی دردربار ایران» ودیگری بعنوان «چیزها واشخاصی که من درایران دیدم».

سعید نفیسی

سعید نفیسی بسال ۱۳۱۵ هجری درطهران متولد شد. پدرش، ملقب بنظام‌الاطبا، از مردم کرمان ومردی دانشمند بود . سعید نفیسی تحصیلات خود را ابتدا درایران‌وسپس‌درفرانسه بانجام رسانید. پس‌ازآنکه بطهران آمد در استخدام وزارت فوائد عامه در آمد و بترتیب ریاست اداره



سعید نفیسی

فلاحت ومدیریت مدرسه تجارت را در عهده داشت . ضمناً در مدارس علوم سیاسی ، دارالفنون ودارالمعلمین عالی تدریس میکرد . از ابتدای تأسیس دانشگاه طهران بسمت‌استادی در دانشکده حقوق‌وپس‌ازآن در دانشکده ادبیات‌انتخاب گردید .وی‌یکی‌ازاعضاء پیوستهٔ فرهنگستان ایران‌است ،گاه هم شعرمیسراید .

تألیفات وآثار : الف ـ فهرست کتبی که تحشیه وتصحیح کرده‌و بامقدمه‌های مبسوط انتشارداده است : ۱ ـ رباعیات بابا افضل ۲ ـ احوال و اشعار خواجو ۳ـ سامنامه خواجو (چاپ بمبئی) ٤ـ قابوسنامه ٥ـ منتخب

قابوسنامه ٦ –شاهنامه (مجلدات۷ر۸ر۹– چاپ بروخیم) ۷– تاریخ بیهقی (دردوجلد)۸–سیر العبادالی المعاد ۹– رسالهٔفریدون بن احمد سپهسالار ۱۰– دیوان جنید شیرازی ۱۱– احوال واشعار رودکی (۳مجلد) ۱۲ – دیوان قصاید وغزلیات عطار ۱۳ – مقطعات ابن یمین ١٤– جستجو در احوال و واشعار عطار ۱۵– احوال واشعار شیخ بهائی ١٦– دیوانلامعی گرگانی ۱۷ –درپیرامون احوال واشعار حافظ ۱۸– تاریخ گیتی گشا ۱۹–دستور الوزرا ۲۰– مواهبالهی ۲۲– زین الاخبار(قسمت ساسانیان وخلفا) ۲۲– رسالهٔ مجدیه۲۳ –فرهنك ناظم الاطباء یافرنودسار(د ٥مجلد بزرك) ٢٤ – رباعیات عمرخیام (سهچاپ) ۲۵ – شاهنامه (جلد اول ازچاپخاور)

ب– فهرست کتبی که تألیف کردهاست وآثار ادبی او: ۱- فرنگیس (۳ چاپ) ۲– ستارگان سیاه(۲چاپ) ۳– ماه نخشب(۲چاپ) ٤– آخرین یادگار نادرشاه (نمایشنامه –چندچاپ شدهاست) ٥ –یادگار دوستانه٦– یزدگرد سوم ۷– مدرسه نظامیه بغداد ۸– آثار گم شده ابوالفضل بیهقی ۹– مجدالدین همگر شیرازی۱۰– شیخ زاهدگیلانی ۱۱– خاندانطاهریان ۱۱– تاریخچهٔ ادبیات ایران ۱۲ خاندان سعدالدین حمویه ۱۳ – خاندان بابویه ١٤– پوشکین ۱۵ –پیشرفتهایایران در دورهٔپهلوی ١٦–پیشرفت های فرهنگیدراتحادجماهیر شوروی ۸– نظامی گنجوی ۱۹- فرهنگنامهٔ پارسی (مجلد اول) ۲۰ – معالجهٔ تازه برای حفظ دندانها ۲۱ صنعت تخم نوغان ایران۲۲– یادبود گریلف ۲۳- نثر معاصر فارسی ٢٤–درفشایران وشیروخورشید ۲۵– سخنان سعدیدربارهٔخود٢٦– ایران درصدوهفتادسال اخیر ۲۷– تاگور و مقام شاعری او ۲۸ – افغانستان درعصرحاضر ۲۹ – هفتاد سال زندگی ٥٠ سال خدمت بدانش ۳۰ – پند نامه انوشیروان

ج– فهرست کتبی که از زبانهای خارجی ترجمه کرده است : ۱ – فرهنك فرانسه بفارسی (۲مجلد) ۲– نایب چاپارخانه (اثر پوشکین – از روسی) ۳– افسانه های گریلف ٤– نمونهای از آثارپوشکین (ازروسی) ٥ – تاریخ عمومی قرون معاصر ٦– تاریخ ترکیه (تالیف لاموش) ۷ – سرانجام آلمان (ترجمه از فرانسه)

د- فهرست جرایدومجلاتی که بوسیلهاوانتشاریافتهاست: ۱-روزنامهپرتو بامشارکت محمدعلیواله (۱۳۰۲) ۲– روزنامهامیدبطور هفتگی(۱۳۰٥) ۳–مجلهفلاحت وتجارت(سهسال - ۱۳۰٤) ٤–مجلهشرق (یکسال-۱۳۱۰) ٥– مجلهپیام نو (سالاول–۱۳۲۳)

سعید نفیسی گذشته از اینکه در تحقیق و تتبع مسائل تاریخی و ادبی مطالعات و آثار بسیار دارد در داستان نویسی نیز شهره است و سه کتاب ستارگان سیاه، فرنگیس و ماهٔ نخشب ازاو در این زمینهٔ چاپ شده است.

چون وی درمجلد اول این مجموعه که خود تألیف کرده است، و اختصاص بنویسندگان دارد، از آثارخود نقل نکرده است من دراینجا ابتدا دونمونه از داستانها وسپس نمونه‌ای از نثر تحقیقی اورا میاورم.

اینك نمونه‌ای از نثر او :

جنایت من

این یکمشت خس و خاشاکی را که در گوشهٔ حیاط زیر آن چفته می‌بینید بزمین ریخته است بحقارت منگرید ! این یگانه یادگار از پرنده کوچکی است که هرروز بامداد آواز دلکشش مرا از خواب بیدار میکرد وهرشب هنگامیکه سر ببالین میگذاشتم نغمه‌های روان‌بخش‌او خستگی روز رااز من میگرفت ،روح مرا مینواخت وآنقدر از الحان جگرخراش خودهوای نیم‌شب را پرمیکرد و برای من سرود میخواند که باهمهٔ پریشانی اندیشه ماه تابامداد بخواب میرفتم. آنروز که بهار سیمای دلربای خود را از زیرنقاب بیرون آورد وقطره‌های بارانزمین باغچه‌هارا آب‌پاشی کرد،این پرندهٔ کوچك هم از راه دور ، از کشوری گرمسیر، بتماشای گلهای‌دیارماآمده بود . دوسه‌روزی ایستگاه اوبرسر شاخسارها بود . سپس اندك اندك با خار وخاشاك ولعاب‌دهان کوچك شگرفی‌خود برای دوسهٔ پرندهٔ کوچك دیگر که میبایست از آواز خودآسمان را برقص و رامش آورند آشیانهٔ کوچکی ساخت .

آه که خانه های عشق چسان زود ویران میشوند ! اما آن بنای کهن که پایهٔ آن بر بیداد نهاده شده و دیوار های آن را برروی پیکر ستمدیدگان ولخت جگر سوگداران نهاده اند مدتها میماند ودور زمانه‌را نیز خرد میسازد ! باد وباران وآفتاب بسقف و دیوار آن احترام‌میکنندو مرور روزگار نیز رخنه‌ای‌وارد نمیکند ! اما این بنای کوچك عشق هنوز ساخته نشده منتظر دست بیداد گر شکار افکنی است که یکباره آنرا از فراز شاخسار برزمین فروریزدوساکنان‌ستمکش بی‌آزار آنرابیخانمان از این صحرا بآن صحرا فرستد !

پرنده زرد جامه زندباف را ازآشیان‌خود دور کرده بودند . کسی

بدست بیداد او را اسیر کرده بود ، در کنج قفسی خانه نشین ساخته بود ، ببازار آورده بودند و آن پیرزن خمیده که چشمان بی فروغ و گیسوان صفا بستهٔ او نخستین آموزگار بدبختی من بوده‌اند برای دلخوشی من از بازار خریده وارمغان آورده بود .

— ننه کربلائی زیر چادرت چیست ؟

— ننه‌جان! این قناری‌را امروز ازدرد کان خریده‌ام و برای‌تو آورده‌ام.

دوازده سالم بود ، روزها بمدرسه میرفتم ، یك انبان کتاب بی‌مغز هرروز و هر شب بجان کاهی با من دست اندر گریبان بود . معلم مسئلهٔ ریاضی میداد و نفهمانده حل آنرا خواستار بود ! آن یکی چیزی میگفت که خود نیز نفهمیده بود و فردا از ما بیچارگان میپرسید . آن پیر مرد دلخراش که نهاد نیك خویش‌را باچهرهٔ عبوس‌خود نمیدانم با کدام‌زبردستی جوش میداد هرروز صرف و نحو عرب را بجان ما میگماشت وزیدوعمرو را در دماغ نورس‌ناآزمودهٔ ما بزدو خورد مهمانی میکرد !

ازدست ننه کربلائی چه کاری ساخته‌بود ؟ حتی‌بدو رخصت نمیدادند که گاهی هم مارا دلداری دهد !

البته که مسایل علمی بازیچه این پیرزنان خمیده موی‌حنابسته نیست!

— ننه جان این قناری را امروز از در دکان خریده ام و برای تو آورده‌ام.درهمین‌اقدام وی، درهمین سخنان بیگناه اوهزاران‌تسلیت‌وهزاران حاشیهٔ فصیح بر کتابهای‌دروس بود.

نمیبایست بیش ازاین چیزی بگوید، مگر من زبان اورا نمیدانستم؟ قناری درقفس خویش زیر جفته موجای گرفت. روزی نیمساعت ازو دیدار می کردم.هرروزظهر که برای ناهار بخانه باز میگشتم باشتاب بسیار لقمه هائی را که درمیان درس جغرافیای پیش ازظهر وسیاق ومشق خط بعداز ظهر نجویده فرومیبردم بپایان میرساندم وبآب‌گیری آن فنجان چینی‌دسته شکسته که درگوشهٔ قفس گلوی قناری زندانی را تر میکرد وپر کردن کاسهٔ کوچك مسین که مادر برای همین کار بمن بخشیده بود.وهرروزیك مشت ارزن درآن جایگیر میشد نیمساعت وقت من میگذشت.

شبها درحیاط بیرونی در پرتو مراقبت‌للهٔ پیردرسهای فردا را آماده می کردم . هنگامیکه این وظیفه نیز بپایان میرسید قناری زردپوش نغمه ساز من منقار کوچك خویش‌را در زیر پر فروبرده وخفته بود. ازشما چه پنهان گاهی هم اورا بیدار میکردم ؟

دریغا که پرستاری من بیش‌از پانزده روز نکشید!

روز جمعه بیرون شهر رفته بودیم. هنگام بیرون رفتن تازه ازخدمت گزاری پرندهٔ کوچك زرینه پوش خویش فارغ شده بودم. گردش آنروز ماتانزدیك غروب کشید. هنگام بازگشت یکسره بزیرچفته مورفتم. چه‌دیدم؟

قفس برزمین افتاده بود، میله های فلزی آن از یکسوی در رفته‌و مشتی پر زرد رنك برروی آجر حیاط زیر چفته ریخته بود! فوراً گناهکار راپیدا کردم. مگرچندسال نبود که هرروزی، چندبار آن گربه سیاه‌پرپشم،دم پشم آلود خودرا در دنبال خود می‌کشید واز تیری که پایهٔ چفته را فراهم میساخت فرود میآمد؟ مگر چندسال نبود که این جانور حیله‌گر و سالوس بامردم فریبی تمام درخانه رفت وآمد میکرد و بیشتر روزها از کمین‌گاه خود از روی پاشویه حوض، ازشنیدن صدای پای این وآن میگریخت؟مگر چندسال نبود که این‌مزور بیشرم هنگامیکه خوراك پخته یاگوشت ناپخته را ازدست او زیرسبد یازیر آبکش در کنارحیاط پنهان کرده بودندچندین ساعت گرداگرد آن‌سبد وآبکش راه میرفت؟

شمانمیدانید دردل کودکان دوازده ساله که هزاران دق‌دل وهزاران کینه از درس وکتاب ودفتر وآموزگار ومشق وتمرین ومسئله و امتحان دارند چگونه انتقام جایگزین میشود! انتقام یکی از شیرین ترین مزایای طبیعی انسانی است. حتی کودکان دوازده ساله نیز از آن برخوردارند، مخصوصاً اگر کینه‌ای ازبزرگتری وتواناتری دردل‌داشته باشند همواره در اندیشهٔ آنند که کاسه وکوزه را برسر کوچکتری وناتوانتری بشکنند!

پنج روز در کمین گربه سیاه‌بودم. روزششم‌هنگام ناهارکه خورده وناخورده ازسرسفره برخاستم دیگهای نا شسته‌آشپزخانه آن دزد بی‌شرم شکم چرانرا بخود جلب کرده‌بود. آنروز بارنمکی برای‌توشهٔ‌پائیز بخانه آورده بودند و جوالی تهی در گوشهٔ ایوانی افتاده بود. باجوال بدر آشپز خانه رفتم. در را بستم. میدانستم آن پشمینه پوش سیاه جامه سیه دل از روزنه‌ای که زیر درست بیرون خواهد آمد. دهانه جوال را بر درروزنه نگاهداشتم. با شدت بچوب در میکوفتم‌تا هراسان و وحشت کرده از روزنه بیرون آید. آه‌نمیدانیدهنگامیکه فشارآن دزد سیه پوش را در اندرون جوال حس کردم چگونه شادی انتقام بر چشمان من پرتو افکند! یکسره بزیرچفته رفتم طنابی بدهانه جوال پیوسته بود. آنرا گشودم و دست در جوال کردم و آن دزد بی شرم آن پرنده خوار ماهی‌ربای

گوشت دزد کاسه‌لیس دیوار گرد تنبوشه رو سالوس را با دست ازجوال بیرون کشیدم و طناب بر گردنش بستم بر همان تیر چفتهٔ مو که هرروز چندین بار از آنجارفت‌و آمدمیکرد بدار آویختم! این یگانه کشتاریست که من در عمر خود کرده ام. آیا همین بس نیست که مانند هر جنایت پیشهٔ دیگر از آن شرمسار باشم؟

☆☆☆

ای پرندهٔ کوچك‌من، آن روزیکه آن سیاهپوش دو روزی بی‌شرم را بر فراز قتلگاهٔ تو بدارمکافات آویختم شش روز بود که بامداد و نیمه شب آوازجگر سوز ترا نمیشنیدم. شش روز بود تو رامشگر بزم دیگران شده بودی! سالها ازآن زمان میگذرد. چه‌آواز ها که ازآن‌پس‌شنیده‌ام، چه بانگهای دل انگیز و چه نوحه های جانکاه در گوش من جایگزین شده است ولی هیچیك از آنها هنوز نتوانسته جای‌آن دستانهائی را که تو میزدی بگیرد. هنوز درحسرت و دریغ خنیاگریهای توام!

اینك تاریکی نیم شب همهٔ فشارخود را بر پیکر من وارد میکند و دیگر آواز تو نیست که این خاموشی هراس انگیز نیم شبانرا برهم‌زند! آن‌موسیقی دلکش‌تو که‌در دوازده‌سالگی هر شب سرودخواب‌من بودخاموش شده‌است. اینك جز آهنك یك‌نواخت وزش‌بادخزانی چیزی بگوش‌من‌نمیرسد! چگونه آن بیدادگر سیه پوش ترا ازمن گرفت. آن آشیان گرم، آن خانه عشق، که بر فراز شاخسار ساخته شده بود در زیر پی ستمگران سوده شد. آن قفسی که زندان سوز درون تو بود در هم گسیخته گشت و جز مشت پری که باد آنرا ربوده چیزی از تو نماند. آن جوجه های کوچك تو آیا هنوز در دست بیداد گران اسیرند یا آنکه آنها همطعمه جانور شکم‌پرستی شده اند.

اینك گلان آخرتابستان رایحه خودرا دربن‌فضای تاریك می‌پراکنند ستاره‌ها ازگوشه آسمان‌چشمك‌میزنند. بادباوزش ملایم خودگونه گلهارا نوازش‌میدهد. ماه‌پرتورنك باخته‌خودرا برزمین‌میتابدوسطح‌زمین‌رادرآغوش فروغ کهربایی‌رنك خود میگیرد، جویبار قطره‌های‌سیال‌الماس رنك‌خودرا برروی هم‌می‌غلتاند واین‌نغمه های حزین‌را که مانند ناله های‌سوختگانست درین تاریکی نیمه‌شب بهرسومیفرستد.

فردا بامدادان آفتاب نور زرین خودرا ازپشت کوهسار برین‌فضای دلگیر نثارخواهد کرد. نسیم صبحگاهی چهرهٔ گلها رامشاطه وار شست و شوخواهد داد وبرك درختان راخواهد آراست. اماچه شود که تودیگر

نیستی . تو نیستی که تاریکی شبرا بانغمه‌های زیرین خودبشکافی .تو نیستی که قطره‌های باران رابانوك کوچك خود برچینی وآهنك موسیقی خودرا بسوی‌ابرهای خاکستری بفرستی . اینك که من بیش از هر زمان دیگر بـه مصاحبت تو نیازمندم تو نیستی که‌آن اندیشه‌های ناآزموده دوازده‌سالگی مرابیادم آوری .

مهرماه ۱۳۱۵

(ستارگان سیاه)

آخرین امیر

در یکی از شبهای تار اواخر پائیز سال ۳۹۲ هجری قمری در راه باریکی که از شهر بخارا بروستای «نور» از روستا های نزدیـك شهر شهرمیرفت، سه‌تن براسبان رهوار نشسته بودند آهسته وخاموش‌راه کوهستانی تنك را میپیمودند. جوانیکه بر اسب‌سفید نشسته بود پیشاپیش راه میپیمودو دوتن دیگر در ده‌قدمی او رهسپار بودند و بردواسب کوتاه‌تنومند که‌یال های بلندشان بمحازات‌سینه میرسید و رنك سرخ نزدیك بسیاهی داشتـند نشسته بودند

امیرابوابراهیم‌اسمعیل‌سامانی‌پسر نوح‌بن‌منصور که‌سیزده‌تن ازپدرانش ازصدوچهل‌ودو سال‌پیش‌درسرزمین‌ماوراءالنهرحکمرانی موروث‌داشته‌وازصد وسی‌ودوسال‌پیش بعنوان‌پادشاهان مستقل‌ماوراءالنهروخراسان‌برتمام‌نواحی وسیع شمال شرقی ایران آن روزفرمانروائی داشته‌وگاهی‌قلمروپادشاهی خود راتاحوالی شهر ری رسانده بودند و اینك دو سال است که جانشین پدر خویش شده و بلقب « منتصر » برتخت پدران خود نشسته است با دو تن از پاسبانان محرم و امین خود نزد سر کردهٔ ترکان غز می‌رود که از چندی پیش از آنسوی رود سیحون باین سر زمین آمده و دراطراف شهر بخارا سکنی گرفته و سرکردگانشان این روستای کوچك را لشکرگاه ومرکز چادرنشینی وبیابان‌گردی‌خود قرارداده‌اند.

باری ترکان غز آخرین امیدی بود که پادشاه جوان را برای نگاه داری تاج و تخت خود ازدستبرد غلام زادگان پدران‌خویش داشت که از از چهل و یك سال پیش در غزنین بنای سرکشی را گذاشته و اینك روز بروز بیشتر نیرو میگرفتند.

نخست یکی از غلامان زرخرید ترك که دست پروردهٔ پدرانش بود

والبتکین نام داشت نمك ناشناسی را بجائی رساند که برکارفرمایان خویش قیام کرد و در ۳۵۱ در غزنین رایت سرکشی برافراشت و پس از او پسرش ابواسحق ابراهیم در ۳۵۲ و سپس بلکاتکین که ترك زرخریده دیگری و غلام البتکین بود در ۳۵۵ و پس از آن بیری که او نیز ترك درم خریده و غلام البتکین بود در ۳۶۲ و سرانجام ناصرالدین سبکتکین که او هم ترك زرخرید و غلام البتکین بود در ۳۶۷ و پس از او نخست پسر مهترش اسمعیل در ۳۸۷ و سپس پسر دوم ابوالقاسم محمود غزنوی در ۳۸۹ در غزنین بساط استقلال و خودسری را گستردند.

اینك چهارسال بود که محمود بخود یمین الدوله و امین المله لقب داده و در غزنین تاج و تختی فراهم کرده و اندك اندك بپایتخت پادشاهان نامور سامانی نزدیك میشود.

چند روز پیش در نزدیکی سرخس نصر پسر ناصرالدین سبکتکین و برادر محمود غزنوی هنگامیکه امیر جوان سامانی بدانجا رفته بود که از حکمران آن سرزمین معروف پسر فقیه یاری بخواهد و وی هم مالی باو داده و لشگریانی بیاری او گماشته بود بار دیگر براو تاخته درجنك امیر سامانی شکست خورد و ابوالقاسم سیمجوری و توزتاش که از بزرگان دربارش بودند با بسیاری از لشگریان او گرفتار شدند و ابوالقاسم سیمجوری را نزد او بردند و آن گرفتاران را بخواری و سر شکستگی بغزنین فرستاده بودند.

اکنون امیر جوان که از سرخس برنج فراوان خود را باینجا رسانده و اندك مدتی در پایتخت خود مانده گرفتار خطر دیگری شده بود. ایلك خان پادشاه ترك در شمال کشور وی حکمرانی میکرد ، اندیشهٔ دست درازی بخاك پدران او داشت و امیر سامانی پس از چشم زخمی که درجنك سرخس خورده بود چاره جزین نداشت که در دفع ایلك خان از ترکان غز یاری بخواهد.

سرانجام ترکان غز بیاری او برخاستند و بااو بجنك ایلك خان رفتند و جنگی نزدیك سمرقند در گرفت . نخست لشگر غز بر سپاه ایلك خان شبیخون زد و گروهی را اسیر کرد ، اما اسیران را چنانکه انتظار میرفت در اختیار امیر سامانی نگذاشتند و معروف بود که ترکان غز از جنك با ایلك خان که از خون و نژادشان بود پشیمان شده‌اند و میخواهند اسیران را باو باز گردانند و باوی بسازند.

چون امیر جوان دانست که غزان در اندیشهٔ آنند که باوی خیانت کنند نزدیک هفتصد سوار از نزدیکان خود را برداشت و از میان غزان رفت و چون بکنار جیحون رسید و آن رود یخ بسته بود شبانه فرمان داد کاه روی یخ ریختند و بدینوسیله از رود گذشت و چون لشکریان غز که او را دنبال میکردند درپی او بدانجا رسیدند روز شده و یخها آب شده بود و باو نرسیدند و امیر سامانی توانست بدینگونه بشهر آمل که در جنوب جیحون بود پناه برد.

☆☆☆

این پادشاه جوان سامانی امیر زاده دلیر و هنرمند وادیب ودانشور بود . از نخستین روزی که در جوانی بتخت نیاکان بزرگوارخودنشسته بود پی درپی دوچار جان‌فرسائی های سخت و دشمنی‌هاوخیانت‌های‌گوناگون بوده است.

در سال ۳۸۹ یك سال پیش از آنکه بپادشاهی برسد هنگامیکه ایلك خان بر پدرش نوح بن منصور تاخته و شهر بخارا را گرفته بود ویرا با دوبرادر مهترش ابوالحارث منصور و عبدالملك وبرادر کهترش ابویعقوب و اعمامش ابوزکریا و ابوصالح غازی و ابوسلیمان وهمهٔ مردان خاندان‌سامانی گرفته وهریك از برادران‌را جداگانه در زندانی افکنده‌بود تا بایکدیگر همدست نشوند وسازش نکنند .

این امیر را درشهر اوزکند درخاك فرغانه در زندان نگاه میداشت و وی چادر کنیزکی را که خدمتکارش بود بسر کرد و از زندان گریخت و یکسر ببخارا رفت ودرآنجا مدتی درخانهٔ پیر زنی پنهان بود تا اینکه از یافتن‌او نومید شدند ووی ناشناس بخوارزم رفت وکسانیکه از کارگزاران دربار سامانی باقی مانده بودند بروگرد آمدند و وی سپاهی‌گرد آورد وبا ارسلان بابو که حاجب او بود بجنگ ایلك‌خان فرستاد و پس‌از چند جنك ایلك خان سرانجام عقب نشست و شهر بخارارا که مدتی‌بود دردست داشت‌رها کرد وامیر سامانی باکارگزاران‌خود بپای تخت پدرانش بازگشت ومردم شهر بشادی هرچه بیشتر پیشباز او رفتند و بدینگونه وی در ۳۹۰ بتخت پدران خود نشست .

پادشاهی سامانیان که درصد وچهل سال نه‌تنها ناحیه بسیار وسیعی‌از خاك ایران آنروز را رهین آسایش ونعمت کرده بود بلکه پایهٔ استقلال ایران و رهائی کشور را از چنك استیلا جویان بیگانه تازی گذاشته وحس

ملیت و ایران دوستی را دوباره بیدار کرده بود .

هنگامیکه این جوان هنرمند برتخت نشست وارد در دورهٔ نکبت و ناتوانی سخت شده واز هرسوی دشواریهای جانکاه برآن چیره شده بود . از دیرباز ترکان باکشور سامانی همسایه شده و اندك اندك بدان رخنه کرده بودند .

نه‌تنها سلسلهٔ ترکان معروف بایلك خانی یا آل افراسیاب که بیشتر پادشاهان آن لقب « ایلك خان » داشته‌اند درحدود ۳۱۵ قسمت عمدهٔ از ماوراءالنهر راگرفته وبساحل جیحون رسیده و سپس از آنجا نیزگاه‌گاه بنواحی جنوب سیحون تاخت وتاز میکردند بلکه غلامان ترك که نخست به عنوان زر خرید درکودکی بپای تخت سامانیـان و دربار بخارا میآمدند اندك‌اندك برشمارهٔ آنها افزوده ودشواریهای جان‌فرسا فراهم ساخته بودند. این کودکان زرخرید نخست در خانه‌ها بکار های کوچك گماشته میشدند و همینکه شایستهٔ سلاح برداشتن و سواری میشدند آنها را درجرگهٔ سپاهیان و سلاحداران میپذیرفتند و اندك اندك پیش میرفتند تااینکه بکارهای بزرك وگاهی حکمرانی نواحی مهم وگاهی سپهسالاری لشکر سامانیان گماشته میشدند .

این کارگزاران زرخرید اندك اندك بزرگترین مانع پادشاهی سامانیان شدند و هریك هنگامی سربطغیان و سرکشی برافراشته وبیاری سپاهیان خود که آنها نیز ترکان زردور بودند فسادهائی فراهم کرده بودند و اینك از چهارسال پیش محمود غزنوی غلامزادهٔ دیگری درجنوب کشور سامانی سربرافراشته وبدینگونه امیرجوان دلاور سامانی درمیان دو دسته از ترکان شریر وخونخوار که از شمال و جنوب کشور وی را احاطه کرده بودنـد گرفتار بود .

چون‌خبر بایلك‌خان رسید که ابو ابراهیم‌منتصر دربخارا بتخت‌نشسته است بار دیگر آهنك بخارا کرد ومنتصر باارسلان بالو بآمل واز آنجا از راه بیابان بابیورد و از آنجا بنیشابور رفت و دربیرون نیشابور با نصربن ناصرالدین سبکتکین که از جانب برادرش محمود غزنوی بحکمرانی آن شهر نشسته وخراسان را ضبط کرده بود جنگ کرد وچون نصر از عهدهٔ او برنیامد گریخت واز راه بوزجان بهرات رفت . چون خبر بمحمود رسید آهنك نیشابور کرد و منتصر که‌درخود یارای برابری با او نمیدید باسفراین گریخت‌واز آنجا بگرگان رفت که‌از قابوس پسر وشمگیر پادشاه معروف

خاندان زیاری بخواهد و قابوس هدیهٔ بسیار نزد او فرستاد و گفت بهتر آنست بشهر ری روی ومن پسران خود دارا ومنوچهر را بآنجا بیاری تو میفرستم وچون درری پادشاه توانائی نیست میتوانی بآسانی آنجارا بگیری واز آنجا سپاهی فراهم کنی و دوباره خراسان و ماوراءالنهر را تصرف کنی . امیر سامانی این پیشنهاد را پذیرفت وبا دارا ومنوچهر آهنگ ری کرد وچون نزدیك ری رسیدمردم آنشهر بارسلان بالو وابوالقاسم سیمجوری وامرای دیگر که با او بودند هدیه‌ها دادند و ایشانرا فریفتند وآنها رای امیر را زدند و گفتند انصاف نیست بامردمیکه پیروفرمانند جنك کنی. وی از ری بدامغان رفت وآنجا دارا ومنوچهر از وی روی گردانند وبگرگان رفتند ومنتصر دوباره آهنك نیشابور کرد وچون بدانجا رسید نصر بار دیگر از آنجا گریخت و بپوزجان رفت .

بدینگونه درشوال ۳۹۱ منتصر دوباره نیشابور راگرفت و نصر از برادرش محمود یاری خواست و او اولتونتاش ترك راکه از سران سپاهش وحکمران هرات بود باگروهی بیاری او فرستاد ومنتصر هم ارسلان بالو وابوالقاسم سیمجوری‌را بجنك با ایشان مأمور کرد و درآنجنگ نصرپیش برد ونیشابور راگرفت .

منتصراز آنجا بابیورد رفت ولشکریان نصر تانزدیك گرگان دنبالش کردند وچون نزدیك آنشهر رسید، قابوس دوهزار سپاهی روانـه کرد و وی را از آنجا راندند و درین زمان منتصر دانست که در نگرفتن شهرری خطا کرده و ارسلان بالو باو خیانت ورزیده‌است . نیز باو گفتند که‌درجنك نیشابور بواسطهٔ همچشمیکه درمیان ارسلان‌بالووابولقاسم سیمجوری بوده ارسلان بالو آن چنانکه باید نکوشیده است و بهمین جهت امیرسامانی بر ارسلان بالو خشم گرفت و او را کشت . لشکریان ارسلان ازین کار آشفته شدند وابوالقاسم سیمجوری بسیار کوشید تاآنهارا آرام کرد وسپس آهنك سرخس کردند تا از پسرفقیه حکمران آن سرزمین یاری بخواهند .

☆☆☆

هنگامیکه امیر سامانی از برابر لشکریان غز گریخت و شبانـه از رود جیحون گذشت و بشهر آمل رسید پیش خود اندیشید که در میان این همهٔ دشمنان جان فرسای ازکدام یك برای رفع دیگران یاری بخواهد و چون ایلك خان و غزان از هر حیث بـا او بیگانه بودنـد و

محمود غزنوی با همهٔ بیگانگی باز غلامزادهٔ پدرانش بود و امید میرفت که او را بخود جلب کند از آمل نامه‌ای باو نوشت‌وازحقوقی که‌سامانیان و پدرانش بگردن وی و پدر و برادرانش داشتند یاد کرد و از سرنوشت خود نالید و گفت حاضر است باو تسلیم‌شود.

پس از آن از بیم سپاهیان غز از آمل رفت و چون نزدیک مرو رسید کس نزد ابوجعفر خواهر زاده حکمران مـرو فرستاد و ازو یاری خواست این ابوجعفرمعروف بخواهر زاده مرد فرومایه‌ای بود که دردوران سامانیان بدولتی رسیده و ناکس زاده بیش نبود و ناچار دعوت مخدوم زادهٔ دلیر خود را اجابت نکرد وچون او را ناتوان دیدبنامردی‌بجنگ‌او بیرون آمد و شکست خورد.

اما منتصر راه ابیورد پیش گرفت و در ۳۹٤ بدانشهر رسید و در این زمان محمود از او دلجوئی کرد و برای او بدانـجا هدیه فرستاد و پسر ابوجعفر خواهر زاده را که دست نشاندهٔ او بود مأمور خدمت‌او کرد و ابونصرحاجب که از کار گزاران محمود در آن نواحی بود نیز بیاری او برخاست ولی مردم نسا بخوارزمشاه نامه نوشتند و از او برای دفع ایشان‌یاری خواستند و خوارزمشاه ابوالفضل حاجب را که ازبزرگان دربارش بود بدفعشان مأمور کرد و ابونصرهم بجنك بیرون آمـد و در روستای « استو » شبانه جنگی در گرفت و درآن جنگ ابونصر حاجب‌و پسر حسام‌الدوله تاش که‌پدرش از ترکان محتشم دربـار سامانیان بود و گروهی از یاران منتصر کشته شدند و جمعی‌هم گریختند.

امیر سامانی ناچار باسفراین‌رفت،اما مردم شهر او را راه ندادند و وی ناچار با گروهی از مردم اسفراین که در سپاهش بود بسرخس رفت و چند روز آنجا ماند تا سپاهیان او که پراکنده شده بودند گرد آمدند و باردیگر از جیحون گذشت و بساحل « قسطوان » رفت .

در این هنگام شحنه بخارا که از جانب ایلک خان گماشته شده‌بود امیر سامانی بیرون آمد و باز منتصر از این‌جنگ جان بدربود وبدربندنو رفت و شحنهٔ بخارا بشهر«دبوسیه» در خاك‌سغدرسید و از آنجا لشکری برداشت و باز بجنگ امیرجوان‌آمد.

منتصر از دربند نو بر آنها تاخت و باردیگر جنگ در میانشان در گرفت و چون آنها را شکست داد و پراکنده کرد « پسر علمدار » که سپهسالار سمرقند بود باسی‌هزار مرد بلشکرمنتصر پیوست ورؤسای‌سمرقند

عم سیصد غلام ترك نزد او فرستادند و از سپاهیان غزهم گروهی بلشکر او آمدند و باردیگر کار پادشاه سامانی بالا گرفت.

چون این خبر بایلک خان رسید باز بجنگ او بیرون آمد و در روستای « نورنمد » نزدیك سمرقند جنگی در گرفت و ایلک خان شکست خورد و سپاهیان غز که با منتصر بودند از لشکر او غنایم بسیار بدست آوردند و این واقعه در شعبان ۳۹٤ روی داد و سپس ایلک خان بدیار خود باز گشت و لشکر گرد آورد و باردیگر بجنك منتصر آمد . در آن میان لشکریان غز از امیر سامانی جدا شده و بخانه های خود باز گشته بودند و منتصر ناتوان تر شده بود و در این جنك که نزدیك «دزك» و «خاوس» در نواحی « اسروشنه » در میان لشکریان منتصر و ایلك خان در گرفت در گیرودار جنك حسن بن طاق که از فرماندهان سپاه امیر سامانی بود باو خیانت کرده و با پنجهزار مرد بسپاه ایلك خان پیوست و منتصر ناچار گریخت و ایلك خان در پی او تاخت و جمع کثیری از لشکریانش را در هنگام گریز کشت.

چون منتصر بکنار جیحون رسید آنجا کشتی نبود و درختی چند بهم پیوست و بدینوسیله از رود گذشت و بسوی شهر «اندخود» و از آنجا از راه بیابان بیل «راغول» رفت .

چون خبر بمحمود غزنوی رسید موقع را بسیار مناسب دید که بنامردی پادشاه سامانی را که ناتوان شده بود از پای در آورد و بشتاب ببلخ رفت و فریغون بن محمد را که دشت نشاندهٔ او بود با چهل تن از امیران خود بجنك منتصر فرستاد و امیر سامانی گریخت و بسوی قهستان رفت و چون آنجا رسید نصر بن ناصر الدین و ارسلان جاذب حکمران طوس و طغانجق حکمران سرخس که از دست نشاندگان محمود بودند در پی او تاختند. وی از بیم ایشان بسوی جومند و از آنجا ببسطام رفت . در آنجا قابوس بار دیگر دو هزار سپاهی از کردان شاهجان بدفع او فرستاد تا وی را از بسطام برانند و وی نخست بسوی « بیار » در میانشهر کومش و شهر بیهق و از آنجا به شهر نسا رفت. در آنجا پسر سرخك سامانی که از کارگزاران دربارش بود بخیانت باو نامه نوشت و وی را بوعدهٔ دروغ فریفت و وعده کرد باوی یاری کند که بجنك ایلك خان رود و وی فریب خورد و بسوی بخارا رفت و چون به « حماد » رسید لشکریان او که از این همه جنگها و سرگردانیها خسته شده بودند و شاید خائنی ایشان را برانگیخته باشد از او برگشتند و نزد سلیمان و صافی حاجبان ایلك خان رفتند و اورا از ضعف و ناتوانی او خبر کردند .

منتصر هنگامی ازاین خیانت‌جانکاه خبرشد که لشگریان ایلك خان سراپردهٔ اورا محاصره کرده بودند. امیر سامانی آخرین دلاوری خویش را هم بترکان نشان داد ویکساعت با چندتن از نزدیکان باآنهمه ترکان که گردش راگرفته بودند زد وخوردکرد وسرانجام ازپای درآمد وچاره جز فرار ندید.

با چندتن از برادران و خواص دربارش که باوی مانده بودند از آن میان گریخت و ایشان را در رباط‌بشری گرفتند وبشهر اوزکند بردند وخود چون بمنزلگاه بهیج اعرابی که پیشوای تازیان صحرانشین‌درآن بیابان بود رسید ماهروی که از جانب محمود غزنوی برآن تازیان عامل بود ایشان را برانگیخت وسرانجام خیانت ونمك‌ناشناسی کارگزاران‌محمود غزنوی کار خودرا کرد وچون‌شب‌رسیدآن‌تازیان‌بروتاختند ودرربیع‌الاول یاربیع‌الثانی سال ۳۹۵ پس از پنج‌سال پادشاهی‌و اینهمه سرگردانی‌ها و جانفشانیهای شگفت این‌جوانمرد پاکزادهٔ بزرگوارار که‌آخرین امیرسامانی بود کشتند وپیکر اورا در «مایمرغ» درناحیه ررد بارزم بخاك سپردند.

☆۞☆

یکی از شگفتی‌های بسیار دلخراش تاریخ ایران اینست که‌سرانجام امیر ابوابراهیم اسمعیل سامانی ملقب به منتصر که‌آخرین بازماندهٔ این خاندان بزرگ بوده است از حیث دشواریهای جانکاه و سرگردانیها و خیانت‌هائی که باو کرده اند و نیز جان سپردن در راه دیار خویش‌شباهت عجیبی باسرانجام یزدگرد سوم‌آخرین پادشاه ساسانی داردکه اوهم پس‌از سرگردانیها و جانفرسائی‌های دشوار درهمین نواحی مرو درکنار رودی کشته شد وکشته شدن اونیز بتحریك ماهوی نامی عامل مروبوده‌است

☆۞☆

امیر ابوابراهیم‌منتصر گذشته ازین دلاوریها و پایداریهای سخت که در برابر بیگانگان و بدخواهان ایران کرد مانندپدران و نیاکان‌بزرگوار خود امیری دانش دوست و ادیب وادب‌پرور بود و درراه ایران ورهائی‌آن از چنگال بدسگالان شش‌سال تمام شب و روز جان فرسائی کرد وگذشته از هنرهای دیگر شعر فارسی راهم خوب میگفت وبهمین جهت‌درادبیات‌هم عنوان خاصی دارد و نمونه‌ای از اشعاراو بما رسیده‌است.

طهران ۷ اسفندماه ۱۳۲۶

(ماه نخشب)

رستم پهلوان جهان

نام رستم بیش از آنچه ما تصور میکنیم جهانگیرست. کسانیکه از ادبیات جهان خبر ندارند می پندارند نام پهلوان سگزی تنها بگوش کسانی خورده که زبان فارسی میدانند وشاهنامه فردوسی خوانده اندو یا از ترجمه های زبانهای اروپائی (فرانسه ، انگلیسی ، آلمانی ، روسی ، ایتالیائی ، دانمارکی ، لهستانی) ویا ترجمه‌های ترکی وعربی وهندی آن بدلاوریهای او آشنا شده اند .

شکی نیست که فردوسی و اثر جاودانی او رستم‌را جهانگیر کرده است چنانکه درزبان گرجی ترجمه‌های متعدد از قسمت‌های مختلف شاهنامه بنظم و بنثر باقی است که همهٔ آنهارا از روی داستان‌های شاهنامه کرده‌اند از آن جمله یکبار شاهنامه‌را درقرن دوازدهم میلادی (قرن ششم‌هجری) وباردیگر در قرن پانزدهم‌میلادی (قرن نهم هجری) ترجمه کرده‌اندوترجمه دوم از شاعر معروف گرجی سراپیونك کدلاووری Serapinok Kedelavouri است .

سپس در قرن‌شانزدهم میلادی (قرن‌دهم هجری) دیگری ازشاعران بزرك گرجستان که «خسرو تورمانیدزه» نام داشته‌این کتاب را بشعر گرجی نقل کرده وآخرین بار شاعردیگر «ماموگاتاواکالاشویلی» Mamouga Tavakalachvili در قرن هفدهم میلادی (قرن یازدهم هجری) این کتاب معروف را بشعر گرجی ترجمه کرده است . بجزاین دو ترجمه کامل بعضی داستانهای شاهنامه را مانند رستم وسهراب وبیژن و منیژه و از ضحاك تا بهمن را جدا جدا بزبان گرجی درآورده‌اند که نام مؤلفان این ترجمه‌های منثور معلوم نیست وسپس همین ترجمه‌هارا شاعران دیگری نظم کرده‌اند، ازآن جمله دو منظومه‌است که درقرن هفدهم‌میلادی (قرن یازدهم‌هجری) بپایان رسیده‌ویکی ازآنها ازشاعر معروف «بارزین‌واچنادزه» Barzine Vatchenadze است و نام شاعردوم معلوم نیست. نام همهٔ حماسه‌هائی که بزبان گرجی سروده شده به «یانی» ختم‌میشود از آن‌جمله حماسه«خسرو تورمانیدزه» «روستومیانی» Rostomiani نام داردکه پیداست از کلمه رستم‌گرفته شده و شاعر دیگری کیخسرو نام حماسه ای سروده است بنام «اومایئیانی» Omaïniani که از نام همای‌گرفته‌شده‌وشامل داستان‌همای شاهنامه است و نیزحماسهٔ دیگری بزبان گرجی‌هست بنام «سیرینوسیانی»

Sirinosiani که کاملاً شامل داستان گشتاسب از روی اشعاردقیقی و فردوسی است .

ترجمهٔ عربی‌شاهنامه‌از قوام‌الدین‌فتح‌بن‌علی بن محمد بنداری‌اصفهانی است که در ٦٢٠ و٦٢١ هجری مشغول‌ترجمه‌آن‌بوده است ، درهندوستان گذشته از آنکه متن فارسی شاهنامه رواج کامل دارد در زبان مردم‌بنگاله نام رستم مثل شده است و در موقع نسبت بشجاعت ومردانگی برستم‌نسبت میدهند و نیز ترجمهٔ کامل از شاهنامه فردوسی‌بزبان بنگالی هست‌واخیراً یکی از ادبای بنگاله داستان رستم وسهراب‌را بزبان بنگالی نوشته ونیز در زبان گجراتی ترجمه شاهنامه و ترجمه هائی‌از داستان‌های جداگانه‌آن هست ومعروفترین آنها ترجمه «جمشیدجی‌مودی»است .

در بسیاری‌از لهجه‌های ترکی‌نیز ترجمه های شاهنامه فردوسی‌باقی است از آن‌جمله در زبان قزاقهای (کازاخها) شمال‌دریای خزر و در زبان ترکی جغتائی که در تاشکند در ١٣٢٦ قمری چاپ شده است . در اقصای مشرق سرزمین ایران نیز نام رستم منعکس شده ودر زبان سغدی داستان های دلاوری اورایج بوده‌چنانکه در زبان‌های مختلف کردی هم ازدیرباز داستان‌های رستم روج داشته‌است . از سوی دیگر درشمال غربی شهرت رستم از کوههای قفقاز نیز گذشته و در میان طوائف کوهستانی «سوان» و «پشاو»و «چرك»داستان‌های‌رستم‌و بیژن زبانزد خاص وعام بوده‌است. ازآنجا نیز فراتر رفته ودر داستان‌های ملی مردم «کیف» شهر معروف روسیه نیزآشکار میشود .

در این داستانهانام کیکاوس به «کیرکوئوس» Kirkous وکیقباد به«کیرکودان» Kirkodan وزال‌زر به «زالازار» ورستم‌به«اروسلان» Urulan تبدیل شده‌وپوشکین‌شاعر معروف‌روسیه ازهمان داستان‌اورسلان منظومهٔ معروف خود «روسلان‌ولودمیلا»را اقتباس کرده است.

در ارمنستان نیز نام رستم از زمانهای بسیار قدیم و حتی در آغاز تاریخ رایج بوده است . چنانکه مورخ سریانی « مارآپاس کاتینا » که در حدود ١٥٠ پیش از میلاد میزیست جایی‌که داستان «دورك» Dork نوهٔ « هایك » نیای ارمنیان را که در آغاز دورهٔ هخامنشی بوده است بیان میکند پس ازذکر خصائل او میگوید:

« اگر بخواهی دربارهٔ دورك افسانه ها و شگفتیهائی را خواهم آوردمانندآنچه ایرانیان درباره«روسدوم‌سکجیك» Rosdom Sakdjig

گفته اند که در باره اش گفته‌اند نیروی او برابر با نیروی صد و بیست پیل بود، ترانه های پر مغز در باره نیرو و ارزش دورك رواج داشت و نمی توانستند بهمان اندازه همان دو چیز را بشمشون و هرقل و سکجیك نسبت دهند.»

پیداست که کلمه روسدوم سکجیك ضبط قدیم همان کلمه « رستم سگزی » در زبان امروز است. موسی‌خورنی تاریخ‌نویس‌معروف‌ارمنستان که عصر زندگی او را باختلاف، در قرن چهارم میلادی یا قرن دهم‌میلادی (قرن چهارم هجری) دانسته اند در همین مورد گفته‌است:«اگر بخواهی دربارهٔ دورك افسانه‌ها و شگفتیهائی را خواهم‌آورد همچنانکه ایرانیان برای روسدوم سکجیک کرده اند و در بارهٔ او میگفتند که نیرویش با صدوبیست پیل برابر بود. ترانه های پر مغز درباره نیرو و ارزش‌دورك رایج بود و نمیتوانستند بهمان اندازه همان چیز را بشمشون و هرقل و سکجیك نسبت دهند.»

در داستانهای عامیانه ارمنی که از قرون وسطی باقیمانده و برخی از آنها را از کردان گرفته‌اند و در سرزمین « وان » پدید آمده است مطالب بسیار از داستانهای شاهنامه را میتوان یافت ، از آن جمله‌داستان رستم و پدرش زال و بیجن (بیژن) و سام و دیگران که نامهای آنها بهمان گونه در زبان ارمنی باقی مانده است .داستان رستم درزبان‌ارمنی بعنوان « رستم‌زال » معروفست.

در نتیجه تحقیقاتی که دانشمندان کرده اند مسلم‌شده‌است که‌داستان «رستم زال » را مستقیماً از شاهنامه فردوسی نگرفته اند بلکه مأخوذ از حماسه‌ایست که بزبان ارمنی برده و «بورزی » یا « بورزونامه»نام‌داشته و پیداست که «بورزی » یا « بورزو » همانست که در فارسی امروز برزو مینویسند . درین داستان زال پادشاه سرزمین ساسون در ارمنستان است و برادری بنام داوید و پسری بنام رستم دارد و بورزی پسرداویدو اوهان‌عم بورزی است.

این داستان شامل شش قسمت است ، در قسمت اول چنین آمده‌است که وقتی دو شاه بودند که یکی در ایران و دیگری درتوران‌فرمانروائی داشت . شاه ایران « کیوغاباث » و شاه توران « آلفاسیان چاپ پیشا » نام‌داشت . شك نیست که کیوغاباث همان‌کیقباد وآلفاسیان همان‌افراسیاب است و شاید چاپ پیشه را بتوان بفارسی چپ‌پیشه نوشت.

شاه‌توران، وزیر و زیردستان خود را خواست و گفت برویم ایران را ویران کنیم.

چون خبر بشاه ایران رسید او هم وزیر و زیر دستانش را خواند. دولشگر با هم روبرو شدند. لشگریان‌ایران شکست خوردند و گریختند و شاه توران را گرفت. زال پیربود و نیروی جنك نداشت اما رستم نام پسری داشت که همه امیدش باو بود. چون کودك بچهارده سالگی رسید پدر باو گفت رستم گرز ما در حیاط است و اگر بتوانی آنرا برداری من ترا بجنك میفرستم و گرنه تیر و کمانت را بردار و برو با کودکان بازی کن، آنگاه ما تا روز رستخیز اینجا میمانیم. رستم بحیاط رفت و گرزرا برداشت و بردوش گرفت و پیش آمد.

پدر برخاست و پیشانی رستم را بوسید و گفت سپاس خدای را که تو حس میکنی حاجت بجنك کردن‌داری، برو بستورگاه و اسبی برای خود باینجا بیاور. صد اسب از یکسوی و صد اسب از سوی دیگر بسته بودند. رستم دست برپشت هر اسب گذاشت که برآن سوارشودشکم‌اسب بزمین رسید. زال گفت مگر بتو نگفتم که کاری از توساخته نیست، برو با کودکان بازی کن. ما تا روز رستخیز دربند دشمن میمانیم.

رستم گفت: زال تو برای من اسب نگاه نداشته‌ای‌بلکه درازگوش اینجا بسته‌ای. زال گفت اگر چنین است برو شفت اسب روی تپه است یکی از آنهارا بگیرو بیاور.

رستم برخاست و رسن برداشت و بتپه رفت. در آنجا رمه ای از اسب دید در میان آنها کره‌ای بود وبخود گفت ممکن است بایـن کره محتاج شود. نزدیك پاسبان اسبان شده و گفت‌این کره رابرای‌من‌بگیر. پاسبان گفت:

این کره از تو نیست، رستم پرسید از کیست؟ گفت از رستم‌پسر زال است.

پرسید رستم را میشناسی؟ گفت نه؛ پرسید از کجا میدانی که این کره از اوست. گفت من اسبی را دیدم که از دریا بیرون‌میآمدوبامادیان جفت شد و دوباره بدریا رفت و درآن میان میگفت: بزودی کره‌ای می زاید آنرا بهیچ کس ندهید مگر رستم پسر زال. رستم گفت اگراینست این را بگیر و کره را برای من بیاور و مشتی زربپاسبان داد.

پاسبان گفت تو رستمی و برو کره را بگیر . اینجا داستان طول و تفصیلی دارد و باین نکته میرسد که رستم سرانجام کره را گرفت و بر بر آن‌نشست و درراه بنعلبندی رسید که باو تکلیف کرد با میخ‌زرین‌اسب را نعل کند و این نعلبند فرشته‌ای بود که هنگام ناپدید شدن برستم گفت تا این میخها در نعل اسب باقی است او هم زنده میماند . البته پیداست که درمیان جزئیات این‌داستان وآنچه درشاهنامه است اختلافاتی‌هست .

قسمت دوم داستان رستم زال شامل دو بخش است .بخش‌اول‌پیداست که از شاهنامه گرفته شده و بخش دوم از برزو نامه آمده است‌وپیداست که در زبان ارمنی از این دو مأخذ مطالبی گرفته و با هم تلفیق کرده اند . داستان سهراب که یکی از بهترین قسمتهای شاهنامه است در این داستان ارمنی کوتاه و خشك است . از سوی دیگر در آنچه مربوط به زناشوئی رستم وولادت و پرورش سهراب و پرورش سهراب و زناشوئی او و وداع با همسرش در شاهنامه هست باداستان ارمنی تفاوت داردکه این‌قسمت‌ها را هم از برزونامه گرفته اند . درجزئیات جنك‌رستم با سهراب نیز بسیاری ازمطالب‌شاهنامه درین داستان نیست واینجا هم متن‌آن‌کوتاه وخشك است .

بخش دوم این قسمت نیز گویا از برزو نامه گرفته شده و چنان می نماید که برزونامه هم تقلیدی غیر مستقیم از شاهنامه و یا یکی او مآخذ آنست. در برزونامه اندك شباهتی با داستان‌سهراب هست با این تفاوت که برزو پس از جنك با « فرامورزا » (فرامرز) ورستم زنده میماند و برزو پسر سهراب و زنی زیبا بنام شهرودست که پدر او را رها کرده است و پس‌از چندی او را در کاخ « الفاسیان » (افراسیاب) مییابد و الفاسیان را بجنك ایرانیان میفرستد .

قسمت سوم داستان رستم وزال زیباترین قسمت‌آنست ومطابق‌قسمتی است که در شاهنامه شامل شرح شکار رستم در تورانست ولی باز جزئیات با هم متفاوت است و درین قسمت نامهائی برده میشود که در شاهنامه نیست و میبایست از حماسه های ارمنی « ساسون » آمده باشد واز آنجمله « کاوخسیر » یعنی کیخسرو که در شاهنامه جنگی نکرده است در این داستان جنك میکند.

در داستان ارمنی شرح جنگهای رستم با اژدها و دیو هست ولی‌در جزئیات آن اختلاف است و از آن جمله است این اختلاف در آغاز قسمت چهارم داستان :

دو کشور بود یکی ایران و یکی توران . شاه ایران « کوغسیر » (کیخسرو) نام داشت و او را دو وزیر بود یکی گو معروف بگودرزو دیگر توسی (طوس) معروف « بنازار » (نوذر). شاه گفت برویم‌در کنار دریا گردش کنیم . گو مرد بسیار بلندی و توسی مرد کوتاه قدی بود ، بکنار دریا رفتند و در آنجا نیزار بود. گوبلند بود و نمیتوانست به آسانی در آن وارد شود ، اما توسی که کوتاه‌بود بآسانی‌از آن گذشت و بزودی بکنار دریا رسید. اژدهای خفته‌ای دید که سررا روی سینه زنی گذاشته است ، اژدرها چشم را باز کرد و چون توسی را دید که ایستاده است دست دراز کرد و او را گرفت و سرش را در میان دو پایش‌جاداد و پاهارا بهم نزدیك کرد و دوباره بخواب رفت.

توسی بنای فریادرا گذاشت اما بجائی نمیرسید . گو فریادهای اورا شنید وباخود گفت چه برسر توسی آمده ؟ بنا کرد نی‌هارا باشمشیر خود ببرد واز نیزار گذشت‌ونزدیك توسی رسید. دید که سرتوسی‌درمیان‌پاهای اژدهاست وآنوقت سراژدها را از روی سینه‌آن‌زن برداشت وباحربه‌خود ضربتی برووارد‌آورد واژدها راکشت وبعد زن را برداشتند وبازگشتند .

گو آن زن‌رابخانه‌خود برد . آنوقت توسی پیش شاه رفت وگفت : آیا ممکن است چنین چیزی در دنیا پیش‌بیاید ؟ شاه پرسید چه خبرست ؟ گفت‌آن کسی که‌زورمندتراست همه‌چیز را برای‌خود برمیدارد .شاه‌پرسید آن کیست؟ گفت: من‌بکناردریا رفتم ، اژدهارا کشتم‌زنی‌بدست‌من‌آمدو‌گو چون ازمن‌زورش بیشتربود آن‌زن را ازمن ربود .

گورا خواستند واوهم گفت : مگراژدهارا من نکشتم ؟ توسی میل دارد بامن دربیفتد ! شاه گفت اگرچنین‌است آن‌زن رادرمیدان کشتی‌ببرید وهرکه زورش چربید ازآن اوباشد . شاه‌نامهٔ برستم نوشت و باو فرمان داد زودبیاید .

رستم‌برخاست وبااینکه‌معمولا باپدرش‌مشورت‌میکرد آنروز باپدرشور نکرد . برروی اسب جست ورسیدودید که‌لشکریان گودرز ازیکطرف‌و سپاهیان توسی از طرف دیگرخیمه آراسته اند . کشتی گیران در میدان

مشغول کشمکش بودند . رستم نزدیك رفت وپرسیدچراکشتی میگیرید ؟ گفتند مابرای‌خاطر این‌زن کشمکش‌دارم .

رستم زن‌را براسب‌خودنشاند وباخودش‌برد. آن‌دیگران‌هم پراکنده شدند ومیگفتند چه فایده دارد که‌برسر زنی باهم زدوخورد کنیم . رستم آن زن رابسراچهٔ شاه‌فرستاد وخود نزداو رفت . شاه‌گفت ، رستم چرا در پی توفرستادم ؟ گفت نه‌نمیدانم. شاه‌گفت برای‌زنی بود که‌توسی و گودرز سراو جنك داشتند. رستم گفت آن‌زن نه سزاوار توسی‌است و نه سزای گودرز و سزاوارشاهست .شاه‌ازاین پیش‌آمد بسیار شادشدوجشن‌زناشوئی را بپاکردند .

پس ازاین داستان عشق سیاوش وسودابه‌است و جزئیات آن نیز با جزئیات‌شاهنامه‌فرق‌داردودرینجا نیز داستان رستم زال ارمنی دارای‌فواید بسیار است . قسمت های‌یکم وششم‌این‌داستان‌ارمنی‌رابطهٔ مستقیم‌باشاهنامه ندارد وچنان مینماید که مأخوذ از حماسه‌های ارمنی «ساسون » میباشد که بیجهت‌آنرا در داستان رستم زال وارد کرده باشند . دانشمندانی که‌در این داستان مطالعه کرده‌اند باین‌نتیجه‌رسیده اند که‌داستان رستم‌زال‌ارمنی مستقیماً از شاهنامه سرچشمه نگرفته‌بلکه مأخوذ از یك‌سرچشمه آریاییست مانند کتاب معروف «ریگ ودا» درهندوستان که درحدود ٦٦٠ تا٥٧٢ پیش‌از میلاد بزبان پهلوی فراهم‌شده‌است و همین کتاب یکی از مآخذ شاهنامه فردوسی بوده است وبهمین جهة درحماسه‌های ملی ارمنی افسانه ها ومطالبی هست که از مآخذ آریائی گرفتهٔ شده وهنوز در قصه ها و ترانه های عامیانه ارمنی باقی است و بقایای آن‌درمیان حماسه‌های‌ملی وارمنی جنبه های ملی هم هست که آن ها را از حماسه‌های دیگرجدا می کند .

از زمانی که ارمنستان یکی از ایالات شاهنشاهی هخامنشی بوده است همواره درمیان ایرانیان وارمنیان روابط نزدیکی وجودداشته‌وعقاید وآرای دودولت‌بایکدیگر آمیخته‌شده وحتی‌دراحوال‌اولیای‌مذهبی‌ارمنستان مطالبی‌هست که پیداست‌ازایرانیان گرفته وداخل درمعارف‌عیسوی کرده‌اند و بدین گونه داستان های کهن نژاد ایرانی درقالب عقاید عیسوی ناحیهٔ آرارات وسرزمین وان‌ریخته‌اند .

از آن جمله است داستان معروف کارنامه اردشیر بابکان کـه شرح زندگی «گرگوارروشنگر» پیشوای معروف نصارای ارمنستان را از روی آن ساخته‌اند. رویهمرفته درتمام مطالبی که‌دربارهٔ اولیای نصارای ارمنستان‌در قرن‌چهارم وپنجم میلادی در آثار مورخین ارمنی واز آن جمله «آگاتانژ لوسی» و«فاوست بیزانسی» وحتی «لازارپاربتی» نفوذداستانهای‌ایرانی آشکارست‌ونویسندگان معاصرارمنی نیزدربن‌باره شك‌ندارند .

شاعر معروف‌قرن‌هیجدهم ارمنستان‌وگرجستان که‌از ۱۷۱۲تا۱۸۰۰ میلادی میزیسته کشیشی ارمنی بوده است بنام «ترستپانـوس» و پدرش «ماهستی‌کاراپت» ومادرش «سارا» نام داشته است و باصطلاح ملل‌قفقاز «غاشوق» یعنی عاشق بوده باین معنی که بالبداهه شعر میگفته و بآهنك موسیقی میخوانده و دردربارهرقل دوم (اراکلی) پادشاه‌گرجستان‌میزیسته وبزبان ارمنی وگرجی وترکی‌آذربایجان اشعار بدیهه میسروده‌وسرانجام اراکلی دوم واداشت‌مقام‌خلیفه باوداد‌ند واینك‌در میان ملل قفقازومخصوصاً درمیان ارمنیان بنام (سایات نووا» معروف واشعار اوبزبان ارمنی بسیار رایج وطرب انگیزست و آهنگهای‌موسیقی‌مخصوصی‌دارد. ازآنجمله اشعار او بیتی است که ترجمه آن اینست :

« شاهی نیست که‌ترا مـاننده باشد ای رستم پسر زال » یا بیت دیگر که ترجمه اش اینست :«کسی که بتواند باتوسخن‌گویدنیست‌ای‌رستم شگفت‌انگیز پسرزال» .

در ادبیات گرجی‌نیز نفوذداستانهای ایرانی بیش از آنست که‌تصور کنند. شاعرمعروف‌قرن دوازدهم میلادی (ششم هجری) «موسی خونلی» حماسه‌معروفی به‌نثر نوشته‌است بنام«امیران‌دار جانیانی» که‌شرح‌دلاوری های‌جوانی بنام ایران‌پسردارجان نامی‌است وکاملاً درتحت تأثیر داستان های ملی ایرانست و«مار» خاور شناس معروف روسی عقیده دارد کـه این کتاب‌ترجمه گرجی‌یکی ازداستانهای ایرانی است که شاید اصل آن «امیراندرجنان» نام داشته است .

در هرصورت در این داستان‌حتی نامهای جغرافیائی نامهای ایرانی است مانند غزنه وبصره واسترآباد و یمن حتی نام مصر و چین هم برده شده است . درهمان‌زمان‌نفوذادبیات‌فارسی در گرجستان‌بجایی‌رسیده‌بود که شاعران گرجی‌ممدوح‌خودرا بروش‌مدیحه‌سرایان‌ایرانی‌مدح‌میکرده‌اند چنان

که شاعر معروف آن زمان «ژوآنه شاوتلی» منظومه ای در مدح داوید شاه معروف گرجستان دارد که‌از ۱۰۸۹ تا ۱۱۲۵ میلادی (۴۸۲-۵۱۹ قمری) پادشاهی میکرده‌وجد«تامارا» ملکه‌معروف گرجستانست که ممدوح ومعاصر نظامی گنجوی بوده است.

این‌مدیحه راعیناً بسبك مدایح شعرای‌فارسی زبان ومخصوصاًشعرای آذربایجان واران درآن زمان سروده است ودر این مدیحه‌اورا «ابدول مسیا» نامیده است و پیداست که این کلمه همان لفظ «عبدالمسیح» تازی است و این پادشاه داوید همان کسی است که خاقانی شروانی هم القابی نظیر این باو داده و در دوقصیدهٔ‌خود مدح از او گفته واورا عظیم‌الروم و وعزالدوله ویمین‌عیسی‌و فخرالحواری‌وامین مریم‌و کهف‌النصاری ومخلص‌-المسیحا لقب‌داده واز او درکارخود یاری خواسته است.

در داستان معروف پهلوان پلنگینه پوش اثر «شوتاروستاولی» که معروف‌ترین شاهکار شعری زبان گرجی است نیز نفوذ ایرانی دیده‌میشود وگذشته‌ازاینکه‌شاعر گوید‌قهرمان‌داستانش«تاریل» جامه‌ای‌از پوست پلنگ برتن داشت و این نکته در داستانهای ایرانی‌هم هست که‌پهلوانان‌پوست پلنك میپوشیدند. در میان برخی از نامهای پهلوانان این‌داستان‌وپهلوانان ایرانی‌شباهتی‌از آن‌جمله اینکه واقعه‌ای دردربار‌پادشاه‌عربستان«رستوان» نام داشته و از زنی فاطمه نام و پهلوانی فریدون نام اسم برده و دختر پادشاه هند هم «نستان دارجان» نام دارد وجزء دوم این نام همان‌کلمهٔ «دارجان» در نام حماسهٔ معروف «موسی خونلی» نام «امیران دار-جانیانی» است که پیش ازاین ذکر آن رفت. از همه‌مهمتر اینکه تمام پهلوانان‌این داستان مسلمانند و بسیاری از اصطلاحات اسلامی را شاعر در منظومهٔ خود بکاربرده و ازآن جمله نام ستارگان همه نامهای پارسی و تازی آنهاست و بهمین‌جهت در زمانیکه شوتا روستا ولی این منظومه را بپایان رسانیده کشیشان‌گرجی آنرا کفرآمیز شمرده‌اند وحتی درقرن هیجدهم میلادی‌آنتونی جاثلیق‌گرجستان چند نسخه ازاین کتاب‌راسوزانیده است. همچنانکه در ایران قدیم داستانهای شاهنامه‌را تاریخ معتبری‌پنداشته و در آغاز کتابهای تاریخ عمومی جا میداده‌اند در ادبیات گرجی نیز در آغاز کتاب های تاریخ این‌داستان ها را که از ایرانیان گرفته بودند جای داده‌اند. چنانکه در آغاز کتاب معروفی که بفرمان پادشاه کارتیل و اختانك ششم در آغاز قرن هیجدهم میلادی (قرن دوازدهم هجری) از

مورخین سابق تدوین کرده اند و نام تاریخ و اختانك معروفست همین داستان‌ها را جا داده اند و تنها بعضی نامها در زبان گرجی اندك تغییری پذیرفته‌است . از آن‌جمله درین کتاب آمده است که پیشدادیان در گرجستان پادشاهی کرده اند و چون افریدون کشورخود را درمیان سه پسرش تقسیم کرد آنکه ایران را باو بخشید سرزمین کارتیل را هم باو داد و نامش «جارد» (ایرج) بود .

نام فریبرز درزبان گرجی «فاربورد» Farborod و نام سیاوش «شیائوش» ضبط شده و گرجیان عقیده دارند که سیاوش درترکیه کشته شده است. دراین‌داستان‌قصهٔ فریدون بدینگونه‌آمده که افریدون مرد بسیار تنومند بلند اندامی بود و «بورسپ‌اژدهاك» (بیوراسب اژدهـا) را در کوهی که کسی بدان راه نداشت با زنجیر آهنین بندکرده بود و درپایان این داستان صریحاً نوشته شده است که : « در تاریخ ایران چنین نوشته شده‌است.» داستان‌اسفندیار و گشتاسب دربن‌تاریخ گرجی چنین‌آمده: «مرد تنومند‌شگفت انگیزی بنام « اسفندیـات روآلی » پسر « واشتاب » شاه ایران بجنك رفته بود . گرجیان و ارمنیان که نمیتوانستند با او برابری کنند دژهای خود را استوار کردند و منتظر آمدن او بودند... چند سال بعد شاه ایران پسر اسفندیات روآلی بنام « باآمان »(بهمن)معروف باردشیر که از همهٔ شاهان دیگر ایران تواناتر شده بود بابل را گرفت و آسور و یونان‌وروم‌راواداشت که‌باوخراج‌بگذارندو گرجیان‌نیزخراج‌گزاراوشدند.»

در میان مأخذ تاریخ و اختانك کتابی را نام برده‌اند باسم« تاریخ جوانشیر » که پیداست فارسی بوده و «تاریخ جوانشیر» نام داشته واینك ترجمهٔ ارمنی اختصار این کتاب در دست است وچاپ شده، دیگری‌بعنوان « زندگی گرجستان » بزبان گرجی هست که درآن ذکری از کیقبادو شاهان دیگر رفته‌است.

پس از دورهٔ واختانك ششم که رویهمرفته از۱۷۰۳تا ۱۷۲٤ میلادی (۱۱۱٤ — ۱۱۳٦ قمری)پادشاهی کرده و تاریخ منسوب‌اودر ۱۷۹۲ میلادی (۱۲۰٦ قمری) انتشار یافته است . بازچند کتاب دیگردرتاریخ گرجستان نوشته شده و در آنجا نیز داستانهای ایرانی را بمیان آورده‌و ازآن جمله کتابی است از « فارسادان‌ژورژیجانیدزه » که‌جامع‌عباسی، کتاب معروف شیخ بهائی را هم بزبان‌گرجی ترجمه‌کرده‌و مؤلف‌فرهنك گرجی بعربی وفارسی‌نیزهست. **(سالنامه کشور ایران - سال سوم)**

دکتر قاسم غنی

دکترقاسم غنی بسال ۱۳۱۶ هجری در سبزوار بدنیا آمد. تحصیلات خود را در مدرسهٔ دارالفنون آغاز کرد و سپس برای تحصیل رشتهٔ طب ببیروت رفت . پس از اخذ دکترای طب بسال ۱۲۹۹ بسبزوار بازگشت و پس از اینکه سه‌سال در آنجا مقیم بود بپاریس عزیمت کرد تادر مسائل پزشکی مطالعات خودرا تکمیل نماید .



دکتر قاسم غنی

چون بایران باز آمد بطبابت پرداخت و دردوره‌های ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳ بوکالت مجلس انتخاب شد ، ضمناًدر دانشکدهٔ طب و دانشکدهٔ علوم معقول و منقول علم النفس تدریس میکرد.

دکتر غنی چند بار بوزارت رسید و مدتی سمت سفیری ایران در ممالک مصروترکیه را داشت و نیز چند بار در کنفرانسهای بین المللی از طرف ایران شرکت کرد . وی یکی از اعضای پیوستهٔ فرهنگستان ایران میباشد.

تألیفات و آثار او : الف- فهرست کتبی که تألیف ویاتصحیح و تحشیه کرده است:

۱-رساله در شرح احوال وآثار «ابن سینا » (۱۳۱۵) ۲ - معرفة النفس (از انتشارات مؤسسهٔ وعظ و خطابه) ۳ -مشارکت درتصحیح دیوان حافظ با مرحوم قزوینی (۱۳۲۰) ٤ - تاریخ عصر حافظ(جلداول) ۵ - تاریخ تصوف در اسلام سال۱۳۲۲ (قسمت اول جلد دوم) ٦- مشارکت در تصحیح رباعیات خیام با مرحوم فروغی(۱۳۲۱)۷-مشارکت در تصحیح تاریخ بیهقی بادکتر فیاض (۱۳۲٤)

ب-فهرست کتبی که بفارسی ترجمه کرده است:۱ - طائیس اثر آناتول فرانس - ترجمه اززبان فرانسه(۱۳۰۸) ۲ -عصیان فرشتگان از آناتول فرانس ، ترجمه اززبان فرانسه (۱۳۰۹) ۳ - بریان پزی ملکه سبا (از آناتول فرانس ، ترجمه از فرانسه (۱۳۲۳)

اینك نمونه‌ای از نثر او:

تعریف تصوف

قبلا در موضوع پیدا شدن کلمهٔ « صوفی » و « تصوف » گفته شد که در اواخر قرن دوم هجری صوفیه بشکل حزب مخصوصی در آمدند و قهراً میبایستی باسم مخصوصی هم نامیده شوند و آن نام « صوفی » بود و مسلك آنها هم «تصوف» نامیده شد . در نتیجهٔ پیدا شدن علوم و فلسفه و تماس با ملل مختلف هرروز تصوف قدمی پیش رفته رنك خاص گرفته بمعنی تازه‌ئی در آمده است تا آنکه در اواخر قرن‌سوم و مخصوصاً قرن چهارم در تحت تأثیر عوامل مختلفه ئی که گفتیم مبانی واصول مهمهٔ تصوف گذاشته شد وتقریباً بحد کمال رسید و بشکل‌طریقه ومسلك معینی درآمد .

حالا میخواهیم ببینیم بعداز همهٔ این‌مقدمات تصوف را چگونه باید تعریف کرد. هرگاه تعریف تصوف غیر ممکن نباشد لااقل بسیار مشکل است زیرا تصوف هیچوقت نظراً و عملاطریقهٔ منظم ومحدودومعینی نبوده بلکه در هرعهدی مفهوم خاصی داشته است . بطوریکه گفته‌شد تصوف‌در ابتدا بر طبقهٔ زهاد اطلاق میشده که البته نمونهٔ آنهادر قرن های بعد هم در بین صوفیه بوده اند و بسیاری از تعریف هائیکه از تصوف کرده اند در حقیقت تعریف « زهد» است نه« تصوف » بمعنی خاص‌یعنی‌تعریف‌معامله است نه‌محبت ووصف‌مجاهده است نه معرفت.

شیخ فریدالدین عطار در آغاز کتاب تذکرة الاولیاء که یکی از قدیمترین متون فارسی است در شرح حال بزرگان صوفیه و در سادگی ولطف شیرینی یکی از بهترین نمونه های نثرفارسی است در ذکر کلمات صوفیه وسبب اینکه ازشرح و تفسیر آن گفته‌ها صرف نظر کرده می گوید :

« چون از قرآن و احادیث گذشتی هیچ سخن بالای سخن مشایخ طریقت نیست رحمة الله علیهم که سخن ایشان نتیجهٔ کار وحال است نه ثمرهٔ حفظ و قال است و از عیان است نه از بیان است و از اسرار است نه از تکرار است و علم لدنی است نه از علم کسبی است و از جوشیدن است نه از کوشیدن است و از عالم ادبنی ربی است نه از عالم علمنی ابی است که ایشان ورثهٔ انبیااند ...

دیگر سبب شرح نادان کلمات آن بود که اولیا مختلف‌اند بعضی اهل معرفت اند و بعضی اهل معاملت‌اند وبعضی اهل محبت‌اند وبعضی اهل توحید اند وبعضی همه اند وبعضی بصفتی‌اند وبعضی دون‌صفتی وبعضی بی‌صفت‌اند اگریك یك راشرح میدادم کتاب ازشرط اختصار بیرون میشد...»

بعد از زهاد قرن اول و قسمت معظمی از قرن دوم صوفی بردسته‌ئی اطلاق میشده که اساس شریعت وخدا پرستی را نه برامید بهشت نه برخوف از جهنم بلکه بر محبت وعشق میگذاردند بعد این مفهوم قدری روشنتر و وسیعتر شده ورابطهٔ بین انسان و خدا را رابطهٔ بین «عاشق» و معشوق میدانستند بعد موضوع «وحدت وجود» پیش آمده آنگاه عقیدهٔ «فنا» و «بقا» از عقاید مهم صوفیه شده است . البته خوداین عقاید مختلفه هم از مراحل گوناگون گذشته یعنی هریك در ابتدا مفهومی داشته و بتدریج تحولاتی یافته و اندك اندك افکار صوفیان روشن تر گشته و روز بروز بر مایهٔ ذوق و حال ترقی کرده است اضافه بر اینها همه زمان ومکان دوعامل بزرك بوده اوضاع و احوال اجتماعی تأثیر داشته گاهی مشایخ بمقتضای زمان رعایت رسوم شرع را از شروط تصوف شمرده گاهی بظواهر اهمیت نمیداده اند و گاهی قیودی میگذاشته اند که شایدازماهیت تصوف خارج باشد.

دیگر آنکه مفهوم هردوره‌ئی از مسائل عرفانی مختلف بوده‌است مثلا مسئلهٔ فناءفی‌الله که بعد ها از مهمترین مسائل صوفیه شده است در ابتدا آنرا فنای اراده وسلب اختیار شخصی میدانسته‌اند . حاصل آنکه در

نتیجهٔ عوامل مذکوره بحدی تعریف های مختلف از تصوف‌شده که قدر جامع و مشترك یافتن کار مشکلی است.

شیخ فریدالدین عطار در طی شرح حال یکی ازمشایخ(۱)واقطاب صوفیه‌درتذکرة‌الاولیا یك سلسله اقوال و عقاید اورا درباب‌تصوف‌وتعریف آن ذکر میکند که از مجموع آن گفته ها این نتیجه حاصل میشود که تصوف مذهب و طریقهٔ لغزنده و متغیری است که نقطهٔ شروع آن زهد و پارسائی بوده و بالاخره بمبالغه آمیز ترین اشکال عقیده وحدت وجودی خاتمه یافته است و دربین این دو نقطه شروع و خاتمه انواع واقسام‌رنك های عقاید گوناگون و مسالك مخصوص‌فکری و تمایلات رنگارنك و گفته های متنوع پیداشده بطوریکه حرف صحیح همان است که‌خودشان گفته‌اند «الطرق الی‌الله بعدداً نفس‌الخلایق».

سهروردی در کتاب عوارف المعارف صدهاتعریف‌درماهیت تصوف و صوفی و عارف و عرفان و معرفت میشمارد و نیکلسن با انتخاب چند تعریف برای تصوف در کتاب «صوفیهٔ اسلام» میگوید:« تعریف های بسیار در فارسی و عربی از تصوف شده ولی بعدازهمهٔ آن گفته‌ها باید گفت که تصوف را نمیتوان تعریف کرد.» آنگاه قصه ئی راکه جلال الدین رومی در مثنوی نقل کرده شاهد میآورد براینکه بعقیدهٔ صاحب مثنوی هم تعریف تصوف کار مشکلی است.

اما قصه‌ئی را که مولاناء رومی در مجلد ثالث مثنوی تحت عنوان « اختلاف کردن در چگونگی شکل پیل درشب تار » گفته است این‌است که جماعتی از هندیها فیلی را بمحل تاریکی وارد کردند مردم بسیاری که نمیدانستند فیل چیست بحکم کنجکاوی برای دیدن فیل روی بآن محل آوردند چون‌محل تاریك بود و دید با چشم میسر نمیشد هر یك باو دست میگذاشت که بالمس بفهمد فیل‌چگونه موجودی است آنکه‌دست‌بخرطوم‌فیل رسانیده‌بود. گفت‌فیل‌چون‌ناواست، آنکه گوش‌حیوان‌را لمس کرده بود گفت

---

۱ ــ مجموعاً شرح‌حال و اقوال‌نود و هفت‌نفر عارف بزرك‌درتذکرة‌الاولیا مسطور است‌یعنی شرح‌حال هفتاد و دونفرکه باشرح حال امام جعفرصادق واویس قرنی شروع وبشرح‌حال‌حسین‌بن منصورحلاج‌خاتمه مییابد وبعد درتحت عنوان«ذکر متأخران ازمشایخ‌کبار» شرح‌حال بیست وپنج نفرضمیمه است که باشرح حال ابراهیم خواص شروع وبذکرامام محمد باقر خاتمه‌میابد و بـاقرب احتمالات این قسمت ضمیمه‌هم تألیف شیخ‌فریدالدین عطاراست (رجوع‌شود بمقدمه‌های‌انگلیسی‌نیکلسن بر جلداول ودوم‌تذکرة‌الاولیای‌عطارچاپ‌لیدن).

پیل چون باد بیزن است آنکه کف بپای پیل سوده بود گفت فیل بشکل ستونی است آنکه دست بپشت او نهاده بود گفت فیل مثل تختی است و بقول مولانا رومی:

در کف هر کس اگر شمعی بدی اختلاف از گفتشان بیرون شدی
چشم حس همچون کف دست است و بس نیست کف را بر همه آن دسترس

و از این حکایت چنان نتیجه میگیرد که اختلافات در عقاید و تنوع آراء و تعصب ها و جدالها همه نتیجهٔ همین نارسائی حس و کجی تعبیر است و با این اشعار شیوا که برای اهل حال و طالبین حقیقت هر بیت آن گرانبها تر از در شاهواری است موضوع را چنین توضیح میدهد که :

هوش را بگذار آنکه هوش دار گوش را بر بند آنکه گوش دار
نی نگویم زانکه تو خامی هنوز در بهاری و ندیدستی تموز
این جهان همچون درخت است ای کرام ما بر او چون میوه های نیم خام
سخت گیرد خامها مر شاخ را زانکه در خامی نشاید کاخ را
چون بپخت و گشت شیرین لب گزان سست گیرد شاخ هارا بعد از آن
چون از آن اقبال شیرین شد دهان سرد شد بر آدمی ملک جهان
سخت گیری و تعصب خامی است تا جنینی کار خون آشامی است

حاصل آنکه این مثل برای آنهائیکه خواسته‌اند تعریفی از تصوف بکنند صادق است و تصوف امری است درونی و ازمقولهٔ احساسات شخصی است که هر کسی آن چیزی را تصوف میداند که خود احساس کرده است و با یک تعریف عمومی جامع و مانعی که مورد قبول همه باشد نمیتوانیم حقیقت تصوف را وصف کنیم • ما در اینجا بعضی از تعریف هائی را که بزرگان صوفیه از تصوف کرده اند از کتب معتبر عرفا از قبیل تذکرة الاولیاء عطار و کشف المحجوب هجویری وعوارف المعارف سهروردی وامثال آنها التقاط نموده و نقل میکنیم.

باهمه اختلاف و تشتتی که در این تعریف‌ها دیده میشود بازچون از وجهه های مخصوص تصوف ومميزات آن حکایت‌میکنند بالاخره ازمجموع آنها میتوان قدر مشترکی یافت که کم‌یا بیش تعریف تصوف و عرفان محسوب شود :

« از ذوالنون مصری پرسیدند که صوفیان چه کس‌اند گفت مردمانی که خدایرا بر همه چیزی بگزینند و خدای ایشان را بر همه بگزینند. (۱) »

---

۱) تذکرة الاولیاء ج ۱ صفحه ۱۲۳

از معروف کرخی پرسیدند «تصوف چیست گفت گرفتن حقایق و گفتن بدقایق ونومید شدن از آنچه هست دردست خلایق(۲)».

جنید بغدادی که از صوفیان معتدل بغداد و باصطلاح صوفیه از پیشوایان طریق صحو است با عبارات ذیل ازتصوف تعریف میکند : (۳)

« این راه راکسی باید که کتاب خدای بردست راست گرفته باشد و سنت مصطفی بردست چپ و درروشنائی این دوشمع میرود تانه در مغاک شبهت افتد و نه درظلمت بدعت» .

« صوفی چون زمین باشد که همه پلیدی دروی افکنندوهمه نیکوئی وی بیرون آید» .

« تصوف ذکر است باجتماع و وجدیاست باستماع وعملی باتباع» .

« تصوف اصطفا است هر که گزیده شد ازما سوی الله او صوفی است »....(٤)

« تصوف نعتی است که اقامت بنده درآن است گفتند نعت حق است یا نعمت خلق گفت حقیقتش نعت حق است و رسمش نعت خلق » .

« تصوف آن بود که ترا خداوند از تو بمیراند و بخود زنده کند» .

« تصوف آن بود که باخدای باشی بیعلاقه»

« تصوف ذکری است پس وجدی است پس نه این است و نه آن تا نماند چنانکه نبود » .

« رویم پرسید از ذات تصوف گفت بر تو باد که دورباشی ازین سخن تصوف بظاهر میگیر و از ذات وی سئوال مکن پس رویم الحاح کرد گفت صوفیان قومی اند قایم با خداوند چنانکه ایشانرا ندانند الاخدای» .

عمرو بن عثمان مکی گفته : تصوف آنستکه بنده درهروقتی مشغول بچیزی بود که در آن وقت آن اولیتر» .

ابوسعید خراز گفته : « تصوف تمکین است از وقت» .

ونیزاو گفته : « تصوف آنکسته صافی بود از خداوند خویش و پر بود از انوارودرعین لذت بوداز ذکر» .

سهل بن عبدالله تستری گفته : «صوفی آن بود که صافی شوداز کدر و پرشود از فکر ودرقرب خدای منقطع شود از بشر و یکسان شوددرچشم

---

۲)تذکرةالاولیا جلد۱ صفحه ۲۷۲ . ۳) تذکرةالاولیاء ج۲ در ذکرجنید بغدادی صفحه ۳۶ ــ ۵ ٤) ازاین جا قسمتی حذف گردید (۱۰۱.)

اوخاك‌وزر » وهم‌او گفته: «تصوف اندك‌خوردن‌است‌و باخدای‌آرام گرفتن و ازخلق گریختن ».(۱)
ابوالحسین نوری گفت (۲): «صوفیان آن قوم اند که جان ایشان‌از کدورت‌بشریت آزاد گشته‌است و از آفت نفس صافی‌شده و ازهوا خلاص یافته تا در صف اول ودرجهٔ اعلی‌باحق بیار امیده‌اندواز غیراورمیده نه‌مالك بودند نه‌مملوك» .
وهم او گفته: «صوفی آن‌بود که‌هیچ‌چیز دربنداونبود و اودربند‌هیچ چیز نشود» .(۳)
و گفت : « تصوف دشمنی دنیاست و دوستی مولی » .
از ابوعبدالله بن الجلا پرسیدند : « که‌مرد کی مستحق اسم‌فقر گردد گفت‌آنگاه که از او هیچ باقی نماند» .(٤)
ابومحمد رویم گفته (٥):« تصوف مبنی‌است برسه‌خصلت‌تعلق ساختن بفقر و افتقار و محقق شدن ببذل و ایثار کردن و ترك كردن و اعتراض واختیار».
و گفت : « تصوف ایستادن است برافعال‌حسن».
و گفت : « توحید حقیقی آنست که فانی‌شوی در ولاء او از هواء خود و در وفاء او از جفاء خود تافانی کل‌بکل».
و گفت : « توحید محو آثار بشریت استوتجریدالهیت» .
و گفت:«عارف‌راآینه‌ئی‌است که‌چون درآن‌بنگردمولاء اوبدومتجلی شود و گفت تمامی حقایق آن بود که مقارن علم‌بود».
از ابن عطا پرسیدند که :«ابتدا این‌کار و انتهاش کدام است گفت ابتداش معرفت است و انتهاش توحید ».(٦)
سمنون محب گفته(۷) : « محبت اصل و قاعدهٔ راه است بخدای و احوال ومقامات همه بنسبت بامحبت بازی‌اند و درمحلی که‌طالب راشناسد زوال بدان روا باشد در محل محبت بهیچ‌حال‌روا نباشد مادام که‌ذات او موجود بود ».
و گفت : « تصوف آنست که‌هیچ‌چیز ملك تو نباشد و توملك‌هیچ چیز نباشی ».

---

۱) رجوع‌شودبه تذکرةالاولیای‌عطار درشرح‌حال هریکی ازعرفای‌مذکور.
۲) تذکرة لاولیای جلد دوم صفحه٥٥- ٣٥٥٤) قسمتی‌حذف گردید .
٤) تذکرةالاولیای‌عطارجلد دوم‌ص٦٤ . ٥) تذکرة الاولیاج۲ ص٦٦.
٦) تذکرة الاولیاج۲ص۷۳. ۷) تذکرة الاولیاج۲ ص۸۲

ابومحمد مرتعش گفته : « تصوف خلق است».

و گفت« تصوف حالی است که غایب گرداند صاحب آنرا از گفت و گوی و میبرد تا بخدای ذوالمنن و از آنجا بیرون گرداند تا خدای بماند و او نیست بشود» .

و گفت : « این مذهبی است همه جد بهزل آمیخته مگردانید» .

و گفت : « عارف صید معروف است که معروف او را صید کرده است تا مکرمش گرداند و در حظیرة القدس بنشاند ».

محمد فضل گفته « صوفی آنستکه صافی شود از جملهٔ بلاها و غایب گردد از جملهٔ عطاها» . از ابوالحسن بوشنجی پرسیدند :

« تصوف چیست گفت تصوف اسمی و حقیقت پدید نه و پیش از این حقیقت بود بی اسم» . و نیز او گفته که: « تصوف کوتاهی امل است و مداومت بر عمل» . عبدالله منازل گفته :« حقیقت فقر انقطاع است از دنیا و آخرت و مستغنی شدن بخداوند دنیا و آخرت». و نیز او گفته « عارف آنستکه از هیچ چیزش عجب نیاید».

ابو بکر کنانی گفته :

« تصوف همهٔ خلق است هر که را که خلق بیشتر تصوف بیشتر».

و گفت: « صوفی کسی است که طاعت او نزدیك او جنایت بود که از آن استغفار باید کرد » . شیخ کبیر ابو عبدالله محمد بن الخفیف گفته:

« صوفی آنستکه صوف بپوشد بر صفا و هوا را بچشاند طعم جفا و دنیا را بیندازد از پس قفا».

و نیز گوید : « تصوف صبر است در تحت مجاری اقدار و فرا گرفتن از دست ملك جبار و قطع کردن بیابان و کوهسار».

ابوسعید بن ابی الخیر گفته که :

« صد پیر از پیران در تصوف سخن گفته‌اند اول همان گفت که آخر و عبارات مختلف بود و معنی یك بود که التصوف ترك التکلف و هیچ تکلف ترا بتر از توئی تو نیست چون بخویشتن مشغول گشتی از او باز ماندی». (۱)

« شیخ ما را پرسیدند که صوفیئی چیست گفت آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و آنچه بر تو آید نرنجی».(۲)

« از شیخ ما پرسیدند که صوفی کیست گفت که صوفی آنست که آنچه حق کند او بپسندد تا هرچه او کند حق بپسندد ». (۳)

و نیز : « درویشی نامی است واقع چون تمام شد و بغایت برسید اینجا خود جز از خدای چیزی نماند».(٤)

۱-۲-۳-٤- رجوع شود باسرار التوحید چاپ طهران صفحات ١٦٤ ، ۲۳۸ ، ۲۴۳ ، ۲۳۹

ونیز : « تصوف عزتی است در ذل و توانگری است در درویشی و خداوندی است دربندگی و سیری است درگرسنگی و پوشیدگی است در برهنگی و آزادی است دربندگی و زندگانی است درمرك و شیرینی است درتلخی هرکه دراین راه‌آید واین راه بدین صفت‌نرود هرروزی‌سرگردان تربود ».(۱)

ذوالنون مصری در تعریف عارف گفته است :

« عارف هرساعتی خاشع‌تر بود زیراکه بهرساعتی نزدیکتر بود ».

ونیز او گفته :

« عارف لازم یك حال نبودکه از عالم غیب هرساعتی حالتی دیگر برو میآید تا لاجرم صاحب حالات بود نه صاحب‌حالت ».

و نیز : « زاهدان پادشاهان آخرت اند و عارفان پادشاهـان زاهدانند». (۲)

هجویری در کتاب کشف‌المحجوب میگوید :

«واهل آن اندراین درجه برسه قسم‌است یکی صوفی ودیگرمتصوف وسه دیگر مستصوف پس صوفی آن بودکه از خود فانی بود وبحق باقی‌ازْ قبضهٔ طبایع رسته وبحقیقت حقایق پیوسته ومتصوف‌آنکه بمجاهدت ایندرجه را میطلبد واندر طلب خودرا برمعاملت ایشان درست همی‌کند ومستصوف آنکه از برای منال وجاه و حظ دنیا خود را مانند ایشان‌کرده باشد و ازْ این هردو وازهیچ معنی‌خبرندارد تاحدی‌که‌گفته‌اند المستصوف عندالصوفیه کالذباب وعندغیرهم‌کالذئاب، مستصوف بنزدیك صوفی‌ازحقیری چون مگس بود وآنچه این‌کند بنزدیك وی هوس‌بودو بنزدیك دیگران چون گرگ‌پر فسادکه همه همتش دریدن وسختی مردار خوردن باشد پس صوفی صاحب وصول بود ومتصوف صاحب فصول آنراکه نصیب وصل آمد بیافتن مقصود و رسیدن بمراد از مرادبی مراد شود واز مقصود بیمقصود و آنراکه نصیب اصل آمد براحوال طریقت متمکن شد واندر لطایف آن ساکن و مستحکم گشت و آنراکه نصیب فصول آمد از جمله باز ماند و بردرگاه رسم فرو نشست و برسم از معنی محجوب شد و بحجاب از وصل واصـل باز ماند و مشایخ را اندرین قصه رموز بسیار است تاحدی‌که کلیت آنرا احصا نتوان

---

۱ - بصفحه ۲٤۲ اسرارالتوحید رجوع‌شود

۲ - برای‌سائرتعریفات رجوع شود بشرح‌حال‌هریکی‌از عرفای مذکور در تذکرة الاولیا

کرد اما بعضی ازرموزایشان اندراین کتاب بیارم تافایده تمامترشود ان شاءالله ذوالنون مصری گوید صوفی آن بود که چون بگوید بیان نطقش حقایق حال وی بود وچون خاموش باشد فعلش هم فقر».

« شبلی گوید صوفی آن بود کـه اندر دو جهان هیچ چیز نبیند بجز خدا ».

«حصری گوید الصوفی لایوجد بعد عدمه ولایعدم بعد وجوده ، صوفی آن بود که هستی ویرا نیستی نباشد ونیستی ویرا هستی نه یعنی آنچه بیابد مر آنرا هرگزگم نکند وآنچه گم نکند مرآنراهرگز نیابد».

« علی بن بندار نیشابوری گوید تصوف آن بود که صاحب آن ظاهراً وباطناً خود را نبیند وجمله حق را بیند».

« محمدبن احمدالمقری گوید تصوف استقامت احوال است باحق یعنی احوال مرسر صوفی را از حال نگرداند وباعوجاج اندر نیفکند(۱)».

ابوحفص عمربن محمد سهروردی در کتاب عوارف المعارف (۲) فقر و زهد وتصوف را از یکدیگر تفکیك نموده میگوید :

تصوف غیراز فقر است و زهد نیز غیراز فقر است وهمچنین تصوف غیراز زهد است ولی تصوف اسم جامعی است برای معانی فقر و زهد با اوصاف واضافات دیگری که بدون آنهاشخص ولو فقیر وزاهد باشد صوفی محسوب نخواهدشد. آنگاه یك سلسله تعریفاتی ازقول مشایخ صوفـیه نقل نموده درهریك تحقیق مینماید و از مجموع این تعریفـات قدر مشترك و جامعی که بتوان بدست آورد این است که تصوف خدا پرستی است مبتنی برمحبت .

صوفی رابطهٔ خالق ومخلوق را رابطهٔ عاشق ومعشوق میداند وهمین عقیده است که غالباً مورد اعتراض شدید ظاهر بینان واقـع شده است .

ابن الجوزی میگوید:

صوفیه که لفظ «عشق» بخدا اطلاق میکنند از سه جهت در اشتباهند

---

۱ - کشف المحجوب چاپ ژوکوفسکی صفحه ۴۰ - ۴۹، هجویری تعریف های متعدد ازقول بزرگان عرفا بعربی و فارسی نقل کرده که هرکه بتفصیل بخواهد بآن مراجعه کند .

۲ - سهروردی نیز تعریفهای گوناگون ازتصوف ازقول مشایخ نقل میکند (رجوع شود بعوارف المعارف که درحاشیهٔ احیاءالعلوم غزالی درمصر بطبع رسیده است الباب الخامس فی ماهیته التصوف صفحه ۲۸۱ ج احیاءالعلوم)

اول اشتباه آنها درلفظ عشق‌است که نزد لغویون فقط برمورد قابل‌مناکحه اطلاق میشود دوم آنکه خدارا میتوان محب و محبوب نامید ولی عاشق و معشوق گفتن غلط است سوم آنکه چگونه بشری میتواند علم حاصل کند به اینکه خدا او را دوست میدارد .

البته وارداین‌بحث نمیشویم که‌اعتراض یکنفر حنبلی ظاهر بین‌خشکی چون ابن الجوزی تاچه اندازه بیمزه و حاکی از جمودت قریحه است ویـا هزاران اعتراض‌دیگر شبیه‌بآن بجاست یانه ونیز باین کار نداریم که‌علمای علوم حیاتی ومتخصصین درمبحث علم النفس جز غریزهٔ شهوانی که طبیعت برای تولید مثل درنهاد هرجانداری بودیعت گذاشته وبرای ضمانت ادامـه نوع هزاران دام باین منظور گسترده بعشق دیگری قائل نیستند یا آنکه فروید طبیب اطریشی وپیروان او هرعشق وهرزیبائی دوستی و هرشورو دلباختگی بجمال و موزونیت و هرشعر وسماع وموسیقی وبطور کلی هر صنعت لطیف را مظهری ازمظاهر غریزهٔ تناسل میدانند وجمیع احساسات عاشقانه را صدای انفعالات و عکس العمل های نفسی عشق مادی میشمرند که درشبه شعور ولاشعور واعماق وزوایای ذهن پنهان مانده است. آنچه مسلم است این استکه صوفی خداپرستی را براساس عشق ومحبت بنا نهاده واصطلاح «عشق خدائی» و «عشق روحانـی» را بوجود آورده و تمام خصوصیات وکیفیات عشق را دراین قسم خدا پرستی رعایت کرده وبحکم آنکه مجاز وحقیقت است تمام اصطلاحات وتعبیرات عشق وعاشقی را بکار برده وزبان جذاب مخصوصی درادبیات‌ایجاد نموده است که بعدها خصوصیات آنرا خواهیم گفت .

صوفی سر آفرینش را بااصل «کنت کنزاً مخفیاً فاحبت ان اعرف» ورابطهٔ‌بین خالق ومخلوق را با «یحبهم و یحبونه» بیان میکند وبا روش «استحسانی»(۱) مفهوم خودرا از ممکن وواجب وعشق ومحبت و معرفت وامثال آن اثبات مینماید یعنی یك سلسله اصول موضوعـهٔ مسلم و تعلیلات تهیه‌شدهٔ قبلی‌را نقطهٔ شروع بحث قرارداده همه چیزرا بدور آن میچرخاند ودر راه اثبات معتقدات‌خود بقرآن وحدیث وعقل ونقل وشعر وامور ذوقی

---

۱) ترجمه اصطلاح A priori

وسماع‌ووجد وحال ومکاشفه متمسك میشود ودرهمه جا زبان او سراپا زبان عشق است.

محیی‌الدین ابن‌العربی یك دوره توحید را بااصول وقواعد عشق در قالب الفاظ ریخته که ماحصل آن را فخر عراقی در کتاب لمعات بفارسی زبانان عرضه داشته است. شیخ عراقی که شاعری سوخته ودلباخته بوده و شیفتگی‌اش بجمال انسانی وهرزیبائی بدرجه‌ای بوده که بقول خودش هرجا جمال را بیابد پیروی از او خواهد کرد دراین کتاب شیوا با زبان مرموز صوفیانه توحید عرفا و وحدت وجود را با اصطلاحات عشق و عاشقی بیان نموده است وچنانکه خود درمقدمه میگوید کتاب را چنان ساخته وپرداخته تا «آینهٔ‌معشوق نمای هرعاشق آید».

(تاریخ تصوف دراسلام)

جلال همائی ـ سنا

جلال الدین همائی درسال ۱۳۱۷ هجری بشهر اصفهان متولد شد. پدرش وجدش متخلص بطرب وهما هردو از شعرای معروف بودند. خودش نیز شعر میگوید و «سنا» تخلص میکند . تحصیلات مقدماتی را درمکاتیب قدیمی وسپس درمدارس جدید اصفهان فرا گرفت. بعد در مدرسهٔ «نماورد» بتحصیل علوم قدیم خاصه فلسفه وحکمت پرداخت . چون از تحصیل فراغ



جلال همائی

یافت بتدریس مشغول شدوتاسال ۱۳۰۷ که بطهران آمد درمدارس اصفهان حوزهٔ درس داشت . پس از اینکه بطهران آمد ازطرف وزارت معارف جهت تدریس فلسفه و ادبیات در مدارس تبریز بآن صوب عزیمت کرد . درسال ۱۳۱۰ بطهران بازگشت ودر مدارس این شهر بتعلیم پرداخت. در هنگام تأسیس دانشگاهٔ طهران باستادی در دانشکدهٔ حقوق و دانشکدهٔ ادبیات برای تدریس فقه وادبیات معین گردید. وی ازاعضاء پیوسته فرهنگستان ایران نیز میباشد.

تألیفات و آثار :

الف - فهرست کتبی که تألیف کرده است: ۱ - تاریخ ادبیات ایران (دومجلد، چاپ تبریز ۱۳۰۸ - ۱۳۰۹) ۲ - غزالی نامه (تحقیق دراحوال امام محمد غزالی - ۱۳۱۵) ۳ - دانش‌نامه (دیوان اشعار چاپ اصفهان - ۱۳۰۲) ٤ - رسالهٔ شعوبیه (مندرج در مجلهٔ مهر) ٥ - مشارکت در تدوین کتابهای فارسی جهت مدارس متوسطه (سه مجلد) ٦ - مشارکت درتدوین دستور زبان فارسی (دومجلد) ۷ - رسالهٔ « گفتار درصرف ونحو فارسی» (مندرج در مجلهٔ فرهنگستان) .

ب : اسماء کتبی که توسط وی تحشیه وتصحیح شده است: ۱ - نصیحة الملوك تألیف (امام غزالی) ۲ - التفهیم لاوائل صناعة التنجیم تألیف (ابوریحان بیرونی - ۱۳۱۸) ۳ - ولدنامه (بهاء الدین ولد ۱۳۱٦) ٤ - مصباح الهدایه ومفتاح الکفایه (عزالدین‌محمود ۱۳۲٥) ٥ - منتخب اخلاق ناصری (۱۳۲۰) .

اینك نمونه ای از نثر او :

شعوبیه

آغاز نهضت ایرانیان برضد عرب و اشکالی که این نهضت بخود گرفت .

دانستیم که رفتار ظالمانهٔ عرب در عهد شوم اموی نهضت ایرانیان را برضد عرب نتیجه داد ، ایرانیان درمدت قریب یك قرن نه بدان اندازه ازعرب مصیبت وآزار دیدند که باین زودیها فراموش شدنی باشد، ازینرو می بینیم باوجود اینکه بالاخره بحکومت وسیادت عرب خاتمه‌دادند بازهم خاطره های اندوه برای دوره نامیمون اموی از روح آنها بیرون نرفت.

سیاست خشن ورفتار تند امویـان برای قوم عرب بیاندازه مشئوم و نامبارك افتاد ونه تنها برخسران عرب بلکه برضرر جامعهٔ اسلامی تمام‌شد. شق‌عصای مسلمین وتفرق کلمه وتشتت اهواء وپیدایش فرقه‌ها ونفاق‌خانمان برانداز میان‌مسلمانان وصدها امثال این‌لطمه های اساسی که برپیکر‌اسلام ومسلمین وارد شد همه ازنتایج همان سیاست ناهنجار امویان بود ویکی از ثمرات آن شجرهٔ ظلم داستان «شعوبیه» استکه مدتهای متمادی ملل مسلم را بجان یکدیگر انداخت ، و اگر رفتار امثال علی بن ابیطالب سرمشق خلفا وحکام بعدبود بزودی حکومت ازدست عرب بیرون نمیرفت‌وشوکت وقدرت مسلمین وبسط نفوذ اسلام دردنیا بهزار مرتبه بالاتر ازآن میرسید

که بود؛ بالجمله نهضت ایرانیان برضد عرب ازهمان عهد اموی آغاز شدو دنبالهٔ آن بدوره های بعد کشید ودر قرن سوم هجری بنهایت درجه اشتداد رسید واز آن ببعد هم حس کینه توزی وانتقام گاهی آشکارا وگاهی نهفته در روح ایرانیان جایگزین بود ودرهردوره‌ای باقتضای وقت بشکل مخصوصی اثر خودرا بروز میداد واین نهضت ازعهد اموی ببعداشکال گوناگون بخود گرفت وبصورتهای مختلف درآمد.

گاهی بصورت جنك باتیر وشمشیر ومحاربه وخونریزی ظاهر گشت، گاهی بشکل فرقه بندی واحزاب مذهبی جلوه‌گر، یك چند صورت تدبیر وحیله های سیاسی پیدا کرد، یك چند بشکل مناظرهٔ ادبی ومشاجرات علمی درآمد وبهرصورت که بود خواه بازور وشمشیر وخواه بحیله وتدبیر یابشکل علم وادب یابدسته بندیهای مذهبی واحزاب سیاسی وتشکیل حکومت های محلی، بالاخره تمام همت ایرانیان مصروف مخالفت باعنصر عرب بود و از هرچیز مؤثرتر در برانداختن سیادت عرب پیدایش احزاب «شعوبیه» استکه حکومت مطلقه عربی‌را ریشه کن ساخت.

نهضت های ایرانیان برضد عرب

گفتیم که مخالفت ایرانیان باعنصر عرب ازعهد اموی آغاز شد، واز آن تاریخ ببعد پیوسته بایکدیگر درجنك وکشمکش بودند وبالاخره ایرانیان غالب شده بمقصود خویش فیروز گردیدند ودانستیم که‌این مخالفت صورت نهضتهای گوناگون بخود گرفت و در هرزمان بشکل خاصی جلوه‌گر گشت. حال میخواهیم مظاهر نهضت های ایرانیان رابترتیب یادآورشویم:

قیام ایرانیان برضد عـرب نخست بصورت «ادبی» و سپس بشکل «سیاسی» وبالاخره بصورت «علمی» ظاهر گشت. اینکه گفتیم بنظرعمومی اجمالی بود و اشکال دیگر این نهضت را در ضمن مطالب آتیه روشن خواهیم ساخت.

اولین جنبش ایرانیان برمخالفت عرب بشکل ادبی درآمد و ادبای ایرانی درآثار خود مفاخرت برجنس عرب‌را شروع کردند. اسمعیل‌بن یسار نسائی(۱) از بزرگان شعرای ایران نژاد در عهد اموی است که در اشعار

---

۱) اسمعیل بن‌یسار ازموالی بنی‌تمیم‌وازمخصوصین آل‌زبیر بود. بعداز اینکه امر سلطنت بر عبدالملك‌بن مروان قرارگرفت اسماعیل بخدمت اوشتافت ووی و خلفاء بعدازاورابضرورت وقت‌و حال‌مدح میگفت‌و باطناًدشمن‌میداشت ودرسال۱۰۱ هجری‌وفات یافت وازاخبار اودراغانی (ج٤) بتفصیل نوشته‌شده است.

خود تغنی بمجد وجلالت ایران میکرد واز بزرگواری اجداد ونیاکان خویش یاد میآورد وفارس را برعرب ترجیح میداد ومیگفت:

رب خال متوج لی و عـم	ماجد مجتدی کریم النصاب
انما سمی الفوارس بالفر	من مضاهاة رفعة الانساب
فاترکی الفخر یا امام علینا	واترکی الجوروانطقی بالصواب
واسالی انجهلت عنا وعنکم	کیف کنا فی سالف الاحقاب
اذ نربی بنـا تناوتد سو	ن سفاها نباتکم فی التراب

اسمعیل بن یسار بامثال این اشعار همه‌جا تغنی میکرد وآشکارا عرب را تحقیر مینمود وبشرافت حسب ونسب نیاکان خود برعرب مفاخرت میکرد واین معنی را از دلائل تمدن ودانش ایرانیان وجهل وسفاهت عرب میشمرد که «ما دختران خودرا تربیت میکردیم وشما ازجهل ونادانی دختران خودرا زنده بخاك میسپردید».

روزی اسماعیل بن یسار بضرورتی بملاقات (عمر بن یزید بن عبدالملك) رفت ، وساعتی معطل شد تااجازه حضور یافت . چون بحضور رسیدمحض جلب توجه او برفع حاجت خویش خود وپدر خود را « مروانی » خواند . چون از پیش عمر بیرون آمد شخصی باو گفت تو وپدرت را بامروانیت چکار وشما را باآل مروان چه نسبت ؟

اسماعیل جوابداد که ما اینگونه مروانی هستیم که آل مروانرا دشمن میداریم ، زن آنکس مطلقه باد که مادرش هرروز بجای تسبیح آل مروان را لعن نمیفرستد !

اسماعیل بجای کلمه «لااله‌الاالله» میگفت «لعن‌الله مروان» ولعن و نفرین براین دودمان را بیشتراز کلمهٔ توحید سبب تقرب بخدا میدانست !-- این خود نمونه‌ای از حالت ایرانیان بود نسبت بنی‌امیه وآل مروان ، وبر این قیاس اکثر ایرانیان در آن زمان جنس عرب خاصه حکام و پادشاهان خانوادهٔ اموی را دشمن میداشتند .

بالجمله اولین نهضت‌ایرانیان بصورت مفاخرت برعرب پدیدار گشت ، ولی بنی‌امیه بهروسیله که ممکن‌میشد این صدارا خاموش میکردندو گلوی صاحبان این نغمه‌را بدست قهر یا بوسایل دیگر میفشردند ، وامثال اسماعیل بن یسار و برادرانش که همه شعوبی بودند همواره بابیچارگی درتعذیب و آزار حکام اموی میزیستند .

صاحب اغانی(۱) مینویسد که روزی اسماعیل بن یسار بر هشام بن عبدالملک وارد شد و این قصیده را خواند که مفاخرت نسبی خود ودلائل بزرگواری ایران را دربرداشت :

انی وجدك ما عودی بذی خور	عندالحفاظ ولا حوضی بمهدوم
اصلی کریم ومجدی لایقاس به	ولی لسان کحدالسیف مسموم
احمی به مجد اقوام ذوی حسب	من کل قرم بتاج الملك معموم
حجاجح سادة بلج مرازبة	جرد عتاق مسامیح مطاعیم
من مثل کسری وسابور الجنود معاً	والهرمزان لفخر اوتعظیم
اسد الکتائب یوم الروع ان زحفوا	و هم اذلوا ملوك الترك والروم
یمشون فی حلق الماذی سابغة	مشی الضراغمة الاسد اللهامیم
هناك ان تسألی تنبی بان لنا	جرثومة قهرت عز الجراثیم

هشام از شنیدن این اشعار درخشم شد و گفت برمن مفاخرت میکنی ومدایح ومناقب خود ونیاکان خویش را درحضور من میخوانی ؟

پس امر کردتا اورا در برکه‌ای غرق کردند بطوریکه نزدیك بهلاکت رسید . سپس فرمان داد تا ویرا بیرون کشیدند و او را بحجاز تبعید کرد .

تدبیر سیاسی ایرانیان برضد عرب

بطوریکه گفتیم نهضت ایرانیان ابتدا بصورت ادبی ومفاخرت نسبی شروع شد . ولی امویان ازاین نهضت کاملا جلوگیری میکردند وحتی الامکان دهان مردم را میبستند و نمیگذاشتند که این صدا ها بلند شود . ایرانیان چون از پیشرفت مقصود بدین راه مأیوس شدند خط مشی خودرا تغییر داده بتدبیرها وحیل سیاسی متوسل گشتند وبدعوتهای سری برضد بنی امیه مشغول شدند . اقدامات نهائی آنها تدریجاً بصورت دعوت عباسی درآمد و منجر بقیام «ابومسلم» گردید .

یکی ازتدبیرهای بزرك سیاسی که ایرانیان برای برانداختن حکومت بنی امیه و انقراض سیادت عرب اندیشیدند این بود که از «بنی هاشم» حمایت کنند . ظاهر این امر صورتی بسیار خوش وزیبا داشت زیرا بنی هاشم هم عرب بودند وهم قرابت ونزدیکی آنها بپیغمبر از هرخانواده‌ای بیشتر بود. طرفداری ازبنی هاشم درانظار مسلمانان رنك حمایت از دین ومذهب داشت ومقصود ایرانیان این بود که خودرا بحسب ظاهر حامی دین وپیغمبر نشان

---

۱) ج ٤ قصهٔ ملاقات اسماعیل باغمر بن یزید نیز مأخوذ ازهمین جزو اغانیست.

بدهند ولی درباطن غرض دیگرداشتند . میخواستند که بدستخودشان کسی را روی کار بیاورند که دست نشاندهٔ آنها باشد وبدلخواهٔ آنان رفتار کند، مقصود نهائی ایرانیان این بود که حکومت را از دست عرب انتزاع کنند و خود زمامدار امور دولت باشند .

اما باقتضاء وقت مجبور بودند که شخص خلیفه وپادشاهٔ اسلامی رااز همان جنس عرب انتخاب نمایند وپشتیبان مسند خلافت وی باشند تا بحسب ظاهر او حاکم باشد ودرباطن خودشانحکومت داشته باشند وبرای رسیدن باین مقصود طرفگیری از بنی‌هاشم را در نظر گرفتند . بدیهی است که چون خلیفهٔ وقت دست نشانده وحفظ مسند سلطنت از هرحیث محتاج بوجود آنها گشت قهراً زمام حکومت بدست آنان خواهد افتاد و برای رسیدن باین نتیجه درنهانی جداً مشغول کار بودند وپیوسته گرد این غرض میگشتند که حکومت اموی را خاتمه دهند و دولتی تازه موافق دلخواه خود تأسیس کنند ؛

آنگاه که هنوز پرده ازروی مقصود نهفتهٔ ایرانیان برداشته نشده بود وکاملا درخفا مشغول کار بودند هم پاره‌ای از مردم هشیار زمان از غرض باطنی آنها آگاهی داشته بمکنون ضمیر آنان پی برده بودند . از آن جمله « نصربن‌سیار » بود که قبایل نزاریه ویمانیه‌را مخاطب ساخته آنهارا ازدشمن سخت داخلی یعنی ایرانیان تحذیر میکرد ومیگفت :

ما بالکم تلقحون الحرب بینکم　　کان اهل‌الحجاعن رایکـم عزب
و تترکون عدواً قد اظـلکم　　مـمـا تأ شب لادیـن ولا حسب
قدماً یدنیون دنیا ما سمعت بـه　　عن الرسول ولم تنزل به‌الکتب
فمن یکن سائلا عن اصل دینهم　　فان دینهم ان تقتل العرب (۱)

یعنی شما سر گرم جنك وجدال هستید ودشمن‌اصلی خودرا رها کرده از آن بیخبرید ، دشمنی‌دارید که درقدیم دینی نداشت واکنون دین وآئین او همه کشته شدن عرب‌است . تحذیرات هیجان‌آمیز امثال نصربن‌سیار اتفاقاً سودی نداشت . چه ایرانیان اساس‌کار خود را طوری‌محکم گرفته ووسایل انقراض دولت اموی وختم سیادت عرب را بدانسان فراهم ساخته بودند که برهم زدن طرح آنها مشکل بود .

زیرا دعوت سری ایرانیان و اقداماتیکه بر ضد حکومت عربی کردند چنان مؤثر واقع شد که حتی جمعی‌از اکابر عرب نیزبا آنها هم آواز و

---

۱) العقدالفریدج۲ .

متحدالعقیده گشتند و بسیاری از زعماء و رؤسای نقبا ازجنس عرب(۱) هم درانداختن دولت اموی وتحقیر عرب با ایرانیان همصدا و همدست شدند.

قحطبهٔ طائی یکی‌از همان نقبا و متنفذین بزرك عرب بود که بالهجهٔ مؤثر عجیبی درخراسان خطبه میخواند و عرب را تحقیر میکرد وایرانیانرا بزرك میشمرد ودرطرفگیری ازایران‌شاید از پاره‌ای‌ازخود ایرانیان‌جدی‌تر و تندروتر بود.

طبری مینویسد(۲) که قحطبه‌طائی خطبه‌ای درخراسان خواند وروی بمردم کرده گفت:

ای مردم خراسان این مملکت‌از آن نیاکان وپدران شما وملك‌حقیقی شماست. نیاکان شما بعدل وحسن سیرت همواره بردشمنان‌خود فیروزبودند وچون ازطریق عدالت منحرف شدند خداوندعالم ذلیل‌ترین امم دنیا یعنی عرب را برآنان مسلط کرد وسلطنت و دولت اجداد شمارا بدانها داد. او نیز تا بعدالت وانصاف رفتار میکرد شایستهٔ حکمرانی بود، ولی عدل‌وداد راکنار گذارد و براه ظلم وجور رفت، اکنون خداوند عالم شماراتسلطی داده تا از عرب انتقام کشید و داد ازاین طائفهٔ جورپیشه بگیرید. ابراهیم امام بابی مسلم نوشت که تامیتوانی جنس عرب را درخراسان باقی‌نگذار و هرکس‌بعربی حرف میزند بقتل برسان وحتی برکودکان ابقا مکن، قبیلهٔ مضررا نابود ساز واحدی ازآنها باقی مگذار.(۳)

رسالهٔ شعوبیه

(مجلهٔ مهر شماره ۳ سال ۲)

---

۱) برای‌اسامی و قبایل نقباکه طرفدار ایرانیان بودند رجوع شود بتاریخ طبری ج۹ص۹۸

۲) طبری‌ج۹ص۱۰۹.

۳) شرح نهج‌البلاغه ج۱

بدیع الزمان فروزانفر

بدیع‌الزمان فروزانفر بسال ۱۳۱۸ هجری در بشرویه از توابع خراسان پا بجهان گذاشت. علوم قدیمه را نزد اساتید زمان آموخت. در سال ۱۳۰۲ بطهران آمد و در وزارت معارف عضویت و در مدارس دارالمعلمین عالی ودارالفنون سمت معلمی ادبیات فارسی را یافت. چون دانشگاهٔ طهران تاسیس گردید وی بمقام استادی دانشکده های معقول و



بدیع الزمان فروزانفر

منقول و ادبیات نائل آمد. او چند سال است که ریاست دانشکدهٔ معقول و منقول وعضویت فرهنگستان ایران و شورای‌عالی‌فرهنگ‌را در عهده‌دارد ونیزمدتی معاون دانشگاهٔ طهران بود. اکنونهم‌سمت‌نمایندگی‌درمجلس‌سنا را دارد میباشد. بدیع‌الزمان شعرهم‌میسراید.

تألیفات و آثار: ۱ — منتخبات ادبیات فارسی (این کتاب چند بار بچاپ رسیده است) ۲ — سخن و سخنوران، سال ۱۳۱۲ (دو مجلد) ۳ — تاریخ ادبیات ایران، سال ۱۳۱۷ (جزء انتشارات مؤسسه وعظ و خطابه) ٤ — رساله در احوال مولانا جلال‌الدین (سال ۱۳۱۵) ۵-

فرهنگ تازی بپارسی ٦ — خلاصه مثنوی ، سال ۱۳۲۱ (مجلد اول — برای مدارس) ۷ — مشارکت در تدوین و تهیهٔ کتب فارسی کلاسهای متوسطه ۸ - مشارکت در تألیف دستور زبان فارسی ، سال ۱۳۲۸ — ۱۳۲۹ ب) ۹— قدیمترین اطلاع از زندگانی خیام، سال ۱۳۲۷، چاپ تبریز.

اینک نمونه‌ای از نثر او :

شرح و توضیح ابیات مثنوی

ای برادر تو همان اندیشهٔ   مابقی تو استخوان و ریشه‌ای

تفسیر این بیت را از مولوی بشنوید که در فیه‌مافیه گوید «تو باین معنی نظر کن که تو همان اندیشه‌ای اشاره بآن اندیشه مخصوص است و آنرا باندیشه عبارت کردیم جهت توسعه اما فی الحقیقة آن اندیشه نیست و اگر هست این جنس اندیشه که‌مردم فهم کرده اند نیست مارا غرض این معنی بود از لفظ اندیشه و اگر کسی این معنی را خواهد که نازلتر تأویل کند جهت فهم عوام بگوید الانسان حیوان‌ناطق و نطق اندیشه باشد پس درست آمد که انسان اندیشه‌است‌ما بقی استخوان‌وریشه‌است». فیه مافیه‌چاپ‌تهران ۲۷۳

از موارد استعمال اندیشه و فکرت در کلام مولوی بدست میآید که مقصود او از این دو کلمه گاه معنی ولطیفهٔ‌شئی‌ودر این‌موضع‌لطیفهٔ انسانیت است که‌فکر و اندیشه باصطلاح ما اخص آثار و نزدیکترین تنزلات آن‌می باشد و گاهی نیز آنرا برمرتبه نزولی معنی اطلاق کرده و بدین‌مناسبت جهان را فکرت عقل کل خوانده زیرا عالم یکی از مراتب تنزل، و تحول آن جان جهان و حقیقت پنهان است چنانکه فکرت‌نیز یکی‌از‌مراحل‌تطور و تنزل لطیفه انسانی است و پس از تمهید این مقدمه گوئیم که‌خواه‌اندیشه را کنایه از لطیفه انسانیت بگیریم و خواه آنرا بمعنی تفکر استعمال کنیم حقیقت انسان جز اندیشه نمیباشد چه آنکه انسان بنظر صوفیان این‌صورت مادی نیست بلکه لطیفهٔ غیبی و سرالهی است که از جنس عالم لطیف و کارفرمای بدن است و چون صورت بنظر صوفیان‌معتبر نیست پس‌انسان‌همان لطیفه است که مولوی او را اندیشه مینامند و اگر اندیشه را باصطلاح منطقیان بمعنی فکر ومرادف نطق بگیریم درآن صورت فصل ممیز انسان خواهد بود و پیداست که تحقق‌نوع بفصل‌است وبازهم میتوان گفت که‌انسان جز اندیشه نیست و بر این فرض هرگاه صور فکری انسان ازجنس فضائل و معانی والا وحق و صدق باشد خود درعین خوشی میزید و دیگران از وی خوشیها میبرند و اگر صور فکری او از قبیل رذائل و افکار مذموم

و ناپسند باشد وجود او مایهٔ پریشانی و چون خاری‌است که بخودودیگران گزند ها میرساند زیرا کیفیت افکار در اقوال و اعمال تأثیر کلی میبخشد و گفتار و کردار زادهٔ اندیشه و فکر است چنانکه در رسائل‌اخوان‌الصفا میآید که عمل از اراده ناشی گردد و اراده از خلق خیزد و خلق از اندیشه پدید آید و میتوان گفت که چون انسان بوسیله‌فکرواندیشه‌بوجود خود و کیفیات سائر اشیا پی میبرد و با فرض عدم‌فکر پیوند او از خود و اشیاء گسیخته میگردد بنا بر این همان‌اندیشه‌بیش‌نیست و بعض ازشارحان گفته‌اند که‌مراد ازاندیشه قصد وهمت‌است چنانکه درمثل میآید که‌قیمت‌مرد باندازهٔ همت اوست‌و این‌معنی باشرح مولوی‌وسیاق‌سخن‌او‌مطابق‌نمینماید .

تا ببینی عالم جان جدید   عالم بس آشکار نا پدید

مراد از جدید در این‌مورد همان معنی لغوی است یعنی تازه و نوو آنرا نباید بمعنی حادث و مقابل کلمه‌قدیم فرض کرد چه‌منظورمولوی‌آنست که بوسیلهٔ تمسك بحبل طاعت و صبر برفرمان در جهان جانی که تازه و نواست وفرسوده وکهنه نیست و فوق آنچیزیست که ماتصور میکنیم‌ودارا هستیم میتوان رسید و این تعبیر نظیر گفته خاقانی است :

بردارزلفش‌از رخ‌تاجان تازه‌بینی   وازنیم‌کشت غمزه‌ش‌قربان‌تازه‌بینی

که مقصود از جان تازه جانی است که سراپا لطف و تازگی و زیبائی باشد چنانکه درموقع‌شادی‌ورفع خستگی و رهائی ازرنج میگوئیم جان تازه یافتم یعنی از کوفتگی در آمدم و جزآن شدم که بودم و چون بعقیدهٔ صوفیان جان سالك براثرتصرف مرشدو سلوك روحانی‌مبدل‌میگردد پس درحقیقت راهرو جان تازه مییابد و بعالم جان جدید وارد میشود و ممکن است که در استعمال لفظ جدید تعریضی هم بگفتهٔ آن عده‌ازحکماء که جان راقدیم میدانند داشته باشد ولی این نظر را اگر قبول کنیم باز موجب آن نمیشود که جدید را بمعنی حادث برابر قدیم فرض نمائیم زیرا در آن‌صورت لطف معنی از میان میرود و خلاف اصطلاح نیز خواهدبود در صورتیکه این منظور بطریق تلمیح و ایهام از لفظ جدید بر میآیـد و چون عالم معنی وجهان جان مغزعالم صورت وجان جهان‌آفرینش‌وصورت ظهور معنی و تنزل جان است پس آنچه متصف بظهور میباشد جان است نه صورت ومغزاست نه‌پوست ولیکن چشم حس برخلاف معنی را پوشیده‌و صورت را آشکار مىبينند پس عالم جان بحقیقت آشکار واز چشم‌صورت‌بین سخت ناپدید است و این تعبیر متخذ است از این آیه هوالاول و الآخر و الظاهر و الباطن .   (خلاصهٔ مثنوی)

مجتبی مینوی

مجتبی مینوی در سال ۱۳۲۰ هجری بطهران متولد شد. پس‌ازاتمام تحصیلات ابتدائی و متوسطه دورهٔ دارالمعلمین عالی‌را نیز بانجام رسانید وسپس‌بتدریس‌درمدارس طهران اشتغال یافت. درسال ۱۳۰۸ بسمت معاونت اداره سرپرستی محصلین ایرانی در پاریس معین گشت وبآنصوب عزیمت کرد و پس از آن مدتی هم سمت سرپرستی محصلین ایرانی درلندن بااو



مجتبی مینوی

بود . بیش از سه‌سال دورهٔ مأموریت او در اروپا بطول نیانجامید کـه بایران بازگشت.

وی در اوائل سال ۱۳۱۵ بسوی لندن رفت و تا اواسط‌سال۱۳۲۹ در آنجا بود و بتحقیقات ادبی وتاریخی خودادامه‌داد. اکنون سمت‌استادی دانشکدهٔ ادبیات طهران را درعهده‌دارد.

تألیفات و آثار :۱- صلاح الدین‌ایوبی و بنگیان(ترجمهٔ کتاب‌جرجی زیدان- ۱۳۰٤) ۲ – تصحیح و چاپ دیوان ناصرخسرو بامقدمه(۱۳۰٤)؛

۳- نامهٔ تنسر (۱۳۱۱) ٤ - تصحیح و مقابلهٔ شاهنامه (ج ۱ با مشارکت عباس اقبال - چاپ بروخیم) ٥ - اطلال شهر پارسه (ترجمهٔ خطابهٔ هرتسفلد) ٦ - وضع ملت ودولت ودربار در دورهٔ شاهنشاهی ساسانیان (ترجمه از فرانسه اثر کریستن سن) ۷- تصحیح ویس ورامین (۱۳۱٤) ۸- مازیار (بامشارکت صادق هدایت) ۹ - تصحیح وتحشیهٔ نوروزنامهٔ خیام (۱۳۱۲) ۱۰- شیروخورشید (مندرج دریادبودنامهٔ دینشاه ایرانی - چاپ بمبئی) ۱۱- رسالهٔ نصیرالدین طوسی درباب مالیات و مملکت داری (بضمیمهٔ ترجمهٔ انگلیسی آن توسط مینورسکی - لندن، ۱۹٤٥ میلادی) ۱۲ - اقبال لاهوری (نشریهٔ مجلهٔ یغما) ۱۳- تاریخ خط عربی فارسی (بزبان انگلیسی در کتاب نظری بصنایع ایران، چاپ اکسفورد).

اینك نمونه‌ای از نثر او :

منشأ نقش شیر و خورشید

در اینکه علامت شیروخورشید فقط در زمان پادشاهان قاجار «رسمی» بمعنای اداری شده شکی نیست و دستور العملی که در ۱۲٥۲ درین باب بامر محمدشاه صادر شده درسالنامهٔ وزارت خارجه که در ۱۳۲۲ بطبع رسیده است موجود است. بعضی میگویند که این علامت را فتحعلی شاه قاجار «رسمیت» داده است. لیکن آنچه یقین است اینکه نقش و شکل و رنك علمها بر حسب موارد مختلفه متفاوت بوده است ودر زمان ناصرالدین شاه یازده شکل مختلف دردربار وجود داشته که اشکال و تفصیلات راجع بهریك را اینجانب بدست آورده و جمع کرده‌ام.

درباب اصل و منشاء شیر و خورشید آنچه بر اینجانب معلوم شده اینستکه نمیتوان آن را بعهد ماقبل اسلام منسوب کرد سهل است دراوایل عهد اسلامی نیز متداول نبوده و از زمانی هم که باب شده استعمال آن عام نبوده است و درزمان واحد از شکل و رنك پارچهٔ بیرق و نقش آن ورنك علامت منقوش باختلاف وصف کرده‌اند، ولی تنها قول صریحی که درباب ابتدای استعمال شیروخورشید بایکدیگر قبل از زمان صفویه بدست آورده‌ام روایت ابن العبری صاحب تاریخ مختصر الدول است که میگوید چون سلطان غیاث الدین کیخسرو از سلاجقهٔ روم (قونیه) دختر شاه گرجیان را بزنی گرفت (بین ٦۳٥و٦٤۱ هجری) و مردی عیاش وهوس‌ران بود میخواست صورت زن خویش را که بسیار دوست‌داشت برروی دراهم نقش

کند ، باو اینطور راهنمائی کردند که صورت شیر که بر بالای آن نقش خورشید باشد بردراهم بسازد تا مقصود حاصل شده باشد ولی هر کس آن صورت را ببیند گمان کند که این نقش طالع ولادت شاه بوده است . او همچنان کرد (۱)

اگر داستان سابق الذکر واقعاً باتمام جزئیاتش حقیقی باشد شکل خورشید معرف صورت یك دختر گرجی و این ترکیب نقش بیرق از بقایای آل سلجوق میشود و چنانکه بعد خواهیم دید شکل شیر تنها نیز که پیش از آن درروی بیرقها رسم میشده است از آثار قوم ترك است و بنابراین چنین نقشی لایق آن نیست که ملت ایران بدان بنازد ونگاهش دارد.

از تتبع در کتب حاوی تواریخ و قصص باز مانده ازدورهٔ ساسانی از قبیل شاهنامه، والتنبیه والاشراف، و تاریخ طبری ، و الآثار الباقیه ، و غرر ملوك الفرس ، والاعلاق النفیسه، و محاسن اصفهان ، و فتوح البلدان، و غیره معلوم میشود درفش دولتی و جنگی ایرانیان قبل از اسلام درفش کاویانی بوده است که در جنك قادسیه بدست عرب افتاد وسعدبن ابی وقاص آن را برای عمر بن خطاب فرستاد وی امر کرد آن را برهم زدند و پاره پاره کردند و میان گروندگان باسلام بخش نمودند .

درفش کاویان برحسب داستانهای ملی اینطور پیداشده بود که کاوهٔ آهنگر همینکه بخلاف ضحاك برخاست پارهٔ چرمی را که از پوست خرس و بقولی پوست شیر بود و آن را در هنگام کوبیدن آهن تفته برپیش میبست و پا های خود را بدان میپوشانید برسرچوب کرد و مردمان را درزیر آن «درفش» گردآورد . درفش کاویان که در دورهٔ ساسانیان بیرق دولتی بود بزر و جواهر آراسته بود و میگفتند این همان پارهٔ چرم بی بهاست که فریدون آنرا گوهر نشان کرد و شاهان پس از او بدان تبرك و تیمن میجستند و برجواهر آن میافزودند و از همین جهت بود که امتیاز حمل درفش را بخاندان قارن مخصوص کرده بودند که سلسلهٔ نسب خویش را بکاوهٔ داستانی میرساندند . شکل درفش کاویانی بردیوارهای ایوان کسری در مداین منقوش بوده است و بحتری در قصیدهٔ سینیهٔ خویش که دروصف ایوان کسری سروده است بدان اشاره کرده میگوید :

---

۱) از این سکهٔ شیرو خورشید سلطان کیخسرو معدودی موجود است و تصویری ازآن در دائرةالمعارف بریتانیا درتحت لفظ سکه‌ها ویکی هم در تاریخ ملت ارمن تألیف دمرگان گراوور شده‌است.

و المنایا موائل و انوشروان، یزجی الصفوف تحت الدرفس.

شکل درفش کاویانی درنقش رستم درفارس نیزحجاری شده وامروز موجوداست و برآن صورت شیر یا حیوان دیگری منقوش نیست. فردوسی در شاهنامه در دوموضوع بیان درفشهای مختلف پهلوانان اساطیری ایران را متعرض شده است : در هنگامیکه هجیر و سهراب از بلندی مشرف بلشکرگاه ایران درباب یکایك آن پهلوانان سخن میگویند و سهراب سراغ خرگاهها وصاحبان آنهارا میگیرد هجیر میگوید :

۱ - سرا پردهٔ دیبهٔ رنگ‌رنگ	بـدو اندرون خیمه های پلنگ
به پیش اندرون بسته صد ژنده پیل	یکی تخت پیروزه بر سان نیل
یکی زرد خورشید پیکر درفش	سرش ماه زرین غلافش بنفش
۲ — ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ از میمنه	سواران بسیار و پیـل و بنـه
سرا پرده ای بـر کشیده سیاه	رده گردش انـدر ستاده سپاه
زده پیش او پیل پیکر درفش	بنـزدش سواران زرینـه کفش
۰ ۰ ۰ ۰ ۰ طوس نوذر بود	درفشش کـجا پیل پیکر بود
۳ — ۰۰۰ آن سرخ پرده سرای	یکی لشکری گشن پیشش بپای
یکی شیر پیکر درفشش بنفش	درفشان گـهر در میان درفش
۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰۰	سپهدار گـودرز کشوادگـان
٤ - ۰۰۰۰ آن سبز پرده سرای	بزرگـان ایـران بپیشش بپای
یکی تخت پر مایه اندر میان	زده پـیش او اخـتر کاویـان
درفشش ببین اژدها پیکر ست	بر آن نیزه برشیر زرین سرست

این خیمهٔ رستم بود و هجیر اندیشید که اگر نشان رستم را بسهراب بگوید ممکن است بی‌خبر سهراب براو بتازد وتباهش سازد. پس نام وی را از میان بیفکند و گفت این سرا پردهٔ مردی چنین است که بدرگاه شاه آمده .

٥ — ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ از مهتران	کشیده سرا پرده ای بر کران
یکی گرك پیکر درفش از برش	بابر اندر آورده زرین سرش
۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰	۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ گیو نیو
٦ - ۰۰۰ ازآن‌سو که تابنده‌شید	بر آید یکی پـرده بینم سپید
ز دیبای رومـی بپیشش سوار	رده بر کشیده فزون از هزار
ز دیبا فرو هشته‌زیباجلیل ۰۰۰	یکـی ماه پیکر درفشی بپای
فرابرز ۰ ۰ ۰ فرزند شاهست	۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰

۷ — ۰۰۰آن زرد پرده سرای درفشی درفشان بپیشش بپای
بگرد اندرش سرخ وزرد وبنفش ز هر گونه ای بر کشیده درفش
درفشی پس پشت پی کر گراز سرش ماه سیمین و بالا دراز
۰ ۰ ۰ او را گرازه است نام ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰

در این ابیات فردوسی هفت‌قسم نقش درفش را وصف میکند : نقش خورشید ، نقش شیر ، نقش اژدها برای درفش کاویانی ، نقش کرگدن ، نقش ماه ، نقش گوسفند نر (گراز) ، همچنانکه دیدن تمام جزئیات از راه دور و از پشت اشیاء حاجب ماوراءدرین فصل شاهنامه بکلی شاعرانه‌و خیال‌انگیزاست این اوصاف وتقسیم انواع‌درفشها نیز خیالی وناشی ازتصور است و بیشك منقول از هیچ‌سند قدیم‌نیست‌واگر بتوان فرض کرد که‌ممکن است در عالم خارج یك روزی این اقسام نقوش بیرقها وجود داشته است بیگمان زمان خودشاعر بوده است همچنانکه‌وقتی‌فردوسی‌وصف‌چوگان‌بازی سیاوش‌را میکندنبایدآن‌حکایت را طرزچوگان بازی‌در زمان‌خود فردوسی دانست .

در موضوع دومی که فردوسی اقسام نقشهای درفشها را یاد میکند موقع سان دیدن کیخسرو است لشکر خویش را ، درین مورد نقش پلنك و آهو وهمای را برنقوش سابق میافزاید اما در دوسه مورد در نسبت دادن هرنقشی بپهلوانی برخلاف سابق سخن رانده مثلا خورشید پیکر درفش‌را بفریبرز وشیرپیکر درفش را شیدوش‌وماه پیکر درفش را بگودرز گستهم نسبت میدهد .

نتیجه اینکه از روی این اقوال فردوسی نمیتوان گفت که نقش شیر یاخورشید سابقهٔ تاریخی ماقبل اسلامی در ایران دارد همچنانکه از ابیات فخرالدین اسعد گرگانی درمنظومهٔ ویس ورامین چنان استنباطی نباید کرد. وی درضمن وصف یك جنك میگوید :

هوا چون بیشهٔ دد بود یکسر ز بیر وشیر و گرگ وپیل‌پیکر
چوسروستان‌شده‌دشت‌ازدرفشان چودیبای درفشان مه درفشان
فراز هریکی زرین یکی‌مرغ عقاب و باز باطاووس وسیمرغ
بزیر ماه درشیر آبگون رنك توگفتی شیر دارد ماه‌در چنگ

شکی نیست که این وصف نیز متعلق بزمان شاعر است ولو اینکه خود او آن را بزمان قبل‌از اسلام نسبت میدهد و عادتاً شعرا در این‌گونه تخیلات تابع مآخذ قدیم نبوده‌اند .

پس‌از این فقره‌فقط معلوم میشود که در دورهٔ زندگانی گرگانی‌یعنی در اواسط قرن پنجم هجری وموقعیکه سلطنت غزنویان بپایان رسیده وآل سلجوق بشاهی ایران نشسته بودند علمهای رنگارنك مخصوصاً سفید ازدیبا بانقوش شیر وببر وکرگدن و پیل متداول بوده است و نقش شیرآن رنك آبی داشته واز ابیات فردوسی نیز میتوان استنباط کرد که وی در دورهٔ غزنویان نقوش گوناگون درفشهای تیره های مختلف ترك وایرانی راکه جزء لشکر سلطان محمود بوده‌اند دیده بوده است .

زیرا چنانکه گفتیم درفش کاویانی ایران که علم دولتی وجنگی دورهٔ ساسانیان بود وصورت‌آن امروزه از مأخذهای‌متعدد بدست مارسیده‌صورت هیچ حیوانی نداشته واز آن گذشته درروی هیچیك از سکه‌هائیکه ازماقبل اسلام ایران مانده جز بربعضی‌سکه‌های اشکانی صورت حیوان منقوش‌نیست وبرسکه های عهد ساسانی ازیکطرف صورت شاه را وازطرف دیگر نقش آتشکده را زده‌اند .

پس نقوش حیوانات برروی بیرقها از کارهای ایرانی نیست واز آن قومی است که هرتیرهٔ آن نسب خویش‌را بیك حیوان میرساند وآنراحامی خاندان خود میداند و میپرستد. بدین صفت قوم ترك را میشناسیم و اول موقعیکه استعمال این نقوش را دربیرقها میشنویم دورهٔ غزنویان و پس‌از ایشان دورهٔ سلجوقیان است .

☆☆☆

اینك بترتیب تقدم تاریخی تقریبی بعضی‌از فصول وفقرات وابیاتی را که درآنها ذکر رایت شاهان ونقش آن خاصه نقش شیروذکر مسکوکات و نقش آن آمده واز بطون کتب و دواوین بیرون آورده‌ام بدست میدهم آنگاه به نتیجه میپردازم . (۱)

☆☆☆

نتیجهٔ مقدمات سابق این شد که این نشان از بقایای ترکان است که شیر یکی‌از مقدسات بلکه یکی‌از پروردگان ایشان‌است ، بلی ایرانیان‌پیش از ظهور زردشت آفتاب را میپرستیده‌اند و در آن اوان شکل آفتاب را برپارچهٔ بیرق نیز نقش میکردند وحتی در زمان ساسانیان نیز بنا بگفتهٔ

---

۱) متاسفانه‌بعلت تنگی‌جا فصول وفقرات‌و ابیاتی راکه نویسندهٔ دانشمند مقاله برای تأییدمطلب آورده است نمیتوانم نقل‌کردوناچار بدرج قسمت‌آخرمقالهٔ مزبورکه نتیجه استنباطات نویسنده‌میباشدمیپردازم. (ا.ا.)

ابوریحان بیرونی از آئین شاهان در روز مهرگان (فقط در روز مهرگان) گذاشتن تاجی بوده است که بر آن شکل خورشید و گردونه ای که بر آن سوار است (واسب آنرا میکشیده) منقوش بوده ، واز طرفی هم دروازهٔ شیرانی درهمدان از آثارعهد هخامنشی ونقش‌شیریکه چنك درپشت گوزنی زده و دندان درگوشت او فرو برده درخرابه‌های‌تخت‌جمشید باقیست لکن هیچیك ازاین‌امور ربطی بنقش‌شیروخورشید روی‌بیرق‌یاسکه نداردچنانکه نقش صورت شیر در زمانهای مختلف روی بالش وبساط وچتر و شادروان و فرش وقالی وبالای درگرمابه و روی مجمر ونمد وغیره متداول بوده و مجسمهٔشیر که ازدهان آن‌آب‌بحوض میریخته نیز درعمارات مجلل (ازجمله درقصر الحمرآء خلفاء اموی دراندلس) میساخته‌اند ولفظ شیر درمعنی‌شیر آب انبار وغیره هم از آنجا آمده است که آن مجرای فلزی راکـه آب بیرون‌میدهد سابقاً بصورت شیر میساخته‌اند .

حتی محمد امین، خلیفهٔعباسی پنج کشتی کوچك در دجله داشته که‌یکی ازآنها بشکل شیر بوده و چهارتای دیگر بصورت‌فیل وعقاب ومار ودلفین، وازاینها گذشته نیز مورد استعمال نقش شیر بسیار فراوان بوده وحتی نقش شیروخورشیدهم درغیر مورد بیرق موجود است ولی آن نقشی نجومی‌است چه چنانکه معلوم است منجمین شیر را خانهٔ آفتاب‌میدانند و ابوالفرج‌رونی درشریطهٔ قصیده‌ای گوید :

تا برزمین نبات بود مایهٔ حیات   تا بر سپهر شیر بود برج آفتاب

وقطران گوید :

اگر بخانهٔ شیر آمده است شیر رواست
بدانکه خانهٔ شید است شیر برگردون

وچنانکه دیدیم نقش شیروخورشید بیرق وسکه نیزگاهی تصورشده است که مربوط بدین حالت نجومی است ۰ حتی در افسانهای ایرانی متعلق بعهداسلامی خورشید آسمان راهم سوار شیر تصور میکرده‌اند (۱)چنانکه دراسکندرنامهٔ نثر که از آثار صفوی است آمده است که :

اسکندر با هفده پدر و پسرزاده روانهٔ کورهٔ آفتاب شدند ... تخمیناً

۱- این عقیده قطعاً در دورهٔ اسلامی‌و شاید از روی نقش شیرو خورشید بیرقهاو سکه‌ها پیداشده، ورنه عقیدهٔماقبل اسلامی عامه‌درایران این بوده که گردونهٔ خورشید رافرشته‌ای بصورت اسب می‌کشدو گردونهٔ ماه را فرشته‌ای‌بصورت گاو.

دوساعت به صبح مانده بجائی رسیدند که‌زیاده از آن نتوانستند پیش‌روند..
وبروایتی‌چشمه آبی وبروایتی چاهی دیدند که شرارهٔ از آن چاه درمیآمده
ارسطوعرض کرد ای شهریار این چاهی است که آفتاب بیرون میآید...
شعاع آفتاب ازچاه درآمد وبر روی شیری سوار بود آن‌شیر چنان نعره‌ای
کشید کـه تمام عالم بلرزه درآمد... اما از اثر خورشید همچنان بادی
میوزید که اسکندر را باسالارانش برداشته سه‌منزل در عقب انداخت...
ازآنجا برخاسته روانه شدند بازصبح‌بهمان مکان رسیدند در وقتیکه‌آفتاب
برآمد شاهزاده اصلان جستن نموده آن شیررا دربغل گرفت که آن شیر
بلندشدبقدر یك‌نیزه، شاهزاده دید که میسوزد دیگر خودرا نتوانست ضبط
کند مدهوش افتاد چون بهوش‌آمد سه‌منزل خودرا عقب دید...

بنا برعقیدهٔ نجومی مذکور از زمان بابلیان مرسوم چنان‌بوده‌استکه
چون‌منطقه البروج یاسبعهٔ سیاره‌را میخواسته اند نقش کنند صورت‌خورشید
را برپشت شیر میساخته‌اند وبردیوارملی‌که درحدود قرن‌ششم هجری‌برای
جزیرهٔ ابن‌عمر (که شهری جزیره مانند است در کنار دجله) ساخته اند
نقش دوازده برج‌را ازسنك تراشیده اند وبرج اسد را بشکل شیری رسم
نموده‌اند که برپشت آن خورشید بصورت دایره‌ای قرارگرفته واشعهٔ نوربر
اطراف پراکنده .

☆☆☆

از آنچه گذشت معلوم شد کـه نمی توان جنبهٔ ملی داستانی و
تاریخی برای نشان شیر و خورشید قائـل شد ، ونه بتاریخ قـدیم
ایران (قبل از اسلام) ارتباطی دارد و نـه قرائنی موجود است کـه
ایرانیان آنرا ایجاد وابداع نموده اند و اگر بااین تفصیل بازکسی نسبت
این علامت را بدورهٔ قبل‌از اسلام ایران بدهد آگاهی اورا باید بانـدازهٔ
محققین عهد محمدشاه قاجار دانست که درمقـدمهٔ نظامنامهٔ نشان دولت علیه
(که درهمان زمان«باسمه شده وباطراف‌واکناف‌ممالك محروسه»فرستاده
شده بود) این‌عبارات مضحك رانوشته‌اند: «... ودولت علیهٔ ایران راهم
نشان شیر وخورشید متداول بوده است که قریب سه‌هزار سال بل متجاوز
ازعهد زردشت این علامت بوده وسبب انتشار آن شاید این باشد کـه در
آئین دین زردشت آفتاب‌را مظهر کل ومربی عالم میدانسته اند وباین‌سبب
اورا پرستش میکرده‌اند وچون‌بتجربه وامتحان که قرارعلم نجوم برآنست
چنین یافته‌اند که کواکب سبعهٔ سیارهٔ دربعضی از بروج خوشحال‌اند ودر

بعضی بدحال باین معنی که دربعضی از بروج اثر خوب بارض وساکنین می رسانند ودربرخی اثر بد، پس هر کوکب در هر برج که خوشحال بوده واثر نیك باین عالـم بخشیده آن برج را بیت آن کوکب یاشرف آن کوکب نامیده اند وباین علت برج اسد را هم بیت وشرف شمس قرار داده ونشان دولت‌علیه‌ایران‌راشمس دراسد که شیر وخورشید (کذا) باشد قرارداده‌اند. شاید برای اینکه هرشخصی که خدمت میکرده خواسته بودند پایه و مرتبهٔ اورا هم بامثال واقران برتری دهند تصویر کوکب‌را درحالتیکه باعلادرجه سماء که بیت‌او باشد رسیده صورت آنرانیز درپشت‌شیر کشیده بآداب‌تمام‌باو میداده اندواین‌قاعدهٔ قویمه قرنها درین دولت متداول میبوده تا که دولت اسلام‌غالب واساس کفر ازمیانه رفت... ولیکن بواسطهٔ اینکه اکثر بلاد وبقاع‌ایران دراقلیم چهارم واقع‌است وحرکت شمس‌هم درفلك چهارم‌است ازاین جهت نشان شیروخورشید را تغییر نداد و همان قرار سابق متداول ومعمول‌به بود و هرکدام از نوکران دولت وچاکران حضرت که خدمت نمایان میکرده وباعطای نشان شیر وخورشید سرافراز میشد تاخدمت او برخلق‌معلوم‌شود ودیگران نیزشوق خدمت حاصل کنند... ولی درسنوات سالفه تا اواخر عهد خاقان مغفور اعطای نشان باسباب دیگر منوط گشت بناء علیهذا رای جهان‌آرای شاهنشاه... قرار براین گرفت که این‌قاعده تجدید وتحدید یابد وقانونی دراین خصوص مرقوم وبرای هرنوع ازخدمت ترکیب معینی ساخته شود...»

تنها خبر صحیح در این فصل دوجملهٔ اخیر است که تصریح دارد که نشان شیر و خورشید درابتدای شاهی محمدشاه قاجار وضع شد.

اینجانب بمناسبت تجسس‌ازبرای یافتن منشأ شیروخورشیدعلامات(۱) رسمی ایران راکه در دورهٔ هخامنشی واشکانی و ساسانی بحسب زمان و مکان درروی بیرقها وسکه‌ها نقش‌میکرده‌اند پیداکرده‌ام واز همه بزرگتر و مهمتر درفش کاویانی یا «اختر فروزندهٔ کاویان» بود کـه بدست اعراب افتاد و درمسجد مدینه پاره وبخش گردید.

بنابراین اگر درباب جنبهٔ سیاسی این موضوع گفتگو و سئوال شود که آیااین علامت شیروخورشید را باید حفظ وتقدیس کرد یامیتوان‌تغییرش

---

۱) علامات ازآن میگویم که درآن دوره ها یك علامت ثابت متحدالشکل نداشتیم.

داد خواهم گفت بگمان من هیچ مانعی برای تغییر آن دراینعهد انقلاب حیات ملی ودورهٔ تجدید رسوم وشمایر قدیم ایرانی نیست وهمچنانکه بره وخرچنگ و کژدم را بفروردین و غیره بدل کردیم وخوك ومار و بوزینه را بـدیار عدم فرستادیم این یادگار دیگر قوم ترك را نیزخوب است واگذاریم و در اینصورت بهترین بیرق که رایت عظمت داستانی ما بوده همان درفش کاویانی است واز خوشبختی شکلش و ترکیب اصلی آن بواسطهٔ تعریف مورخین و بواسطهٔ باقی ماندن صورت آن در نقش رستم فارس وپیدا شدن شکلش در دوجای دیگر تاحدی بدست آمده است وپرفسور اوسکارمان مقالهٔ مختصری درباب آن دراولین شمارهٔ مجلهٔ کاوه نوشته است .

این بود خلاصه‌ای از آنچه اینجـانب درموضوع منشأ شیر وخورشید بدست آوردهام و تفصیل این اجمال را باذکر شواهد واسناد در رساله ای باعده‌ای تصاویر وفرهنگی حاوی لغات واصطلاحات مستعمله درموردجزئیات ومتعلقات علم وچتر ونظایر آنها درج کرده‌ام که شاید روزی بچاپ برسد .

لندن ، ۲۳ بهمن ماه ۱۳۰۸

(یادنامهٔ دینشاهٔ ایرانی)۱

۱- «یادنامهٔ دینشاهٔ ایرانی» مجموعه ایست مشتمل بر مقالات فارسی و انگلیسی که بسال ۱۹٤۳ دربمبئی نشر شده‌است.(۱.۱)

نصر الله فلسفی

نصر الله فلسفی اصلش از سواد کوه است و بسال ۱۲۸٤ در طهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی ومتوسطه‌را درمدارس اقدسیه وآلیانس وسپس در دارالفنون بپایان برد.

پس‌از فراغ از تحصیل در وزارت پست وتلگراف مشغول کار شدو بمدیریت مجلهٔ پست وتلگراف منصوب گردید. مدتی هم در وزارت عدلیه



نصر الله فلسفی

خدمت کرد تا اینکه بعضویت وزارت معارف درآمد و در مدرسه دارالفنون وغیره بتدریس پرداخت. از هنگام تأسیس دانشگاه طهران بمقام استادی دانشکدهٔ ادبیات برای تدریس تاریخ پیش‌از اسلام نائل‌آمد. وی گاه‌بگاه شعرهم میسراید.

تألیفات و آثار: الف ــ فهرست کتبی که تألیف کرده است:

۱ ــ تاریخ روابط سیاسی ایران واروپا درعهد صفویه (مجلداول

۱۳۱۶) ۲ – شرح حال بزرگان ، سال ۱۳۱۸ (داریوش وانوشیروان)
۳ – اصول تعلیم وتربیت(سال ۱۳۱٤) ٤ – تاریخ اروپا (درقرن ۱۹و۲۰)
۵ – دورهٔ کامل تاریخ ایران واروپا (۵ مجلد برای کلاسهای مدارس متوسطه)
٦ – دورهٔ کامل جغرافیا (برای کلاسهای مدارس متوسطه – ۵ مجلد)

ب – فهرست مجلاتی که توسط او نشر شده است :

۱ – مجلهٔ پست وتلگراف (۱۳۰۳) ۲ – مجلهٔ « ایران » (نشریهٔ کلوب بین‌المللی) ۳ – مجلهٔ تعلیم وتربیت (۱۳۱۵ – مدت یکسال ونیم) ٤ – مجلهٔ مهر (۱۳۱۲ – مدت چهارسال) ۵ – مجلهٔ هفتگی امید (۱۳۲۲ – مدت ۳ سال)

ج – فهرست کتبی که ترجمه کرده است :

۱ – بیچارگان اثر ویکتور هوگو (ترجمه منظوم ، ۱۳۰۵) ۲ – ورتر (اثر گوته) سه چاپ ۳ – سلطنت قباد وظهور مزدك (اثر کریستن‌سن دانمارکی – قسمتی از اینکتاب را آقای احمد بیرشك ترجمه کرده است.) ٤ – تمدن قدیم (اثر فوستل دو کولانژ، ۱۳۰۹ – بسرمایهٔ آقای دکتر محمد مصدق بچاپ رسید) ۵ – انقلاب روسیه (اثر اوسیب لوریه – ۱۳۰۳) ٦ – داستانهای متعدد که نام بعضی از آنها دراینجا ذکر میشود :

هشتصد وسیزده – تودهٔ طلا – سرتنك بلور – دندان ببر (از آثار موریس لبلان)

اینك نمونه‌ای از نثر او :

بت سومنات

عقاید نویسندگان اسلامی :

بسیاری از مورخین اسلامی معتقد بودند که بت سومنات همان «منات» بت قبایل «اوس» و «خزرج» است که با «لات» بت بنی ثقیف و «عزی» بت قریش وبنی کنانته وبتان دیگر در کعبه بود وچون رسول اکرم آن بتان را بشکست کافران منات را ازمیان در ربودند واز راه دریا بشبهٔ جزیرهٔ گجرات که ازدیرباز مسکن کفاربود بردند سپس اورا بتخانه‌ای بنا کردند و آن سنك را بجواهر رنگارنك بیاراستند و در جهان خبر افکندند که او خود از دریا برآمده است ونام او را سومنات نهادند که نام اصلی در آن مضمر بود .

بعلاوه چون منات باحتمال کلی صورت آدمی داشته مورخین اسلامی گمان داشتند که بت سومنات را نیزصورت آدمی بوده است .

اینعقاید همگی خالی از صحت است . ابوریحان بیرونی(۱) که در خصوص عقایددینی هندوان درعصر سلطان‌محمود تحقیقات‌کافی کرده‌و کتاب گرانبهای جامعی راجع بهندوستان نگاشته است راجع باین بت مطالبی مینگارد که بحقیقت نزدیکتر مینماید وبطلان عقاید سابق‌الذکر را آشکار میسازد .

درکامل‌التواریخ ابن‌الاثیر نیز درین باب شرحی نگاشته شده‌است که درسطور ذیل‌نقل میکنیم ومؤید گفتهٔ ابوریحان‌است . آنچه مایهٔ تعجب‌است اینکه هنگام لشکرکشی محمود نیز همراهان وی‌دربارهٔ اصل بت بدینعقیده بوده‌اند وفرخی هم که خود بامحمود بسومنات رفته وقطعاً بت رادیده‌است سومنات را همان منات کعبه میشمارد .

گفتهٔ ابوریحان :

ابوریحان بیرونی‌درخصوص بت‌سومنات(۲) مینویسد که‌این‌نام‌مرکب از دو کلمه سوم و نات است .

« سوم » بمعنی ماه، نات بمعنی مخدوم‌یاصاحب، وسومنات یعنی‌صاحب‌ماه و در وجه تسمیه این نام شرحی‌از افسانه های هندی‌نقل میکنند که مضمون آن اینست :

«... و گفته اند که منازل ماه دختران « پرجاپت » (۳) اند که ماه با ایشان مزاوجت کرد و پس‌از اندك زمانی از میان ایشان به «روهنی» (٤) بیشترمایل شد و دیگرخواهران پیش‌پدر از او شکوه بردند. پرجاپت ماه را پند داده که برجمله دختران بیك دیده نظر کند، ولی ماه‌پنداو نشنید پس او را نفرین کرد تا رویش پیس شد واز کرده پشیمان گشت و از گناه خویش استغفار کرد . پرجاپت او را گفت که از گفتهٔ خود باز نمیتوانم گشت . ولی رسوائی ترا در نیمی از ماه پوشیده خواهم داشت . ماه گفت پس نشان این گناه چگونه از من محو تواند شد . گفت بدان

---

۱) ابوریحان محمدبن‌احمد البیرونی فیلسوف وریاضی‌دان درسوم ذی‌الحجه سال ۳٦۲هـ . (سپتامبر ۹۷۳م.) در خوارزم متولدشد ودردوم رجب سال ٤٤۰ (۱۳ دسامبر۱۰٤۸م.)، در۷۷سالگی، درغزنین وفات‌یافت.

۲) بزبان‌سانسکریت Somanâtha

۳) بزبان‌سانسکریت Prajâpati بگمان‌هندوان ازمقامات روحانی‌بوده است. برای توضیح رجوع بکتاب « تحقیق ماللهند من مقولة مقبولة فی‌العقل او مرذوله » بیرونی شود.

٤- سانسکریت Rohini

که صورت لنگ مهادیو (۱) را بر پا سازی و ستایش کنی . ماه چنین کرد ولنگ مهادیو همان سنك سومنات است . »

لنگ یا لنگا بزبان سانسکریت بمعنی آلت مردی است ، بیرونی در باب «لنگ مهادیو» که مورد پرستش ماه گردید ازمسموعات خود چنین مینگارد که روزی «رش»(۲) مهادیو(۳) را بازن خویش تنها دید وبدو بدگمان شد و او را نفرین کرد تا آلت مردی از او جدا گشت ولی رش پس از آن بربیگناهی مهادیو پی برد واورا گفت که بجبران آنچه برتو رفت صورت عضوی را که ازتوساقط شده پرستشگاه آدمیان خواهم ساخت تا بدان توسل وتقرب جویند .»

درخصوص طرز ساختن بت سومنات نیز بیرونی بنقل از کتاب« براهمر»(٤) میگوید « باید سنگی بی عیب بهر اندازه ای که خواهند بر گیرند وآنرا بسه قسمت کنند . ثلث زیرین را بشکل مکعب مستطیل درآورند وثلث میان را هشت پهلو سازند و ثلث اول را گرد و صاف کنند ، چنانکه مانند رأس لنگا شود .

هنگام نصب آن نیز باید ثلث مکعب مستطیل را در خاك کنند و ثلث هشت پهلوی میان را پوششی سازند که هندوان « پند» (٥) مینامند ، این پوشش باید ازبیرون چهار پهلو باشد ، چنانکه برثلث مکعب مستطیل زیرین که درخاك است منطبق گردد ، و ثلث مدوررا از آن پوشش بیرون گذارند .»

ابن الاثیر نیز درتاریخ خویش بت سومنات را بصورتی که نگاشته شد وصف میکند وطول آنرا پنج ذراع مینویسد ومخصوصاً میگوید که از سنك سومنات سه ذراع مدور بیرون ازخاك ودوذراع دیگر درزمین بودوصورت خاص نداشت .

۱- سانسکریت Linga Mâhadeva

۲- رش(سانسکریت: Risni) درهندوستان برحکمائی اطلاق میشده است که گرچه بشربودند بسبب دانش خود برفرشتگان برتری داشتند. (رجوع شود بکتاب «تحقیق ماللهند» طبع لایپزیك ص ٤٥)

۳- دیویا Devo یعنی فرشتگانیکه در آسایش وسعادت بسر میبرند و مهادیو نیزیکی ازمقامات روحانی بوده است.

٤- براهمر(بسانسکریت: Varahamihira)ازعلمای قدیم هندوستان بوده است ومراجع بعقاید دینی هندوان واحکام نجوم کتابی داشته است.

٥- pindP

سپس بیرونی از عقاید باطلی که هندوان بدان بت داشتند سخن میراند و بنقل از کتاب براهمرمینویسد که: «هرگاه ثلث مدور بت را کوچك یا باریك سازند موجب فساد خواهد گشت و در میان مردم سرزمینی که بت آنجا ساخته شده است شری پدیدار خواهد شد و هرگاه آنرا باندازهٔ کافی در خاك فرو نبرند یا از سطح زمین کم بیرون گذارند مردم آن سرزمین دچار امراض گوناگون خواهند گردید. همچنین اگر هنگام ساختن بت میخی بدان زنند موجب اتلاف رئیس قوم و کسان او خواهد شد و هرگاه در موقع حمل بت ضربتی بدان خورد واز آن ضربت در بت اثری ماند سازندهٔ آن هلاك خواهد گشت و امراض گوناگون آنسرزمین را فرا خواهد گرفت.»

پس از آن مینویسد که « ازاینگونه بت در شهر های جنوب غربی از بلاد ناحیهٔ سند، در خانهای هندوان زیاد دیده میشود (۱) ولی سومنات بزرگترین ومشهور ترین آنهاست که در سه میلی ساحل غربی مصب رود «سرستی» (۲) واقع شده است ». هنگام طلوع وغروب ماه بواسطه مد آب دریا این مکان رافرا میگرفت وبت در آب پنهان میشد و چون ماه بنصف النهار و یا نصف اللیل میرسید، آب بازمیگشت وبت دگرباره نمایان می‌شد. هندوان گمان داشتند که ماه با شستشوی بت همواره بستایش او مشغولست. سبب عمدهٔ شهرت سومنات آن بود که دریا نوردان و کشتی هائی که بین «سفالة» (درسرزمین موزامبیك) ومملکت چین آمدوشد میکردند در آنجا لنگر میانداختند.

معبد سومنات

زمانی که سلطان محمود قصد سومنات کرد بگفتهٔ جمعی از مورخین هند قریب چهارهزار سال از آغاز بنای آن معبد میگذشت (۳) و هندوان گمان داشتند که کریشنا خدای برهمنان در آنجا پیدا و پنهان شده است.

۱- امروزهم سنگهائی بصورت لنگا در میان آثار ماقبل تاریخی محل موهنجودارو (Mohen-jo-daro) در ولایت سند کشف شده است و ازاینرو ثابت میشود که پرستش لنگا از زمانی بسیارقدیم درهندغربی متداول بوده است.

۲- Sarasvati

۳- ابن خلکان مینویسد که در گوش بت سومنات سی حلقه بود وچون سلطان محمود از آن حلقه ها پرسید گفتند که هرحلقه نشان هزارسال پرستش بت است، ازاینرو چنین برمیآید که هنگام حملهٔ سلطان محمود بسومنات سی هزار سال بر آن بت گذشته بوده و این اغرری آشکاراست.

معبد سومنات بسیار بزرگ وباشکوه بود . آنرادر کنار دریا ساخته بودند ، چنانک آب دریا هنگام مدقسمتی از دیوارهای آنرا فرا میگرفت. بنیان معبد بر تخته سنگهای بزرک استوار بود وسقف آنرا پنجاه وشش ستون ازچوب ساج که از افریقا آورده بودند نگاه میداشت و ستونها سراپا از صفحات قلعی پوشیده بود (۱). سقف معبد بشکل هرمی سیزده طبقه و بلند بود و برفراز آن سقف چهار گنبد طلائی در تابش آفتاب میدرخشید وازراهی دور دیده میشد. کف معبد را نیز از تخته های چوب ساج پوشانده ودر شکاف تخته ها سرب ریخته بودند . درون معبد تاریك بود ، ولی از هرسو شمعهای فراوان در شمعدان های زرین وسیمین جواهر نشان میسوخت. بردرهای اطـراف معبد پرده های زربفت گرانبهائی آویخته بودند که هریك منسوب بیك تن از رایان و بزرگان معبد بود .

درمیان معبد سنك سومنات برپای بو . این بت پنج ذراع ارتفاع داشت که دو ذراع آنرادرزمین فرو برده بودندو سه ذراع از کف معبد بیرون بود. پوششی از حله بسیار نفیس که صورت حیوانات برآن باجواهر و درر قلاب دوزی شده بود بت را از نظر ها مستور میداشت (۲) . وتاجی مرصع از جواهر گرانبها بر فراز سرآن از سقف فرو آویخته بودند وگرداگرد آن دالانها و راهرو هائی بود که همگی بجایگاه بت منتهی میگشت ودر هریك ازآنها منزل های مخصوص برای خدام ومستحفظین بت ساخته بودند وخدام زائرین را بمعبد رهبری میکردند . موقوفات بتکدهٔ سومنات بده هزار قریه(۳) شهور وآبادان میرسید. ودرخزائن آن اموال وجواهر بسیار گردآمده بود. قریب هزار مرد از برهمنان خدمتگر خاص بت بودند. شغل سیصد کس(٤) تراشیدن سر وریش زائران بود .

سیصد نوازنده وپانصد زن رامشگر پیوسته در آن بتکده بنوازندگی ورامشگری میگذرانیدند وحقوق این جمله ازموقوفات وعوائد بتخانه میرسیدو

---

۱) در تاریخ الفی نوشته شده استکه «هریکی ازستونها بانواع جواهر نفیس مرصع بود، ومنسوب براجهٔ ازراجهای هند که استوارساخته بود»، در مجمع الانساب شبانکارهٔ مسطوراست که «اصل بتخانه ازمس بود ودیوارو ستونهای آن همه اززر...»

۲) در تاریخ مجمع الانساب شبانکارهٔ چنین نوشته شده است: «...وبتی بوددر آنجا ازسنك رسته وهفت پرده برآن بسته بودند وبت مرصع وپردهای مرصع درآنجا نهاده بودند وشمعها ومشعلها وعودو عنبر ومشك وزعفران...»

۳- بقولی دو هزار

٤- بقولی دو هزار کس.

در برابر بتکده زنگی آویخته بودند که وزن زنجیر طلای آن دویست من هندبود وآن زنك را هنگام عبادت مینواختند . در کنار بتخانه نیز مخازنی انباشته از جواهر گوناگون وبتان زرین و سیمین بود (۱) . و مورخین قیمت آنچه را که در بتخانه سومنات بوده است قریب بیست میلیون دینار نگاشته اند. در کنار بتکده نیز چشمه ای بود که هندوان میگفتند از بهشت جاری است وشفادهنده مفلوجان ومبتلایان امراض مزمن است .

عقاید هندوان درباره بت سومنات

بت سومنات از بتان معروف و بزرك هند بود ومردم آنسرزمین بدو ایمان کامل داشتند . گمان میکردند که آن بت را قوهٔ خدائی است ، چنانکه میتواند جان دهد وهلاك سازد وسهم هر کس را از لذات دینوی تعین کند وهر گونه مرضی را شفا بخشد . میگفتند که ارواح چون از بدنها جدائی گرفتند بر این بت گردمیآیند وسومنات هریك از آن ارواح را درجسمی تازه میدمد ونیز میگفتند که جزر ومددریا نشانهٔ آنستکه ماه ودریا آن بت راستایش میکنند . همه سال گروهی بیشمار ازشهرهای دوروتزدیك ،مخصوصاً هنگام گرفتن ماه بزیارت سومنات میآمدند . برخی ازمورخین عدهٔ زائرین رادرمواقع خسوف ازدویست هزار برتر نگاشته اند. دریکی ازروزهای ماه «شرابن»(۲) ازماههای هندی نیز بنام سومنات روزه میگرفتند وبسیاری ازرایان هند برای اینکه بدان بت تقرب یابندهمهٔ سال خود بزیارت آن میآمدند ونذور بسیار میآوردند وگاه دختران خود را وقف خدمت سومنات میکردند . همه روز بوسیلهٔ مأمورین معینی ظرفی بزرك از آب مقدس رودگنك که بیش از دویست فرسنك ازمعبد سومنات دوربود برای شستن بت بدان معبد میآوردند ویك سبد گل نیزاز کشمیر برای تزیین آن میرسید .

چنانکه پیش از این نیز اشاره کردیم، سبب عمده شهرت سومنات آن بود که میانهٔ راه دریائی افریقا وچین قرارداشت ولنگرگاه بسیاری ازکشتی های تجارتی چین وافریقا بود وشاید تجار وسیاهان آن بت را حامی و نگاهبان خویشتن میدانسته اند. مردم هند سایر بتان آنسرزمین راز بردست وفرمانبردار بت سومنات می پنداشتند وچون سلطان محمود قسمتی ازقلاع وشهرهای شمال غربی هندوستان را فتح کرد وبتان بسیار سرنگون ساخت شهرت افکندند که چون سومنات ازآن بتان ناخرسند بود مسلمین را برآنان چیره کرد .

رسالهٔ فتح سومنات (مجلهٔ مهر شماره ۴ سال ۱)

---

۱) درزین الاخبار نوشته شده است «...وگنجی بود اندرزیر بتان» ص ۸۷ . ۲) Sravana

دکتر مهدی بهرامی

دکتر مهدی بهرامی بسال ۱۲۸٤ در طهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی ومتوسطه‌رادر زادگاه خویش‌بپایان آورد واز مدرسهٔ دارالمعلمین فارغ التحصیل گردید. در سال ۱۳۰۸ با اولین هیأت محصلین اعزامی برای تحصیل باستان شناسی بفرانسه رفت. ابتدا درمدرسهٔ تخصصی موزهٔ



دکتر مهدی بهرامی

«لوور» وسپس در مدرسهٔ هنر«سربن» بفراگرفتن باستان شناسی‌پرداخت وباخذ درجهٔ دکترا نائل‌آمد. وی‌بسال ۱۹۳۳میلادی ازپاریس ببرلین رفت ودرموزهٔ شهرمزبور بکارمشغول‌شد.

دکتر بهرامی‌درسنهٔ۱۳۱٦ بطهران‌بازگشت ودرموزهٔ‌ایران‌باستان‌بکار اشتغال‌یافت. اکنون‌استاددانشگاه‌است‌ودردانشکدهٔ‌ادبیات(شعبه‌باستانشناسی) تدریس میکند وموزه دار صنایع پس‌از اسلام میباشد.

تألیفات و آثار: ۱- صنایع ایران، ظروف سفالین (۱۳۲۷) ۲- گنجینهٔ قرآن (بامشارکت آقای دکتر مهدی بیانی - ۱۳۲۸).

3– Musée Cernuschi Iran, Pièces du musée de Téhèran Paris, 1948.

4– Gurgan Faïences, Cairo, 1949.

5– Iranian Art; New york, 1949.

6-- Recherches sur les Carreaux de Revétement lustré dans la Céramique Persan du XIII au XV siècle Paris, 1937.

اینك نمونه‌ای از نثر او

کاسهٔ سفالین زرین‌فام

از اشیاء تازه‌ای که در بازار عتیقهٔ طهران دیده میشود ظروف زرین فام (طلائی) زیبائی است که در ناحیه گرگان بدست آمده و از حیث نقش وجلوهٔ لعاب با آنچه تا کنون در کاشان وری وساوه پیدا شده و تا اندازه ای نزد اهل فن مشهور میباشد اختلاف دارد ...

اینك پس از شرح مختصری راجع بظهور ظروف سفالین با لعاب زرین (مشهور بنوع طلائی) بمعرفی یك نمونه که دارای امضاء و تاریخ می باشد اکتفا میکنیم. در قرون وسطی ظروف سفالین وچینی ساخت چین رقم عمدهٔ محصول آن کشور را تشکیل میداده که بایران و از ایران بکشور روم (بیزانس) حمل ونقل شده است. مورخین اسلامی آنرا جزء «الطرائف الصینیه» می شناخته وفروشندگان چین در بازار دارالخلافهٔ بغداد مسکان ومحلهٔ خاصی داشته‌اند. (۱)

ارتباط چین باایران در آنوقت هم از راه خشکی وطریق ترکستان ومرو شاهجان و نیشابور (راه ابریشم) بوده و هم بوسیلهٔ راه های هندوستان، وخلیج فارس وبنادر سیراف وبصره صورت می گرفته‌است. (۲)

اندیشهٔ رقابت اقتصادی باپیشرفت روز افزون ظروف چینی پیش از اسلام خیال هنرمندان ایران را آسوده نگذاشته و پیوسته درصدد شکست بازار آن برآمده حتی درهمان اوقات ترقی ظروف چینی در آغاز قرن سوم هجری که مصادف با پادشاهی سلسله تانگ (۶۱۸-۹۰۶ میلادی) در چین بوده است در مراکز مختلف صنعتی کشور مانند نیشابور و ری

---

۱) رجوع شود بکتاب البلدان تالیف ابن‌الفقیه الهمدانی طبع لیدن ۱۸۸۵ میلادی و همچنین نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس مشهد

۲) Heyd, Histoire du Commerce du Levant, Leipzig, 1924.

واصطخر وشوش دست بتقلید وساختن ظروفی زده‌اند که‌در لعاب ودرنقش بابهترین نمونه‌های کارچینی قابل مقایسه میباشد .

در دورهٔ تآنگ درچین ظروف سفالینی ساخته میشد که‌بیشتربلعاب رقیق و روان رنگارنگ یا آبی نیلی زینت یافته و در میان چینی هـا نمونه هائیکه دارای لعاب زخیم رنك سلادن (۱) یا سفید بوده و بنقش کنگره (۲)یا مخط (۳) بگل و بوته های تزئینی آرایش یـافته بودند بسیار در آسیای مرکزی و ایران رواج داشته است. شرح وبیان شگفتی های بسیاری که از هنرمندان کشور خاصه استادان خراسان و کاشان و ری در تاریخ‌سفال سازی بهمچشمی ورقابت کارهای چین بوجودآورده‌اند دراز است ، همینقدر میتوان اشاره نمود که‌درطی این مبارزه کارگاههای بزرگی در کشور تشکیل گردید و گذشته ازتهیهٔ ظروف سفالین بسبك چین بکشف و ابتکار سبك هـای تازه ای نیز موفق آمدند که ازهمه مهمتر و معروفتر طرز مینائی و زرین فام بوده است .

ظروف‌سفالین که در قرن ششم و هفتم هجری ساخته میشده دارای جدار بسیار نازك وخمیرسخت و درخشنده میباشند که باسنگ سائیده‌وخرده شیشه وگل سفید (لوری یا رکانی منسوب بدهات گل خیز)ساخته شده‌اند. لعاب زرین از آغاز قرن سوم در ایران شناخته شده بود ونخستین نمونه های آن‌که بگبری طلائی شهرت دارند در استحکام با ظروف ساخت‌قرن ششم و هفتم قـابل مقایسه نیست و از حیث ترکیب مواد نیزباآنها کاملا اختلاف دارند و بنظر میرسد که اولین سبك طلائی تا پایان قرن چهارم بیشتر دوام نکرده و چون هیچ نمونه‌ای در قرن پنجم سبك طلائی ساخته نشده‌است نمیتوان که این سبك طلائی را دنبالهٔ اولی دانست . بنظر مـا ظروف زرین فام که در قرن ششم‌وهفتم هجری درکاشان وری‌و گرگان ساخته شده درتاریخ هنرهای زیبای کشور بی نظیر بوده بلکه در تاریخ سفال سازی دنیا نیز مقام ارجمندی دارند وما درهیچ کشوری نمونه های زیبا تر از آن‌که بدان‌سبك‌ساخته شده باشد نمی شناسیم و بهمین مناسبت این ظروف در تمام دنیای قدیم مورد توجه بوده و بتقلید آن در اسپانیا نوع زرین فام مشهور بزلیلج را ساخته اند ولی‌بتصدیق یکی از مسافرین

1) Céladon
2) Décor gravé sous l'émail
3) Genre incisé

همان کشور یعنی ابن بطوطه طنجه ای نمونــه های ساخت اسپانیا از کار ایران پست تر است .

چنانکه میدانیم‌دربار سلاجقه وخوارزمشاهیان مرکزاهل هنرودانش محسوب میشده ودرآنجا فن‌خوش نویسی ونقاشی‌بسیار مورد توجه‌مردمان بوده است ، استادان سفال ساز نیز از همکاری با ایشان‌کوتـاهی نکرده و زادهٔ ذوق و زحمت خودرا اغلب ببهترین‌وجهی‌باشمار دلچسب وتصاویر زیبا آرایش میداده اند . در این هنرهم کارکوزه وعمل ساخت‌آن بسیار دشوار بوده است وهم ترکیب خمیر وتهیهٔ‌کالبد‌گلی‌آن. درباب طرزساخت لعاب ظروف مؤلف رسالهٔ «کاشی گری» (غضاره) یعنی ابوالقاسم‌عبدالله بن‌علی‌بن ابی‌طاهر چنین مینویسد :

« وسیاقت لیقه بدین‌تفصیل باشد : فراگیرند زرنیخ زرد و سرخ یك جزو و نیم مرقشیا ذهبی یافضی یکجزو و زاج زرد طبسی‌یاقبروسی‌نصف جزو معجون مدقوق‌مسحوق چهاردیگرازاو بشش درم نقره محرق‌بگو گرد برصلایه دوشبانروز مسحق کرده ومهیا شده باقدری‌دوشاب حل کرده‌آلات را نقش کنند چنانکه خواهند و باز درشاخورهٔ ثانی نهند که برای آن‌کار ساخته باشند و سه شبانه روز.دود میدهند تا رنك دو آتشی مثل‌طلا گیردو چون سردشود بیرون کنند وبخاك باریک بمالندصبغی‌مثل زر از وی‌درخشد و گروهی دیگر برین لیقه ادویهٔ چند زیادت می کنند چون برنج و زنجار اما بجای همه شادنج مفرد‌بانقرهٔ محرق‌همین کار میکنند وآنچه ازآن‌آتشی معتدل یافته باشد مثل زرسرخ‌درفشدومانند روشنی‌آفتاب درخشد»(۱).

☆☆☆

کاسه‌ای که ما امروز ازنظر خوانندگان محترم میگذرانـیم دارای پایه و دیواره کوتاه و لعاب سفید رنك است که بسبك طلائی برروی‌آن نقاشی شده. (۲) نقش‌درون ظرف عبارت از چهار ترنج گلابی شکل‌میباشد که بدور ترنج گردی در میان کاسه قرار گرفته ودر فواصل آنهامجالس گفتگوی دو نفر جوان چهاربار تکرارشده‌است . هریك‌از ترنجهابتصویر پیکر گاو بزرگی آرایش یافته و در بیرون نوشتهٔ بخط نسخ‌شکسته‌دور

1) H. Ritrer, J.Ruska, F. Sarre, R. Winderlich; «Orientalische steinbucher und Persische Fayencetechnik» (Istanbule Mitteilungen, H.3,1935,p. 29-30

۲) فراخی‌دهنه ۲۰،۵ وبلندی آن ۹،۵ سانتیمتر است.

لبهٔ ظرف را فرا گرفته است، بخشی از آن از بین رفته و آنچه باقی‌مانده شامل اشعارفارسی است که بامضاء ذیل ختم میشود:

« محمدبن ابی منصورالکاشی بتاریخ صفراحدی وستمائه‌هجریه (۶۰۱).

اهمیت این ظرف تنها بمناسبت نام سازنده وتاریخ ساختنش نیست بلکه سبك کار آن شیوهٔ تازه‌ای‌را نشان میدهد که‌با اسلوب استادان‌کاشان وری‌و ساوه فرق دارد ونخستین کار ساخت گرگان راکه‌تاکنون شناخته شده بما مینماید . باآنکه پسرابومنصور خودرا از اهل کاشان میداندنه‌نام او نه‌نام پدرش هنوز درشمار خاندان‌کاشی‌گران کاشان‌دیده نشده‌است‌حتی سبك کارش هم وطن اصلی او را ابداً بیاد نمیآورد چه‌از لعاب‌سفیدرنك و سبك‌ترکیب بندی نقش‌درست نمیتوان شخصیت صنعتگررا مبرز کردبلکه تنهاازملاحظه‌جزئیات‌کاراست که‌میتوان اختلافیکه‌میان‌شیوهٔ‌محمدبن‌ابومنصور باکارهای کاشان وری موجود است پی برد .

مثلا درصورتیکه هنرمندان کاشان چهرهٔ اشخاص را درشت واعضاء آنرا کاملا واضح نموده بنمایش‌زیبائی آنها توجه خاصی‌معطوف داشته‌اند تصاویر اشخاصی که‌در این کاسه دیده میشود هیچکدام مبین فکری نیست بلکه از جهت اختصار بسبك کاراستادان ساوه مشابهت دارد . همچنین بر روی سرجوانان کار کاشان نیم تاجی دیده میشود که‌در فراز پیشانـی به مرواریدی آراسته شده‌وبرروی جامهٔ آنها نیز گل‌وبوته‌های تزیینی گواه مخصوص توجه نقاش بنمایش‌طبیعت است . آرایش زلف سردر روی‌کاسهٔ مابسیار ساده است‌وموها دردوطرف پیشانی تقسیم‌شده وازاین‌لحاظ هم‌با شیوهٔ‌استادان ری وساوه اختلاف‌دارد .

در کاشان در آغاز قرن‌هفتم هجری دو استاد مشهور کاشی گر بوده‌اند که نام آنها برروی ظروف وکاشی‌ها دیده میشود واین‌دوهریك سبکی جداگانه احداث کرده بودند یکی بزرگترین استاد کاشی‌گرکاشان ابوزید محمدبن ابوزید نقاش مشهور به بطه (کذا) که خود او در تهیهٔ کاشی و محراب حرم حضرت رضا علیه‌السلام در مشهد و پدرش درساختن مزار متبرك حضرت معصومه علیها‌السلام شرکت نموده، دیگری سید شمس الدین‌الحسنی که بهترین کارش همان بشقاب بزرك متعلق به مجموعهٔ

امورفوپولس(۱) است که مجلس ملاقات خسرو وشیرین را نشان میدهد و تاریخ جمادی‌الاخر سنهٔ ۶۰۷ هجری است .(۲)

بااینکه این دو استاد همزمان هریك در کارخود استقلال فکری دارند باز درسبك نمایش انسان و آرایش مجلس بین ایشان بستگی فاحشی موجود است که همان نماینده و گواه شخصیت شیوهٔ معمول کاشان میباشد . بنابر این محمدبن ابی‌منصور را نمیتوان از نظر صنعت ازمردم کاشان بشمار آورد وانتساب اورا باین شهر مخصوص کاشی گران برای شناسائی کار او کافی دانست بلکه بشرحی که گفتیم گرگانی دانستن او اولی است .

(مجلهٔ یادگار شماره ۶ سال ۱)

---

1) Eumorfopulos

۲) برای مزیداطلاع بمأخذ ذیل رجوع شود:

M. Bahrami, Le Problème des atelies etc. (Rev. des Arts Artistiques) , 1943 A.Pope, A Survey of Persian Art , 1918, vol. vpl. 708.

پرویز بهنام

پرویز (عیسی) بهنام بسال ۱۲۸۵ در طهران متولد شد . پس از اتمام تحصیلات ابتدائی و متوسطه برای تکمیل تحصیلات باروپا رفت . ابتدا در مدرسهٔ لوور و پس از آن در دانشگاه «سربن» بتحصیل باستان شناسی پرداخت و موفق باخذ لیسانس دررشتهٔ مزبور گردید . وی بسال ۱۳۱۷ بطهران بازگشت و درمدرسهٔ «ژاندارک» بکار تعلیم اشتغال یافت.



پرویز بهنام

از آن وقت تا کنون در دانشکدهٔ ادبیات (رشته باستان شناسی) تدریس میکندوچندسالی هم درموزهٔ ایران باستان سمت موزه داری (قسمت پیش از تاریخ) با او بود ومدتی نیزجریدهٔ «ژورنال دوطهران» (بزبان فرانسه) را اداره می کرد .

تألیفات و آثار: ۱ — صنایع و تمدن مردم فلات ایران پیش از تاریخ (سال ۱۳۲۰) ۲ — تاریخ صنایع اروپا در قرون وسطی (از انتشارات دانشگاه تهران — ۱۳۲۷) ۳ ـ رسالهٔ تاریخ لباس در ایران

(مندرج در سال دوم مجلهٔ سخن) ٤ - وی مقالات متعددی راجع بمسائل باستان شناسی نوشته است که در مجلات ایران امروز، مهر ،پیام‌نو، سخن، راه نو ، جهان نو درج میباشد .

اینك نمونه‌ای از نثر او

تاریخ ایران از روی آثار گذشته

تا چند سال قبل کسی از تاریخ ایران در ازمنهٔ پیش از هخامنشی اطلاعی نداشت.

در اواخر قرن اخیر در نتیجهٔ کشفیات فراوانی که در خاك مصر شد تاریخ آن کشور تا حدود ۷۰۰۰ سال پیش از میلاد روشن گردید، سپس تاریخ سرزمین بین‌النهرین و ارتباط آن با مصر تدوین و بسیار مطالبی که در ازمنهٔ گذشته برای جهانیان تاریك بود جزو تعلیمات گشت . خطوط « هیروگلیف »مصر را خواندند و بعد از آن خط ایران زمان هخامنشی و خط آشوری و بابلی نیز قرائت شد و در نتیجهٔ زحمت فراوان چند نفر اززبان شناسان معلوم شد ریشهٔ خطوط میخی در خط سومری و ایلامی است ویکی از زبانشناسان فرانسوی (شل) خطوطی را که در حدود ۵۰۰۰ سال قبل مردم شوش و شهرهای اطراف آن بکار می‌بردند و تعداد زیادی علامات جزو آن بود قرائت کرد و ترجمه های آن بزبان فرانسه در چندین جلد بطبع رسید که مطالعهٔ آن بسیار مفید است و ما را از احوال مردم آنزمان آگاه میکند.

بنا بر این تاریخ قسمت مغرب ایران بیش و کم آشکار شده بودولی معلوم نبود که قسمت مرکزی و شمالی و شرقی آن مورد سکونت چه‌نوع مردمانی بوده است.

اما کاوش های چندین تا اندازه‌ای تاریخ فلات ایران را روشن کرد که بتواند با مصر و بین‌النهرین همسری کند ، باین معنی که معلوم گردید تمدنی که در شوش از ۶۰۰۰ سال پابرجا بوده منحصر باین نقطه نیست و در تمام نقاط ایران عمومیت داشته ، بعلاوه احتمال داده شد که مردم نواحی شوش و بین النهرین از ایران بآن سرزمین ها رفته باشند بطوریکه امروز قدیمیترین قفسهٔ موزه قفسه مربوط باشیاء کاشان است و شوش از حیث قدمت در درجهٔ دوم واقع شده ، ولی کاشان تنها نقطهٔ قدیمی ایران که تاریخش به ۶۰۰۰ سال قبل میرسد نیست بلکه ازهمین‌شهرری

که در مجاورت تهران واقع شده نیز آثار هفت هزار ساله بیرون آمده و باز نقاط دیگری بدون شك در ایران هست که قدمت آنها باین پایه میرسد، ولی متاسفانه در تمام نقاط ایران عمل حفاری انجام نشده است . بنابراین باید منتظر آینده بود.

در ناحیهٔ ترکستان یعنی شمال خراسان نیز آثار صنعت چند هزار ساله بدست آمده و از اینجا معلوم میشود اقوامی که هفت هزار سال پیش در کاشان وری و سائر نقاط ایران مسکن داشته‌اند در ترکستان هم بوده‌اند وحتی ممکن است احتمال داد که از ترکستان بسوی فلات ایران آمده باشند.

ممکن است بعضی بگویند چه اصراری دارید که از نقطهٔ دیگری بایران آمده باشند، بنابراین متذکر میشویم درنقاطی مانند شوش وکاشان و ری وقتی کاوش کنندگان تمام طبقاتی را که حاوی آثار انسانی بوده و غالباً تا ۱۵ یا ۲۰ متر از سطح اصلی زمین بالاتر بوده برداشته اند و بنقطه‌ای از زمین رسیده اند که دیگر اثری از انسان دیده نشده ، طبعاً اشیائیکه در آن عمق ۱۵ یا ۲۰ متر بدست آمده متعلق باولین مردمانی بوده است که آن نقطه را مورد سکونت خود قرار داده اند .

این اشیاء با این قدمت (۶۰۰۰سال قبل از میلاد) بقدری ظریف و زیبا هستند که ناچاریم بگوئیم مردم آخرین طبقهٔ آن محل تاریخی مردم وحشی و خالی از هرگونه تمدنی نبوده اند و حتی دوره های اولیه عصر حجر را طی کرده وظروف منقوش بسیارزیباومجسمه های کوچك استخوانی میساخته‌اند و زنهایشان گردن بند های زیبا از سنك و یا صدف دریا یا سنگهای رنگین بگردن میانداخته‌اند.

پس لازم است که مردم آخرین طبقهٔ کاشان یا ری مدتهای مدیدی (شاید دو هزار سال) در نقطهٔ دیگری از این سرزمین باتمدن ممتازی زندگی کرده باشند.

اکنون باید تجسس کرد این مردم از کجا آمده‌اند و باید محلی پیدا کرد که در زیر طبقات ۱۵ یا ۲۰ متری باز طبقاتی موجود باشد که مردم آن دارای اشیاء سنگی صیقلی نشده (مانند قبایل نیمه متمدن) و ظروف خشن‌تری باشند و آثار خشت و خانه و غیره نیز پیدا نشود. چنین آثاری تا کنون در خود فلات ایران پیدا نشده ولی ظاهراً آثاریکه در ترکستان بدست آمده از آثار کاشان و ری قدیمی‌تر است . پس شاید بتوانیم بگوئیم که این مهاجرت از شمال بجنوب انجام شده ، در شوش نیز

این امر صدق میکند بایمعنی که اشیائیکه در آخرین طبقهٔ تپه شوش و مستقیماً روی زمین‌بکر بدست آمده بسیار ظریف و با سلیقه ساخته‌شده‌و حکایت از تمدن ممتاز و باسابقهٔ صاحبان‌آن‌هامیکنند.

بهر حال تاکنون در فلات ایران آثار مردمی که بتوان گفت بومی آن سرزمین اند یعنی از ابتدای خلقت در اینجا زندگی کرده باشند بدست نیامده است .

البته ممکن است چنین آثاری وجود داشته ولی بعللی که بر مامعلوم نیست از بین رفته باشدو شاید چنین‌آثاری‌روزی بدست آید . غالباًدراخبار خارجی میخوانیم که جمجمه های متعلق بعصر حجر و حتی قبل‌ازآن متعلق بده‌ها هزار سال قبل از مردمیکه دارای هیچ نوع تمدنی نبوده اند و در غارها زندگی میکرده‌اند در بعضی نقاط اروپای شمالی یاچین و غیره پیدا شده ، جمجمه‌های نامبرده غالباً شبیه به‌جمجمهٔ میمون میباشد و خط پیشانی آنها نسبت‌بخط بینی ودهان یك زاویه حادی تشکیل‌میدهد . چنین‌جمجمه‌ای تاکنون در ایران بدست نیامده و جمجمه‌های۷۰۰۰ سالهٔ ایران تقریباً شبیه بجمجمه های امروزی ایران است ، پس‌واضح است که متعلق بانسان‌متمدن بوده است .

اینك آثار هفت هزار سالهٔ کاشان در اولین قفسه موزه ایران‌باستان محفوظ است و هرکس میتواند آنهارا ببیند و از روی آنها راجع بتمدن مردم آن نقطه قضاوت کند .

در موزهٔ ایران باستان قفسه ایکه شماره ۲ روی آن گذاشته شده متعلق بیکی از نقاط پیش از تاریخ ناحیهٔ «مرودشت» است و از این نقاط در ایران بسیار زیاد است و شاید تعداد آن از چندین هزار تجاوز کند . خصوصیات مردم این‌ناحیه که نام‌امروزی‌آن «تل‌بیگم» است بقرارزیراند:

۱ - ظروف زیبائی که دراین شهر کوچك درنتیجهٔ حفاری هیئت‌علمی آمریکائی بدست آمده متعلق به ۳٦۰۰ پیش‌ازمیلاد تا ۳۳۰۰ سال پیش‌از میلادندو هیچگونه‌اشیاءفلزی همراه این ظروف نبوده ، بنابراین بایدتصور کرد که در حدود ۳۳۰۰ پیش از میلاد بعلتی که برما معلوم نیست (هجوم قبایل - زلزله - ناخوشی و غیره) این اقوام ناحیه تل بیگم را ترك کرده اند .

۲ — صنعت مردم تل‌بیکم بی اندازه ظریف وزیبا بوده ونقوش بسیار زیبائی روی ظروفشان دیده‌میشود .

۳ — این مردم بقدری باذوق وسلیقه بوده‌اند که با اینکه کاملاواضح است که میتوانسته‌اند از طبیعت تقلید کنند ولی موضوع طبیعی را مصنوعاً نقاشی کرده‌اند. مثلا شاخ حیوانی‌را چند برابر خود حیوان بزرك کرده‌اند وآن‌را بصورت یك نقش‌تزیینی بسیار زیبائی درآورده‌اند.

٤ — این قوم خورشید پرست بوده وخورشیدرا ابتدابصورت‌طبیعی میکشیده اند ولی تدریجاً آنرا بصورت مصنوعی نقش کرده‌اند و بشکلی نظیر صلیب و سپس نظیرصلیب شکسته (بران نشان دادن حرکت دورانی خورشید) درآورده‌اند .

(مجلهٔ جهان‌نو شماره ۱۶ سال۳)

دکتر مهدی بیانی

دکتر مهدی بیانی درهمدان بسال ۱۲۸۵ متولد شد ، اما اصلش از فراهان میباشد . پس‌از اتمام تحصیلات مقدماتی و متوسطه بتحصیل فلسفه و ادبیات در دانشسرایعالی مشغول شد .

سپس دورهٔ دکترای ادبیات دانشگاه طهران را بانجام رسانیده ودر سال ۱۳۲۵ باخذدرجهٔ دکترا موفق گردید. موضوع رسالهٔ ختم‌تحصیل دوره



دکتر مهدی بیانی

دکترای او « تحقیق در احوال و آثار ابن شهاب شاعر ، منجم ، مورخ گمنام قرن نهم » میباشد .

هنگامیکه‌دوره دانشسرایعالی‌را بپایان‌برد ابتدا بکتابداری کتابخانهٔ دانشسرایعالی معین‌شد وسپس‌بترتیب بریاست فرهنگ اصفهان، معاونت‌اداره آموزش وزارت اقتصاد ملی و ریاست کتابخانه ملی منصوب گردید، اکنون نیز ریاست کتابخانه ملی درعهده اوست .

تألیفات و آثار

الف: فهرست کتبی که‌تألیف‌وتدوین کرده‌است: ۱-شرح بزرگترین آثار

ملی(۱۳۱۸)۲- نمونهٔ سخن فارسی (جلداول - نثر، سال۱۳۱۸) ۳-فهرست نمایشگاه‌خطوط خوش کتابخانهٔ ملی (۱۳۲۸) ٤ - راهنمای گنجینهٔ‌قرآن (بامشارکت‌دکترمهدی‌بهرامی-۱۳۲۹) ٥- فهرست‌نمایشگاه نمونهٔ‌خطوط خوش کتابخانهٔ سلطنتی (۱۳۲۹)

ب : کتبی که بوسیله او تصحیح و تحشیه شده است :

۱ - «دورسالهٔ فارسی سهروردی ، سال۱۳۱۷ (فی‌حالة‌الطفولیه -روزی باجماعت‌صوفیان) ۲ - رسالهٔ «عقل سرخ» ازسهروردی(۱۳۱۹) ۳ - رسالهٔ «السوانح فی‌العشق» از غزالی ، سال ۱۳۲۲ - اصفهان ٤ - رساله: «فی‌الحقیقة‌العشق» از سهروردی (مندرج درمجلهٔ‌پیام نوسال‌دوم-۱۳۲٥) ٥ - رسالهٔ «آواز پرجبرئیل» از سهروردی (مندرج درمجله پیام نو سال دوم - ۱۳۲٥) ٦ - بدایع‌الازمان فی وقایع کرمان تألیف افضل الدین ابوحامد بن حامد کرمانی (۱۳۲٦ - از نشریات دانشگاه)

اینك نمونه‌ای از نثر او :

یك نسخهٔ نفیس ازمجمع‌التواریخ حافظ‌ابرو

از جملهٔ‌مؤلفات متعدد و مبسوط شهاب‌الدین‌عبدالله‌بن لطف‌الله‌خوافی مشهور بحافظ‌ابرو که عموماً در تاریخ یـا جغرافیا میباشد مجموعه ایست بعنوان «مجمع‌التواریخ‌السلطانیه » که تألیف آن بسال ۸۲۰ هجری بنام بایسنغربن شاهرخ‌بن امیر تیمور گورگان باتمام رسیده واین تاریخ بزرك بچهار «ربع» تقسیم شده‌است بدینقرار :

ربع اول - تاریخ انبیاء وسلاطین ایران پیش‌از ظهور اسلام

ربع دوم - تاریخ‌وفات حضرت‌محمدبن‌عبدالله‌وخلفاء راشدین‌و بنی‌امیه وبنی عباس تاخلافت المستعصم بالله

ربع سوم - تاریخ ایران پس از سقوط خلافت عباسی تامرك‌ابوسعید و این ربع خود بدو قسم تقسیم شده است :

قسم اول - تاریخ‌سلسله‌های‌مختلفی که بعد از ظهور اسلام‌درایران سلطنت کرده‌اند و در همین قسم تاریخ‌خلفا تا قتل مستعصم ثبت شده‌است

قسم دوم - تاریخ مغول‌تامرگ ابوسعید(سال۷۳٦)

ربع چهارم - که مستقلا عنوان«زبدةالتواریخ بایسنغری»دارد بدو قسم تقسیم شده‌است بدینقرار :

قسم اول - تاریخ امیرتیمورگورگان .

قسم دوم - تاریخ شاهرخ تاوقایع سال ۸۳۰

✩✩✩

راجع بحافظ ابرو و مؤلفات او بحث های مفصل و انتقادات فراوان شده است و با اینکه نگارنده جز آنچه تاکنون گفته اند دراین خصوص مطالبی گفتنی داردر اینجا بدون ورود دربحث کیفیت تألیف فقط بتوصیف وتعریف یك جزء ازاجزاء چهارگانهٔ مجمع التواریخ می‌پردازد وآن یك نسخهٔ بسیارنفیس از ربع سوم این دورهٔ تاریخ حافظ ابروست که‌در کتابخانهٔ‌ملی طهران میباشد .

این نسخه در جلد میشن سرخ روی کاغذ بخارائی جدول‌دار باندازهٔ ۱۷×۲۵ بقطع ۲۵×۳٤ سانتیمتر در ٤۷۵ ورق است وهرصفحهٔ آن۲۹ سطر دارد .

این نسخه رقم ندارد و تاریخ تحریر آن ۸۳۰ بخط نستعلیق خوش قدیم و عناوین آن بسرخی نوشته شده است . چون اوراق کتاب شماره گذاری قدیم دارد مسقطات آن مشخص وبدینقرار است :

هشت‌ورق ازاول کتاب ، دو ورق از تاریخ صفاریان ، شش ورق از تاریخ دیلمیان، چهار ورق ازتاریخ سلاجقه ، سه ورق از تاریخ قراختائیان که مجموعاً ۲۳ ورق میشود وصفحهٔ اول موجودچنین شروع شده‌است:

«گفت وگوی واقع می شذ و همدگر را می کشتند وتا مدتی باین طریق بوذ که نه‌علی باهواز میامذ ونه خضر می شذ . ناگاه علی بن ابان لشکری برسر خضر کشیذ وجنك آغاز کرد وبسیاری از این لشکر خضر درین جنك تلف شد وخضر بگریخت وبعسکر مکرم شذ وعلی وجماعتی‌را بدورق فرستاذ وایشان را نیز درآن حوالی بسی از اصحاب یعقوب بکشتند و یعقوب برادر خضر فضل را بمدد خضر فرستاذ....» و چنین خاتمه یافته است .

«... واین واقعه هائله در ثالث عشر ربیع الاخر سنهٔ ست و ثلثین سبعمائه بوقوع پیوست واز مراثی آن پادشاه چند بیت که ذکر تاریخ در آن آورده اند ایراد میرود...(۱) بمبارکی و فیروزی باتمام رسید ربع سیوم ازتاریخ عالم چاشتگاه روز چهارشنبه نهم ذی‌الحجه الحرام سنهٔ‌ثلثین وثمانمائه هجریه».

---

۱) ازنقل‌اشعار خودداری‌شد. (ا. ا.)

ودر پایان نسخه یکی از مالکین آن بخط شکسته تعلیق چنین نوشته است:

«من عواری الایام لدی الفقیر الی الله الصمد العلام الباری ابن حجة الاسلام جلال الاسلام المشتهر بمحمدبن عبدالغفار الغفاری العلیشاهی سبط صاحبی.... عفاالله تعالی عنهما بمحمد وآله اجمعین.» ومهری دارد که مورخ بسال ۹۰۳ و سجع آن اینست:

توکل کرده بر لطف عمیم وعفو غفاری جلال اسلام ابن حجة‌الاسلام غفاری

☆☆☆

موجباتی که نگارنده را برانگیخت تا بمعرفی این نسخه بپردازد بقرار ذیل است:

۱ — این نسخه در زمان حیات مؤلف یعنی بسال ۸۳۰ که تاریخ اتمام تألیف آنست و چهار سال قبل ازمرك حافظ ابرو (سال ۸۳٤) است کتابت شده.

۲ — این نسخه همان نسخهٔ اصلی است و برای کتابخانهٔ شاهرخ بن امیر تیمور تحریر شده ومورد مطالعهٔ شخص وی بوده است.

۳ — نمونه ای ازخط این امیر گورگانی درآن هویداست و شاهرخ بخط ورقم خود درحاشیهٔ یکی از صفحات یادداشتی دارد.

٤ — پس از شاهرخ این نسخه بدست یکی از بزرگترین وزرای سلاطین گورکانی یعنی صاحب دیوان خواجه شمس الدین محمد بن سیدی احمد بن خواجه عبدالملك بن شمس‌الدین محمد وزیر الغ بیك بن میرزا شاهرخ و میرزا عبدالله بن ابراهیم سلطان بن میرزا شاهرخ ومیرزا سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میرزا میرانشاه افتاده و یادداشت های فراوانی در حواشی این کتاب بخط ورقم او موجود است که شرح حال و گذارش زندگانی او را (که خود موضوع مقالهٔ جداگانه ای است) روشن می سازد.

۵ — با اینکه ازسه ربع دیگر این دوره تاریخ وسایر آثار حافظ ابرو نسخه های متعدد در کتابخانه های داخلی و خارجی موجود است با مراجعه بفهرست های بزرك وتفحص در کتابخانه های داخلی فقط بوجود دو نسخهٔ دیگر ازاین ربع اطلاع یافته ایم که یکی نو نویس وبسال ۱۲۷۲ هجری کتابت شده ودر کتابخانهٔ ملك موجود است، دیگری در کتابخانهٔ قاضی عسکر محمد مراد در اسلامبول است وچنانکه آقای فلیکس تو‌ئردر

فهرست نسخ تواریخ خطی کتابخانه های اسلامبول درضمن شمارهٔ ۳۹ضبط کرده است این نسخه فقط مسوده ایست که صورت کتاب مضبوط ندارد ، در صورتیکه نسخه ما با اینکه چند سقط دارد اصل وکامل ترین نسخه‌های موجود جهانست.

٦ - مهمترین اجزاء اربعهٔ مجمع التواریخ وشاید مفید ترین تألیفات حافظ ابرو همین ربع سوم است ، زیرا که در اینجاست که مجموعه ای از تواریخ سلسله هائی که پس از ظهور اسلام در ایران سلطنت کرده اند میتوان یافت و با اینکه میدانیم از تواریخ سلسله های ایرانی صدر اسلام مقدار قابل ملاحظه ای در دست نیست ، این مجموعهٔ نفیس بسی مغتنم است .

☆☆☆

نگارنده در بدو آشنائی باین جلد مجمع التواریخ ظن قوی داشت که سراغ‌جلد دیگر آنرا در کتابخانه های خصوصی وعمومی میتوان گرفت وپیوسته در جستجوی آن میبود تابراهنمائی آقای احمد سهیلی بربع‌چهارم این‌دوره که بالاختصاص بزبدة التواریخ بایسنغری‌موسوم است درکتابخانهٔ سودمند آقای حاج حسین‌آقا ملك راه یافت وبا مطالعه ومعاینه آن نسخه اطلاعات سودمند اندوخت .

نسخهٔ کتابخانه ملك ازحیث خط وقطع وجدول بندی وکاغذ و حتی جلد کاملا مطابق ومشابه نسخه ماست وتا سال ۹۰۳ هر دو جلد (وشاید دوجلد اول آن که اکنون نمیدانم در کجاست) در تملك شخصی واحد بوده است .

یعنی تقریباً همین عباراتی که جلال الاسلام غفاری سابق الذکر در آخر نسخه ما نوشته دراین جلدنیز نوشته وبهمان مهر موشح ساخته است. این جلد نیز سقطاتی دارد و از جمله آخر آنست که یك ورق از تاریخ دیالمه بسهو درصحافی ثانوی درآخر جای داده شده است (وهمین ورق ازجملهٔ سقطات نسخهٔ ماست). از توصیفی که مرحوم بلوشه درفهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس ازیك نسخه از ربع اول مجمع التواریخ که تاریخ تحریر آن۸۲۹ میباشد کرده است (ص ۲۱۰ ازجلد اول آن‌فهرست) بنظر میرسد که آن نیز درسلك این دوره باشدولی البته تارای‌العین نباشد بصحت آن حکم نمیتوان کرد .

(مجلهٔ یادگار شماره ۹ و ۱۰ سال ۴)

۰ دکتر مَهِمد مُغدَم ☆

دکتر محمدمقدم بسال ۱۲۸۷ درطهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی ومتوسطه‌را درمدرسهٔ شرف مظفری و کالج البرز امریکائی بپایان رسانید. سپس برای ادامهٔ تحصیلات عالی بامریکا رفت ، اما تحصیل خودرا تمام



دکتر محمد مقدم

نکرده بود که بایران بازگشت ودروزارت امورخارجه بسمت مترجم استخدام شد.

مجدداً بسال ۱۳۱۰ برای تکمیل تحصیلات بامریکا رفت وازدانشگاه پرینستون در رشتهٔ زبان شناسی درجهٔ دکترا گرفت. چون بایران بازآمد در وزارت کشور بکار اشتغال یافت.

☆) دکتر محمد مقدم ،معتقد است که ریشهٔ نام او اززبانهای ایرانی است و بایدنامش بصورت مذکوردرفوق نوشته‌شود. (ا. ا.)

وی بعد از بازگشت از امریکا دردانشکده ادبیات دروس اوستا و زبان شناسی را تدریس می کند . از سال ۱۳۲۳ شمسی بمشارکت آقایان ذبیح‌الله بهروز و دکتر ص. کیا انجمنی موسوم به «ایرانویج» تأسیس کرده و مجموعه هائی بنام «ایران کوده» نشر میکند .

تألیفات و آثار :

الف ـ تدوین و انتشار مجموعهٔ «ایران کوده» که از سال ۱۳۲۳ تا بحال ۱۲ مجلد آن نشر شده است و چند مجلد آن محتوی آثار خود اوست بشرح زیر :

۱ ـ نمونه‌ای از نوشته های هخامنشی و ریشهٔ واژه های فرهنگی زبان عربی (ایران کوده ۱) ۲ ـ یادداشتی دربارهٔ الفبای روسی (ایران کوده ۳) ۳ ـ چند نمونه ازنوشته های فارسی باستان (ایران کوده ٤) ٤ ـ داستان جم بامشارکت دکتر ص. کیا (ایران کوده ٦) ٥ـ یك سند تاریخی از گویش آذری تبریز (ایران کوده ۱۰) ٦ ـ گویشهای وفس و آشتیان و تفرش (ایران کوده ۱۱) ۷ ـ سرود بنیاد زرتشت (ایران کوده ۱۲).

ب ـ سایر کتبی که او تألیف ونشر کرده است:

۱ ـ راز نیمشب (شعر آزاد ، دوچاپ ، ۱۳۱۳) ۲ ـ بانك خروس (شعر آزاد ، ۱۳۱۳) ۳ ـ بازگشت بالموت (شعر آزاد ، ۱۳۱٤) ٤ ـ رستم وسهراب (مستخرج از شاهنامه ـ ۱۳۱۳) ٥ ـ رهنمای زبان فارسی (سال ۱۳۱۹) ٦ ـ فهرست نسخ خطی ترکی ، فارسی ، هندی دانشگاهٔ پرینستون بامشارکت دکتر ارمجانی (بزبان انگلیسی ، ۱۹۳٦ میلادی ، چاپ پرنیستون).

اینك نمونه‌ای از نثر او :

دربارهٔ زبان عربی

«. . . در ضمن یاد داشتهائی که برای شناخت ریشهٔ پاره ای از واژها داده شد از همریشه های عربی نیز ذکری بمیان آمد . در بیان این همبستگی میان گویشهای ایرانی و عربی چند سطر ذیل افزوده میشود .

چنانکه گفته شد (۱) هرگاه گویشی در اثر پیش آمدها نا گزیر شود نقش زبان را بعهده بگیرد از زبان رسمی ادبی و فرهنگی خود را

---

۱) بصفحه ۱۵۸ ایران کوده شماره ۱۱ رجوع شود. (ا.ا.)

پر میکند ودر آن غرق میشود. (۱) روی این اصل و با در نظر گرفتن این نکته که زبان ایران قرنها زبان رسمی و علمی شاهنشاهی با فرهنگی از مدیترانه تا سر حد چین بوده و عربی گویش چند قبیله بوده که در «حوزه فرهنگی» ایران میزیستند نگارنده پنج سال پیش بررسی در باره عربی آغاز نمود و نخستین یادداشت را در شماره ۲ ایران کوده « ریشه واژه‌های فرهنگی زبان عربی » نشر داد. ولی پیش‌از آنکه بتوانم‌دنبالهٔ آن گفتار را بگیرم دریافتم که نفوذ زبان ایران‌فقط درواژه‌های فرهنگی نیست بلکه سراسر عربی را فرا گرفته است و واژه‌های اصل نمای عربی نیز ازاین میدان بیرون نیست. (۲)

در شماره های گذشته ایران کوده بطور پراکنده بریشهٔ برخی از واژه های عربی اشاره شده است. (۳)آیا با این وصف میتوان عربی را یك گویش ایرانی شمرد؟

بنظر نگارنده فرق برجسته وشاید تنها فرق اساسی میان زبانهای ایرانی (مثلا فارسی) و عربی اینستکه درفارسی برای بیان معنی (یاواژه سازی) یك ریشهٔ اصلی (و گاهی دو یا بیشتر)را باوندها(پیشوند وپس‌وند ومیان وند) « سر هم میکنند » (پس فارسی زبانیست «سر هم کرده » =«همکرد» = سنسکریت) در صورتیکه درعربی و گویشهای همجنس آن «قالب» هائی‌هست که برای واژه‌سازی، مادهٔ اصلی‌را درآن‌قالبهامیریزند.

۱) یك نمونهٔ روشن‌و تاریخی، زبان انگلیسی است که ازحالت یك گویش ناچیز میان گویشهای دیگر در جزیرهٔ انگلیس بصورت یکزبان دامنه‌دار درآمده و ناگزیر شده‌است گنجینهٔ زبانهای یونانی ولایتنی و زبانهای دیگر رایکجا در «واژه‌دان» خودسرازیر کند.

۲) درچهل سال گذشته چندتن اززبانشناسان اروپا دربارهٔ همبستگی این زبانها ببررسی پرداخته‌اند. تازه‌ترین آنهاالبرت کونی‌است.

Albert Cuny: Etudes Prégrammaticales sur le domaine des langues indo-européennes et chamito-sémitiques, 1924; Recherches sur le vocalisme, le onsonantisme et la formation des racines en «nostratique», 1943; Invitation à l'étude comparative des langues indo-européennes et des langues chamito-sémitiques, 1946.

درباره بررسیهای او در یکی ازشماره‌های آینده‌ایران‌کوده‌گزارشی داده خواهد شد.

۳) نگاه کنیدبفهرست‌واژه‌هادرآخرشماره‌های ٤ و ٦ و ۷ و ۹ «ایران کوده».

ریشه های عربی (یا بهر حال بیشتر آنها) در اصل دو حرفی بوده و با افزوده شدن وندهای گوناگون (چنانکه در زبانهای ایرانی بوده و یك نمونهٔ آن در صفحه ۱۳۹ داده شد) بصورت «قالبی» سه حرفی در آمده است.(۱) برای نمونه ریشهٔ کت = ایرانی کت (نگاه کنید بصفحه ۱۷۶ ذیل کـماق) داده میشود . با در نظر گرفتن بدل شدن ك و ق و خ و د و ذ وت و ط و ض (و ص و س) وافزودن پسوندها ، واژه‌های ذیل رادر عربی داریم که همه بمعنی بریدن و پاره شدن و ریز ریز کردن و کشتن و شمشیرزدن و سفتن و شکافتن و قسمت کردن است : کت ـ کتع ـ کدع کصر ـ کسر ـ کسء ـ کسف؛ قت ـ قتع ـ قتل ـ قد ـ قدف ـ قذ ـ قط ـ قطع ـ قطل ـ قطم ـ قطف ـ قطب ـ قض ـ قضء ـ قضّ ـ قضب ـ قصع ـ قصم ـ قصر ـ قصف ـ قصل ـ قسم قسط؛ خد ـ خدب ـ ختن ـ خصل ـ خسف . بامیان وند «ر»: فارسی «کارد» و اوستا (۲) و عربی « قرض » و با در نظر گرفتن بدل شدن حرفها یك رشتهٔ دیگر از این واژه ها در عربی داریم و باینها میتوان رشته های دیگری نیز افزود .

ازطرف دیگر این قالب سه‌حرفی میتواند اصل دیگری داشته باشد. مثلا ریشهٔ اوستائی رپ [رف بمعنی یاری کردن و شاد ساختن [عربی رفّ: نیکی کردن ـ رفد: یاری کردن ـ رفغ: خوش ـ رفه (رفاه)...] باپسوند (پهلوی) میشود «رفیق» . سپس این وزن «رفیق» قالبی میشود فرض کرد که قالب اصلی «رفق» بوده است و از این یك رشته واژه های «اصلی» سه حرفی قالب زد . (این قالـب «فعیل» باپسونـد اوستائی، پهلوی، نیز بدست میآید :

بر وزن وزیر و گزیر ، اوستا) نتیجه اینست که پسوند های ایرانی مانند ایروایك در عربی بصورت وزن وقالب درآمده و معنی اصلی خود را از دست داده و بجای آن بخود «قالب» معنی چسبانده شده و بکار رفته است.

عربی و «زبانهای» همجنس آن از همین‌جا سرچشمه میگیرند و آنها رانمیتوان گویشهای ایرانی شمرد بلکه میتوان گفت که در آغاز بصورت «لوتر»

---

۱) نیز نگاه کنید به E.Renan, Hist. générale er système comp. des lang. sém. p.97.

۲) متأسفانه بواسطهٔ فراهم نبودن حروف اوستائی و پهلوی نقل لغات اوستائی پهلوی ممکن نشد.(ا.ا.)

میان یك طبقه یادستهٔ خاص رواج گرفته وبعدها پیش آمد های گوناگون نقش زبان را بآنها واگذار کرده است.

(گویش وفس و آشتیان - ایران کوده شماره ۱۱)

سرود بنیاد دین زردشت

« زردشت در داستان جهان نخستین کسی بود که این
« دلیری را داشت که فکر کند دین راستین چیست و آنرا
« ساده وآشکار بگوید .»
میلز

واژه اوستا از مادهٔ « وید » آمده و آن بمعنی آگاهی و دانش است ، بویژه آگاهی خوب و مژده ، وواژه « نوید » از همین ماده است.

اوستا نوید رهائی مردمان از زشتی و خشم ومنش بد و نوید شکست دروغ و پیروزی و فرمانروائی حق و منش به است.

آورنده این نوید یا اوستا زردشت و آنچه از نوید او بما رسیده سرود هائی است که بآهنگی میخواندند و آنهارا « گاهان» مینامیدند . از گاهان یا سرود هائی که نوید زردشت را در برداشته آنچه امروز در دست است ۱۷ «آیه» است که از روی وزن سرودها به پنج «گاه» بخش شده است .

زبان این سرود ها نمونهٔ کهنی از زبان ایرانی است و اززمان آنها بیش از سه هزار و پانصد سال میگذرد .

☆☆☆

پیشنهادهٔ این گاهان زندگی مینوی (معنوی) مردمان وپرورش وپرداخت آن زندگی با کوشش و از خود گذشتگی هر کس در راه آراستن جهان برای بر پا ساختن شهریاری حق و منش به است.

دریافت و پذیرش دین مینوی زردشت که بنیادش بر رای و خواست و میهنش در دل هرمرد و زن بود برای جهان آنروز سخت بود و هنوز هم برای جهان ما دشوار است.

پس از زردشت زردشتیان از دین و داد پیشینیان و آئین زندگی آنان چیز هائی بر گرفتند و با رنگ زردشتی آنها را بدین نوین زردشت افزودند و با گذشت زمان آن داد و آئین با دین زردشت آمیخته گشت.

گاهان بنیاد نوید یا اوستای زردشت است . سرودهای جشن ایزدان (یشت‌ها) و آئین و داد وندیداد («ویدیوداد» یاداد ضد دیو) ازسرایندهٔ گاهان نیست.

سرود های جشن ایزدان از زمان بسیار کهن بیادگار مانده و با رنگ زردشتی بما رسیده است.

همچنین آیینهای وندیداد و مانند آن پیش از زردشت و در زمان او رواج داشته و سپس با دین معنوی زردشت در آمیخته است. این دستور ها برای آن زمان سودمند بوده و بیشتر آنها هنوز بکارمیآید و با رنگهای گوناگون در دینها و آیینهای کنونی دیده میشود. در این باره استاد میلز مینویسد:

« این بخشهای اوستا بهداشتی را نشان میدهد که بهتر است بجای آنکه آنرا زیرپا گذاریم و سرزنش کنیم از آن پیروی نمائیم. این دستورها پیشرو بسیاری از نظرهای امروزه دربارهٔ بهداشت بوده است و برخی از مردمان بیطرف برآنند که این دستورها به لاویان تورات راه‌یافته است.»

☆☆☆

پیام درونی و ژرف گاهان چنانکه سرایندهٔ گاهان‌خودمیگوید‌برای آگاهان و نوید یافتگان است. فشردگی سخن و کهنگی زبان وگذشت زمان فهم آن سرود هارا چندان دشوار ساخته که پژوهندهٔ گاهان چه بسا سرگردان و ناامید در میماند. با این همه با خشنودی میتوان گفت که نکته های برجستهٔ نوید گاهانی از میان تاریکی‌ای که آنها را فرا گرفته است میدرخشد و جوینده را بیافتن مغز آن پیام امیدوار میسازد. بر پایهٔ این‌نکته‌های روشن‌وبرجسته است که گزارش کوتاه زیر دربارهٔ سرود بنیاد دین زردشت فراهم شده است.

☆☆☆

پیداست که برای دریافتن دین زردشت باید آنچه رااز گاهان باز مانده بررسی و جستجو کرد. چنین جستجو هائی پژوهنده را بچند نکته بنیادی میگشاند که دینِ زردشت بر آنها استوار است. بر جسته ترین این نکته ها در آیهٔ ۳۰ یسن آمده و این آیه را میتوان‌سرود بنیاددین‌زردشت، خواند، بویژه که در این سرود (بندنهم) آرزوی پیشرفت دادن جهان بالا و نو ساختن آن (فراشکرد) که پیشنهادهٔ دین زردشت است بیان شده. دربارهٔ این سرود و بند نهم آن استاد میلز میگوید:

« زبان فکری درخشان تر و بلندتر از این بیان نتواند کرد. شگفت نیست که چنین سرودی را جاودانه گرامی شمرند که بیان یکی از پاک ترین و پرداخته ترین و یکی از نخستین آرزوهای نژاد مرد است. »

پیشگفتار سرود بنیاد دین زردشت
(ایران کوده شماره ۹۲)

دکتر ذبیح‌الله صفا

دکتر ذبیح‌الله صفا بسال ۱۲۹۰ در شهمیرزاد از توابع سمنان متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در بابل بپایان رسانید و سپس برای ادامه تحصیلات بتهران آمد و دوره ادبی را در مدرسه دارالفنون تمام کرد. تحصیلات عالیه‌را هم‌در دانشسرایعالی بانجام‌رسانیدوپس‌از آن دوره‌دکترای ادبیات‌فارسی را بپایان برد و باخذ درجه دکترا در ادبیات فارسی نائل



دکتر ذبیح‌الله صفا

شد . وی مدتی در دبیرستان شرف‌وبعد از آن چندی‌دردبیرستان‌دارالفنون بتدریس ادبیات فارسی اشتغال داشت و ازسال۱۳۲۲ بدانشیاری‌دانشکدهٔ ادبیات منصوب گردید ونیز مدتی ریاست‌اداره‌دانشسراهای‌مقدماتی‌وتعلیمات عالیه‌درعهده‌او بود . اکنون‌دبیرکل کمیسیون‌ملی‌یونسکودر ایران‌میباشد. وی‌بندرت شعرهم میسراید.

تألیفات و آثار : ۱ — مجله «مهر» از اواخر دورهٔ چهارم تا هفتم ۲ — رافائل (ترجمه از فرانسه — اثر لامارتین — ۱۳۱۸ و ۱۳۲۸) ۳ ــ مرگ سقراط (ترجمه از فرانسه ــ اثر لامارتین ، دو چاپ)

۴ - حماسه سرائی در ایران (رسالهٔ دکترا۱۳۲۴-) ۵ - رساله در احوال لایب نیتز،۱۳۲۹ (چاپ دوم) ۶- رستم و اسفندیار (مستخرج از شاهنامه) ۷ - مجلهٔ شیر و خورشید سرخ از سال ۱۳۲۶ ببعد ۸ - روزنامه شباهنگ که مدتی درطهران نشر شد.

اینك نمونه‌ای از نثر او:

بیمارستان گند شاپور
(جندیسابور)

ملت کهنسال و سربلند ایران در ابواب مختلف تمدن و کمال چندان سابقهٔ ممتد و آشکار دارد که نمیوان در هیچ باب از آنها درحد معینی از قدمت متوقف ماند و راجع به پیش از آنروزگار بسلب و نفی حکمی کرد. یکی از این ابواب مهم توجهی است که این ملت ازقدیم الایام بعلوم و فنون مختلف خاصه طب داشته و از اینجهت بعداً یعنی در دورهٔ تمدن اسلامی نیز شهرت و مقام عالی خود را حفظ کرده است.

ایرانیان وارث تمدنهای بزرگی مانند مدنیت آشور و بابل ویونان و تمدنهای آسیای علیا بوده اند و توانستند این تمدن های درخشان و مهم را با قدرت عالیهٔ التقاط بهم در آمیزند و مبتکرات خودرا بر آنها بیفزایند و از آن میان تمدن بزرك خود را پدید آرند.

در ایران قدیم مهمترین مراکز علمی آتشکده ها بوده و بسیاری از کتابخانه های آنروزگار منسوب بهمین مراکز مذهبی بوده است و بااین حال بنا بر آنچه از ظواهر امر بر میآید در ایران قدیم کتابخانه‌های مهم دیگری نیز وجودداشت که یکی از آنهارا دراوایل قرن چهارم در «سارویه» از شهر جی (۱) اصفهان کشف کردند (۲) و کشف این کتابخانه نشانهٔ بزرگی از بقایای آثار علمی و ادبی پیش از اسلام است. از کتب مختلف که در دورهٔ اسلامی از لهجه و خط پهلوی بعربی نقل شد و نیز از قرائن مختلف تاریخی ثابت میشود که توجه بعلوم مختلف خاصه طب وریاضیات و نجوم و فلسفه در ایران بکثرت رایج بوده است.

مهمترین مرکز علمی ایرانیان که تا مدتی از عهد اسلامی نیزدنبالهٔ اهمیت سابق را از دست نداده بود « گند شاپور» است.

۱- معرب گی یکی ازدو قسمت بزرك اصفهان بوده‌است.

۲- تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء حمزهٔ اصفهانی ص۱۲۷ چاپ برلین.

گند شاهپوهر(۱) که نام آن در ادبیات سریانی « بث‌لپت » (۲) و معرب آن «جندیسابور» است شهری بود در خوزستان واقع در مشرق شوش و جنوب شرقی دزفول و شمال غربی شوشتر کنونی . بانی این‌شهر بنابر مشهور شاپور اول پسر اردشیر پابکان است و او ازاسیران رومی دسته ای بزرك بداخلهٔ ایران برد و از آنجمله گروهی در خوزستان به موضعی که یاد کرده ایم آورد و شهری بدست آنان ساخت که بنام او «گندشاهپوهر» نامیده شد . گند شاه پوهر از همان اوایل امر مرکزیت علمی یافت و چنانکه در تاریخ ابی‌الفداء (۳) می بینیم شاپور فرمانداد که عده ای از کتب یونانی بپهلوی نقل شود و آنها را در شهر مذکور گردآوردند. گندشاهپوهر در عین آنکه از مراکزعلمی بود مرکزیت دین مسیحیان نیز داشت و نخست از جملهٔ اوك نشین (٤) هـای مسیحیان ایران بودو سپس بعنوان متروپولی‌تن (۵) یا حوزهٔ دینی شناخته شد (٦) و این امر یکی از عوامل مهم‌وموثر تکمیل حوزهٔ علمی گندشاپور گردید. ازباب‌توضیح‌میگوئیم که : دردورهٔساسانیان‌آئین‌مسیح با سرعتی بسیارازطریق بلاد شمالی بین‌النهرین مانند شهرادس (۷) و حران ونصیبین بشاهنشاهی ساسانی رخنه کرد وهمواره بردایرهٔ رواج و انتشار آن افزوده میشد و کلیساهای آنان‌در بسیاری ازنقاط ایران‌مفتوح‌میگشت چنانکه رئیس روحانیون عیسوی ایران که نخست عنوان «کاتولی‌کوس» (جاثلیق) داشت از سال ٤۲٤ میلادی‌عنوان «پاتریاك» (بطریق) که‌عالی ترین مقام‌روحانی در نزد مسیحیان بود ، یافت و سراسر شاهنشاهی‌ساسانی به‌پنج حوزهٔ‌دینی (متروپولی‌تن) تقسیم‌شد .

مراکزحوزه های دینی عیسویان ایران که‌ازآئین زردشتی یاسایـر مذاهب آنزمان باین کیش‌در آمدندازحیث علمی اهمیت بسیارداشت وچون معمولا عیسویان ایران ازباب ارتباط با عیسویان شمالی بین‌النهرین با زبان سریانی سروکار داشتند بهمین‌سبب‌با مدارس وحوزه‌های علمی معروف آن نواحی مانند دارالعلمهای قنسرین وحران ونصیبین وادس (رها- اورفه) مربوط بودند .

مدارس مذکور هم چنانکه آگاهیم غالبا سرگرم علوم و معارف

۱- Gundêshâhpuhr ۲-Beth-Lapat ۳- ج ۱ ص ۵۰ ٤-Evéché

۵) Métropolitan ٦)Ar.Chrisnsen: ۵۱L'Iran sous les Sassanides,265 ۷) Edesse

یونانی وترجمه وشرح وتفسیر آثار بزرگانی از قبیل ارسطو وافلاطون و جالینوس وبقراط ونظایرایشان بودند وبهمین سبب گندشاپور علاوه بر آنکه اساساً از دورهٔ شاپور اول مرکزیت علمی‌داشت در نتیجهٔ‌داشتن عدهٔ زیادی عیسوی بامدارس سریانی‌شمال بین‌النهرین‌مربوط گشت وایرارتباط طبعاً مایهٔ تشدید فعالیت‌علمی آنجاگردید .

موضوع دیگری که براهمیت علمی گندشاپور بیش‌از پیش افزود پناهنده‌شدن گروهی‌ازفلاسفهٔ‌معروف یونانی‌است درعهدخسرواول‌انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ میلادی) بایران . توضیح‌این مقال‌آنستکه در دورهٔ‌امپراطوری یوستی‌نین (۵۲۷-۵٦۵ میلادی) برروم‌شرقی (بیزانس) عده‌ای از مدارس یونانی وغیر مسیحی درآتن واسکندریه وادس بفرمان‌وی بسته‌شد . براثر این اقدام هفت تن از نخبهٔ دانشمندان آن‌عهد که بیشتراز پیروان فلسفهٔ افلوطین (۱) و فرفرریوس (۲) یعنی از طرفداران فلسفهٔ افلاطونی نو بودند ناچار بترك خاك امپراطوری‌بیزانس‌شدند .

این هفت تن که بقول اگاثیاس (۳) مورخ معروف یونانی شکوفه هائی‌دربوستان‌فلسفهٔ‌یونان‌بودند عبارتنداز‌داماسیوس (٤)، سمپلیسیوس(۱۵) اولامیوس(٦)پریسین(۷)، ایزودور(۸)، هرمیاس(۹)، دیوژن (۱۰) فینیقی انوشیروان مقدم این دانشمندان‌بزرگ‌را گرامی‌داشت‌و باایشان مجالس‌بحث ومناظره تشکیل داده وآنانرا بتألیف کتبی‌درطب‌ومنطق‌وفلسفه واداشت. وجوداین دانشمندان در دارالعلم گندشاپور بینهایت‌مؤثر افتادو‌باعث‌کمال ورونق عمده‌ای‌درآن گردید .

مهمترین قسمت گندشاپور که‌درروزگار پیش‌از اسلام و تامدتی از دورهٔ اسلامی دارای اهمیت شایان بود بیمارستان آنجاست . بیمارستان گندشاپور بیش‌ازهمهٔ قسمتهای‌دیگراین‌دارالعلم‌شهرت‌واهمیت‌داشت. بیمارستان ها درایران پیش‌ازاسلام‌وبتقلید از آن در ممالك اسلامی‌دو خاصیت داشت؛ نخست خاصیت تداوی ، یعنی‌محلی بود برای‌علاج‌واحیاناً نگاهداری بیماران بی‌آنکه‌حقی‌ازآنان گرفته‌شود. دوم‌خاصیت‌تعلیمی‌بدین‌معنی که دربیمارستان همواره عده‌ای از پزشگان که هریك در رشته‌ای خاص مهارت‌داشتند بسر میبردند واین طبیبان رئیسی داشتند که ضمناً ریاست بیمارستان نیز برعهدهٔ

---

۱) Plotin ۲) Porphyrie ۳) Agathias ٤) Damascius
٥) Simplisius ٦ Eulamius ۷) Priscien ۸) Isidore ۹) Hermias
۱۰) Diogèue

او بود . نزد اطباء این بیمارستان بفراخور مقام ومرتبهٔ آنان شاگردانی بفرا گرفتن فن طب مشغول بودند ومحل تدریس وعمل آنان هم بیمارستان بوده است . در این بیمارستان شاگردان قسمتی از اوقات تعلم خود را صرف مطالعه در اصول علم طب وداروشناسی میکردند و ما بقی اوقات خود را درمداوای بیمار های ساده صرف مینمودند .

این رسم در دورهٔ اسلامی جاری بود وعموم بیمارستانها بهمین ترتیب اداره میشد وحتی نام این مؤسسات را هم از زبان فارسی گرفته و آنرا در زبان عربی بیمارستان یامارستان وجمع آنرا بیمارستانات یا مارستانات میگفته اند. در بیمارستان گندشاپور از تجارب ملل مختلف یعنی ایرانیان وهندوان و یونانیان و اسکندرانیان و سریانیان استفاده میشد ولی همهٔ آن ها بنا برآنچه در مقالهٔ دیگری راجع بطب درایران پیش از اسلام خواهیم نگاشت باتصرفاتی قبول شده بود . در بیمارستان گند شاپور عده‌ای ازاطباء هندی میزیستند که بآموختن اصول طب هندی اشتغال داشتند وعلاوه براین چنانکه در الفهرست ابن الندیم می بینیم چند کتاب از آثار طبی هند بپهلوی ترجمه شده بود که بعداً بعربی درآمد .(۱)

هنگامیکه درقرن پنجم میلادی عیسویان نسطوری از امپراطوری روم شرقی بایران رانده شدند عده ای از دانشمندان واطباء آنان دربین النهرین وایران پراکندند وبوسیلهٔ آنان مدارسی دراین نواحی پدید آمد ومهمترین مرکز طب که در آن از وجود آنان استفاده شد بیمارستان و دارالعلم گندشاپور بود .

دربیمارستان گندشاپور تنها ایرانیان بتحصیل علم طب مشتغل نبوده اند بلکه از ملل مجاور نیز محصلانی بآنجا میرفته‌اند و یکی از آنان حارث‌بن کلدهٔ ثقفی است که از عربستان بگندشاپور رفته وپس از فراغ ازتحصیل بوطن خود بازگشته بود .

[illegible] کی پیش ازاسلام و در دورهٔ ظهور پیغامبر میزیست و اگر چه اسلام نیاورده بود ولی پیامبر دراو بدیدهٔ احترام مینگریست .

بیمارستان گند شاپور اهمیت ومقام خودرا تامدتی از دورهٔ اسلامی نیز حفظ کرد وتاقسمتی از عهد عباسی ازمشهورترین مدارس طب بود ورئیسان این بیمارستان همواره از بزرگترین طبیبان زمان شمرده میشدند چنانکه چون ابوجعفر منصور بن محمد دوانیقی دومین خلیفهٔ عباسی درسال ۱۴۸ به

---

۱) رجوع شود بفهرست ابن الندیم چاپ مصر ص ۴۲۱

بیماری معده گرفتار شده وهمهٔ پزشکان بغداد از معالجت او مأیوس گشتند ویرا برئیس بیمارستان مذکور یعنی جرجیس پسر بختیشوع که ازعیسویان نسطوری بود راهبری کردند . این مرد در عهد خود چندان مشهور بود که نظیری در طب نداشت و کتابهائی بزبان سریانی در باب طب تالیف کرده بود .

خلیفهٔ عباسی چون ازمقام شامخ جرجیس پسر بختیشوع درطب آگهی یافت کس بطلب وی فرستاد لیکن جرجیس ریاست بیمارستان را برخدمت خلیفه رجحان مینهاد و بعزیمت بغداد حاضر نمیشد . فرستادهٔ خلیفه چون ابرام جرجیس را درعدم اعتنا بامر خلیفهٔ عباسی مشاهده نمود او را بقتل تهدید کرد و جرجیس ناگزیر ریاست بیمارستان را به پسرش بختیشوع که او نیزاز بزرگان پزشکان زمان بود واگذاشت وببغداد رفت وچون بخدمت منصوردرآمد اورا بزبان پهلوی وعربی تحیت گفتوپس از معالجت منصور نزد وی تقرب بسیار یافت وباصرار خلیفه دربغداد بماند .

این مرد یکی از دوستداران تألیف وترجمه بود وچون یونانی وپهلوی وسریانی و عربی را نیك میدانست چندین کتاب درطب از زبانهای مذکور بعربی درآورد .

پسرجرجیس یعنی بختیشوع تازمان خلافت هارون درگندشاپور بریاست بیمارستان و معالجهٔ بیماران و تربیت شاگردان خویش اشتغال داشت ولی درعهد خلیفهٔ مذکور ببغداد خوانده شد وجای پدر را در ریاست پزشکان درگاه گرفت وازاعقاب او افرادی دیگر مانند جبریل بن بختیشوع وبختیشوع بن جبریل وجبریل بن عبیداله وعبیداله بن جبریل دردستگاه خلافت عباسیان شهرت یافتند و مدتها پیشوائی پزشکان بغداد باآنان بود واغلب افراد این خاندان بزرك ایرانی درتألیف کتب طب وترجمهٔ آثار پزشکی از یونانی و سریانی وپهلوی بعربی رنج میبردند وحتی بسیاری ازمترجمان معروف آن زمان را درکنف حمایت خود داشتند .

(مجلهٔ شیروخورشید سرخ شمارهٔ ۲ تیر ۱۳۲۷)

دکتر محمد معین

دکتر محمدمعین بسال ۱۲۹۱ در رشت متولد شد . تحصیلات خود را در مدارس ابتدائی رشت آغاز کرد و دورهٔ متوسطه را در مدسهٔ دارالفنون بانجام رسانید.

سپس بدانشسرایعالی وارد شد ودر رشتهٔ فلسفه و ادبیات بدریافت



دکتر محمد معین

درجهٔ لیسانس نایل آمد وبسال ۱۳۲۱ از دانشگاه طهران دکتر درادبیات زبان فارسی شناخته شد .

وی پس ازاتمام‌دوره دانشسرایعالی بترتیب بریاست دانشسرای‌مقدماتی اهواز ومعاونت دانشسرای مقدماتی طهران و بمعلمی زبان فارسی درشعبهٔ تاریخ وجغرافیای دانشسرایعالی انتخاب گردید . اکنون در دانشکده‌ادبیات بتدریس متون ادبی ونقدالشعر اشتغال دارد و درآموزشگاه ایران شناسی هم (تازمانیکه دایربود) پارسی باستان تدریس میکرد .

تألیفات و آثار :

۱ - ستاره و ناهید (شعر، ۱۳۱۸) ۲ - حافظ شیرین‌سخن (جلد اول - ۱۳۲۰) ۳ - روان شناسی تربیتی ۱۳۱۶ (ترجمه ازعربی اثر علی‌الجارم ومصطفی امین) ٤ - یکقطعه شعر درپارسی باستان (۱۳۲۲) ٥ - یوشت فریان و مرزبان نامه (۱۳۲٤) ٦ - رساله درشرح حال پور داود وتدوین مجموعهٔ یادنامهٔ پور داود (۱۳۲٥) ۷ - ارداویراف نامه (۱۳۲٥) ۸ - روزشماری درایران باستان و آثار آن در ادبیات پارسی (۱۳۲٥) ۹ - منتخب چهار مقالهٔ عروضی (۱۳۲٦) ۱۰ - مزدیسنا وتأثیر آن در ادبیات پارسی (۱۳۲۷) ۱۱ - حکمت اشراق و فرهنگ ایران (۱۳۲۹)

اینك نمونه‌ای از نثر او :

جام جهان نما

۱- جام ایرانی

گفتم : « این جام جهان بین بتو کی دادحکیم؟ »
گفت : « آنروز که این گنبد مینا میکرد . »
« حافظ »

در نظم و نثر پارسی بارها از جامی بنام « جام جهان‌نما » واسامی دیگر (۱) یاد کرده‌اند و فرهنگ نویسان گفته اند : جامی بوده است که احوال خیر و شر عالم از آن معلوم‌میشود (۲)

کیخسرو شهریاری که بنام کیخسرو در داستانهای ملی ایران از پادشاهان بزرك کیـانی بشمار میرود نام وی در اوستا کوی هوسروه (۳) و در ودا (کتاب مقدس‌هندوان) سوشروس(٤) است و بنا بر این از بزرگان دورهٔ هندو ایرانی بوده است که پیش‌ازجدا شدن هندوان از ایرانیان ومهاجرت آنان بسمت سند در داخلهٔ فلات‌ایران میزیسته (٥) . فردوسی در شاهنامه ، در « داستان بیژن و منیژه » پس از تشریح زندانی شدن بیژن بامر افراسیاب در چاه و جستجوی گیو،

۱- جام کیخسرو،جام‌جم،جام‌جمشید، جام گیتی نمای،جام‌جهان‌بین،آئینه‌سکندر وغیره . ۲- غیاث‌اللغات: جام‌جم، جام‌جهان‌بین ،جام کیخسرو

۳) Kevei Husravah ٤) Sushravas

٥- رك: شاهان کیانی وهخامنشی درآثارالباقیه بقلم‌نگارنده: مجلهٔ آموزش وپرورش سال‌پانزدهم‌شماره ۸-۱۰ ص٤٣-٤٤.

پدر وی و مایوس شدن او ، در عنوان « دیدن کیخسرو بیژن‌را در جام گیتی نمای » گوید: (۱)

چو نوروز خرم فراز آمدش / بدان جام فرخ نیاز آمدش
بیامد پرامیددل پهلوان (۲) / ز بهر پسر گوژ گشته، نوان
چو خسرو، رخ گیو پژمرده دید / دلش را بدرد اندر، آزرده دید
بیامد ، بپوشید رومی قبای / بدان تا برد پیش یزدان ثنای
خروشید پیش جهان آفرین / بر خشنده بر، چند کرد آفرین
ز فریادرس زود فریادخواست / وز اهریمن بد کنش دادخواست
خرامان از آنجا بیامد بگاه / بسر بر نهاد آن کیانی کلاه
پس آن جام بر کف نهاد و بدید / در و هفت کشور همی بنگرید
ز کار و نشان سپهر بلند / همه کرد پیدا، چه و چون و چند
ز ماهی بجام اندرون تا بره / نگاریده پیکر بدو یکسره
چه کیوان، چه هرمز چه بهرام و شیر / چه مهر و چه ماه و چه ناهید و تیر
همه بودنیها بدو اندرا / بدیدی جهاندار افسونگرا
بهر هفت کشور همی بنگرید / که آید ز بیژن نشانی پدید
سوی کشور گرگساران رسید / بفرمان یزدان، مر او را بدید
بدان چاه بسته ببند گران / ز سختی همی مرگ جست اندر آن

بنا براین «جام گیتی نمای» در نظر مؤلفان خدا ینامك پهلوی، که شاهنامه مع‌الواسطه مقتبس از آنست ، جامی بوده است که صور نجومی و سیارات و هفت کشور (هفت اقلیم)(۳) زمین بر آن نقش بود وخاصیتی اسرار آمیز داشت چه‌وقایعی که درنقاط دوردست کرهٔ زمین اتفاق‌میافتاد، برروی آن منعکس میشد.

جمشید

این نام مرکب است از جم و شید . جزء دوم همانست که در «خورشید» نیز دیده‌میشود و بمعنی تابان و درخشنده‌است.

جزء اول جم در اوستا ییمه (٤) ودر ودا، یمه (٥) آمده . در کتاب اخیر وی پسر خورشید (٦) و نخستین بشری است که

۱- شاهنامه‌چاپ بروخیم جلد٤صحنهٔ ۱۰۹۹ ۲- گیو
۳) رك: شماره‌هفت‌و‌هفت‌پیکر نظامی درمجله پشوتن، بقلم نگارنده صفحهٔ ۳۰-۳۳
٤) Yima ٥) Yama
٦) مفهوم درخشندگی جمشید (جم+شید) نیزازاینجا ناشی‌شده.

مرك براو چیره شده ، بر دوزخ حکومت میکند(۱) . در اوستا (وندیداد، فصل‌دوم) او نخستین کسی است که اهورامزدا دین خود را بدو سپرد ، و در روایات داستانی ایران ، جم یکی از بزرگترین پادشاهان سلسلهٔ پیشدادی است که «جام جهان نما» را بدو نسبت داده اند . در شاهنامه ذکری از انتساب جام بجمشید نیست ولی چون شهرت‌جم بیش‌از کیخسرو بوده است و از سوی دیگر مسلمانان او را با سلیمان پیامبر بنی اسرائیل یکی دانسته‌اند (۲) و همچنین در روایات ، پیدایش شراب بجمشید منسوب بوده است (۳) ، « جام کیخسرو » را « جام جم » و « جام جمشید » خواندند و این انتساب ظاهراً در قرن ششم هجری پدید آمده‌است.شبستری در کنزالحقایق گوید: (٤)

یکی جم نام وقتی پادشا بود — که‌جامی‌داشت‌کان‌گیتی نما بود
بصنعت کرده بودندش‌چنان‌راست — که پیدا میشداز وی‌هرچه‌میخواست
هر آن نیك و بدی کاندرجهان بود — در آن‌جام ازصفای آن نشان‌بود
چو وقتی‌تیره جام اززنك گشتی — شه گیتی از آن دلتنك گشتی
بفرمودی که دانایان این فن — بکردندی بعلمش باز روشن
چوروشن گشتی آن‌جام‌دل‌افزای — بدیدی هرچه‌بودی درهمه‌جای

و اوحدی کرمانی در مصباح‌الارواح گوید : (٥)

هریك جمشید کرده از گل — صد جام جهان نمای‌حاصل

برخی از فرهنك نویسان خواسته اند بین این دوروایت تلفیقی کنندو گفته اند : « مناسبت‌جام بجمشید از آنست که جمشید جام را احداث نموده و کیخسرو جامی‌ساخته بود مشتمل بر خطوط هندسی ، چنانچه ازخطوط و رقوم و دوایراصطرلاب ارتفاع کواکب و غیره معلوم نمایند همچنین از آن‌جام‌حوادث‌روزگارمعلوم کردندچنانچه‌در کتب‌تواریخ‌مسطوراست» . (٦) فخرالدین عراقی در قصیده ای بمدح مراد خویش شیخ بهاءالدین‌زکریای مولتانی گوید :

---

۱) درداستانهای‌ملی‌ما نیز آمده‌است که مدت سیصد سال در زمان جمشید ومرك نبود تا او گمراه شد وجهان برآشفت وبیماری ومرك بازگشت . (شاهنامه)

۲) رك: ممدوحین سعدی بقلم علامهٔ مرحوم قزوینی در « سعدی‌نامه »

۳) رك: مزدیسناو تاثیر آن‌درادبیات‌پارسی، بقلم‌نگارنده صفحه ۲۶۷-۲۷۵.

٤) نسخهٔ‌خطی متعلق بنگارنده. رك: مزدیسنا صفحهٔ ٥۳٤

٥) نسخهٔ‌خطی متعلق بآقای‌افشار شیرازی. رك مزدیسنا صفحه ٥۱۱

٦) غیاث‌اللغات

جام کیخسرو بکف داریم بس زیبد که ما
دمبدم در بزم وصل یار جام جم زنیم

باعتباری جام جم را جام سلیمان دانسته اند. (۱)

سلیمان

در داستانهای اسلامی، سلیمان و جمشید را با هم خلط کرده‌اند (۲) زیرا ایرانیان مرکز جمشید داستانی را کشور فارس دانسته اند. و آثار باقیماندهٔ داریوش و خشایارشا و دیگر پادشاهان هخامنشی را در تخت جمشید از آن جم دانسته‌اند چنانکه نام «تخت جمشید» خود حاکی از آنست. (۳) از سوی دیگر در نتیجهٔ افسانه های مذهبی تشابه کامل بعض احوال و اعمال منسوب بجمشید و سلیمان مانند استخدام دیوان و جنیان و طاعت جن و انس از ایشان و سفر کردن در هوا، موجب این توهم گردیده که جمشید و سلیمان یکی است، ازاینرو فارس را تختگاه سلیمان و پادشاهان فارس را قائم‌مقام سلیمان ووارث ملك سلیمان خوانده‌اند (٤) و حتی آرامگاه کورش بزرك را مشهد مادر سلیمان نامیده اند.

بنا برآنچه گذشت جام‌جم‌را نیز در ادبیات‌پارسی گاه‌بسلیمان نسبت کرده اند. (٥) حافظ گوید:

دلی که غیب نمایست و جام جم دارد
زخاتمی (٦) که دمی گم‌شود چه غم‌دارد؟

هرمانوس

جامی در منظومهٔ «سلامان وابسال» در عنوان «آگاه شدن شاه از رفتن سلامان و خبر نا یافتن از حال وی و آئینه گیتی نمای را کار فرمودن و حال وی دانستن» آورد:

گفت ازهرجاخبر جستند باز — کس‌نبودآگاه‌زآن‌پوشیده‌راز
داشت‌شاه‌آئینه‌ای‌گیتی‌نمای — پرده زاسرار همه‌گیتی گشای
چون‌دل‌عارف‌نبوداز‌وی‌نهان — هیچ حالی از بدو نیك جهان
گفت کآن‌آئینه‌افتادش نظر — یافت از گم‌گشتگان‌خود خبر

۱-فرهنك فارسی بانگلیسی فرانس جانسن. ۲- رك: مزدیسنا صفحهٔ ۳۸۳و ۱۸۱ حاشیهٔ ٤. ۳- وبدیهی است که ازابنیهٔ مزبور اعجاب داشتند وبنای‌آن رابدیوان انتساب‌میدادند.

٤- توضیح درخصوص ملك‌سلیمان‌بقلم علامهٔ‌قزوینی درسعدی نامه، ضمیمهٔ مجلهٔ تعلیم وتربیت ۱۳۱٦ صفحهٔ ۷۸۸- ۷۹۱. ٥- فرهنك فارسی انلگیسی‌جانسن.
٦- خاتم منسوب بسلیمانست.

هردوراعشرت‌کنان‌در بیشه‌دید　　از غم ایام بی اندیشه دید (۱)

جامی در آغاز داستان مزبور فقط گوید : شهریاری بود در یونان زمین ، و نام وی را یاد نکرده است اما خواجه نصیرالدین طوسی‌درشرح اشارات نام اورا هرمانوس پادشاه ممالك یونان و روم و مصر (؟) آورده است وشاید وی همان ارمانوس یاارمانیوس مذکور درتواریخ (۲) باشد .

نامهای مختلف

در ادبیات ما جام مزبور را گاه «جام جم» خوانده اند . خاقانی گوید :

عمر جام جم است کایامش　　بشکنندخرد، پس‌ببندد خوار

و گاه «جام جمشید» و خاقانی‌راست:

خسرو جمشید جام ، سام تهمتن حسام
خضر سکندر سپاه ، شاه فریدون علم

وزمانی «جام کیخسرو» (امثلهٔ آن گذشت) و گاه «جام‌جهان‌نما» بطور اطلاق یادشده .فخرالدین عراقی گوید :

ون چجام جهان نمای ساقی　　بنمود مرا لقای ساقی
باشد که شود دل عراقی　　چون‌جام‌جهان‌نمای‌ساقی

وهنگامی «جام‌جهان‌بین» . حافظ گوید :

همچوجم جرعهٔما کش که زسرهردوجهان
پرتو جام جهان بین دهـدت آگاهـی

تعبیرات

بدیهی است که‌خردمندان باریك‌بین وجود چنین جامی سحر آمیز را نمیتوانستند باور کنند ، از اینجهت در پی تعبیر آن برآمدند :

۱ ـ حکیمی گفت : جام آب بود آن (۳)

آب رود ودریا نخستین آینهٔ بشر بود (٤) . لطافت آب و انعکاس صورت اشیاء واشخاص در سطح آن موجب گردید که‌علاوه برشرب، آب را بعنوان مظهر ومجلای اشیاء بکار برند . ازسوی‌دیگر ثالس ملطی (٥) از حکمای یونان باستان‌وپیروان اوآب ـ شاید دریا که زائیده‌آنست ـ را منشاء پیدایش جهان شناخته است (٦) . بنابراین برخی آبرا جام‌جهان

---

۱) سلامان‌وابسال بتصحیح آقای‌رشید یاسمی صفحه ۹۲-۹۳.
۲) Romanus ۳) از کنزالحقایق شبستریست دردنبالهٔ قطعه‌ای که بیشتر نقل شد. ٤) چنانکه آب در پارسی بمعنی درخشش وتلالوولمعان بسیار بکاررفته. رك: لغت‌نامهٔ دهخدا۱. ٥) Thales de Milet ٦- وجعلنامن‌الما کل‌شیئی‌حی (سورة ۲۱ آیه ۳۱)

نما دانسته اند که کلیهٔ صور جهانی بصورت استعداد در آن مکنون است .

۲— منجم گفت : اصطرلاب بود آن .

اصطرلاب(۱) اصلا کلمه‌ایست یونانی مرکب از Ostron بمعنی ستاره و Lambanein بمعنی گرفتن ومفهوم ترکیبی آن تقدیر ستارگانست وآن آلتی است برای مشاهدهٔ وضع ستارگان وتعیین ارتفاع آنها وتشخیص اوقات بکار میرفته است . اختراع اصطرلاب را بابرخس (۲) دانشمند قرن دوم پیش ازمیلادنسبت داده‌اندولی علمای اسلام در تکمیل آن کوشیدند وگویا ابواسحق ابراهیم بن حبیب فزاری (قرن‌دوم هجری) نخستین کسی است در اسلام که اصطرلاب ساخته وآنرا دراعمال نجومی بکار برده است . بطلیموس (۳) معروف (قرن دوم میلادی) کلمهٔ اصطرلاب را بنقشهٔ دو نیمکرهٔ زمین اطلاق کرده است واغلب مؤلفان اروپائی در قرنهای شانزدهم وهفدهم میلادی نیز آنرا بهمین معنی استعمال کرده‌اند .

مؤلف غیاث اللغات گوید : کیخسرو جامی ساخته بود مشتمل بر خطوط هندسی چنانچه از خطوط ورقوم ودوائر اصطرلاب ارتفاع کواکب وغیره معلوم نمایند .

۳— دگریك گفت : بود آئینه ای راست

چنان روشن که میدید آنچه می خواست

آئینه — در اعصار باستانی فقط آئینه‌های فلزی‌را که عموماً دارای ابعاد کوچك بودند بکار میبردند . طلا ، نقره ، فولاد و مخصوصاً برنج در ساخت آینه بکار میرفت . فولاد درآینه تاقرن‌شانزدهم استعمال میشده است ولی دراین‌عصر آینه‌های شیشه‌ای بکار بردند . آئینه برای خاصیت اشیاء از همان قدیم ، تمثیلی بلیغ برای مظهر و مجلای حقیقت گردید . از جملهٔ موضوعهائی که‌جلب توجه مسلمانان کرده،آینهٔ سکندراست که‌درادبیات ما نیز بسیار آمده . حافظ گوید :

آئینه سکندر ، جام جم است بنگر

تا بر تو عرضه دارد احوال ملك دارا

فرهنك نویسان دربارهٔ آن گفته‌اند: «نام آئینه‌ایست که‌بجهت آگاهی از حال فرنگ برسر منارهٔ اسکندریه نهاده بوده است و کشتی‌های دریا از صدمیل راه درآینه دیده میشده و آن مناره را اسکندر بدستیاری ارسطو بنا کرده بودواز غفلت پاسبانان، فرنگیان فرصت یافته آینه درآب افکندند

---

۱) Astrolabe ۲) Hipparque ۳) Ptolémée

واسکندریه رابرهم‌زدند وارسطو بفسون واعداد آنرا ازقعر دریابرآورد(!) وآن درحقیقت منارهٔ دریائی در جزیره فارس (١) نزدیك اسکندریه بوده است (٢) و برجی بوده که درساحل دریا یا درجزیره‌ای بر آورده‌بودند، این‌مناره در آغاز قرن‌سوم‌بامر بطلیموس محب‌الاخ (٣) وبتوسط گنیدین سستراتس (٤) از مرمر سفید بارتفاع ١٣٥ گزساخته شد ودررأس‌آن شب هنگام آتش‌میافروختند وکشتی ها راراهنمائی‌میکردند . در فرهنك‌فارسی بانگلیسی جانسن آمده :جام‌جم یاجام جمشید ، آئینه ای که جهانرا نمایش میداد ومجازاً مناره بخصوص منارهٔ اسکندریه‌را گفته اند.

٤ — برخی از متأخران آنرا بکرهٔ جغرافیائی تعبیر کرده اند کـه نقشهٔ کشورهای مختلف و کوه‌هاودریاها و رودها بافواصل معین بر آن ثبت بود.ازعهودقدیم‌نقشهٔجهان تاآنجا که معلوم قدما بودترسیم‌شده‌است‌ولی چیزی‌از آنهاباقی‌نمانده اما از قرون وسطی نقشه‌های متعدددردست استو کرهٔ ارض را باشکال‌مختلف مربع‌ومربع‌مستطیل وقرصی محاط باقیانوسها وغیره‌ترسیم کرده‌اند. بهمین‌مناسبت‌برخی ازمتأخران کتاب‌خودرادرجغرافیا «جام‌جم» نامیده اند از آنجمله فرهاد میرزا معتمدالدولة‌بن عباس میرزا «جغرافیاو تاریخ جدید» تألیف ویلیام پینك (٥) را بپارسی ترجمه کرده بنام «جام‌جم» در ١٢٧٢هجری قمری‌درطهران بطبع رسانیده‌است‌وهمچنین سیدعلیخان وقارالملك‌شرح سیاحت‌هندوستان‌را بنام«جام‌جم‌هندوستان» در ١٣١٦قمری‌چاپ کرده‌است .

٥— بعضی دیگر آنرا قطب نمای احکامی (٦) گفته‌اند. یونانیان و رومیان را از قطب‌نما آگاهی نبود وظاهراً نخست چینیان آنرا ساخته ومحقق‌است که‌در قرن های هفتم‌وهشتم میلادی ، ملاحان چینی نوعی قطب نمای ساده بکارمیبردند . مسلمانان ازچینیان و مسیحیان در جنگهای‌صلیبی ازمسلمانان ساختن وطریقهٔ استعمال آنرا فرا گرفتند .

٦— تعبیرعرفانی —این تعبیرات ذوق‌لطیف‌عارفان حقیقت‌جوی ایرانی را اقتناع نکرد ،

بقدر علم خود گفتند بسیار ولی آسان نشد این‌کاردشوار

١) دریونانی Pharos ودرلاتینی Prarus نام جزیرهٔمزبور است که‌لغت phare درزبانهای‌اروپائی از آن نام‌مأخوذ است ٢) رك:لغت نامهٔ دهخدا: آئینه اسکندر
٣) Philadelphe ٤) Gnidien Sostrate ٥) William Pinuok
٦) Boussole Astrologique Modern Geography and History

پس از جستجوی فراوان ، عاقبت حقیقتی یافتند که‌از فرط وضوح ، پنهان مانده بود :

بسی گفتند هر نوعی از اینها | نبود آن جام‌جم جز نفس دانا
چو نفس تیره روشن کرد انسان | نماید اندر و آفاق ، یکسان
چو انسان گشت اندر نفس کامل | شود بر کل موجودات شامل
ز چرخ وانجم و از چار ارکان | نمو داری بود در نفس انسان
حقیقت‌دان اگر چه آدم است او | چو عارف شد بخود، جام جم است او (۱)

حافظ شیرین سخن بارها بدین معنی اشارت کرده و بخصوص در غزلی دلپسند ، همان تعبیر شبستری را با بیانی لطیف آورده است :

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد | وآنچه خود داشت زبیگانه تمنا میکرد
مشکل خویش بـر پیر مغان بردم دوش | کو بتأیید نظر حل معما می کرد
دیدمش خرم و خندان قـدح باده بدست | واندر آن آینه صدگونه تماشا می کرد.»
گفتم: «این جام جهان بین بتو کی داد حکیم؟» | گفت:«آنروز که این گنبد مینائی کرد.»

بتعبیر دیگر جهان خود «جام جم» است . ادیب پیشاوری گوید :

جهان ای برادر چو جام جم است | نمایندهٔ سیرت آدم است

بمناسبت تعبیر عرفانی ، برخی از کتب بدین نام‌ها خوانده شده اند :

جام جم اوحدی — اوحدی مراغـه ای (متوفی بسال ۷۳۸) مثنوی دلکش بنام «جام‌جم» پرداخته است و خود در آغاز منظومه گوید : (۲)

نام این نامه جام جم کردم | وندرو نقش کل رقم کردم

گوینده تعبیری از جام‌جم نیاورده وفقط خواسته است کتاب خود را (که‌مشتمل است بر مقدماتی چند و دو دور که دور اول را بمبداء آفرینش و دور دوم را بکیفیت معاش جمهور اختصاص داده) بجام جهان نمای جمشید تشبیه کند. جام جهان نما— تألیف محمد بن عز الدین بن عادل مشهور بمحمد شیرین ومعروف بمغربی (متوفی ۸۰۹) در عرفان (۳) .

جام گیتی نما— تألیف قاضی میرحسین بن معین الدین حسینی میبدی(متوفی در ۹۱۰) درحکمت (٤) . (مجلهٔ دانش شماره ٦ سال ۱)

---

۱) کنز الحقایق شبستری ۲) جام‌جم اوحدی ضمیمهٔ مجلهٔ ارمغان سال هشتم ۱۳۰۷

۳) رك: فهرست کتابخانهٔ مسجد سپهسالار ج ۲ ص ۸۱-۸۲ و فهرست کتابخانهٔ آستان قدس رضوی ج ٤ ص ۵۸-۵۹

٤) رك : کشف الظنون وفهرست کتابخانهٔ آستانه ج ٤ ص ٦۰-٦۱ توضیح-چون در این مجموعه مقالاتی جمع آمده که مربوط بتاریخ و ادبیات ایران است ناچار از نقل قسمت دوم این مقاله ممتع بنام (جام فرنگی) خودداری شد (ا. ا.)

دکتر پرویز ناتل خانلری

دکتر پرویز ناتل خانلری بسال ۱۲۹۲ متولد شد. تحصیلات متوسطه را در مدرسهٔ دارالفنون بپایان رسانید، سپس وارد دانشسرایعالی شد و بأخذ درجه لیسانس نائل آمد، بعد دوره دکترای ادبیات دانشگاه طهران را تمام کرد و بسال ۱۳۲۲ دکتر در ادبیات زبان فارسی‌شناخته‌شد. وی‌ازآنگاه که‌از تحصیل فراغ یافت عضو وزارت



دکتر پرویز ناتل خانلری

فرهنگ‌بود وبتدریس‌ادبیات‌فارسی، مدتی‌دررشت و پس‌از آن درطهران، اشتغال‌داشت. چون دوره دکترا را بپایان‌برد بدانشیاری دانشکده ادبیات منصوب گردید. اکنون ریاست اداره انتشارات دانشگاه را درعهده دارد. وی شعرهم میسراید ودرباره شعرعقایدخاصی دارد که درمجلهٔ « سخن » نوشته است.

تألیفات و آثار: ۱ ـ دخترسلطان ۱۳۰۹ (ترجمه از فرانسه، اثر

پوشکین) ۲ - روانشناسی (۱۳۱۸) ۳- چند نامه بشاعری جوان، ۱۳۲۰ (ترجمه از فرانسه - اثر ریلکه) ٤ - تحقیق در عروض فارسی و چگونگی وتحول اوزان غزل، ۱۳۲٦ (رسالهٔ دکترا) ٥ -خطابه درباره نثرفارسی در عصر حاضر (مندرج در نشریهٔ کنگره نویسندگان) ٦ - انتشار مجلهٔ سخن (۳ سال) که از مهمترین و با ارزش ترین کارهای اوست . ۷ - رسالهٔ «نکاتی در تصحیح دیوان حافظ » که درسال اول و دوم مجلهٔ یغما بطبع رسیده است ۸ - منتخب منطق الطیر- از نشریات «شاهکارهای ادبیات فارسی» اینك نمونه‌ای از نثر او :

چگونگی تحول اوزان غزل

و رابطهٔ آن با شیوه های غزلسرائی

وقتیکه از تحول اوزان و رابطهٔ میان غزلسرایان از لحاظ اختیار وزن گفتگو بمیان می‌آید ممکن است بعضی از کسانیکه با ادبیات سروکار دارند خاصه آشنایان ادبیات اروپائی با خود بیندیشند که این بحث بیهوده و باطل است زیرا هرشاعری بتناسب موضوعی که میاندیشد ناگزیر وزنی اختیار میکند و اختیار این وزن تابع مضمونی است که درنظر دارد نه تابع شیوهٔ غزلسرائی او وبااین سبب نباید از این لحاظ میان غزلسرایان یك دوره یا ادوار مختلف رابطه‌ای جستجو کرد .

معهذا بحثهای فصول قبل ، اثبات کرد که چنین رابطه‌ای وجود دارد و اکنون علت آنرا باید یافت. اگر غزل بیان احساسات و عواطف وتجربیات شخص گوینده باشد و شاعر دربیان حالات فقط از ذوق مبدع خویش واز تصورات وافکاری که حاصل تجربیات و حوادث زندگانی خود اوست مدد بجوید میان آثار دوشاعر غزلسرا (اگرچه هردو دریك زمان ویك مکان زیسته باشند) از حیث مضامین و معانی و الفاظ و عبارات و وزن و نکات دیگر یعنی از حیث صورت ومعنی اختلاف های بسیار وجود خواهد داشت .

اما در واقع حال چنین نیست زیرا وسیلهٔ بیان ، الفاظ وعبارات معهود و مقرری است که تصرف شاعر در آنها بسیار جزئی و اندك است و در اندیشیدن معانی ، شاعر هرچه مبتکر باشد باز از معاصران خود یعنی ازطرز تفکر محیط و اجتماعی که درآن زیست میکنند متأثر است . بنا براین هیچ شعری را نمیتوان مطلقاً مخلوق اندیشهٔ گوینده آن دانست وتأثیر محیط را در صورت و معنی آن منکر شد . این نکته کلی است و در مورد ادبیات

همهٔ کشورها صدق میکند . اما نکته‌ایکه بـادبیات ایران اختصاص دارد اینست که غزل در ایران خاصه در قالب و لفظ تابع سنت بوده و شخصیت شاعر در آن بسیار کم جلوه گری میکرده است . غزلسرای ایرانی همیشه کسی نیست که تأثر درونی اورا بهیجان آورده باشدو بخواهد برای تسکین این هیجان آنرا بعبارتی دلکش و مؤثر بیان کند بلکه بیشتر اوقات استادی است در آداب سخنوری ماهر که احساسات کلی وعمومی و زمان خودرا با بیانی که مقبول عام باشد شرح میدهد . این احساسات عمومی عشق است و غم عشق و شکایت از کج‌رفتاری روزگاروکام وناکامیهائی که مورد ابتلای همهٔ افرادبشراست .

اماشاعر برای بیان این‌معانی عبارات واستعاره ها و تمثیلها وبخصوص قالبی را بکار میبرد که پیشینیان او بکار برده اند و در حکم سنت‌شاعری قرار گرفته است .

بهمین نسبت است که درتاریخ هزار سالهٔ شعر فارسی‌شمارهٔ شیوه های مختلفی که رواج یافته معدود است و شاعری را نمیتوان یافت که خود باستقلال شیوهٔ خاصی ابداع کرده و بکلی از سنت تبری جسته باشد. بلکه شیوه های نو همیشه برحسب تمایل زمان‌بتدریج تکامل یافته وجایگیر شده و سپس باهمان سیر تدریجی منسوخ گردیده‌است . بنا براین تاریخ ادبیات ایران مانند بعضی کشورهای دیگر شرح تحولات و تغییراتی است که در شیوه های سخنوری روی داده و تطوری که در صورت ومعنی‌شعر در طی اعصار تاریخی واقعشده است .

برای آنکه بتوانیم این تحولات را باروش دقیق علمی موردتحقیق قرار دهیم باید نخست‌صورت ومعنی شعرراجداگانه درنظر بگیریم وسپس هریك را بعناصر مختلف خود تجزیه کنیم. معنی شعر شامل غرض گوینده و تخیلات او ومضامین و صوری‌است که‌ذهن شاعر برای بیان مقصود ابداع کرده است .

اما صورت‌شعر الفاظ و عبارات و شیوهٔ ترکیب کلام و قالب‌یعنی‌وزن وقافیه آنست . هریك از این عناصر وعوامل راجداگانه‌مورد تحقیق‌قرار باید داد و تغییرات آنها را درادوار مختلف و شیوه‌های گوناگون شاعری و نزدهریك‌از سخنسرایان مطالعه باید کرد وتاریخ ادبیات ایران وقتی‌کامل است که‌همهٔ این تحقیقات از روی موازین علمی انجام گرفته و یکجا گرد آمده باشد .

اینك نخستین بار یکی از امور مربوط بصورت و قالب غزل‌فارسی یعنی وزن در این کتاب مورد بحث قرار گرفته‌و نگارنده کوشیده است که این بحث را بدون توجه بنظریات مختلفی که‌تا کنون در بارهٔ سبك های‌شعر فارسی اظهار شده (والبته اغلب آنها متکی بدلایل متقن‌است) بپایان‌برده زیرا لازمهٔ هر تحقیق علمی آنست که‌محقق ذهن خودرا از نظریات وعقاید قبلی پاك کند تا درضمن‌کار بآن عقاید متمایل نشود و از نتیجه‌ای که‌تحقیقات او خود بخود بدست خواهدداد منحرف نگردد . در اوراق پیش‌چگونگی تحول اوزان تا آنجا که‌میسر بود بوضوح و صراحت بیان‌شد ونخستین‌نکته ایکه از این بحث بدست آمدو باثبات‌رسیداینستکه اختیار وزن درغزلسرائی تنها منوط بذوق‌شاعر نیست بلکه سنت شاعری و شیوهٔ معمول زمان،شاعر را بی‌آنکه خود بداند باختیار بعضی ازاوزان وترك بعضی‌دیگر وامیدارد. پس وزن نیز یکی از نکاتی‌است که در بحث سیر وتطور غزل فارسی‌باید مورد توجه قرار گیرد .

خلاصهٔ نتایجی که از تحقیق در تحول اوزان غزل بدست آوردیم این‌است :

نیمهٔ اول قرن ششم دورهٔ شروع وآغاز نضج گرفتن غزل‌فارسی‌است وباین سبب غزلسرایان دراتخاذ اوزان هریك براهی رفته‌اند .

مثلا سنائی ۲٦ درصد از غزلهای‌خود را بروزن شمارهٔ ۱۰(فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) سروده وحال آنکه در دیوان ابوالفرج رونی هیچ براین وزن غزلی دیده نمیشود و ادیب صابر فقط ۷٫٤۰ از غزلهای خود را بروزن فوق ساخته است . همچنین اختلاف دربکار بردن اوزان دیگرنیز مشهوداست مثلابوزن‌شماره۳ (مفاعیلن‌مفاعیلن‌فعولن) ابوالفرج‌رونی۲۵٫۹ وسنائی ۱۰٫۵ درصد غزل سروده‌اند.

اما بهرحال وجوه اشتراکی میان شاعران این دوره هست که ازآن جمله بطورکلی تمایل و توجه باوزان‌کوتاه میباشد . بنظر میرسدکه این شاعران وزنهای کوتاه را برای غزلسرائی واوزان بلند ومتوسط را برای قصیده سازی‌مناسبتر دانسته‌اند . اما درهمین دوره ، نخست امیرمعزی وپس از او عبدالواسع جبلی دو وزن متوسط خفیف (فعلاتن‌فعلاتن‌فعلاتن‌فعلن– و مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن) راکه پیش‌از ایشان فرخی درقصیده بسیاربکار میبرد برای غزلسرائی برگزیده‌اند و اینگونه اوزان که درتمام دونیمهٔ قرن

ششم وحتی اوایل قرن بعدنیز رواج بسیار نداشته ازاواسط قرن هفتم ازاوزان اصلی غزل فارسی گردیده است .

درنیمهٔ دوم قرن ششم اگرچه تمایل عموم غزلسرایان باوزان کوتاه بیش از نیمهٔ اول قرن است باز دوجریان مختلف در ذوق اتخاذ اوزان دیده میشود که یکی را خراسانی و دیگری را آذربایجانی نام باید گذاشت . غزلسرایان خراسان انوری و عطارند و جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی هم ازین حیث با ایشان قرابت دارد .

ایندسته باوزان کوتاه بسیاررغبت دارند ووزنهای بلند ثقیل (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن — مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن) و اوزان متوسط ثقیل (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن — مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن) را چندان درغزل نپسندیده‌اند . دنبالهٔ این جریان چنانکه آثار آنرا در صفحات پیش نشان دادیم تاقرن هفتم نیز امتداد یافته و کمال الدین اسمعیل و عراقی را نیز از ایندسته باید شمرد .

قرن هفتم دورهٔ رواج اوزان متوسط خاصه اوزان متوسط خفیف است که بعضی از شاعران نیمهٔ اول قرن ششم (معزی — جبلی — عمادی) آنهارا درغزل رواج دادند و درنیمهٔ دوم آن قرن از رواج این اوزان کاسته شد . از شاعران این دوره سعدی شیرازی و نزاری قهستانی کمتر وزنهای ثقیل را مورد استفاده قرار میدهند وهمام تبریزی در درجه اول وپس از اومجد همگر باینگونه وزنها نیز توجه کرده‌اند .

درنیمه اول قرن هشتم اگرچه تأثیر سعدی بحدی است که غزلسرایان از تبعیت او احتراز نمیتوانند کرد امابتدریج استعمال اوزان متوسط ثقیل نیز رو بتزاید میرود ودرنیمهٔ دوم این قرن جز حافظ که در اوزان غزل بشیوهٔ سعدی متمایل است غزلسرایان دیگر بوزن شماره ۱۰ (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) توجه وتمایل خاصی نشان میدهند و البته اوزان خفیف که بوسیلهٔ سعدی و حافظ و دیگران درغزل مقام ثابتی یافته نیز از رواج نمی افتد . اما تمایلی که از نیمهٔ دوم قرن هشتم بوزنهای متوسط ثقیل ایجاد شده بود درقرن نهم روبفزونی میرود وبالطبع از رواج اوزان خفیف کاسته میشود .

درقرن دهم همین جریان شدیدتر میگردد واوزان ثقیل خاصه وزن شمارهٔ ۱۰ از حیث رواج و کثرت استعمال در درجهٔ اول قرار میگیرد. آیا این تحول اوزان را با اوضاع اجتماعی و حالت روحی ملت ایران در ادوار مختلف نمیتوان ارتباط داد ؟

میدانیم که همیشه مدتها فاصله لازم است تا اثر حوادث اجتماعی در روحیه ملتی آشکار گردد . سعدی و غزلسرایان معاصر او اگرچه در دورهٔ حملات مغولها و انقلابات اجتماعی ایران میزیسته اند باز ماندهٔ دورهٔ قبل بشمار میروند و در زمان ایشان هنوز بدبختیهای حاصل از حملهٔ مغول اثر خود را آشکار نکرده بود . مضامین غزلهای شاعران اینعصر بیشتر نشاط انگیز و شادی بخش‌است وغزلسرا اغلب سرود زندگی‌را میسراید.اوزانی که شاعران در غزل بکار میبرند نیز دارای همین حالت میباشد . اوزان خفیف ضربی ومهیج وسرور آور است :

درمن اینعیب‌قدیم‌است وبدرنمیرود — که‌مرا بی‌می و معشوق بسر می نـرود
ای که گفتی مرواندر پی‌خوبان سعدی — چندگوئی؟گل ازپیش شکر می نرود

***

مجلس ما دگـر امروز ببستان ماند — عیش خلوت بتماشای گلستان ماند
می حلالست‌کسی‌را که بودخانه بهشت — خاصه از دست حریفی که برضوان ماند

ازنیمهٔ دوم قرن هشتم کم کم اثر بدبختیهای اجتماعی آشکار میشود. درغزلها بتدریج زمزمهٔ حزن و اندوه و نومیدی و ناکامی بگوش میرسد . اوزان متوسط ثقیل‌خاصه وزن‌شمارهٔ ۱۰ که آهنگی‌متین وسنگین‌وغم‌انگیز دارد برای‌بیان اینگونه مضامین مورد استفاده قرار میگیرد وتا قرن یازدهم که استیلای تیمور و حوادث وانقلابات دیگر افسردگی و اندوه را درروح ایرانیان مخمر ساخته بتدریج شیوع و رواج این وزن بیشتر میشود :

ازپی بهبود ماهرگز دواسودی نداشت — هرکه شدبیمار دردعشق بهبودی نداشت

***

داغ دل‌درعشق‌افزون نمیداندکه چیست — لالهٔ اینباغ پژمردن نمیداند که چیست
باغبان دهر نخل عمر را آبی نـداد — کاشتن‌دانست وپروردن نمیداند که چیست

شاید کسی از خوانندگان بپرسد که چرا در این ادوار اوزان بلند سنگین (مفاعلین ٤ بار — مستفعلن ٤ بار) که بلندتر و سنگین‌تر است و باین علت باید غم‌انگیز تر باشد بیشتر مورد استعمال یافته‌است ؟ پاسخ‌آن است که دو وزن فوق اگرچه دارای اینصفات هستند امابسبب آنکه‌بقطعات متساوی و مرتب تقسیم میشوند حرکت ونشاطی در آنها وجود داردکه در دووزن شمارهٔ ۹ و شمارهٔ ۱۰ یعنی در اوزان متوسط ثقیل نیست :

دمی‌باغم بسربردن جهان یکسر نمیارزد — بمی‌بفروش دلق‌ما کزین‌خوشتر نمیارزد

درقرن دوازدهم‌پس‌از مدتها که رخوت ورکود برجامعهٔ ایرانی‌استیلا داشت باظهورنادر وجنگهای‌او جنبشی دراجتماع پدیدار گردید واین‌جنبش

چنانکه میدانیم درغزلسرائی نیز تأثیر شدید بخشید . اما تحولات ادبی که بااعماق روح جامعه سروکار دارد مانند تحولات اجتماعی ناگهانی و شدید نیست . غزلسرایان این دوره از اسلوب ومضامین معمول شاعران دوسه قرن پیش‌از خود روگردان شدند و بتبع آن اوزان ثقیل را که مورد استعمال ایشان بود نیز ترک کردند . اما میان آن اوزان سنگین غم‌انگیز وزنهای خفیف ونشاط‌آور قرون هفتم وهشتم فاصله بسیار بود ونمیتوانستند ناگهان از آن باین برسند . بنابراین حد متوسط ایندو درقرن دوازدهم معمول شد .

یعنی اوزان بلند ثقیل را بکار بردند که اگرچه آهنگ آنها آرام و متین است بسبب تقسیم شدن باجزا متساوی جنبش و هیجانی در آنجا وجود دارد . باین‌سبب درقرن دوازدهم وزن شماره ۱۳ (چهار بار مفاعیلن) رواج و انتشار بسیار یافت . پس‌از این دوره در قرن سیزدهم بتدریج اثر جنبش نادری باقدرت دولت مرکزی قاجاریان تثبیت شد و ذوق عمومی‌رو باعتدال گذاشت وشاعران به‌پیروی از استادان قرون‌هفتم وهشتم‌پرداختند. وزن‌شمارهٔ ۱۳ که درقرن گذشته بعلل مذکور رواج فراوان یافته بود کمتر بکار رفت و وزنهای خفیف و نشاط انگیز که مورد استفاده سعدی و حافظ بود باردیگر درغزل مقام خود را بدست آورد .

اگر فقط وزن غزل را ملاك تشخیص سبکهای مختلف غزلسرائی قرار بدهیم میتوان گفت که بطورکلی شش سبك اصلی درغزل فارسی‌یافت میشود که هریك ازآنها درزمان‌ومکانی‌معین بوجودآمده است وهرسبك با نوعی ازانواع‌اوزان‌مربوط است‌یعنی پیروان هرشیوه باستعمال‌نوعی‌ازاوزان راغب‌ترند وآن‌نوع وزنهارا بکثرت استعمال میکنند. سبکهای‌مزبور اینست:

شیوه غزلسرائی	محل رواج آن	زمان رواج	اوزانی‌که بیشتربکار میرود
۱- شیوهٔ‌خراسانی	خراسان‌وعراق	قرن‌۶	اوزان‌کوتاه
۲- شیوهٔ‌آذربایجانی	شمال‌غربی ایران	نیمه‌دوم‌قرن‌۶	اوزان‌متناوب
۳- شیوهٔ‌شیرازی	فارس‌وکرمان‌وعراق	قرون ۷ و ۸	اوزان‌متوسط‌خفیف
۴- شیوهٔ هندی	ایران‌و هندوستان	قرون ۱۰ و ۱۱	اوزان‌متوسط ثقیل
۵- شیوهٔ‌اصفهانی	اصفهان‌و نواحی‌عراق	قرون ۱۲	اوزن بلند‌ثقیل
۶- شیوهٔ بازگشت	تهران‌و نواحی‌دیگر	قرن ۱۳	اوزان‌متوسط خفیف

میان شیوه های اصلی فوق شیوه‌های فرعی نیز هست که اغلب حد فاصل‌دوسبك ووسیلهٔ تبدیل شیوه‌ای بشیوه دیگرست ، ازجمله سبك‌خواجو واوحدی که‌مقدمهٔ تحول شیوهٔ شیرازی بشیوهٔ هندی است .

(تحقیق انتقادی درعروض فارسی)

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	درست
۱۲	۲	(۱)	زیاد است
۱٦	۲۹	تاریخ جغرافیا	تاریخ وجغرافیا
۲۷	۲٦	نثر،	نثر نویسندگان
۲۸	۲	کومیتیک	کریتیک
۲۹	۳۲	تاآنی	قاآنی
۲۹	۳۲	ظهرانی	طهرانی
٤۲	۲٥	طالب	طالب اف
٤٥	۸	کرده‌اند	کرده‌اند و
٤٦	۷	چهار	پنج
٤۸	۱۲	رفته	رفته و
٤۸	۱۳	خواهیم	خواهم
٤۸	۲۰	باشیم	باشم
٤۸	۲۹	نپرداخته‌ایم	نپرداخته‌ام
٥۱	۱۰	نژاد	نژاو
٦۳	۱۲	بادشرط	بادشرطه
۷٤	۲٦	فرهنگستان	بفرهنگستان
۲۰٦	۱۲	غرالدین	عزالدین
۲۱٦	۲	یارسه	پارسه

توضیح- آوردن شرح حال و نمونهٔ نثرسیدمحمد طباطبائی دراین مجموعه ممکن نشدزیرا کتاب بطبع‌رسید و ترجمه‌حال نامبرده‌فراهم نیامد.